دانشنامهٔ زبان و ادب فارسی در شبه قاره

جزوهٔ اول

آبرو تونکی - آیینه کاری

زیر نظر فرهنگستان زبان و ادب فارسی

تهران ۱۳۸۰

بسم اللہ الرحمن الرحیم

دانشنامهٔ زبان و ادب فارسی در شبه قاره

جزوهٔ اول

آبرو تونکی - آیینه کاری

زیر نظر فرهنگستان زبان و ادب فارسی

تهران ۱۳۸۰

بسم‌الله الرحمن الرحیم

ایران و شبه قارهٔ هند، دو تمدن کهن‌اند که هزاران سال با یکدیگر روابط فرهنگی و علمی و اقتصادی و سیاسی داشته‌اند. تأثیر این دادوستد متنوع و مستمر، در فرهنگ و تمدن هر یک از این دو همسایه به اندازه‌ای نیرومند و پایدار بوده که امروزه بخشی از تاریخ و هویت هر یک از آنها به شمار می‌آید و آشنایی با آثار و نشانه‌های بازمانده از روابط فرهنگی این دو تمدن را نباید صرفاً پژوهشی در وقایع تاریخی تصور کرد بلکه می‌باید کوششی برای شناخت ریشهٔ درخت پربرگ و بار هویت امروزی ایرانیان و ملتهای سه کشور هند و پاکستان و بنگلادش امروز محسوب کرد.

فرهنگستان زبان و ادب فارسی، خوشوقت است که با انتشار نخستین دفتر از «دانشنامهٔ زبان و ادب فارسی در شبه قاره»، تألیف چنین مجموعهٔ ارزشمندی را به دانشمندان و فرهنگ دوستان به ویژه دوستداران زبان و ادب فارسی نوید می‌دهد. امید است این دانشنامه رشته‌های علاقه و الفت را در میان مردمی که در حوزهٔ دو فرهنگ و تمدن ایرانی و شبه قاره هند زندگی می‌کنند محکمتر سازد و بر آگاهی از هویت تاریخی و غنای فرهنگی ملتهای این منطقه از جهان بیفزاید.

فرهنگستان سپاس و احترام عمیق خود را به حضور همهٔ استادان ارجمندی که از دیرباز تاکنون با تدریس و تحقیق، چراغ دل‌افروز زبان و ادب فارسی را در شبه قاره روشن نگاه داشته‌اند، تقدیم می‌نماید و از همهٔ دانشمندان و نویسندگان و مدیران و پژوهشگرانی که در تألیف این دانشنامه سهیم بوده‌اند، و به ویژه از دانشمند گرامی جناب آقای دکتر حسن حبیبی، سپاسگزاری می‌کند.

غلامعلی حداد عادل
رئیس فرهنگستان زبان و ادب فارسی

پیشگفتار

به نظر محققان، نخستین بارقه‌های پیوند فرهنگی و تاریخی میان ایرانیان و ساکنان شبه‌قاره در حدود دو هزار و پانصد سال پیش درخشیدن گرفت. از آن زمان بود که روابط بازرگانی نقاطی از سرزمین هند با شهرهایی در کرانه‌های دجله و فرات و کشورهای آسیای غربی از طریق خلیج فارس برقرار شد. پس، ایرانیان همچنان بر ادامهٔ تبادل فرهنگی دو کشور دیرسال پای فشردند. چنان که، به گواهی بعضی از مؤلفان، چون ابن ندیم، در عصر پادشاهان ساسانی، که به آشنا ساختن محافل علمی ایران با دستاوردهای فرهنگی اقوام متمدن دیگر اهتمام داشتند، دانشمندانی به جانب هند روانه شدند تا گلچینی از آثار مکتوب هندیان را به ایران آورند و به زبان پهلوی برگردانند. در کتاب پهلوی **دینکرت** و نیز ***تاریخ ابی‌الفدا*** آمده است که شاپور ساسانی فرمان داد تا بعضی از کتاب‌های هندی به زبان پهلوی درآید. مورّخان به دانشمندی از همان عصر، به نام معنی بیت اردشیری، اشارت دارند که از زبان سریانی به پهلوی ترجمه می‌کرده و اشعاری نیز برای مراسم دینی می‌سروده و آثار او در هندوستان شهرت بسیاری داشته است. اثرگذاری محصول فکری هندوان بر فرهنگ ایرانی به حوزهٔ دینی و ادبی محدود نماند. ایرانیان بعدها از معلومات هندوان، خاصه در علم طب، بهره‌های فراوان بردند؛ چندان که، برای پیشبرد طب ایرانی، پزشکان حاذقی از هندوستان به بیمارستان و مرکز علمی جندی شاپور دعوت

کردند تا مقیم آنجا شوند. از جملهٔ این طبیبان، می‌توان به کسانی چون کنکه [1] و ابن‌دهن اشاره کرد که در عهد عباسیان می‌زیسته‌اند. کنکه همان کسی است که کتاب ***چاناکیا*** [2] (شاناق) را، به یاری ابوحاتم بلخی، از هندی به پهلوی ترجمه کرد و، پس از او، عباس بن سعید جوهری بخشی از همین کتاب را با نام ***کتاب السموم***، برای خلیفه مأمون عباسی، به عربی برگرداند.

در دورهٔ اسلامی، نخستین گامهای هندشناسی ایرانیان نیز در عصر غزنویان برداشته شد. در آن روزگار ابوریحان بیرونی، دانشمند نامور ایرانی، طی سیر و سفری ممتد در هند، با دانشوران آن سرزمین آشنا شد و، با کسب اطلاعات وسیع و معتبر از علوم و حکمت و عقاید هندوان، مایه‌های فراوانی از فرهنگ غنی هند اندوخت که در تألیف اثر ارزشمند خود، ***تحقیق ماللهند*** از آنها بهره جست. وی چندین کتاب نیز از زبان سنسکریت به عربی برگرداند. ابوریحان، در ***تحقیق ماللهند***، که می‌توان آن را نخستین کتاب هندشناسی ایرانیان دانست، به وصف عقاید و رسوم و آداب هندوان پرداخت و دیدگاه علما و حکمای هند را در فلسفه، نجوم و هیئت گزارش کرد.

دربارهٔ پیشینه رواج زبان فارسی در شبه قاره هند، از مدارک تاریخی چنین برمی‌آید که در قرن سوم هجری، برای نخستین بار، هندوان فرصت یافتند تا با فارسی زبانان آشنایی مؤثر پیدا کنند. در آن زمان، بنابه قول ابن حوقل در ***صورة الارض*** و اصطخری در ***المسالک و الممالک***، مردم مُلتان و منصوره به زبان عربی و سندی و مردم مکران به زبان فارسی سخن می‌گفتند. در اوایل قرن چهارم هجری در سند شاعری ظهور کرد مشهور به رابعه بنت کعب قزداری که اشعار فصیح دلکشی از او در قدیم‌ترین تذکره‌ها نقل شده است و می‌رساند که، در زمان او، زبان فارسی در سند رواج داشته است.

در عصر غزنویان، شاعران نامداری در شبه قاره پدید آمدند. عوفی، در تذکرهٔ ***لباب الالباب***، فصلی به شعرای غزنه و لاهور مخصوص داشته و این از آن حکایت می‌کند، به روزگار غزنویان، زبان و ادب فارسی در هند شمالی رونق داشته است. در همین عصر بود که مسعود سعد سلمان [3]، اولین شاعر مسلمانِ ایرانی‌الاصلی که در هند می‌زیسته، ظهور کرده است. وی به هر سه زبان عربی، فارسی، و هندی شعر گفته و دیوان داشته که متأسفانه امروز دیوان هندی او در دست نیست.

1- Kanaka

2- Chanakya

۳. خاندان او از مردم همدان بودند.

ادبیات صوفیانه‌ای که بعدها، در قالب نظم و نثر، در مراکز خانقاهی شبه‌قاره پدید آمد از دیگر عرصه‌های بسیار مهم و مؤثر فکری و فرهنگی ایرانی - اسلامی بود که در آن سرزمین آثاری ماندگار از خود برجای گذاشت. **کشف‌المحجوب** علی بن عثمان هجویری که در نیمهٔ سدهٔ پنجم هجری در لاهور نوشته شد، در واقع، نخستین تألیف مستقلی است که به زبان فارسی دربارهٔ تصوف نوشته شد و به صورت یکی از مهمترین منابع این رشته درآمد. از قرنهای پنجم و ششم، تصوف اسلامی از خراسان و عراق به هند روی آورد و وسیلهٔ برقراری رابطهٔ معنوی میان مسلمانان این ناحیه با عالم اسلامی بیرون شبه‌قاره گردید. نظم و نثر عرفانی شاعران و نویسندگان مسلمان هند نیز در مجموع از سبک و شیوهٔ آثار شاعران صوفی مسلک خراسان و عراق متأثر بوده است. آثاری چون **فوائدالفؤاد** امیر حسن سجزی (قرن هشتم) **سیرالاولیاء** میرخرد کرمانی و **اخبارالاخیار** محدث دهلوی، علاوه بر آن‌که افکار و احوال مشایخ صوفیه را در دوره‌های متعدد و چگونگی اوضاع خانقاهها و زندگانی خانقاهی آنان را در آن سرزمین به ما عرضه می‌دارد، اطلاعات تاریخی و اجتماعی بسیاری نیز در اختیار ما می‌نهد.

پس از عصر غزنوی به عهد سکندر لودی می‌رسیم. بنا به قول مورخان، نخستین کوشش همه جانبه در راه گسترش زبان فارسی در هند در زمان این پادشاه انجام گرفت. هرچند از این کوشش ثمربخش گزارشی تفصیلی در دست نیست، آنچه مسلّم است این که سهم اصلی و اساسی در ترویج شعر و ادب فارسی در سرزمین هند از آن گورکانیان هند و پادشاهان جزء دکن (بهمنیان، قطب شاهیان، نظام شاهیان، عادلشاهیان، برید شاهیان) و امیران و بزرگان آن دیار در قرن دهم تا دوازدهم است. اینان که غالباً از ایران بدان سامان رفته بودند، چون قدرت و ثروتی حاصل کردند، دربار خود را به روی علما و ادیبان و ادب شناسان و شاعران گشودند و با نثار کیسه‌های سیم و زر در پای آنان باعث شدند تا شعر و ادب فارسی در آن خطه رواج نظرگیری یابد.

از اسباب عمده‌ای که هند را در این ایام مطمح نظر شعرا و علمای ایران می‌ساخت، غیر از تسامح و دُرپاشی اکبر گورکانی و اخلاف او، علاقهٔ شخصی و قریحه شاعری ملوک و امرای بابر بود که به سایقهٔ ذوق، در جلب مستعدان می‌کوشیدند.

مورخان، در توصیف حکومت پنجاه سالهٔ اکبر گورکانی، که از جانب مادر به خانواده‌ای از نجبای ایرانی تعلق داشت، نوشته‌اند که، حکومت این حکمران فارسی‌دوست به دلیل عشق و علاقه به فرهنگ و تمدن ایران، رنگی کاملاً ایرانی به خود گرفت. شاهد این قول همان بس که او جشن نوروز را در دربار

خود مرسوم کرد و جشن‌های باشکوهی به شیوهٔ پادشاهان ایران ترتیب داد. در ایام سلطنت او، علاوه بر رواج شعر و ادب و آداب و رسوم ایرانی در هند، هنر نقاشی و فن معماری به سبک ایرانی در شبه‌قاره رواج گرفت. تأثیر این سبک معماری را در بناهایی چون مقبرهٔ همایون، ارگ آگره، و قلعهٔ لاهور به روشنی می‌توان ملاحظه کرد.

همچنین اکبرشاه در گسترش ادب فارسی در قلمرو خود جهدی بلیغ مبذول داشت و به شماری از دانشمندان دربار خود، ازجمله شیخ مبارک، فیضی، ابوالفضل، عبدالقادر بدایونی، عبدالرحیم خان‌خانان، فرمان داد تا شاهکارهای ادبیات زبان‌های گوناگون از قبیل سنسکریت، عربی، ترکی و حتی لاتینی را به زبان فارسی ترجمه کنند. از این میان، آن پادشاه خردورز گورکانی، نسبت به ترجمهٔ آثار سنسکریت به زبان فارسی تمایل بیشتری نشان می‌داد، چون این اقدام را وسیله‌ای سودمند برای ایجاد تفاهم متقابل میان مسلمانان و هندوان می‌شمرد. کتاب‌هایی چون ***مهابهارات***، ***راماین***، ***راج ترنگینی***، ***سنگهاسن بتیسی***، ***پنچاتنترا***، که جملگی در اصل به زبان سنسکریت‌اند، در زمان حکومت اکبر، به همت مترجمان نامدار شبه‌قاره، به زبان فارسی برگردانده شدند. شاهزاده داراشکوه، یکی از نوادگان اکبر، کتاب بسیار معروف ***اوپانیشادها*** در فلسفه و عرفان را به فارسی درآورد و آن را ***سرّ اکبر*** نامید.

از سویی دیگر، هند، به سبب تشویق فرمانروایان آن از شعر و هنر، برای شعرا و ادبای ایران در این دوره نوعی «سرزمین فرصت‌ها» تلقی می‌شد. از اشارات بعضی از تذکره‌های معروف مثل ***تذکرهٔ میخانه***، ***مآثر رحیمی***، ***خزانهٔ عامره***، ***مرآت الخیال*** که هم در این ایام در هند نوشته شد، کثرت شاعران و فارسی‌گویان هند و رواج فراوان شعر فارسی را در آن دیار می‌توان دریافت.

به گواهی محققان، زرفشانی‌های پیاپی در مقدم شاعران و نویسندگان و ادب شناسان پارسی گوی باعث شد تا ادبای بسیاری از گیلان و مازندران و شیراز و کاشان و اصفهان و مشهد و تبریز و همدان، از ایران راهی دیار هند شوند و از همین رهگذر بود که شوق **شکرستان هند** آن چنان در دلها جای گرفت که کمتر به نامه و نوید حاجت افتاد. در شعر آن دوره مضمون تازهٔ **شوق سفر هند** پدید آمد که جلوه‌هایی از آن را در شعر شاعرانی چون مشرقی، فیاض لاهیجی، صائب تبریزی، حسن بیگ رفیع قزوینی، و کلیم کاشانی می‌توان سراغ گرفت.

در حقیقت، فیضی از دریای فرهنگ و ادب ایران، با ادب و شعر فارسی و شیوه‌ها و قالبها و مضامین و مایه‌های آن، نثار دیار هند شد. به عنوان مثال، شاعری چون امیرخسرو دهلوی، هرچند هرگز از سرزمین

اجدادش پای بیرون ننهاد، در غزل، از شیوهٔ سعدی و عراقی و عطار و، در داستان سرایی، از راه و روش نظامی گنجوی الهام می‌گرفت. در شعر شاعران آن خطه، تحوّلی که بعدها به صورت **سبک هندی** جلوه گر شد، روی داد. نخستین نمودهای سبک هندی درایران که بسیاری از ویژگیهای آن در اشعار بابا فغانی، امیدی تهرانی، هلالی جغتایی بخوبی دیده می‌شد، در قرن‌های یازدهم و دوازدهم در هند روی به بالندگی نهاد و شاعرانی چون عرفی، طالب، ظهوری و بیدل دهلوی این طرز را به کمال رساندند.

نثر فارسی نیز، از اواخر قرن ششم، از غزنین ابتدا به لاهور و ملتان و سپس به دهلی و دیگر مراکز فرهنگی راه یافت و، چون زبان دیوانی و درباری گردید، به تدریج در قشرهای جامعه و در میان نو مسلمانان و بومیان غیر مسلمان گسترش یافت. نخستین فارسی نویسان شبه‌قاره از مهاجران فارسی زبانی بودند که از نقاط گوناگون ایران به دربارهای سلاطین غوری، خلجی و تغلق می‌پیوستند. خصوصاً، پس از حملهٔ مغول بود که گروههایی از اهل علم و ادب و عرفان، از آسیای مرکزی و خراسان، به شهرهای شمال غربی شبه‌قاره روی آوردند و، در پناه فرمانروایان مسلمانان آن سرزمین، گوشهٔ فراغ و آسایش گزیدند. نثر نویسی در مراکز علمی و ادبی شبه‌قاره در چندین قلمرو پیشرفت نمایان داشت که، از آن میان، می‌توان به تاریخ نگاری، تذکره‌نویسی و فرهنگ‌نویسی اشاره کرد. تاریخ نگاری به زبان فارسی، از اوایل قرن هفتم در ایام حکومت غوریان و ممالیک، در دهلی آغاز شد. نخستین کوشش در این عرصه ترجمهٔ فارسی کتابی بود در تاریخ سند که اصل آن به زبان عربی در اوایل قرن سوم نوشته شده بود. هر چند اصل آن کتاب امروز در دست نیست، ترجمهٔ فارسی آن که به همت علی بن حامد کوفی انجام گرفته، با عنوان ***فتح‌نامهٔ سند*** یا **چچنامه** به چاپ رسیده است. اثر منثور دیگری که به زبان فارسی دربارهٔ تاریخ هند نوشته شده و در دست است ***تاج المآثر*** نظام‌الدین حسن نظامی نیشابوری است. این کتاب وقایع دوران سلطنت قطب‌الدین ایبک و شمس‌الدین ایلتتمش (نیمهٔ قرن هفتم) را دربر دارد. پس از این دو کتاب، باید از ***طبقات ناصری*** منهاج سراج جوزجانی یاد کرد که از منابع مهم تاریخ به شمار می‌آید.

غیر از آثار فارسی در حوزهٔ تاریخ‌نگاری، زبان فارسی در عرصهٔ تذکره‌نویسی و فرهنگ نگاری نیز در حیات فکری شبه‌قاره سهمی عظیم داشته است. تذکره‌هایی چون ***لباب‌الالباب*** عوفی، ***هفت اقلیم*** امین احمد رازی، ***خلاصة‌الاشعار*** تقی‌الدین کاشی، ***عرفات‌العاشقین*** تقی‌الدین اوحدی، ***مرآت‌الخیال*** شیرخان لودی، ***سفینهٔ*** خوشگو، ***مجالس‌المؤمنین*** قاضی نورالله شوشتری که به ذکر احوال و نقل نمونه‌هایی از اشعار سخن سرایان پارسی زبان از آغاز نظم و شعر و ادب زبان دری پرداخته‌اند، جملگی

در این سرزمین به نگارش درآمده‌اند.

در فرهنگ نویسی و بررسیهای مربوط به زبان نیز، دانشمندان فارسی زبان یا فارسی دان شبه‌قاره آثار بسیاری تألیف کردند. اولین فرهنگ فارسی در این ناحیه ***فرهنگ قوّاس*** است که به کوشش فخرالدین مبارکشاه غزنوی، معروف به قوّاس، در دوران سلطنت علاءالدین محمد شاه خلجی (اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم) تدوین شد. پس از آن، باید به کتابهای لغتی چون ***ادات‌الفضلاء*** قاضی بدرالدین دهلوی (قرن نهم)، ***شرفنامهٔ*** شیخ ابراهیم قوام فاروقی (قرن نهم)، ***مؤید الفضلاء*** محمد بن لاد لاهوری (قرن نهم) اشاره کرد که راه را برای تألیف فرهنگهای معتبری چون ***کشف‌اللغات*** عبدالرحیم بهاری (قرن دهم)، ***مدارالافاضل*** فیضی (قرن یازدهم)، ***فرهنگ جهانگیری*** جمال‌الدین اینجو (قرن یازدهم)، ***برهان قاطع*** خلف تبریزی (قرن یازدهم)، ***فرهنگ رشیدی*** تتوی (قرن یازدهم)، و ***فرهنگ آنندراج*** محمد پادشاه (قرن چهاردهم) هموار کردند.

پیوند تاریخی و کهن مردمان ایران و هند تنها به ادبیات و شعر و شاعری محدود نمی‌شود بلکه، حوزه‌های فلسفه و عرفان، موسیقی و معماری، بازرگانی و سیر و سفر و آداب و رسوم را نیز دربرمی‌گیرد؛ هر چند مهمترین عامل ارتباط همواره زبان و ادبیات فارسی بوده است. در دوران بعد نیز شعله شیفتگی به زبان و ادب فارسی، که بابریان و بهمنیان در شبه قاره برافروختند، به یکباره خاموش نگشت و در گذرگاه تاریخ معاصر آن سرزمین راهنمای هندوانی شد که مجمر دل را به مضامین و مفاهیم ادبیات فارسی روشن نگه داشتند و در قالب‌های گوناگون شعر فارسی طبع آزمایی کردند و اندیشه‌های بلند خود را در جامه‌ای هرچه زیباتر برای آیندگان به یادگار گذاشتند. در سالهای اخیر نیز، شوق به حفظ میراث مکتوب بزرگان قوم شبه قارهٔ هند و پاکستان، عده‌ای از ادب شناسان آن دیار را بر آن داشته است که نسخه‌های خطی دیوانهای شعر یا تذکره‌های احوال شاعران سرزمین هند را به زیور طبع بیارایند یا در موضوعات گوناگون ادب فارسی آثار ارزشمندی بنگارند و به چاپ برسانند. بزرگانی چون علامه اقبال لاهوری، پرفسور شبلی نعمانی، پرفسور محمد شفیع، پرفسور محمود حافظ شیرانی، پرفسور نبی هادی، پرفسور نذیر احمد، پرفسور امیرحسن عابدی، پرفسور ظهورالدین احمد، پرفسور آفتاب اصغر، پرفسور سیدمحمد اکرام از این طایفه‌اند. در سالهای اخیر نیز انجمنها و سازمانهایی در شبه قاره گسترش و ترویج زبان فارسی را وجههٔ همت ساخته‌اند که از آن میان تلاش انجمن استادان زبان فارسی سراسر هند شایستهٔ ستایش خاص است.

آنچه گذشت نگاهی اجمالی بود به سیر و چگونگی گسترش زبان و ادب فارسی در شبه قارهٔ هند. در پاسداشت گذشتهٔ درخشان زبان و ادبیات فارسی در آن سرزمین، و نیز زنده نگه داشتن خاطرهٔ دلپذیر اقبال و توجه حاکمان و بزرگان و فرهیختگان آن دیار به ادیبان و شاعران ایران زمین و به نشانه سپاس از تلاشهای بی‌دریغ بزرگمردان معاصر شبه قاره و انجمنهای ادبی گوناگونی که، برای روشن نگه داشتن مشعل فروزان ادب فارسی، از جان مایه گذاشته‌اند، لازم آمد تا **فرهنگستان زبان و ادب فارسی**، در جمهوری اسلامی ایران تدوین ***دانشنامهٔ زبان و ادب فارسی در شبه قاره هند*** را به عهده گیرد و به یاری استادان و پژوهشگرانی از کشورهای هند و پاکستان و ایران این مهم را به انجام رساند. در اجرای این نیت خجسته نخستین بار در سال ۱۳۷۲ در فرهنگستان زبان و ادب فارسی به پیشنهاد و پایمردی جناب آقای دکتر حسن حبیبی، ریاست وقت فرهنگستان، بخشی به نام دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه قاره هند تأسیس شد و گروهی از استادان و پژوهشگران داخلی و خارجی به کمک فراخوانده شدند.

نخستین حاصل کار این گروه جزوهٔ حاضر است که تقدیم محضر ادب دوستان می‌شود.

فرهنگستان زبان و ادب فارسی بر خود لازم می‌داند از زحمات و تلاشهای استادان ، دانشمندان و پژوهشگران و همهٔ کسانی که در تدوین این دانشنامه به هر نوعی سهیم بوده‌اند قدردانی کند.

فرهنگستان زبان و ادب فارسی همچنین از تمامی صاحب‌نظران و استادان گرانقدر انتظار دارد با اظهار نظرهای انتقادی سازندهٔ خود دربارهٔ مطالب دانشنامه، ما را در اصلاح نتایج کار و ایفای این رسالت فرهنگی یاری رسانند.

فرهنگستان زبان و ادب فارسی

نکاتی دربارهٔ روش دانشنامهٔ زبان و ادب فارسی در شبه‌قاره

هدف از تدوین دانشنامهٔ زبان و ادب فارسی در شبه‌قاره ، نشان دادن سهم فرهنگ ایرانی و زبان و ادب فارسی در تاریخ و فرهنگ شبه‌قاره است و طبیعتاً مخاطبان آنرا مردم ایران و شبه‌قاره تشکیل می‌دهند. از این رو گرایش کلی دانشنامه آن است که بتواند از سویی نیازهای هردو گروه را پاسخگو باشد و از سوی دیگر برای مردم فارسی زبان کشورهای همسایه و محققان دیگر کشورها سودمند واقع شود.

موضوع و محتوا

موضوع مقالات این دانشنامه به شرح زیر است:

۱. شرح حال و آثار نویسندگان کتابهای ارزشمند فارسی در شبه‌قاره.

۲. شرح حال شعرای پارسی‌گوی شبه‌قاره اعم از آن که دیوان و یا اثر منظومی از آنها در درست باشد یا آثارشان مفقود شده باشد.

۳. شرح حال دانشمندان ، عارفان ، صنعتگران و هنرمندان ایرانی تبار و پارسیانی که به شبه‌قاره رفته و در آنجا سکونت اختیار کردند و یا زندگی و آثارشان به نحوی با شبه‌قاره ارتباط دارد.

۴. شرح حال و آثار دانشمندان شبه‌قاره که دربارهٔ زبان و فرهنگ ایران تحقیق کرده‌اند یا آثاری پدید آورده‌اند.

۵. شرح حال مترجمان متون فارسی به یکی از زبانهای شبه‌قاره و بالعکس.

۶. شرح حال مفاخر ادبی ، فکری ، هنری و دینی ایران که تأثیری چشمگیر در شبه‌قاره داشته‌اند.

۷. معرفی آثار مکتوب فارسی (کتاب، رساله، منظومه، اسناد خطی و چاپی) که به نحوی با شبه‌قاره مرتبط و دست کم دارای یکی از چهار ویژگی زیر باشد:

الف - محتوای ارزشمند

ب - حجم درخور توجه

ج - رواج و تأثیر

د - ارزش هنری (خوشنویسی ، صفحه‌آرایی، تذهیب و نقاشی)

آثار مکتوب شامل فرهنگها، تذکره‌ها، کتاب‌های دستور زبان ، تاریخ ، جغرافیا، نامه‌هاو تقریرات و ملفوظات ، داستانها، علوم و فنون، منظومه‌ها، کتاب‌های عرفانی و علوم دینی می‌شود.

۸. معرفی کتابخانه‌هایی که آثار و نسخه‌های خطی ارزشمندی به زبان فارسی در آنها موجود است.

۹. معرفی انجمنها ومراکزپژوهشی و آموزشی‌زبان وادب فارسی و فرهنگ وتمدن ایرانی در گذشته و حال.

۱۰. معرفی چاپخانه‌هایی که به چاپ آثار فارسی می‌پردازند.

۱۱. معرفی آثار برجستهٔ ادبی و هنری شبه‌قاره که با زبان و ادب فارسی و هنر ایرانی (سنگ نوشته‌ها، حجاریها، خطاطیها، نقاشیها و مرقّعات) ارتباط داشته باشند.

۱۲. معرفی سلسله‌هایی از صوفیه که به شبه‌قاره رفته‌اند و مشایخ و اقطاب آنها تألیفات و یا شاگردان برجسته‌ای داشته و یا در تصوف مکتبی بنیاد نهاده‌اند.

۱۳. معرفی سلسله‌های تاریخی ، سرسلسله‌ها، پادشاهان ، وزیران و دولتمردانی که در حفظ و گسترش زبان فارسی نقش داشته‌اند.

۱۴. معرفی مکتبهای فکری و فرقه‌های مذهبی که آراء خود را به زبان فارسی منتشر کرده یا خود بدین زبان ترویج و تبلیغ شده‌اند.

۱۵. معرفی آداب و رسوم، بازی‌ها، جشنها و مراسم دینی و آیینی مردم شبه‌قاره که به نحوی با فرهنگ ایرانی پیوند دارند.

۱۶. معرفی زبان‌های هم‌ریشه با زبان فارسی و نیز زبانهایی که از فارسی تأثیر پذیرفته‌اند؛

۱۷. معرفی اماکن جغرافیایی با ویژگیهای:

الف – عالم پروری و کثرت انتساب ناموران به آنها

ب – اهمیت تاریخی

ج – وجود مراکز فرهنگی در آنها

د – دارا بودن کتیبه‌های فارسی، با ارزش تاریخی، هنری و فرهنگی

بدین ترتیب عناوین مداخلی که از ارزش و اهمیت خاصی برخوردار نبوده است در دانشنامه درج نخواهد شد.

شیوهٔ گزینش عناوین مدخلها و روش ارجاعات

دانشنامهٔ زبان وادب فارسی در شبه *قاره* نسبت به دانشنامه‌های مشابه از مداخل بیشتری برخوردار است، افزون بر این کوشش شده مقالاتی که به طور پراکنده در دانشنامه‌ها و دایرةالمعارفهای غیر تخصصی دربارهٔ شبه‌قاره آمده به صورتی منسجم و دقیق وگاه مفصل و با استفاده از مآخذ دست اول موجود در شبه قاره تألیف شود و به ویژه که مؤلفان بسیاری از مقالات این دانشنامه نیز از متخصصان زبان و ادب فارسی در شبه قاره هستند.

در همهٔ مواردی که ذیل عنوان موضوع و محتوا بدان پرداخته شد، ملاک گزینشِ عناوین مدخلها نام اشهر است (مگر آنکه نام غیراشهر آن مدخل، اهمیت تاریخی ، فرهنگی، اجتماعی و ... ویژه‌ای داشته باشد) و عناوین دیگر به نام اشهر ارجاع داده خواهند شد.

– در مورد شاعرانی که دو تخلص یا بیشتر دارند، تخلص اشهر انتخاب و بقیه بدان ارجاع داده می‌شوند (مثلاً: جنون کشمیری ← آزاد کشمیری ، میرزا ارجمند).

– عناوین کتابها در ذیل نام نویسندگان آنها مطرح خواهد شد مگر آن که از نویسنده شرح حال قابل ذکری در دست نباشد.

– در مواردی که اثر یک نویسنده حایز اهمیت باشد، افزون بر خود او، به اثر او نیز مقاله‌ای اختصاص داده خواهد شد.

– شاهان و دولتمردان کم آوازهٔ یک سلسله در ذیل آن سلسله مطرح خواهند شد.

– ترجمه‌ها و شرحهای متون مهم به متن اصلی ارجاع داده می‌شود، مگر آن که خود شرح ارزش و اعتبار خاصی داشته باشد.

– نام کنونی اعلام جغرافیایی عموماً مدخل اصلی قرار می گیرد و نام قدیم بدان ارجاع داده می‌شود.

– برای ضبط نوشتاری یک مدخل با چند املا، مشهورترین آنها انتخاب و بقیه در (   ) ذکر خواهد شد.

– در مورد سازمانها و مؤسسه‌های شبه‌قاره که دارای عنوانی غیرفارسی هستند صورت اصلی عنوان با حروف فارسی ذکر خواهد شد و سپس به ترجمه فارسی همان عنوان ارجاع می‌گردد و مقاله ذیل این عنوان اخیر درج می‌شود (مثلاً: اورینتل کالج میگزن ← نشریه مدرسه شرقی).

– نام اشهر و تخلص از اولویتهای تعیین نام مدخل است و مدخلی که در ایران به نامی غیراز آن شهرت داشته باشد به مدخل اصلی انتخابی ارجاع داده می‌شود.

اگر مدخلی به دو نام یا بیشتر شهرت داشته باشد، یکی از آنها برگزیده و عنوان دیگر بدان ارجاع داده خواهد شد، از این رو ممکن است عنوانی در این دانشنامه به شکل ارجاعی ذکر شود، اما همان عنوان در دانشنامه‌ای مشابه مقاله داشته باشد.

ساختار کلی مقاله

الف – زندگینامه ها

۱. نام کامل صاحب عنوان

۲. تاریخ تولد و وفات در ( ) جلوی نام

۳. شناسه (پیشه و یا شهرت صاحب عنوان به ادب و هنر یا دیگر حوزه‌های علمی و فرهنگی و اجتماعی)

۴. بحث دربارهٔ اختلاف در نام وی و نیز بحثهای لغوی

۵. محل ولادت ، بحث در تاریخ ولادت در صورت وجودِ اختلاف.

۶. سوابق تحصیلی و استادان

۷. سفرها

۸. مصاحبت با هنرمندان و ادبای معاصر یا دولتمردان و مشاهیر

۹. شاگردان

۱۰. نکات مهم دیگر در زندگی‌نامه

۱۱. محل درگذشت، آرامگاه و اهمیت تاریخی و معماری آن

۱۲. ذکر مقام علمی و خدمات او به زبان فارسی و فرهنگ ایرانی

۱۳. معرفی مهمترین آثار یا گزیده‌ای از آنها به ترتیب چاپی ، خطی ، مفقود و یا منسوب.

ب - کتابها

۱. عنوان کامل کتاب

۲. عناوین فرعی کتاب در ( ) پس از نام اشهر

۳. شناسهٔ کتاب (موضوع آن)

۴. مؤلف و زمان تألیف

۵. اهمیت و ارزش علمی کتاب ، تأثیرات آن بر نویسندگان بعدی

۶. ساختار اثر و محتوای آن (فصلها و بابهای کتاب و روش مؤلف در تدوین آن)

۷. شرحها و چاپهای انتقادی کتاب و نسخه‌های خطی معتبر و نیز ترجمه‌های آن

تبصره: اگر اثری به چاپ رسیده باشد (بویژه چاپ انتقادی) از توضیح دربارهٔ نسخه‌های خطی آن صرف نظر می‌شود.

– در مورد آثاری که به صورت نسخهٔ خطی در کتابخانه‌های جهان موجود است، شمارهٔ نسخ خطی و نام کتابخانه‌ها ذکر می‌شود و در هر مورد به فهرستها و مآخذی که این اطلاعات را دربردارد ارجاع داده خواهد شد مگر آنکه نسخهٔ خطی متعلق به کتابخانه‌ای شخصی باشد که در آن صورت نیز نام شخص دارندهٔ کتاب ذکر خواهد شد. در مورد کتابهایی که نسخه‌های بسیار دارند یک یا دو نسخهٔ معروف ذکر می‌شود و بقیهٔ موارد به فهرستها ارجاع داده می‌شود.

– در مورد آثار مفقود و نیز منسوب، به منابعی که از آنها یاد کرده و یا توضیحی داده‌اند، ارجاع داده می‌شود.

ج - اعلام جغرافیایی

۱. مدخل و ملحقات آن

۲. شناسه

۳. در صورت لزوم ، بحث لغوی

۴. نگاهی مختصر به جغرافیای طبیعی و انسانی شامل وضعیت طبیعی و اجتماعی منطقه

۵. جغرافیای تاریخی همراه با ذکر آثار باستانی مهم و مراکز فرهنگی در پیوند با زبان فارسی و فرهنگ ایرانی

د- اصطلاحات

۱. مدخل و ملحقات آن

۲. شناسه

۳. بحث لغوی

۴. معنای اصطلاح در شبه‌قاره و مقایسهٔ آن با معنای آن در ایران

۵. مصداقها و تحولات معنایی و مصداقی

هـ- سکه‌ها (مانند درهم ، دینار، اشرفی، ...)

۱. چکیده (واحد پول یا نام سکه و یا مقیاسی برای وزن)

۲. ریشه شناسی واژه

۳. پیشینهٔ تاریخی شامل:

۳ - ۱: چگونگی انتخاب این واحد، ۳ - ۲: تقلیدی بودن یا نبودن آن، ۳ - ۳: آغاز ضرب،

۳ - ۴: دوام و انقراض.

۴. جنس

۵. وزن (شامل میانگین تقریبی و تغییرات ارزشی آن در دوره‌های مختلف).

۶. قطر (شامل میانگین تقریبی و تغییر آن در دوره‌های مختلف).

۷. توصیف کلی از نقوش و عبارات فارسی روی سکه در دوره‌های مختلف به صورت مختصر.

و- آثار با ارزش هنری

۱. مدخل و ملحقات آن

۲. شناسه

۳. معرفی کامل اثر:

۳ - ۱: ویژگی‌های فنی و هنری ۳ - ۲: مواد و مصالح به کار رفته ۳ - ۳: طرح و نقش

۴. تأثیر هنر و فرهنگ ایرانی بر اثر شامل:

۴ - ۱: سبک و شیوه؛ ۴ - ۲: تزئینات؛ ۴ - ۳:کتیبه‌ها و عبارات فارسی در اثر؛

ز- منابع

۱. مآخذ مقاله با عنوان منابع مشخص می‌شود.

۲. منابع مقاله به صورت الفبایی و براساس نام مؤلف تنظیم می‌شود.

۳. در صورتی که مؤلف اثر معلوم نباشد نام اثر جایگزین نام مؤلف می‌شود.

۴. پس از نام اشهر مؤلف نام کوچک وی ذکر می‌شود.

۵. عناوین کتاب‌ها به صورت ایرانیک یا ایتالیک می‌آید.

۶. در صورتی که از مقاله‌ای به عنوان منبع استفاده شده باشد، مشخصات آن به این صورت ذکر می‌شود: عنوان مقاله در « » پس از نام مؤلف می‌آید و نام اثری که مقاله در آن به چاپ رسیده (مانند نشریه، جشن‌نامه ، یادنامه، مجموعهٔ مقالات و برخی دائرةالمعارفها) به صورت ایرانیک یا ایتالیک پس از عنوان مقاله ذکر می‌شود.

۷. در صورتی که منبع مورد اشاره، مصحح داشته باشد نام مصحح همراهِ عبارت «به کوششِ» ذکر خواهد شد.

تذکر: در همهٔ موارد به جای عباراتی چون «به تصحیحِ» ، «به همتِ» از عبارت «به کوششِ» استفاده می‌شود.

۸. در صورت فقدان تاریخ و محل چاپ از نشانه‌های «بی تا» و «بی جا» استفاده می‌شود.

۹. در مآخذ نام ناشر ذکر نمی‌شود مگر آنکه اثر فاقد تاریخ و محل چاپ باشد؛ در این صورت گاه به جای استفاده از نشانه‌های بی‌تا و بی‌جا نام ناشر ذکر می‌شود.

۱۰. منظور از محل چاپ نام شهر است نه کشور مگر آنکه یافتن نام شهر ممکن نباشد.

۱۱. منظور از تاریخ چاپ تنها سال چاپ است، از این رو اطلاعات دیگری که در پشت جلد می‌آید نظیر تابستان سالِ ... یا آذر سالِ ... ذکر نمی‌شود.

۱۲. نوبت چاپ و شمارهٔ صفحات مورد استفاده در متن مقاله و شمارهٔ جلدها نیز در بخش منابع ذکر نمی‌شود مگر آنکه در مقاله این اطلاعات (جلد و صفحه) درج نشده باشد.

۱۳. درکنار تاریخ چاپ ، علائم «ق» ، «م» ، «ش» به نشانهٔ قمری، میلادی و شمسی ذکر می‌شود.

۱۴. در صورتی که در صفحه عنوان کتاب تاریخ چاپ اثر به دو صورت قمری و میلادی ارائه شده باشد هر دو تاریخ ذکر می‌شود و با خط مورب از یکدیگر متمایز می‌گردد (مثلاً ۱۳۹۳ق/ ۱۹۷۳م).

تذکر: تاریخ قمری در سمت راست و تاریخ میلادی در سمت چپ نوشته خواهد شد. مگر در مورد کتابهای لاتین که اصل، تاریخ میلادی است.

۱۵. اگر در صفحهٔ عنوان کتاب تنها یک تاریخ مثلاً قمری آمده باشد نیازی به ذکر معادلهای میلادی و شمسی آن وجود ندارد.

۱۶. در صورتی که تاریخ شمسی به تنهایی یا در کنار تاریخ قمری و میلادی ذکر شده باشد فقط تاریخ شمسی داده می‌شود.

۱۷. کتابها، فهرستها، دائرةالمعارفها و نشریاتی که از اختصارات دانشنامه هستند نامشان به صورت اختصار خواهند آمد و نشانی کامل آنها در بخش اختصارات ذکر می‌شود.

۱۸. اطلاعات ارائه شده در کتابشناسی یک اثر با نشانهٔ (،) و هر مأخذ از مأخذ دیگر با (؛) متمایز می‌شود

۱۹. نام کتابها و مقالات در مآخذ به صورت کامل داده خواهد شد، مگر در مواردی که نام نویسنده نیز بخشی از نام کتاب شده باشد، مانند نام برخی دیوانها، تذکره‌ها و کتابهای تاریخ (مثلاً: *تاریخ فرشته*، *تذکرهٔ دولتشاه* ، *دیوان حافظ* که در آن صورت نام مؤلف از عنوان کتاب حذف خواهد شد. مثلاً در مورد دولتشاه می‌نویسیم : دولتشاه سمرقندی، *تذکره*، ...

۲۰. پس از پایان مآخذ فارسی، اردو و عربی نشانهٔ (؛) همراه با کلمه نیز و نشانهٔ (:) می‌آید سپس مآخذ لاتین از سر سطر آغاز می‌شود.

نکاتی در شیوهٔ تألیف مقالات

۱. مقالهٔ دانشنامه فاقد داوریهای بی‌مأخذ ، اظهار نظرهای تعصب‌آمیز، نقل داوریهای مغرضانه – مگر برای نقد آن – ثناگویی و تعبیرات قالبی ستایشگرانه است.

۲. اطلاعات مندرج در مقاله، مستند و مبتنی بر منابع خواهد بود و کوشش می‌شود که از معتبرترین منابع استفاده شود.

۳. در مقالهٔ دانشنامه از نسبت به اشخاص و آرا و عقاید پرهیز و در معرفی اشخاص یا رد اقوال جانب منطق و اعتدال رعایت می‌شود.

۴. هرگاه از مرجعی چند چاپ موجود باشد ، استفاده از چاپ انتقادی ، اولی و مرجّح خواهد بود.

۵. اگر از منبعی چاپ مغلوطی وجود داشته باشد، بهتر است در صورت امکان از نسخهٔ خطی آن استفاده شود.

۶. در دانشنامه از نقل قولهای مستقیم جز در موارد ضروری و به صورت کوتاه استفاده نمی‌شود. در اینگونه

موارد عبارت داخل گیومه قرار می‌گیرد.

۷. از آوردن نمونه‌های شعری خودداری می‌شود مگر آنکه بیتی یا مصرعی اطلاعی خاص دربرداشته، یا موضوع به گونه‌ای باشد که درج شعر لازم بنماید.

۸. در برخی از مقالات (مثلاً مقالات جغرافیایی و معماری) از تصویر نیز استفاده شده است.

شیوهٔ ارجاع در متن

۱. ارجاعات به صورت اختصار (با حذف سال و محل چاپ) پس از پایان مطلب در پرانتز خواهد آمد.

۲. ارجاع به نام اشهر مؤلف یا نام خانوادگی وی خواهد بود (مثلاً: دولتشاه، ۳۰۰). باید توجه داشت که نویسندگان بسیاری از منابع دانشنامه، خود زیر عناوین مستقل طی مقاله یا مقالاتی معرفی می‌شوند. بدیهی است ضبط نام و شهرت آنها به هنگام ارجاع به آثارشان باید مطابق ضبط نام و شهرت آنان در مدخلهای مربوط به خود آنها باشد.

۳.هنگام استفاده از چند اثر یک مؤلف نام اثر نیز به طور اختصار در مقاله می‌آید (مثلاً: ایمان، منتخب، ۵۶) به جای *منتخب اللطایف*.

۶. برای تفکیک جلد از صفحه از خط مورب استفاده می‌شود (مثلاً: منزوی، ۴/ ۲۴۱۱).

۷. در مورد کتابهایی که جلدهای آنها اجزای مختلف دارد، شمارهٔ جزء مورد نظر داخل (   ) می‌آید (مثلاً: صفا، ۵(۲) / ۱۵۰۰) یعنی جلد پنجم، جزء دوم، صفحهٔ ۱۵۰۰.

۸. هرگاه نام نویسندهٔ منبع ارجاعی در سطور بعدی تکرار شود، به جای نام مؤلف نشانهٔ اختصاری «همو» می‌آید.

۹. اگر در سطور بعدی نام نویسنده و شماره صفحه یا صفحات کتاب عیناً تکرار شود به جای آن از نشانهٔ اختصاری «همانجا» یا «همانجاها» استفاده می‌شود.

تذکر: در صورتی که برخی از اسامی مؤلفان در سطور بعد تکرار شود اما شمارهٔ صفحات عیناً همان باشد، تنها اسامی مؤلفان ذکر خواهد شد و به جای شمارهٔ صفحات پس از ذکر آخرین مؤلف نشانهٔ اختصاری همانجا خواهد آمد (مثلاً: ریو، منزوی، نوشاهی، همانجاها). در این مورد به جای (؛) از (،) استفاده می‌شود.

۱۰. در صورتی که نام نویسنده تکرار شود، امااز اثر دیگری از وی استفاده شود به جای نام مؤلف نشانهٔ اختصار «همو» و پس از آن نام کتاب مورد ارجاع خواهد آمد.

۱۱. اگر در سطور بعد نام نویسنده و نام اثر عیناً تکرار شود به جای دو نشانهٔ اختصار (همو، همان،..) از یک

نشانه (همان،...) استفاده می‌شود. و اگر شماره صفحه نیز مطابقت داشته باشد تنها از نشانهٔ «همانجا» استفاده می‌شود.

۱۲. اگر نام نویسنده در متن مقاله آمده باشد به هنگام ارجاع، تنها صفحه و جلد ذکر می‌شود. در صورتی که نام نویسندگان مختلف در متن آمده باشد ارجاع به هر کتاب در کنار نام نویسنده ذکر خواهد شد، نه در پایان جمله.

تبصره: در مورد کتابهای تک جلدی که نام نویسندهٔ آنها در متن آمده پیش از شمارهٔ صفحه نشانهٔ اختصاری «ص» ذکر خواهد شد.

۱۳. شمارهٔ جلد و صفحهٔ منابع لاتین از چپ به راست و با ارقام لاتین می‌آید (مثلاً: ریو، 2/12).

۱۴. در صورت احتمال اشتباه میان نام دو نویسنده ، نام کوچک هریک ذکر خواهد شد. مثلاً (بیهقی، ابوالفضل ، ۲۵) (بیهقی ، ابوالحسن، ۳۰)

۱۵. در ارجاع به آیات *قرآنی* به صورت ذیل عمل می‌شود (بقره۲:۳۵) یعنی آیهٔ ۳۵ از سورهٔ دوم با عنوان بقره.

۱۶. در مورد منابع لاتین نیز مانند منابع فارسی و اردو هرگاه از دو یا چند اثر یک نویسنده استفاده شود، نام اختصاری کتاب نیز ذکر خواهد شد. جز آنکه در مورد مآخذ لاتین ترجمهٔ نام اثر در ارجاعات داخل متن در میان گیومه خواهد آمد و اصل آن در پانوشت به صورت ایتالیک ذکر می‌شود. در مورد مآخذ لاتین نام اثر و نیز ترجمهٔ آن به صورت اختصار خواهد آمد و به جای ادامهٔ عنوان کتاب از نشانهٔ (...) استفاده شود.

۱۷. در مواردی که نیاز به پانوشت لاتین وجود دارد، شماره‌های داخل متن به اعداد فارسی و شماره‌های پانوشت با اعداد لاتین داده می‌شود.

۱۸. پانوشتهای مربوط به هر صفحه در ذیل همان صفحه داده خواهد شد و پانوشتها در صفحهٔ بعد مجدداً از ۱ شروع می‌شود.

۱۹. در سمت چپ اعداد به جای خط تیره نقطه خواهد آمد.

۲۵. تمام اعداد اصلی به جز یک و دو ؛ در متن با رقم ذکر خواهند شد نه با حروف؛ مگر آنکه عدد سر سطر و در ابتدای یک پارگراف باشد (مثلاً: هفت تن از شاگردان وی در این سفر همراه او بودند).

۲۶. همراه سال قمری، سال میلادی نیز پس از خط مورب خواهد آمد و در کنار هریک علامت ق به نشانهٔ قمری و م به نشانهٔ میلادی ذکر خواهد شد. مثلاً ۷۸۹ق / ۱۳۸۷م. سنوات ذکر شده در مقاله براساس سالهای قمری و شمسی است مگر دربارهٔ خاورشناسان که گاه زندگینامه آنها براساس سالهای میلادی تنظیم می‌شود. در مواردی که سنوات قمری و شمسی ارائه شده در مقاله به یکدیگر نزدیک است (مثلاً صاحب عنوان در

سال ۹۲۰ق نزد استادی تحصیل کرده و در سال ۹۲۲ق نزد استاد دیگری به تحصیل پرداخته) در یک مورد سال میلادی ذکر می‌شود و در موارد دیگر حذف می‌گردد. در مواردی که سال قمری با دو سال میلادی منطبق می‌شود اگر ماه سال قمری مشخص باشد براساس آن سال درست میلادی انتخاب خواهد شد؛ در غیر این صورت سالی برگزیده می‌شود که دارای ماههای بیشتری باشد. در صورت مساوی بودن تعداد ماهها، هردو سال نوشته خواهد شد. در این مورد ارقام سال میلادی از راست به چپ نوشته می‌شود. در مواردی که دوسال قمری باید با سالهای میلادی انطباق یابد مثلاً در مورد تولد و وفات که در کنار عنوان مقاله می‌آید ، اگر یکی از سالهای قمری یا هردوی آنها با دوسال میلادی با نیمه های کاملاً مساوی منطبق شود یعنی ۶ماه از سال قمری با ۶ماه از یک سال میلادی و ۶ماه دیگر سال قمری با ۶ماه از سال دیگر میلادی منطبق باشد سال کوچکتر میلادی برگزیده می‌شود و سال بزرگتر حذف می‌گردد.

۲۷. از ایجاد فاصله و پاراگرافهای بی‌مورد خودداری می‌شود و مطالب بیشتر بدون فاصله و به صورت پیوسته می‌آید.

۲۸. تاریخ تولد و وفات صاحب عنوان بلافاصله پس از نام وی در عنوان مقاله می‌آید.

۲۹. اگر پس از نام صاحب عنوان نام پدر و نیای وی همراه با (ابن ، بن) بیاید (مثلاً حسن بن علی بن جواد) سال وفات صاحب عنوان پس از نام خود وی ذکر می‌شود و سپس نام پدر و نیز نیای وی می‌آید.

۳۰. در صورتی که صاحب عنوان دارای کنیه نیز باشد پس از ذکر نام یا شهرت وی و نشانهٔ (،) کنیهٔ او نیز ذکر می‌شود و پرانتز مربوط به درگذشت پس از کنیه و اسامی دیگر وی می‌آید. مانند: آزرم، ابوالحسن احمد (.../...) بن علی

۳۱. در برخی موارد ممکن است صاحب عنوان دارای دو کنیه باشد در این صورت مؤلف می‌تواند کنیه‌ای که شهرت کمتری دارد در پرانتز ذکر کند.

تذکر : اگر دربارهٔ کنیه وی تردیدی وجود داشته باشد از ذکر آن در شناسهٔ مقاله خودداری می‌شود و در سطور بعدی مورد بحث قرار می‌گیرد.

۳۲. اگر دربارهٔ سال تولد یا وفات صاحب عنوان تردیدی وجود داشته باشد در ابتدای مقاله به ذکر نیمهٔ اول و یا دوم سده‌ای که او در آن وفات یافته و یا سده‌ای که در آن می‌زیسته، اکتفا می‌شود و بحث دربارهٔ تاریخ ولادت در بخش آغازین مقاله، و دربارهٔ تاریخ درگذشت در انتهای زندگینامه خواهد آمد.

۳۳. توضیحاتی چون «از شعرای سدهٔ ...» یا «از نویسندگان سدهٔ ...» و یا «از شعرای هم عصر...» در مواردی که سال ولادت یا وفات روشن باشد در ابتدای مقاله ذکر نمی‌شود.

۳۴. در معرفی صاحب عنوان یا شناسه مقاله، به تمامی ابعاد علمی ، فرهنگی ، سیاسی ، هنری و ... به صورت فشرده در ابتدای مقاله اشاره می‌شود. این بخش که گاه ممکن است حتی یک سطر باشد پاراگرافی مستقل است و مطالب بعدی از سر سطر آغاز می‌شود.

۳۵. عناوین فرعی مقاله (مثلاً آثار و عقاید) با حروف سیاه نوشته می‌شود و پس از آنها نشانهٔ (:) می‌آید و مطالب بلافاصله پس از (:) آغاز می‌شود.

۳۶. عناوین کتابها در همه جا به صورت ایتالیک یا ایرانیک می‌آید.

تبصره: دربارهٔ کتابهایی که مقاله‌ای در دانشنامه به خود اختصاص داده‌اند نام کتاب در ابتدای مقاله با حروف سیاه غیرایرانیک و در سایر موارد به صورت ایرانیک خواهد بود.

۳۷. عناوین مقالات هم در متن و هم در ارجاعات در داخل گیومه قرار می‌گیرد.

۳۹. اگر اعلام جغرافیایی در دانشنامه دارای مدخل باشند در تمامی موارد نام آنها به همان صورتی ذکر خواهد شد که عنوان مدخل قرار گرفته است (مثلاً: پتنه به جای پتنا). در غیر این صورت املای اعلام جغرافیایی با همان تلفظی است که در «وبستر جغرافیایی» آمده است.

۴۰. اگر نام یک کتاب یا نشریه بدون آنکه ترجمه شود به همان صورت با حروف فارسی نوشته شود به زیرنویس نیازی نیست و نام اثر به صورت ایرانیک خواهد آمد (مثلاً: *بریتانیکا*).

۴۱. در مورد نسخه‌های خطی واژهٔ برگ در کنار شماره آن با تعیین رو و پشت ذکر می‌شود (مثلاً: برگ ۲۵ب).

۴۲. در صورتی که در مقاله‌ای به عناوین اشخاص، کتابهاو ... اشاره شود که در دانشنامه مقاله‌ای به آنها اختصاص یافته است بر بالای عنوان علامت (*) خواهد آمد (مثلاً: احمد سرهندی*). در صورتی که به اسامی و القاب فرعی یک عنوان اشاره شود به صورت ذیل عمل می‌شود مثلاً در این مورد: مجدد الف ثانی (← احمد سرهندی*).

۴۳. جملات معترضه و عبارات توضیحی در میان دو خط تیره خواهند آمد.

۴۴. در کنار نام پیامبران و نیز ائمه به مناسبت از علائم ص، س، ع در پرانتز استفاده خواهد شد.

۴۵. در ارجاع به دائرةالمعارفها نام مؤلف مقاله ذکر خواهد شد، مگر آنکه مؤلف مقاله روشن نباشد.

۴۶. در ارجاع به فرهنگهای لغات گاه به جای شمارهٔ صفحه عبارت «ذیل واژهٔ ...» ذکر می‌شود.

تبصره: در مواردی که ذیل واژه‌ای خاص مقاله‌ای بلند درج شده ، شمارهٔ جلد و صفحه داده می‌شود.

الف - نشانه‌ها و اختصارات به ترتیب الفبایی

الف - نشانه‌های فارسی

ج	جلد
چ	چاپ
ح	حدود
حک:	حکومت
(س)	سلام‌الله علیه، سلام‌الله علیها
ش	هجری شمسی
ص	صفحه، صفحات
(ص)	صلوة‌الله علیه
ع	علیه‌السلام، علیهاالسلام
ق	هجری قمری
ق م	قبل از میلاد
قس:	قیاس کنید با
م	میلادی
نک:	نگاه کنید(رجوع کنید)
ولادت:	
وفات:	
همان	منبع پیشین
همانجا	منبع پیشین با همان جلد و صفحه
همانجاها	منابع پیشین با همان جلد و صفحات یا منبع پیشین با همان صفحات
همو	مؤلف پیشین
شم	شماره
د.ش	دانشنامهٔ شبه قاره

ب – نشانه‌های لاتین

ویراستار، ویراستاران	ed
و دیگران	et al
همان	ibid
همو	idem
صفحه	p
صفحات	pp
ترجمهٔ	tr
جلد	vol
جلدها	vols

مدیران و مشاوران علمی دانشنامهٔ شبه‌قاره
(از آغاز تاکنون)

دکتر حسن حبیبی .... رئیس فرهنگستان زبان وادب فارسی (از آغاز تا ۱۳۷۴) و مشاور علمی از ۱۳۷۶

دکتر غلامعلی حداد عادل .... رئیس فرهنگستان زبان و ادب فارسی و مشاور علمی از ۱۳۷۴

دکتر بهمن سرکاراتی .... مشاور علمی از ۱۳۷۲

استاد احمد سمیعی گیلانی .... مدیر بخش ادبیات (۱۳۷۲ - ۱۳۷۷) و مشاور علمی از ۱۳۸۰

دکتر مهدی محقق .... مدیر بخش علوم (از ۱۳۷۲ - ۱۳۷۶) و مشاور علمی از ۱۳۸۰

دکتر سید کمال حاج سید جوادی .... مدیر گروه دانشنامهٔ شبه قاره و مدیر بخش فرهنگ و تمدن (۱۳۷۲ - ۱۳۷۷)

استاد احمد منزوی .... مشاور علمی (۱۳۷۲ - ۱۳۷۷)

دکتر مهدی غروی .... مشاور علمی (۱۳۷۲ - ۱۳۷۷)

دکتر محمد سلیم اختر .... مشاور علمی (۱۳۷۲ - ۱۳۷۷)

دکتر سید صادق سجادی .... مدیر بخش علوم (۱۳۷۶ - ۱۳۷۷) و مدیر گروه دانشنامهٔ شبه قاره (۱۳۷۷ - ۱۳۷۸)

سید علی آل داود .... مشاور علمی (۱۳۷۵ - ۱۳۷۸)

مسعود فراهانی پارسا .... دبیر فرهنگستان و مدیر اجرایی گروه (۱۳۷۸ - ۱۳۷۹)

دکتر فتح‌الله مجتبائی .... مشاور علمی از ۱۳۷۹

دکتر علی محمد مؤذنی .... مدیر گروه دانشنامهٔ شبه قاره از ۱۳۷۹

پژوهشگران و اعضای گروه دانشنامهٔ شبه قاره

دکتر غلامعلی آریا .... ویراستار از ۱۳۸۰

مینا حفیظی .... ویراستار از ۱۳۷۵

مجید سمیعی .... مؤلف، ویراستار، پژوهشگر از ۱۳۷۵

هدی سید حسین زاده .... مؤلف، ویراستار، پژوهشگر از ۱۳۷۵

محمد جواد شمس .... مؤلف، ویراستار، پژوهشگر از ۱۳۷۵

ام‌البنین صادقی .... مؤلف، پژوهشگر از ۱۳۷۲

علیرضا علاءالدینی .... مؤلف، ویراستار، پژوهشگر از ۱۳۷۵

فهرست اسامی ویراستاران، مؤلفان، مترجمان ، همکاران و عناوین تألیفی

آریا، غلامعلی (ویراستار)

آل داود، سید علی (ویراستار)

اختر، محمد سلیم (مؤلف و مشاور)........................ آذر،سراج‌الدین؛ آصف اصفهانی؛ آصف شیرازی

اختر ، محمد وصی (مؤلف)........................... آسی مدراسی؛ آشنا عظیم‌آبادی

اختر ، نورالسعید (مؤلف).......................... آنکلساریا؛ (بهرام گور)

اقبال حسین (مؤلف)............................ آفریدی (مشترک با مهدی فرهانی منفرد) ؛ آنندروپ

اقبال مجدّدی ، محمد (مؤلف)........................ آداب المریدین ؛ آدم بنوری (مشترک با محمد جواد شمس)؛ آصف جاه (مشترک با مجتبی کرمی)؛آصف خان، خواجه عبدالمجید (مشترک با نعیم‌الرحمان صدیقی)؛ آصف‌خان، خواجه غیاث‌الدین علی؛ (مشترک با محمدسلیم مظهر)؛ آصف‌الدوله؛ محمدیحیی علی‌خان بهادر

امامی ، سپیده (مؤلف)............................ آشفته هروی

امیرهدایی، شیوا (مترجم از زبان اردو)

انجم رحمانی (مؤلف)............................ آرام باغ ؛ آگره، درگاه شاه رفیع‌الدین (مشترک با جمال محمد صدیقی) ؛ آگره، کتیبه‌ها؛ آیینهٔ حیرت‌نما؛ آیینه‌کاری (مشترک با دانشنامهٔ شبه قاره)

بشیرالنساء (مؤلف)............................ آفتاب، ناصر جنگ

پناهی ، ثریا(مؤلف)............................ آتشپارهای شوق؛ آتشی قندهاری؛ آثار بخاری (مشترک با ذاکره قاسمی)؛ آذر ساسانی؛ آزاد کشمیری، محمد مقیم؛ آفتاب رای لکهنوی؛ آقا صوفی

جعفری ، عبدالقادر (مؤلف)........................ آثم الله‌آبادی، عزیزالله؛ آقا صادق حسین نقوی

حسینی ، بلقیس فاطمه (مؤلف)...................... آتشی، حکیم محمدامین؛ آیامل

حفیظی، مینا (ویراستار و مؤلف).................... آذر کشمیری، جوالاپرشاد؛ آذرکشمیری، دیوانشاه؛ آذرکیوان (مشترک با صفورا هوشیار)، آسا، ادال جی داراب جی (مشترک با عبدالشکور قادری)؛ آسا، دستورجاماسب

(مشترک با عبدالشکور قادری)؛ آسا، هوشنگ جاماسب (مشترک با عبدالشکور قادری)

ذاکرالحسینی ، محسن (مؤلف)........................ آنندراج

رادفر ، ابوالقاسم (مؤلف)........................ آصفیه سرکار عالی (مشترک با مهدی فرهانی منفرد)؛ آنتیا؛ آنندرای؛ آنندکایسته گوالیاری؛ آنندی پرشاد

رضائی ، زهرا (مؤلف)........................ آرام ، دلارام بیگم؛ آزاد کشمیری، میرزا محمد علی؛ آزاد وزیرآبادی (مشترک با ریحانه خاتون)؛ آهی هروی

رضایی باغ‌بیدی ، حسن (مؤلف)........................ آریایی (هندو ایرانی)

ریحانه خاتون (مؤلف)........................ آزاد تهرانی (مشترک با هدی سیدحسین زاده)؛ آزاد وزیرآبادی (مشترک با زهرا رضائی)؛ آفریدی، (محمدقاسم)

سجّادی ، سیدصادق (مؤلف و ویراستار)........................ آیبک؛ آیینهٔ سکندر

سمیعی ، مجید (مؤلف)........................ آروی؛ آگره

سیدحسین‌زاده ، هدی (مؤلف و ویراستار)........................ آرام‌شاه؛ آننت؛ آزاد تهرانی (مشترک با ریحانه خاتون)

شاه عبدالسلام (مؤلف)........................ آتش، خواجه حیدرعلی

شریف قاسمی ، ذاکره (مؤلف)........................ آبرو شاهجهان‌آبادی (مشترک با ام‌البنین صادقی)؛ آثار بخاری (مشترک با ثریا پناهی)؛ آثار شاهجهانی؛ آثم اکبرآبادی (مشترک با میترا فراهانی)؛ آصف‌نامه (مشترک با دانشنامه شبه قاره)؛ آغا شاعر قزلباش؛ آفی؛ آکادمی غالب

شریف قاسمی ، حسین (مؤلف)........................ آبرو تونکی؛ آثارالصنادید (مشترک با فاروق حمید)؛ آرزو، سراج‌الدین علی (مشترک با محمد سلیم مظهر)؛ آزردهٔ دهلوی؛ آغا محمد ترک؛ آغا میرزا صاحب؛ آفتاب عالمتاب؛ آفرین لاهوری؛ آگاه بلگرامی؛ آگاه نائطی مدراسی؛ آمون

شمس ، محمدجواد (مؤلف و ویراستار)........................ آدم بنوری (مشترک با محمداقبال مجددی)؛ آشنا تربتی کشمیری؛ آصف‌الزمان مرگی (مشترک با ظهورالدین احمد [illegible]

حشرکشمیری (مشترک با کاظم علی‌خان)؛ آقارضا (مشترک با نذیراحمد)؛ آگاه شاهجهان پوری (مشترک با ظهورالدین احمد)؛ آمدنامهٔ ترکی (مشترک با ظهورالدین احمد)؛ آیین اکبری

شمسائی ، الهام (مؤلف)........................... آنکلساریا (هیربد تهمورث)

صادقی ، ام‌البنین (مؤلف)........................... آبرو شاهجهان‌آبادی (مشترک با ذاکره قاسمی)؛ آنی هروی؛ آهنگ یزدی

صدیقی ، اقتدار حسین (مؤلف)........................ آرنولد، سرتوماس واکر؛ آنوله

صدیقی ، جمال محمد(مؤلف)......................... آگره، درگاه شاه رفیع‌الدین (مشترک با انجم رحمانی)؛ آمبر (مشترک با ظهورالدین احمد)

صدیقی ، نعیم‌الرحمان (مؤلف)....................... آصف‌خان، خواجه عبدالمجید (مشترک با محمد اقبال مجددی)

طاهری ، فرهاد (ویراستار)

ظهورالدین احمد (مؤلف)........................... آب و نمک (مشترک با حنیف نقوی)؛ آخری چهارشنبه (مشترک با مهدی فرهانی منفرد)؛ آخوند (مشترک با مهدی فرهانی منفرد)؛ آخوند صاحب سوات؛ آداب عالمگیری؛ آدم ملی (مشترک با محمدسلیم مظهر)؛ آدم نقشبندی؛ آرام، رای پریم ناته؛ آرام، سندرداس (مشترک با محمدسلیم مظهر)؛ آشوب، میرزامحمد بخش؛ آشوب مازندرانی ؛ آشوب هندوستان؛ آصف‌الزمان فرنگی (مشترک با محمدجواد شمس)؛ آصف قمی (مشترک با محمدآصف نعیم‌صدیقی)؛ آصفی رامپوری (مشترک با کاظم علی‌خان) ؛ آصفیه یا آصف جاهیان (مشترک با مجتبی کرمی)؛ آغا سلطان میرزا (مشترک با محمدسلیم مظهر) ؛ آگاه، علی رضاخان ؛ آگاه پیشاوری ؛ آگاه شاهجهان پوری (مشترک با محمدجواد شمس)؛ آگاه لکهنوی؛ آگه، عبدالشهید؛ آل‌احمد مارهروی؛ آل‌محمد بن برکت‌الله؛

	آل‌محمد پهلواری؛ آمبر (مشترک با جمال محمد صدیقی)؛ آمدنامه (مشترک با محمد جواد شمس)؛ آمدنامه (صفوةالمصادر)؛ آمدنامهٔ ترکی (مشترک با محمدجواد شمس)؛ آملی، رکن‌الدین؛ آملی، نجم‌الدین سکندر
ظهیرالملک (مؤلف)...........................	آفتاب دهلوی (مشترک با محمدسلیم مظهر)
عالم‌زاده ، هادی (مؤلف)........................	آزاد، ابوالکلام
علاءالدینی ، علیرضا (مؤلف و ویراستار)................	آچهه ؛ آریا چکراورتی
غروی ، آسیه (مؤلف و مترجم از زبان انگلیسی).............	آجانتا (مشترک با جواد نیستانی)
غروی ، مهدی (مؤلف و مشارور)...................	آذری یزدی ؛ آنکتیل دوپرون
فارق حمید (مؤلف)............................	آثارالصنادید (مشترک با شریف حسین قاسمی)
فراهانی ، میترا (مؤلف)........................	آثم اکبرآبادی (مشترک با ذاکره قاسمی)؛ آزاد کشمیری، میرزا ارجمند؛ آزاد لاهوری
فرهانی منفرد ، مهدی (مؤلف).....................	آخری چهارشنبه (مشترک با ظهورالدین احمد)؛ آخوند (مشترک با ظهورالدین احمد)؛ آخوند درویزه ننگرهاری ؛ آصفی،امام باره (مشترک با کاظم علی‌خان)؛ آصفیه سرکارعالی (مشترک با ابوالقاسم رادفر) ؛ آفریدی (مشترک با اقبال حسین)
قادری ، عبدالشکور (مؤلف)......................	آسا،ادال جی داراب جی (مشترک با میناحفیظی)؛ آسا، دستور جاماسب (مشترک با مینا حفیظی)؛ آسا ، هوشنگ جاماسب (مشترک با مینا حفیظی)؛ آسانا
قریشی . محمدافضل (مؤلف)......................	آصف‌الدوله؛ ابراهیم اسدخان
کاظم علی‌خان (مؤلف)...........................	آرزو، انورحسین لکهنوی؛ آصفی،امام باره (مشترک با مهدی فرهانی منفرد)؛ آصفی رامپوری (مشترک با ظهورالدین احمد)؛ آغا حشرکشمیری (مشترک با محمدجواد شمس)؛ آقا مهدی لکهنوی
کرمی ، مجتبی (مؤلف)...........................	آصف جاه؛ آصفیه با آصف جاهیان (مشترک با ظهورالدین احمد)

محمد رفیق (مؤلف)............................ آداب المترسلین

محمد امین (مؤلف)............................. آزاد،نشریه

مشایخ فریدنی، آزرمیدخت (ویراستار)

مظهر ، محمدسلیم (مؤلف و مترجم از زبان اردو)............آدم ملی؛آذری طوسی؛ آرام، سندرداس (مشترک با ظهورالدین احمد)؛ آرزو،سراج‌الدین علی (مشترک با شریف حسین قاسمی)؛ آزاد،محمد حسین؛آزاد بلگرامی (مشترک بادانشنامه شبه قاره)؛ آصف خان، خواجه غیاث‌الدین علی(مشترک با محمد اقبال مجددی)؛ آغاسلطان میرزا (مشترک با ظهورالدین احمد)؛ آفتاب دهلوی(مشترک با ظهیرالملک)؛آکادمی اقبال

منفرد ، افسانه (مؤلف)......................... آصف خان، ابوالحسن یمین‌الدوله ؛ آصف خان، قوام‌الدین جعفربیگ ؛ آقاخان

مهین‌فر ، سیاره (مؤلف)......................... آیینهٔ اسکندری (مشترک با دانشنامه شبه قاره)

ناطق‌شریف ، مریم(مؤلف و مترجم از اردو)............... آفاق

نجم‌الرشید (مترجم از زبان اردو)

نذیر احمد (مؤلف)............................ آداب‌الحرب و الشجاعة؛ آقارضا (مشترک با محمد جواد شمس)

نعیم صدیقی ، محمدآصف (مؤلف)..................... آصف قمی (مشترک با ظهورالدین احمد)

نقوی ، حنیف (مؤلف)............................ آب و نمک (مشترک با ظهورالدین احمد)

نوشاهی ، عارف (مؤلف و مشاور)...................... آزاد، کتابخانه

نیستانی ، جواد (مؤلف)........................... آصف خان، آرامگاه؛ آجانتا (مشترک با آسیه غروی)

هاشمی، عبدالقادر (مترجم از زبان اردو)

هوشیار ، صفورا (مؤلف)........................... آذر کیوان (مشترک با مینا حفیظی)

یزدانی ، عبدالحمید (مؤلف)........................ آخوند پنجو اکبر پوری

آ

آبرو تونکی، اصغر علی حسنی حسینی (۱۲۶۹ - ۱۳۵۸ق /۱۸۵۳ - ۱۹۳۹م)، دانشمند، شاعر و نویسندهٔ پارسی‌گوی معاصر هندی.

نیاکان او اصلاً از بخارا بودند و در زمان حکمرانی نواب احمد علی، والی رامپور، بدانجا کوچیدند (آبرو، ۲۰). پدرش، حکیم انور علی، از نزدیکان وزیرالدوله محمد وزیرخان بهادر بود و پس از آنکه وزیرالدوله به سمت نوابی تونک منصوب گردید، وی نیز در ۱۲۵۰ق/۱۸۳۴م در مقام طبیب محلات شاهی به کار گمارده شد. آبرو،در تونک، واقع در استان راجستان، ولادت یافت و در آنجا بالید. پس از درگذشت پدرش در ۱۲۷۳ق/۱۸۵۶م با حمایت خانوادهٔ نوابان تونک پرورش یافت. وی *قرآن* و تحصیلات مقدماتی را در ۱۲۷۶ ق به پایان رساند و برای تحصیلات عالی راهی رامپور شد. در آنجا از سیّد نادر علی (نادر رقم خان) خوشنویسی آموخت و در این فن چنان مهارت یافت که از سوی استادش به «جواهر رقم» ملقب شد. او سپس حکمت و طبابت را نزد حکیم عبدالعلی و میرزاجان خان دهلوی فراگرفت و در رشته‌های دیگری چون فلسفه، ریاضی، نجوم، رمل، جفر، سیره، حدیث، تاریخ و جغرافیا نیز دانش اندوخت (آبرو، ۲۰-۲۴؛ بهار،۱/۱۱۱). آبرو پس از تحصیل در رامپور، در ۱۲۸۱ ق به تونک بازگشت و نزد میرنواب صاحب، استاد دیرین خود، تحصیلات خویش را ادامه داد (آبرو، ۴۰). چیره دستی آبرو در دانشهای گوناگون، برای او شهرتی عظیم به ارمغان آورد. منزل او در تونک مجمع نوآموزانی بود که از محضر وی عربی، فارسی و خوشنویسی فرا می‌گرفتند (بهار، ۹۱/۱). نواب حافظ محمد ابراهیم خان بهادر خلیل، نواب تونک (حک: ۱۸۶۷ - ۱۹۳۰ م)، به سبب تسلط آبرو بر شعر و علوم دیگر، در ۱۳۰۵ ق / ۱۸۸۸ م، بدو لقب «فخرالشعرا معتمدالملک» اعطا کرد (همو، ۱۰۸/۱). آبرو در ۱۲۹۹ق/۱۸۸۲م از سوی دولت انگلیس مقام خرائط نگاری و وقایع نویسی یافت. اما در زمان حکمرانی سعادت علی خان (۱۹۳۰-۱۹۴۷م) از این مقام کناره گرفت. با این همه، سعادت علی از آبرو برای نگارش کتاب *میلادالمجالس* تقدیر کرد و پاداش و مقرری در خور بدو داد، اما چندی بعد از او ناخشنود گشت و پرداخت مقرری را متوقف کرد (آبرو، ۱۰؛ بهار، ۱۰۸/۱). آبرو در اواخر زندگی ، از سوی نواب محمد صدیق خان، والی بهوپال، بدانجا فراخوانده شد تا کتابخانه‌اش را سامان دهد، اما او «کنج قناعت راگنج شایگان تصور دیده»، درخواست نواب را نپذیرفت (آبرو، ۱۵). آبرو سرانجام در تونک درگذشت.

آثار: آبرو،کتابها و رساله‌های فراوانی به فارسی و اردو در موضوعاتی چون شعر، دستور زبان، تاریخ، جغرافیا و ریاضیات نوشته است که برخی از آنها بدین شرح است:

آثار فارسی: ۱. *انشای آبرو یا انشای صغیر*؛ ۲. *باغ افکار*، در دستور زبان (منزوی، ۴۶۳/۵؛ بشیر حسین،۶۰۵/۱)؛ ۳. *تذکرةالبیان فی ذکرالاعیان*، در تاریخ نوابان تونک (عرفانی، ۱۷۵؛ منزوی، ۶۰۳/۱۰)؛ ۴.

خلاصة‌الاخبارفی ذکرالاخیار، در جغرافیا و بناهای تاریخی هند (منزوی، ۳۷/۱۰؛ بشیر حسین، ۶۵۷/۳)؛ ۵. *خلاصه البیان*، در تاریخ (منزوی، ۴۶۳/۵؛ بشیر حسین، ۳۸/۱)؛ ۶. *رسالهٔ هفت زبان*، در دستور زبان که آن را به درخواست یکی از شاگردانش به نام صاحب‌زاده محمد شیر علی خان و برای نوآموزان به شیوهٔ *دستورالصبیان* نوشت. این رساله در دهلی به چاپ رسیده است؛ ۷. *صبح وطن شام غریبان*. این کتاب به چهار چمن تقسیم شده است: چمن یکم، عریضه‌ها به نواب تونک و پسرانش؛ چمن دوم، نامه‌هایی به سرور جنگ؛ چمن سوم، موسوم به صبح وطن، شامل نامه‌هایی به بزرگان؛ و چمن چهارم معروف به نخل الفت، در بردارندهٔ نامه‌های منظوم و منثور؛ ۸. *مثلث ادراک* در عروض (منزوی، ۲۴۴۴/۱۳)؛ ۹. *مضامین معلّی*، شامل غزل و مثنوی (سعید احمد، ۷۹۱)؛ ۱۰. *معوّذات*، در علوم غریبه (منزوی، ۴۶۳/۵؛ بشیر حسین، ۵۱۸/۳)؛ ۱۱. *یادگار آبرو*، که شامل خاطرات نویسنده است؛ ۱۲. *آتش پارسی*، این اثر شامل دو بخش است. بخش نخست شامل سی نامه به نثر که درآن اصطلاحات فارسی در جمله به کار رفته است. بخش دوم کتاب در سروده‌ها است (منزوی، همانجا).

آثار اردو: ۱. *آداب و رسومات تونک* به شکل نمایشنامه (سعید احمد، ۷۹۱)؛ ۲. *شاهی میلاد*، سیرت پیامبر اسلام در ۷ مجلد (همانجا)؛ ۳. *گوهر آبرو یا گوهر حقیقت*، رساله‌ای در ۱۶ صفحه مشتمل بر شعر و موضوعات عرفانی که در ۱۹۲۲ م در دهلی به چاپ رسیده است ؛ ۴. *وسیلهٔ معرفت*، شامل غزلیات و قصاید که در دهلی انتشار یافته است.

منابع: آبرو، اصغر علی، *یادگارآبرو*، دهلی، ۱۹۲۲م؛ بشیر حسین، محمد، *فهرست مخطوطات شیرانی*، لاهور، ۱۹۶۸ - ۱۹۷۳م؛ بهار، محمد صادق خان، «آبروی شعر و ادب، استاد آبرو»، مجلهٔ نخلستان، ج ۸، شم ۳، ۴، اکتبر ۱۹۸۷م، مارس ۱۹۸۸ م؛ سعید احمد، «سید اصغر علی ابرو کی تصانیف»، ژرنال عربک و پرشین ریسرچ انستیتو راجستان، تونک، ج ۸، شم ۱، تونک ۱۹۸۹-۱۹۹۰م؛ منزوی، مشترک.

شریف حسین قاسمی

آبرو شاهجهان آبادی گُوالیاری، نجم‌الدین علیخان، مشهور به شاه مبارک و متخلص به آبرو (وفات: ۱۱۴۶ق /۱۷۳۳م)، شاعر پر آوازهٔ پارسی‌گوی در عهد محمد شاه گورکانی.

به گفتهٔ مؤلف *صحف ابراهیم*، وی «هندی» نیز تخلص می‌کرده است (خلیل، ۱۷). نسب او به غلام محمد غوث گوالیاری می‌رسد. او در آغاز جوانی از گوالیار به شاهجهان آباد رفت و در آنجا در زمرهٔ شاگردانِ سراج‌الدین علیخان آرزو درآمد و نزد او فنون شعر و ادب آموخت (خوشگو، ۱۹۵/۳؛ شیفته، ۶؛ خلیل، همانجا؛ قاسم، ۲۰؛ شوق، ۲۴؛ میر، ۹؛ بیل، 290). آبرو با شعرا و ادبای بزرگ، از جمله پاکباز، فرزند سید کمال بخاری، و بندربن داس خوشگو، مصاحبت داشت. خوشگو او را شاعری بلند پایه دانسته است (همانجا). شاه مبارک در ۲۴ رجب وفات یافت و در جوار مزار سید حسن رسول نما به خاک سپرده شد. سناتهه سینگ متخلص به بیدار، شاعر معاصر وی، قطعه‌ای در فراق او همراه با ذکر تاریخ وفاتش سروده است (عروج، ۱۲). آبرو طبعی رسا و ذهنی سلیم داشت و در ایهام گویی استاد بود و نیز در ریخته گویی ـ که شعری آمیخته از زبان هندی با فارسی است ـ تبحر داشت تا آنجا که معاصرانش او را در ریخته‌گویی، صائب وقت می‌خواندند (خوشگو، ۱۹۵/۳-۱۹۶؛ عشقی، ۱۰؛ عروج، ۱۲؛ شیفته، ۶؛ شوق، ۲۵). *کلیات* آبرو به زبان اردو مشتمل بر تقریباً ۱۳۰۰ بیت در قالب غزل، مثنوی، مخمس، مسدّس، ترجیع بند، مستزاد و رباعی است (شورش، ۹؛ عروج، همانجا). دستنوشتی از مثنوی «تعلیم آرایش» او در دانشگاه پنجاب موجود است (چاند پوری، ۲۴؛ عروج، همانجا). متن انتقادی غزلیات اردوی آبرو را محمد حسن در دهلی چاپ کرده است. علاوه بر آن، دیوان اشعار فارسی آبرو موسوم

به جواهر آبرو نیز در دست است که نسخه‌ای از آن در مجموعهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور به (شم ۶۲۷۱/۲) نگهداری می‌شود (منزوی، مشترک، ۱۴۱۷/۸؛ همو، نسخه‌ها، ۲۷۴۹/۴).

منابع: چاندپوری، محمد قیام الدین، مخزن نکات، لاهور، بی‌تا؛ خلیل، علی ابراهیم، صحف ابراهیم، پتنه، ۱۹۷۸ م؛ خوشگو، بندرین‌داس، سفینهٔ خوشگو، پتنه، ۱۹۵۹ م؛ شورش،غلام حسین، تذکرهٔ شورش، پتنه، ۱۹۵۹ م؛ شوق، قدرت الله، تذکرهٔ طبقات الشعراء، لاهور، ۱۹۶۸ م؛ شیفته، محمد مصطفی خان،گلشن بیخار، دهلی، ۱۲۵۳ ق؛ عروج، عبدالرؤف، تذکرهٔ فارسی‌گو شعرای اردو، کراچی، ۱۹۷۱م؛ عشقی، وجیه‌الدین، تذکرهٔ عشقی، پتنه، ۱۹۵۹ م؛ قاسم، ابوالقاسم میر قدرت،مجموعهٔ نغز، دهلی، ۱۹۷۳م ؛ منزوی، مشترک؛ همو، نسخه‌ها؛ میر، میرتقی، نکات‌الشعراء، اورنگ آباد، ۱۹۳۵م؛ نیز: Beal.

ذاکرهٔ قاسمی - ام‌البنین صادقی

آب و نمک، مثنوی کوتاه و صوفیانه‌ای از سید دلاور علی (یا سید ولایت علی) صاحب غازی‌پوری (وفات: ۱۲۹۶ق) که به تقلید از مثنوی معنوی مولانا جلال‌الدین رومی سروده است. شاعر دربارهٔ وجه تسمیهٔ آن گوید: «چون اهل دانش، مثنویهای خود را، نان و حلوا، منّ سلویٰ، نامیده‌اند و نزد من غذاهای عمده و عالی وجود ندارد، بهمین سبب مثنوی‌ام را آب و نمک نام نهادم».

سراینده پس از حمد باری تعالی و نعت سیدالمرسلین و منقبت آل او، نکاتی در سبب تألیف و مضمون «الحدیث الموثق» آورده است. وی در سراسر آن ۷ بار خطاب «بالنّفس» کرده و ضمن آن چند روایت و حکایت کوتاه نیز آورده است. علاوه بر اینها، مثنوی آب و نمک حاوی قصهٔ حضرت یحیی(ع) و حضرت سلیمان(ع)، شرح حال اسکندر فیلقوس (فیلیپوس)، ذکر مصائب حضرت علی بن حسین (ع) و حال زمانهٔ ناهنجار و کیفیت اهل روزگار است و در خاتمه، مناجات به درگاه قاضی الحاجات آمده است (دلاور علی، گ ا ب به بعد؛ منزوی، ۱۳۳۷/۸).

مثنوی آب و نمک نخستین بار در ۱۳۰۰ق بر اساس نسخهٔ ظاهراً منحصر به فرد -که به قلم سرایندهٔ اثر است - در لکهنو به طبع رسید. ضمناً آقا بزرگ تهرانی در ذریعه از مثنوی دیگری به نام آب و نمک، تألیف ولایت‌علی، یاد کرده که در همین سال در لکهنو به چاپ رسیده که احتمالاً همین مثنوی است (آقابزرگ، ۳/۱).

منابع: آقا بزرگ تهرانی،الذریعه؛ دلاور علی، آب و نمک، نسخهٔ خطی شم ۴۰۲۹/۹۷۷/۱۰، مجموعهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب؛ منزوی، مشترک.

حنیف نقوی - ظهور الدین احمد

آتش بهرام ← آتشکده

آتشپاره‌های شوق، مجموعه‌ای از آثار منظوم و منثور فارسی، اثر غلام محمد عرب قادری آقائی ابوالعلائی متخلص به «شوق»، فرزند محمد حسین خان عرب، شاعر عرب نژاد هندی اوایل سدهٔ ۱۴ ق/ ۲۰م.

غلام محمد عرب، به دلیل ذوق و علاقه به شعر و سخنوری، در مجالس مشاعرهٔ محمد شمس الدین صوفی شرکت می‌جست. وی پس از بازنشستگی از مشاغل دولتی با راهنمایی دو استادش - محمد عبدالعلی صاحب مدرسی و سید محمد سلطان صاحب عاقل دهلوی - به سرودن اشعار فارسی و اردو پرداخت و سرانجام مجموعه آثار خود را با عنوان آتشپاره‌های شوق در سال ۱۳۲۹ق گرد آورد. آتشپاره‌های شوق مشتمل بر چند بخش است: غزلیات، قصاید، قطعاتی که هر یک به مناسبتهای گوناگون، چون ازدواج، سوگواری، ولادت، وفات، اعیاد و بلایا سروده شده است؛ و پس از آن مخمس، ترکیب بند، ترجیع بند، رباعیات و پاره‌ای اشعار ترجمه شده از قطعات سنسکریت، همراه با اصل آن به زبان تَلنگی در پند و حکمت قرار دارد. بخش آخر کتاب حاوی غزلیات ناتمام

او و سرانجام ماده تاریخهایی است که شاعران هم عصر غلام محمد دربارهٔ اتمام کتاب وی سروده‌اند. سراینده در *آتشپاره‌های شوق*، به وقایع عصر خویش نیز اشاراتی دارد. *کلیات* غلام محمد به کوشش ابوالوفا غلام محمد انصاری وفا در ۱۳۳۲ق در حیدر آباد دکن به چاپ رسیده است.

منابع: آقابزرگ، *الذریعه*؛ شوق قادری آفتائی، غلام محمد عرب، *آتشپاره‌های شوق*، به کوشش ابوالوفا غلام محمد انصاری وفا، حیدرآباد دکن، ۱۳۳۲ ق؛ مشار، *فهرست*؛ منزوی، *مشترک*.

ثریا پناهی

آتشکده، پرستشگاه زردشتیان، که همواره آتشی در آن فروزان است و آیینهای دینی در برابر آن آتش برگزار می‌شود.

آغاز بنای آتشکده دانسته نیست، ظاهراً زردشتیان از سده ۴ ق‌م. به بعد به پیروی از مردم بین‌النهرین به ساختن معبد پرداخته‌اند. پیش از آن، مراسم دینی در فضای آزاد و به ویژه بر بلندی‌ها انجام می‌گرفت.

آتشکده‌های دورهٔ ساسانی و اسلامی معمولاً بنای مکعب گنبد داری بوده که «چهار طاق» نامیده می‌شده است. مقدسترین قسمت هر آتشکده - جایی که آتش در آن نگهداری می‌شود - اتاق کوچک مکعب یا مکعب مستطیل شکلی است به نام گنبد (در اصطلاح زردشتیان ایران)، یا آتشگاه (در اصطلاح زردشتیان هند). در آتشکده‌های زردشتیان هند (پارسیان)، دیوار این اتاق مشبک است تا عبادت کنندگان بتوانند آتش را از دور ببینند (تفضّلی، ۹۸).

آتشکده‌ها بنابر اهمیت نوع آتشی که در آنهاست، به ۳ دسته تقسیم می‌شوند. آتشهای مهم عبارتند از: ۱. آتش بهرام (ورهرام - ایزد پیروزی نزد ایرانیان قدیم)؛ ۲. آدران (در اصطلاح پارسیان هند، «آدریان»؛ در ایران، «دَرِ مهر» و در شبه قاره، «اگیاری»)؛ ۳. دادگاه.

آتشکده در شبه قاره دارای پیشینهٔ دیرینه‌ای است و ظاهراً پس از مهاجرت تاریخی زردشتیان ایران به آن دیار، در چندین محل برپا شده است.

اولین دسته مهاجران زردشتی پس از ورود به سنجان[1] (۷۹۰م)، آتش بهرام را - که از مهمترین آتشهای سه گانهٔ زرتشتیان است - بنیاد کردند و آن را به یاد ایران، «ایرانشاه» نام نهادند (شهمردان ۲۱۲-۲۱۳؛ کترک، 203؛ کوتوال، 664). این آتش سرانجام به اودوادا[2] انتقال یافت (شهمردان، ۲۱۳ - ۲۱۴).

در برابر این آتش، موبدان بهگاریا نیز در ۱۷۶۵ م «آتش بهرام» دیگری برای خود در نوساری برپا داشتند (بویس، «دیانت زرتشی در دوران متأخر»، ۱۴۱-۱۴۲ ؛ پورداود، ۲۳؛ کوتوال، 664).

در سده ۱۲ ق، هنگامی که دستوری به نام جاماسپ برای راهنمایی موبدان از کرمان به سورت رفته بود، متوجه شد که تقویم زردشتیان هند یک ماه از تاریخ تقویم زردشتیان ایران عقب‌تر است. از آنجا که بسیاری از مراسم و آداب مذهبی با تقویم و تاریخ وابسته است، این کشف جاماسپ با اهمیت فراوان تلقی شد. سپس برخی از موبدان سورت تقویم ایرانی را پذیرفتند و یکی از موبدان دانشمند بروچ[3] به نام ملاکاوس، را برای تحقیقات بیشتر به ایران گسیل کردند. ملاکاوس در ۱۷۸۰ م به هند بازگشت و در بمبئی فرقه تازه‌ای به نام «قدمی» که پیروان تقویم قدیمی یا ایرانی بودند، بنیاد نهاد. بقیهٔ پارسیان هند به مخالفت و دشمنی با پیروان این فرقه پرداختند. قدمی‌ها در بمبئی و سورت آتش بهرام برپا کردند و نه تنهابه پیروی از تقویم زردشتیان ایران برخاستند، بلکه به تقلید از آداب و رسوم عبادات زردشتیان ایران - که در فروع با رسوم پارسیان هند متفاوت بود - پرداختند؛ ولی تنها در سورت و بمبئی نفوذ یافتند، و زردشتیان گجرات (مرکز کهن پارسیان هند) همچنان به تقویم و رسوم دیرینه خود وفادار ماندند. یکی از قدمی‌های بمبئی به نام دادیسته[4]، آتشکدهٔ کوچکی نیز که خاص موبدان ایرانی بود، در آن شهر بنیاد

1. Sanjan 2. Udwada 3. Broach 4. Dadiseth

نهاد (بویس، همان، ۱۴۳-۱۴۴).

هشت «آتش بهرام» در شهرهای مختلف هند از جمله: اودوادا، بمبئی، سورت و نوساری وجود دارد (مرزبان 397-406؛ دوشن‌گیمن،63)، اما شمار آتشکده‌های «دَرِ مهر» یا «آگیاری» در هند بیشتر است. هرگاه روحانیان پارسی برای خدمت به منطقه تازه‌ای می‌رفتند، به ساختمانی نیاز پیدا می‌کردند تا مراسم مذهبی را در انزوا و با خلوص کامل انجام دهند. پارسیان از قرنها پیش به این ساختمانهای مخصوص برگزاری مراسم مذهبی «در مهر» یا «آگیاری» می‌گفته‌اند. کهن‌ترین آنها، آگیاری بزرگ نوساری، متعلق به سدهٔ ۱۲م است که به وسیله کم دین زرتشت[۱] - روحانی زردشتی که در حدود ۱۱۴۵ م به همراه دو پسرش از سنجان به نوساری آمده بود - ساخته شد. بعدها، آگیاری‌های دیگری نیز در شهرهای بمبئی، سورت و دهستان سورت، احمد آباد، پونا، کلکته، سکندرآباد، دهلی، حیدرآباد، کانپور، کراچی و لاهوربرپاگشت (کوتوال، 665؛ شهمردان، ۲۲۸-۲۴۴). شمارآگیاری‌های شبه قاره تا آغاز سدهٔ بیستم به ۱۳۰ باب می‌رسید (کوتوال، 669). امّا در سدهٔ بیستم طی دو آتش سوزی در سورت، به بسیاری از پرستشگاههای زردشتی سخت آسیب وارد آمد و همهٔ سوابق آنها از جمله کتیبه‌های روی دیوارها که دربرگیرنده تاریخ این بناها بود، از میان رفت (همو، 667). در آغاز سدهٔ ۱۹م شهر بمبئی مرکز پارسیان شد و در این شهرِ رو به گسترش، به همت پارسیان ثروتمند، آتشهای آدران و دادگاه برای جوابگویی به نیاز این مردم برپا شد (همو،668). بیشتر عبادتگاههای موجود پارسیان به سده‌های ۱۳ و ۱۴ ق تعلق دارد و معماری آنها آمیزه‌ای است از سبک‌های محلی و عناصری از سبک انگلیسی و یکتوریایی. خودِ آتش همواره در جایگاه مقدس افروخته و در سه طرفِ آن پنجره‌هایی تعبیه شده است تا عبادت کنندگان بتوانند از میان آنها آتش را ببینند. این سبک معماری از ساختمان چهار طاق ساسانیان الهام پذیرفته است. بعضی از آتشکده‌های کنونی ایران از روی نقشهٔ آتشکده‌های پارسیان بازسازی شده است.

منابع: بویس، مری، «دیانت زرتشتی در دوران متأخر»، دیانت زرتشتی، ترجمه فریدون وهمن، تهران، ۱۳۴۹ ش ؛ پورداود، ابراهیم، ایران شاه، تاریخچه مهاجرت زرتشتیان به هندوستان، بی‌جا، بی‌تا؛ تفضلی، احمد، «آتشکده»، دبا؛ شهمردان، رشید، پرستشگاه زرتشتیان، بمبئی، ۱۳۳۶ یزدگردی؛ نیز:

Boyce, *M., A Persian Stronghold of Zoroastrianism,* Lanham, 1989; Briggs, Henry George, *The Parsis,* Edinburgh, 1852; Duchesne-Guillemin, Jacques, *Religion of Ancient Iran,* Bombay, 1973; *Iranica;* Katrak, Jamshed Cawasji, *Oriental Treasures,* Bombay, n.d.; Kotwal, Firoze M., "Some Observations of the History of the Parsi Dar-Mihrs", *B.S.O.A.S,* London, 1974, 37; Murzban, M.M., *The Parsis in India,* Bombay, 1917.

دانشنامهٔ شبه‌قاره

آتش لکهنوی، خواجه حیدر علی (۱۱۹۲-۱۲۶۳ق /۱۷۷۸-۱۸۴۷م)، از شاعران برجستهٔ اردو زبان «مکتب لکهنو» که به فارسی شعر می‌سرود.

او در فیض آباد، در خانواده‌ای که سلسله نسب خود را به خواجه عبیدالله احرار می‌رساندند، متولد شد. اصل خاندان او از بغداد بود. نیاکانش به دهلی کوچیدند و در بخش قدیمی این شهر اقامت گزیدند (مصحفی، ۴؛ صدیقی، ۳۳۸). پدرش خواجه علی بخش، در دورهٔ نواب شجاع‌الدوله بهادر، حاکم اوده (حک: ۱۱۶۷-۱۱۸۸ق) از دهلی به فیض آباد آمد و در محلهٔ «مغل پوره» زادگاه آتش ساکن شد (عشرت،۹). آتش، در نوجوانی، پدرش را از دست داد و از این رو تحصیلاتش نیمه کاره ماند؛ اما به تشویق دوستان خود، از همان ایام، به شعر و شاعری گرایش یافت و تخلّص آتش را برای خود برگزید. در اثر همنشینی با جوانان سپاهی، به سپاهیگری روی آورد و در

شمشیرزنی شهره گشت (صفیر، ۱۶؛ ندوی، ۲۱۸/۱؛ عشرت، همانجا). دلاوری و بیباکی آتش و برخورداری او از ذوق شعری سبب شد که حاکم فیض‌آباد، محمد تقی خان ترقی که به شعر و ادبیات بسیار علاقه داشت، او را نیز چون ناسخ به دربار خود فراخواند. ترقی، چون در زمان غازی الدین حیدر (حک: ۱۲۳۰-۱۲۴۳ق)، خواست فیض آباد را به قصد لکهنو ترک گوید، آتش را با خود همراه کرد (صدیقی، ۳۳۹). آتش در لکهنو، که اهالی آن شعر دوست و شاعر نواز بودند، به دانش اندوزی ادامه داد (عشرت، ۱۰) و به حلقهٔ شاگردان غلام همدانی مصحفی درآمد و در فنون شاعری، به عنوان یکی از شاگردان برجستهٔ مصحفی نامبردار شد (راهی، ۱۱۳). سپس در مقام شاعر پرآوازهٔ «مکتب لکهنو» چنان شهرتی یافت که «مکتب اوده» را به سایه افکند.

آتش، پس از درگذشت نواب محمد تقی ترقی، زندگی در دربار نوابان را یکسره رها کرد و تا پایان عمر با قناعت و آزاد منشی روزگار گذرانید. یک بار که محمد علی شاه، نواب اوده، او را به دربار خویش خواند نپذیرفت، ولی این نواب شعر دوست و هنر پرور مقرری ماهانه‌ای برای او برقرار کرد (سیدحسن، ۲۵؛ صفیر، ۱۰۷). آتش در ۲۵ محرم ۱۲۶۳ق در لکهنو درگذشت و در خانه‌اش به خاک سپرده شد. بیشتر افراد خانوادهٔ او نیز اهل علم و ادب و عرفان بودند. پسرش، محمد علی، شاعر بود و «جوشی» تخلص می‌کرد (عشرت، ۱۳-۱۴؛ آزاد، ۴۷۷).

آتش، نخست به فارسی شعر می‌گفت. ابیاتی از سروده‌های فارسی وی را میر محمد خان سرور در عمدهٔ منتخبه آورده است. سپس به شعر اردو روی آورد و در آن بلند آوازه شد (ذکاء، ۱۲۶). به گفتهٔ مولوی عبدالسلام ندوی (۲۱۸/۱)، غزلیات آتش عاشقانه است و رنگ و چاشنی عرفانی دارد که از این لحاظ با شعر حافظ قابل مقایسه است. زبان شعری او ساده، روان و به دور از تکلف است تا آنجا که به زبان محاوره بسیار نزدیک می‌شود. زبان شعری آتش کم نظیر است و بی‌نیازی و آزادگی را تبلیغ می‌کند. آتش با رقیبش ناسخ به عنوان نمایندگان برجستهٔ «مکتب لکهنو»، شعر این مکتب را در برابر مکتب دهلی به اوج شهرت رساندند. گفته‌اند شعر آتش در مقایسه با شعر ناسخ از زبانی سلیس‌تر و روان‌تر برخوردار است، اما در باریک‌بینی و ترسیم تصاویر شعری در مرتبه‌ای فروتر قرار دارد. با این حال شعر او پرسوز و گدازتر از شعر ناسخ است.

گروهی از شاعران ناحیهٔ لکهنو از شاگردان و تربیت یافتگان آتش بودند و در اعتلای مکتب لکهنو نقش به‌سزایی ایفا کردند که برخی از آنان عبارتند از: میر وزیر علی صبا، سیّد محمد خان رند، دیاشنکر نسیم، نواب میرزا شوق، دوست علی خلیل، نواب سراج الدوله، نواب واجد علی شاه اختر و میر علی اوسط رُسک (*د.اردو*، ۱۱/۱-۱۳).

کلیات اشعار خواجه آتش، یعنی دیوان اول و دوم او که تنها غزلیات اردوی شاعر را در بر می‌گیرد، در زمان حیات آتش در ۱۲۵۶ق/۱۸۴۵م و بار دیگر در ۱۲۶۲ق/۱۸۵۲م در لکهنو به چاپ رسید و پس از مرگ وی نیز بارها در لکهنو و کانپور منتشر شد. افزون بر این، یک واسوخت (گونه‌ای شعر مسدّس که به بیان ظلم و ستم معشوق می‌پردازد) نیز مشتمل بر ۲۶ بند از آتش برجای مانده است. همچنین قصایدی از وی در روزنامهٔ *سوانح‌لکهنو* انتشار یافته است (سیدحسن، ۳۰)

منابع: آزاد، محمد حسین، *آبِ حیات*، دهلی، ۱۸۹۶م؛ *د.اردو*؛ ذکاء، خوب چند، *عیارالشعراء*، نسخهٔ خطی، انجمن ترقی اردو؛ راهی، شحیب، خواجه حیدر علی *آتش لکهنوی*، پتنه، ۱۹۸۲م؛ سید حسن، *چند مقالهٔ تحقیقی*، پتنه، ۱۹۷۶م؛ صدیقی، ابواللیث، *لکهنوکا دبستان شاعری*، علی‌گره، بی‌تا؛ صفیر بلگرامی، *جلوهٔ خضر*، آگره، ۱۸۸۴م؛ عشرت، عبدالرؤف، *آب بقا*، لکهنو، ۱۹۲۸م؛ مصحفی، غلام همدانی، *ریاض الفصحاء*، دهلی، ۱۹۳۴م.

شاه عبدالسلام

آتشی، حکیم محمد امین یا امینا، متخلّص به آتشی، شاعر پارسی‌گوی سدهٔ ۱۱ ق/۱۷م و پزشک محمد عادلشاه بن‌ابراهیم، فرمانروای بیجاپور.

آگاهی ما دربارهٔ زندگی و احوال وی بسیار اندک است و با وصف آنکه آثار ارزشمندی از او به جا مانده در تذکره‌ها نامی از وی در میان نیست. تنها فروغی استرآبادی در *فتوحات عادلشاهی* و نیز زبیری در *بساتین‌السلاطین* توانایی او را در علم طب و شاعری ستوده‌اند (نذیر احمد، 2/100 ؛ نبی هادی ، 99). از اشارات مندرج در دیوان او برمی‌آید که آتشی در اصل ایرانی بوده و سپس به دکن مهاجرت کرده است (نک: آتشی، ۲۰۱، ۳۲۴، ۶۱۰ ؛ مجتبائی، ۱/۱۰۱). آتشی تا ۱۰۶۷ ق / ۱۶۵۷ م در قید حیات بوده است (مجتبائی، همانجا).

آثار: ۱. *جامع الولایة*، مشتمل بر قصیده‌های طولانی در ستایش حضرت علی (ع). با توجه به موضوع این اثر می‌توان احتمال داد که او یا شیعه بوده یا گرایش‌های شیعی داشته است (نک: مارشال، 87)؛ ۲. *دیوان*، مشتمل است بر قصاید و قطعات و غزلیات، که به ترتیب الفبایی تنظیم شده، و نیز، رباعیات و مطایبات. از این اثر چندین دست‌نویس در ایران و هند موجود است (*آصفیه*، ۲۸۴/۴ - ۲۸۵؛ اته، 2/838-839؛ مجتبائی ، همانجا)؛ ۳. *عادل نامه*، منظومه‌ای به وزن *اسکندرنامهٔ* نظامی در شرح فتوحات و ستایش محمد عادلشاه که آن را در ۱۰۴۲ق/ ۱۶۳۳ م سروده است (اته، همانجا؛ صفا،۵۷۹/۵)؛ ۴. *معدن الافکار*، مثنوی در ۲۳۰۰ بیت بر وزن *مخزن الاسرار* نظامی که آن را در ۱۴ شعبان ۱۰۴۳ ق/۴ فوریهٔ ۱۶۳۴ م به انجام رساند (اته، 2/839)؛ ۵. *نُه سپهر*، مثنوی به وزن هفت پیکر نظامی که تاریخ اتمام آن ذیعقدهٔ ۱۰۳۴ ق است (همانجا)؛ ۶. *محبت نامه*، مثنوی عرفانی بر وزن *مخزن‌الاسرار* نظامی (همانجا)؛ ۷. *مجمرانوار*، مثنوی عرفانی بروزن *مخزن‌الاسرار* (همانجا). *دیوان* اشعار او به ضمیمهٔ همه منظومه‌هایش با عنوان *کلیات* در دست است (نک: اته، 2/838-839). برخی نویسندگان اثر دیگری به نام *تاریخ علی عادلشاه* را هم به او نسبت داده‌اند (ایوانف، 1/3) که البته درست نمی‌نماید.

منابع: آتشی، طاهر، *دیوان*، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، شم ۲۴۱۲؛ آصفیه؛ مجتبائی، فتح‌الله، «آتشی»، *دبا*؛ صفا، ذبیح الله، *تاریخ ادبیات در ایران*، تهران، ۱۳۷۰ ش؛ نیز:

Ethe; Ivanow; Marshall; Nabi Hadi; Nazir Ahmad, *History of Medieval Deccan*, ed. H.K Sherwani, Hyderabad, 1974.

بلقیس فاطمه حسینی

آتشی قندهاری، محمدشاه (وفات: ۹۷۳ ق / ۱۵۶۵م)، شاعر و واقعه نویس درباربابر* و همایون*.

تخلص او را «انسی» و «انیسی» هم آورده‌اند؛ از این رو در کتب و تذکره‌های گوناگون در ذیل این تخلّصها شرح حالش آمده است (هروی، ۵۱؛ لکهنوی، ۸۱؛ شفیق،۲۵؛ و نیز قس: عبدالرشید، ۲۰، ۶۲). بدایونی که هم عصر او بوده در *منتخب التواریخ* از وی با عنوان آتشی قندهاری یاد کرده است (۱۸۰/۳). پدرش از بزرگان قندهار بود. از سنین جوانی مورد عنایت ظهیرالدین بابر (حک: ۸۸۷ - ۹۳۷ق) قرار گرفت و به سمت وقایع‌نگاری وی منصوب (اختر، ۲۲۱) و همراه او رهسپار هند شد (بدایونی، همانجا).

اوج شکوفایی و شهرت آتشی در دورهٔ سلطنت همایون (حک: ۹۳۷ - ۹۶۳ ق) فرزند و جانشین بابر بود (همانجا). دیری نپایید که او در زمرهٔ نزدیکان همایون درآمد و در دربار او، مناصب و مراتب عالی کسب کرد (اختر، ۲۲۱ - ۲۲۲؛ شفیق، ۲۵). ملا قاطعی هروی، مؤلف تذکرهٔ *مجمع الشعرای جهانگیر شاهی*، در خاطرات خود از سفری که همراه با او به مکه داشته، یاد کرده است (ص ۵۱ - ۵۲). آتشی بیشتر عمر خویش را در لاهور سپری کرد و همانجا به روز دهم ماه شعبان ۹۷۳ ق چشم از جهان فروبست (بدایونی، همانجا). صبا در تذکرهٔ روز

روشن به خطا تاریخ درگذشت او را ۹۷۶ ق ذکر کرده است (ص ۵).

از آثار او، مثنوی عاشقانه‌ای به نام *گل رنگین* در دست است که نسخهٔ خطی آن در آرشیو ملی هند نگهداری می‌شود (مارشال، 87).این مثنوی را شاعر به استقبال از *خسرو و شیرین* نظامی سروده است. هروی به وی دیوانی نسبت داده ولی تاکنون از آن اثری به دست نیامده است (ص ۵۲). لیکن اشعاری از وی در تذکره‌ها وجود دارد (بدایونی ۱۸۰/۳ - ۱۸۱؛ امین احمد رازی، ۳۰۵/۱). آتشی در شعر از سبک عراقی که شیوهٔ رایج شاعری در عصر بابر و همایون به شمار می‌رفت، پیروی می‌کرد (لاهوری، ۱۸۲). از او نیز قصیده‌ای در مناظرهٔ گل و مل برجای مانده است. (خلیل، ۲۰۶).

منابع: آفتاب رای لکهنوی، *ریاض العارفین*، به کوشش حسام‌الدین راشدی، اسلام آباد، ۱۹۷۶ م؛ اختر، محمد سلیم، *تعلیقات تذکره مجمع الشعرای جهانگیر شاهی*، کراچی، ۱۹۷۹م؛ امین احمد رازی، *هفت اقلیم*، به کوشش جواد فاضل، تهران، ۱۳۴۰ش؛ بدایونی، عبدالقادر، *منتخب التواریخ*، به کوشش احمد علی صاحب، کلکته، ۱۸۶۲ م؛ خلیل، ابراهیم خان، *صحف ابراهیم*، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ خدابخش، پتنه، شم ۲۲۸؛ شفیق، لچهمی نراین، *شام غریبان*، به کوشش محمد اکبرالدین صدیقی، حیدرآباد دکن، ۱۹۷۷ م؛ صبا، محمد مظفر حسین، *تذکرهٔ روز روشن*، به کوشش محمد حسین رکن‌زاده آدمیت، تهران، ۱۳۴۳ش؛ عبدالرشید، خواجه، *تذکرهٔ شعرای پنجاب*، لاهور، ۱۳۴۶ ش؛ لاهوری، یمین خان، *تاریخ شعر و سخنوران فارسی در لاهور*، لاهور، ۱۹۷۱ م؛ هروی، ملاقاطعی، *تذکرهٔ مجمع‌الشعرای جهانگیر شاهی*، به کوشش محمد سلیم اختر، کراچی، ۱۹۷۹م ؛ نیز:

Marshall.

ثریا پناهی

آثار بخاری، معروف به ملا آثار، شاعر سدهٔ ۱۰ ق / ۱۶ م.

او از کدخدازادگان بخارا و منشی عبدالعزیز خان (وفات: ۹۵۷ق / ۱۵۴۹م) والی آن شهر بود (نصرآبادی، ۴۳۴؛ لین پول، ۲۴۳). گفته‌اند هنگامی که از سوی والی برای انتظام امور به جایی فرستاده شد، در این مأموریت کار ناشایستی از او سر زد که موجب خشم امیر شد و به مصادرهٔ اموالش فرمان داد و ملاّ آثار از بیم جان ناگزیر موطن خویش را ترک کرد و به اصفهان گریخت (شفیق، ۳۸؛ حسن خان، ۴) و به کارکنان کتابخانهٔ شاه سلیمان اول صفوی پیوست. هنگام اقامتش در اصفهان در مجالس ادبی نصرآبادی شرکت می‌جست (نصر آبادی، ۴۳۴؛ خلیل، ۱۰۶؛ واله، ۱۰۵). آثار در زمان سلطنت اورنگ زیب (حک: ۱۰۶۸-۱۱۱۸ ق)، از راه شیراز به هند مهاجرت کرد و تا پایان عمر در همانجا ماندگار شد (حسن خان، ۴؛ گوپاموی، ۵۲). ملا آثار به واسطهٔ استعداد و قریحه ادبی سرشار خود در هند شهرت یافت (خلیل، ۱۰۶). اما ظاهراً دیوان یا اثری از او باقی نمانده، تنها چند بیتی از اشعار او در برخی تذکره‌ها ذکر شده است (نصرآبادی، ۴۳۴؛ واله، ۱۰۵؛ شفیق، ۳۸).

منابع: حسن خان، سید علی، *صبح گلشن*، بهوپال، ۱۲۹۵ق؛ خلیل، ابراهیم، *صحف ابراهیم*، نسخهٔ خطی کتابخانه خدابخش پتنه؛ شفیق، لچهمی نراین، *شام غریبان*، کراچی ۱۹۷۷ م؛ گوپاموی، محمد قدرت الله، *تذکرهٔ نتایج الافکار*، بمبئی، ۱۳۳۶ق؛ لین پول، استانلی، *طبقات سلاطین اسلام*، به کوشش عباس اقبال، تهران، ۱۳۱۲ ش؛ نصر آبادی، محمد طاهر، *تذکرهٔ شعرای نصرآبادی*، به کوشش وحید دستگردی، تهران، ۱۳۶۱ش؛ واله داغستانی، علی قلی خان، *ریاض الشعرا*، میکروفیلم موزهٔ بریتانیا، لندن (شم ۱۳۰۱ و ۲۵۶۲).

ذاکرهٔ قاسمی - ثریا پناهی

آثار شاهجهانی یا اخبار جهانگیری، اثری به فارسی در تاریخ عصر جهانگیر تیموری از محمد صادق دهلوی کشمیری همدانی از نوادگانِ میر سید علی همدانی، در سدهٔ ۸ ق / ۱۴ م به هند آمد.

افراد خانوادهٔ صادق همدانی اهل علم، عرفان، شعر و

ادب بـودند (دهـلوی، *کـلمات*، ۱۳۶؛ هـمو، *طـبقات شاهجهانی*، برگ ۳۷۷ ب، ۴۲۹ ـ الف، ۴۳۱ ب). محمد صادق به دوران سلطنت اکبر شاه تـیموری (حک: ۹۶۳-۱۰۱۴ق / ۱۵۵۶-۱۶۰۵م) متولد شد و تـا شـانزدهمین سال جلوس شاهجهان (۱۰۵۲ق / ۱۶۴۲م) زنده بود. وی نزد دانشمندان و علمای معروف عصر تلمّذ کرد و به سبب مصاحبت با عارفان برجستهٔ آن دوره، به عرفان نیز گرایش یافت (دهلوی، *طبقات شاهجهانی*، برگ ۳۹۸ ب؛ هـمو، *کلمات*، ۱۹۳ به بعد). صادق همدانی کتابهایی به فارسی برجای گذاشته که *آثار شاهجهانی* از مهم‌ترین آنهاست. این کتاب به *اخبار جهانگیری* نیز معروف است و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ خدابخش پـتنه (شـم ۵۶۴ کـه خـاتمه‌اش ناقص است) و نسخهٔ دیگری درکتابخانه دانشگاه کیمبریج (شم ۲۳) نگهداری می‌شود. این کتاب مشتمل است بر یک مقدمه، مطلع، مـقصد و خـاتمه. مـقدمه در مـعنی لـفظ پادشاه، مقصود از پادشاهی و وظایف پادشاه نسبت به خدا و مردم است. باب اول (مـطلع) بـا احـوال آدم (ع) آغـاز می‌شود. سپس در بیان مجملی به احوال پدران و حضرت پادشاه عهد و زمان، یعنی شـاهجهان ، دربـار تـیموریان، میران شاه، میرزا سلطان محمد، ابوسعید، عمر شیخ، بابر، همایون، اکبر، جهانگیر (پادشاهان دودمان تیمور) پرداخته است. مقصد (باب دوم) «در بیان حکایات، نقلیات انـبیا، خلفای راشدین و پادشاهان اهل دین» است (منزوی، ۶ / ۴۶۵۹؛ *تاریخ ادبیات*، ۲/ ۵۲۲). خاتمه که وقـایع عـصر شـاهجهانی از ۱۰۳۷ تـا ۱۰۴۶ ق را دربـردارد، از نسـخه خطی پتنه افتاده است . نویسنده تصریح کرده که آنچه در *آثـار شـاهجهانی* آورده از آثـار مـعتبری نـقل کـرده است (عبدالمقتدر، ۶۵/۷). باید گفت *مناقب الانبیا* که مارشال آن را اثری جـداگـانه و مسـتقل شـمرده است (ص 336)، ممکن است باب «مقصد» در *آثار شاهجهانی* باشد زیرا که مطالب این هر دو با هم مشابهت دارند. تاریخ تکمیل *آثار شاهجهانی* که نویسنده آن را به شاهجهان – پادشاه معاصر خود – تقدیم کرده معلوم نیست. بعضی گفته‌اند چه بسا که این اثر اصلاً ناتمام مانده و نویسنده نتوانسته آن را پس از ۱۰۴۶ ق یعنی سال دهم سلطنت شاهجهان ادامه دهد و از این رو همان سال را تاریخ تألیف کتاب نگاشته‌اند (آفتاب اصغر، ۳۱۹). از آن روی که در آثار شاهجهانی بـه پـند و اندرز نیز پرداخته شده است، آن را می‌توان از جمله آثـار اخلاقی نیز به شمار آورد.

منابع: آفتاب اصغر، *تاریخ نویسی فارسی در هـند و پـاکستان*، لاهور، ۱۹۸۵؛ *تاریخ ادبیات مسلمان پاکستان و هند*، به کوشش مقبول بیگ بدخشانی، لاهور، ۱۹۷۱ م؛ دهلوی کشمیری همدانی، محمد صادق، *طبقات شاهجهانی*، نسخهٔ خطی، موزهٔ بریتانیا،(شم ۱۶۷۳)؛ همو،*کلمات الصادقین*، به کوشش محمد سلیم اختر، اسلام آباد، ۱۹۸۸م؛ عبدالمقتدر، مولوی، *مرآت العلوم*، بانکیپور، ۱۹۲۵ م؛ منزوی، مشترک؛ نیز:
Browne, E.g, *A Cat. of the Persian Mss In the Library of the University of Cambridge*, Cambrigde, 1896; Marshall; Storey.

ذاکرهٔ قاسمی

آثار الصنادید، عنوان کـتابی مشـهوربه زبـان اردو در تاریخ دهلی، آثار معماری و تاریخی، آبادیها، آب و هوا، زبان و احوال دانشمندان ، ادیبان و هنرمندان این شـهر از آغاز تا اوایل سـدهٔ ۱۴ق بـه قـلم سِـر سـید احـمد خـان (۱۲۳۲- ۱۳۱۶ق/۱۸۱۷- ۱۸۹۸م) دانشمند و مـؤسس دانشگاه اسلامی علیگره که گویا بـه تـوصیهٔ اسـپرنگر بـه نگارش آن پرداخت (اسپرنگر، 353).

تاریخ قطعی تألیف کتاب روشن نیست امّا به احتمال زیاد نگارش آن در ۱۸۴۶ م آغاز و در ۱۸۴۷ پایان یـافت (حالی، ۹۵؛ نیز نک: سر سید احمد خان، ۱۵۷). سِر سید احمد خان بعضی از آثار باستانی دهلی را که گزارش آن در این کتاب آمده خود ندیده است، زیرا در آن ایام نابود شده بودند و نویسنده به استناد مآخذ دیگر بـه تـوصیف آنـها پرداخته است. اما بخش عمده‌ای از توصیفاتی که از آثار و

ابنیهٔ دهلی در این کتاب آمده متکی بر مشاهدات خود نویسنده است که اوقات بسیاری را همراه مولانا امام بخش صهبایی، صرف بررسی این بناها کرد و به نمونه برداری از کتیبه‌ها و اندازه‌گیری ابعاد و نقشه‌برداری از مواضع پرداخت (حالی، ۲۰۲) و کتابی فراهم آورد که شامل کامل‌ترین و معتبرترین گزارشها و توصیفات دربارهٔ تاریخ و فرهنگ و هنر دهلی است (فرایکن برگ، 30). چاپهای مختلف *آثارالصنادید* از لحاظ ترتیب ابواب و برخی اطلاعات تکمیلی با یکدیگر اختلاف دارد.

باب اول : توصیف ابنیهٔ تاریخی دهلی که خارج از حصار شاهجهان آباد قرار دارد. کتیبه‌های عربی و فارسی این بناها هم به دقت تمام خوانده و نقل شده است؛ باب دوم : توصیف ساختمان داخل قلعهٔ سرخ؛ باب سوم : ابنیهٔ داخلی در حصار شاهجهان آباد و دروازه‌های آن؛ باب چهارم: تاریخ آبادیها و نواحی دهلی، آب و هوا، احوال عرفا، حُفّاظ، شعرا و ادبا، خوشنویسان و موسیقی‌دانان که مفصل‌تر از دیگر ابواب نگاشته شده است. چاپ نخست این اثر نثری مصنوع و متکلف داشت، و سِر سید احمد خان که خود بدان معترف بود در چاپ دوم کتاب (۱۸۵۴ م، مطبعهٔ سلطانی دهلی) آن را تهذیب و ساده کرد و مطالب جدیدی بدان افزود و در عوض، باب چهارم و نیز نقشه‌ها و طرحهای ابنیه را از کتاب حذف کرد. این قسمت را بعداً قاضی احمد میان اختر جوناگرهی زیر عنوان *تذکره اهل دهلی* به طور مستقل به چاپ رسانید. چاپ اخیر کتاب به کوشش خلیق انجم (اردو آکادمی دهلی، ۱۹۹۲ م) هم از جهاتی با چاپهای پیشین متفاوت است. غیر از مقدمهٔ مفصل و حواشی و تعلیقات و فهارس، خود کتاب نیز در دو جلد تدوین شده است. جلد اول شامل ۳ باب اصل کتاب منطبق با مطالب چاپ دوم آن است، و جلد دوم شامل باب چهارم چاپ اول است که در چاپ دوم حذف شده بود. افزون بر آن تقریظات منظوم و منثور ۳ تن از ادبا و دانشمندان مشهور یعنی میرزا اسدالله خان غالب، شاعر مشهور اردو زبان، مولانا امام بخش صهبایی، و مولانا صدرالدین خان بهادر، و سرانجام حواشی و تعلیقات در این مجلد آمده است. زبان *آثار الصنادید* زبان رایج اردو در قرن ۱۹م است که زبان شناسان آن را اردوی محلی یا قدیم می‌نامند. این کتاب به پیشنهاد انجمن سلطنتی آسیایی با عنوان «بررسی تاریخی ابنیهٔ دهلی»[1] ترجمه شد و در ۱۹۷۹م در دهلی منتشر گردید. همچنین، گارسن دوتسی[2] آن را با عنوان «توصیف ابنیهٔ دهلی»[3] به فرانسه ترجمه و در *ژورنال آزیاتیک* (شم ۱۵ ، ۱۶ ، ۱۷) منتشر کرد. *آثارالصنادید* همچنین از جمله منابع چند اثر اروپایی دربارهٔ تاریخ و هنر هند و دهلی است (نات، 71,77).

منابع: حالی، الطاف حسین، *حیات جاوید*، کانپور، ۱۹۰۱ م؛ سر سید احمد خان، *آثارالصنادید*، چاپ اول، دهلی، ۱۸۴۷ م؛ همان، به کوشش خلیق انجم، دهلی، ۱۹۹۲م؛ نیز:

Fryken Berg, R.E. *Delhi through the ages*, nd; Nath, R, "Monunments of Delhi", *Historical Study*, Delhi, 1979. Sprenger, A, *Journal of the Asiatic Society of Bengal*, XXS, 1851.

فاروق حمید ـ شریف حسین قاسمی

آثم اکبر آبادی، حفیظ الله متخلص به آثم، شاعر فارسی سرای سدهٔ ۱۲ ق / ۱۸ م.

سراج الدین علی خان آرزو او را برادر بزرگ خود خوانده (ص ۱۸)، اما به گفتهٔ برخی تذکره‌نگاران ، آثم از خویشان نزدیک وی ـ پسرخالهٔ او ـ بوده است (بهگوان داس، ۱۴؛ گوپاموی، ۳۹ - ۴۰؛ خلیل، ۷؛ ایمان، ۸۰؛ بیل، 149؛ حسن خان ، ۶۳). احتمالاً سبب این خطاب آرزو احترام به آثم بوده است. آثم در اکبر آباد (آگره کنونی) دیده به جهان گشود. تاریخ ولادت وی دانسته نیست، اما از آنجا که آرزو (همانجا) وی را بزرگتر از خود خوانده است، تاریخ ولادت او می‌بایست پیش از ۱۰۹۹ ق ـ تاریخ ولادت آرزو

1. *Monuments of Delhi, Historical Study*. 2. Garcin de tessy 3. *Description des Monuments des Delhi*

- بوده باشد. آثم در جوانی از آگره به دهلی رفت و مدتِ کوتاهی به ملازمت محمد اعظم شاه (وفات: ۱۱۱۹ ق) درآمد. پس از آن به سبب آشنایی دیرینه با نواب صمصام‌الدوله بهادرخان دوران (وفات: ۱۱۵۱ ق) از امرای محمد شاه به دربار وی روی آورد و از طریق او به فرقهٔ والا شاهیان پیوست و به سبب استعداد و شایستگی که از خود نشان داد از امتیازات بسیار برخوردار گشت (آرزو، همانجا؛ سندیلوی، ۲۶۷؛ گوپاموی، ۴۰؛ حسن‌خان، خلیل، بیل، همانجاها). حفیظ اللّه سرانجام در آگره (اکبر آباد) در گذشت و در همانجا به خاک سپرده شد. تاریخ وفات او را به اختلاف ۱۱۵۲ و ۱۱۵۳ ق آورده‌اند (گوپاموی، حسن خان، بهگوان داس، همانجاها؛ نقش علی، ۱۶). اما از آنجا که به گفتهٔ آرزو وی در بیست و دومین سال جلوس محمد شاه در گذشته (همانجا)، تاریخ ۱۱۵۲ ق درست تر به نظر می‌رسد.

آثم شاعری سخندان و شعرشناس بود. *دیوان* شعر او ظاهراً در زمان حیاتش از میان رفت، و از مجموعهٔ اشعاری که پس از آن سروده نیز اثری در دست نیست و تنها ابیاتی پراکنده از او در تذکره‌ها نقل شده است (آرزو، بهگوان داس،حسن خان، همانجاها؛ ایمان،۸۱؛ سندیلوی، خلیل).

منابع: آرزو، سراج الدین علی خان، *مجمع النفایس*، به کوشش عابد رضا بیدار، دهلی، ۱۹۹۲ م؛ ایمان، رحم علی خان، *منتخب اللطایف*، به کوشش محمد رضا جلالی نائینی و امیر حسن عابدی، تهران، ۱۳۴۹ ش؛ بهگوان داس هندی، *سفینهٔ هندی*، به کوشش محمد عطاءالرحمن کاکوی، پتنه، ۱۳۷۷ق / ۱۹۵۸ م؛ حسن خان بهادر، محمد صدیق، *شمع انجمن*، به کوشش محمد عبدالمجید خان، بهوپال،۱۲۹۳ ق ؛ خلیل، علی ابراهیم، *صحف ابراهیم*، به کوشش عابد رضا بیدار، پتنه، ۱۹۷۸ م؛ سندیلوی هاشمی، احمد علی خان، *مخزن‌الغرایب*، به کوشش محمدباقر، لاهور، ۱۹۶۸ م؛ گوپاموی؛ نقش علی، *باغ معانی*، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ خدابخش، شم ۶۹۸؛ نیز:

Beale.

ذاکرهٔ قاسمی

آثم اللّه آبادی ، مولوی عزیزالله، متخلص به آثم، از صوفیان و شاعران پارسی گوی سدهٔ ۱۲ ق/ ۱۸ م.

او در اللّه آبادزاده شد و همانجا پرورش یافت. وی نخست در همین شهر -که کانون شعرا و علمای بزرگ بود- دانش اندوخت، ولی در آنجا آوازه‌ای نیافت. حتی شاه میرنجان - مؤلف *خازن الشعراء* (وفات: ۱۲۶۵ ق) - دربارهٔ آثم گفته که در این شهر از هیچ کس سخنی دربارهٔ او نشینده و او شرح حال وی را از *تذکرهٔ مردم دیده* اخذ کرده است. بنابر این تذکره (حاکم، ۱۵۲)، آثم، از اللّه آباد به سورت رفت و در جوار آرامگاه شیخ عبدروس سکنی گزید و همانجا به تدریس علوم دینی و عربی و فارسی پرداخت، ولی بیشتر اوقاتش به عبادت و ریاضت می‌گذشت.

شعر آثم، زیبا، شورانگیز و به دور از تکلف است. اشعار عرفانی او بیشتر در قالب غزل و متأثر از مولانا، سعدی وحافظ است. حاکم چندبار در سورت با آثم دیدار کرده و شاعر هم اشعاری از *دیوان* خود بر وی خوانده بود. از او ابیاتی به طور پراکنده در برخی تذکره‌ها نقل شده است (همانجا؛ حسن خان، ۲۵؛ شاه میرنجان، گ۱۲).

منابع: حاکم، عبدالحکیم، *تذکرهٔ مردم دیده*، به کوشش سید عبدالله،لاهور، ۱۳۳۹ ش ؛ حسن خان، علی، *صبح گلشن*، بهوپال، ۱۲۹۵ ق؛ شاه میرنجان‌اله آبادی، سید علی اکبر، *تذکرهٔ خازن الشعرا*، کتابخانهٔ شاه اجمل، اله‌آباد، شم ۳۸۹۶.

عبدالقادر جعفری

آجانتا، نام روستا و محل غارهای ۲۹ گانهٔ مربوط به آیین بوداکه در آنها آثار کهن هندی موجود است.

این غارهاکه بر دامنهٔ کوهی با شکل طبیعی هلالی حجاری شده در دره‌ای واقع در ۷کیلومتری دهکدهٔ آجانتا و ۹۰کیلومتری شمال‌شرقی اورنگ آباد (دکن) مشرف بر رودخانهٔ واگورا[1] واقع است. آثار برجای مانده در آجانتا که از شرق به غرب به طول ۶۰۰متر امتداد یافته، شامل ۵

1. Waghura

معبد و ۲۴ رهبانگاه در اندازه‌های مختلف است. به گفتهٔ محققان، این آثار متعلق به سده‌های اول تا هفتم میلادی است و بیشتر آنها در عهد سلسلهٔ گوپتا به دست راهبان و هنرمندان بودایی پدید آمده است («فرهنگ جغرافیایی سلطنتی هند»[۱]، 5/135؛ دریایی ۱۷؛ دی، 15-14؛ بریتانیکا، 1/481؛ نهرو، ۱ / ۳۵۲؛ یکتایی، ۲۸). برخی دیگر نیز نقاشیهای متأخر این غارها را از هنرمندان غیر هندی دانسته‌اند. به نوشته آنها این نقاشیها از نظر سبک هنری متأثر از هنر تصویرگری دورهٔ ساسانی به ویژه نمونه‌های بارز آن در طاق بستان نزدیک کرمانشاه، است (نک: اسمیت، 2/120-121). این مکان که تا سدهٔ ۷م پیوسته برای عبادت مورد استفاده قرار می‌گرفت، با ضعف آیین بودا در هند متروک شد، تا آنکه در ۱۸۱۷م به طور اتفاقی چند سرباز آن را کشف کردند و به عنوان یکی از کهن‌ترین آثار معماری صخره‌ای، سنگ‌نگاره و نقاشی هندی به جهانیان شناسانده شد (دریایی، ۱۷). این غارها تنها بر اساس ترتیب مکانی و نه تقدم و تأخر زمانی شماره‌گذاری شده است، از همین‌رو آثار مربوط به غارهای شماره ۹و۱۰ کهن‌ترین آثار است و بنابر سنگ نبشته‌های موجود در آنها قدمت هر یک به سده‌های اول و دوم میلادی می‌رسد. جدیدترین آثار نقاشی نیز مربوط به غارهای شماره ۵-۱ است که در فاصلهٔ سالهای ۶۵۰-۶۰۰م به تصویر کشیده شده‌اند (دریایی، ۱۷-۱۸؛ براون، 69).

نمای بیرونی غارهای آجانتا نیز از نظر هنر سنگ تراشی حائز اهمیت است. در مدخلِ ورودی غارها ستونهای سنگی قطوری وجود دارد که شیارهایی عمودی بر بدنهٔ آنها کار شده است. پایهٔ ستونها به نسبت بلند و چهارگوش است؛ سر ستونها نیز به شکل زیبایی همراه با گل و بته حجاری شده‌است. در بالای سرستونها و بر دامنهٔ کوه سطح صافی به صورت یک قاب‌بندی مستطیل شکل شده شده و در آن تزیینات دندانه موشی به عنوان نمای بیرونی معبد و آرایه به کار رفته است (نک: «دائرة المعارف تاریخ آسیا»[۲]، 1/36، تصویر1). بخش درونی غارها به‌صورت مربع و به وسعت ۶۰ پا حجاری شده است و در برخی از اضلاع آن سکوهایی برای نشستن و ذکر دعا وجود دارد. بیشتر سطوح نقاشی شدهٔ غارها از جمله سقفهای آن به ویژه در غارهای شمارهٔ ۶ و ۱۰ از میان رفته است (سوارپ، 132). با این حال، تمامی تصاویر یک غار را نیز نمی‌توان متعلق به یک زمان واحد دانست، چندان که گاه میان نگاره‌های یک دیوار با دیواری دیگر در یک غار حدود ۱۰۰ سال فاصله است (همانجا). نقوش برخی از دیوارها از میان رفته است؛ با این حال، آثار برجای مانده در غارهای شمارهٔ ۱، ۲، ۱۶ و ۱۷ از نظر کیفیت و کمیت از جایگاه والایی برخوردار است. به عنوان مثال، در غار شمارهٔ ۱ مراحل مختلف زندگی بودا به تصویر کشیده شده است. از نقاشیهای دیگر این غار تصویر مجلس ملاقات پولاکسین[۳] دوم (۶۱۱-۶۴۲م)، مهارجه دکن، با سفیر ایران است که از جانب خسرو پرویز در ۶۲۶م همراه با هیئتی بزرگ به دربار دکن گسیل شد. این نگاره از کهن‌ترین آثار مربوط به ایران در هندوستان است (یکتایی، ۲۸؛ دریایی، همانجا؛ شفا، ۶۹۸؛ قس: ملک راج آنند، 7؛ برای تصویر نقاشی نک: حکمت، ۳۴). در غار شمارهٔ ۱۷ تصویری دیگر از سفیران ایرانی که در حال نشسته به تعالیم بودا گوش فرا می‌دهند، وجود دارد. از نمونه‌های تصاویر دیگر این غار، نقاشیهایی است که تأثیرات سبک آن حتی در آخرین مینیاتورهای راجپوت در قرن ۱۹م دیده می‌شود. یکی از این نقاشیها تصویر چند زن است که در زمینهٔ پشت آنها نقوش معماری تصویر شده و از داستان سیمهالا ارادانا[۴] الهام گرفته شده است (مترا، 25). بر روی دیوار دیگری از این غار تصویر زیبایی از شیوا و ملازمش وجود دارد که از آسمان فرود می‌آیند تا در یکی از جلوه‌های زندگی بودا شرکت جویند. در عصر حاضر نیمی از این نقاشیهااز میان رفته است (دریایی، ۱۸). از ویژگیهای مهم این نقاشیها علاوه بر شرح زندگی بودا، بیان عقاید وی و

1.*The Imperial Gazeteer...* 2.*Encyclopeadia of Asian...* 3.Pulkesm 4.Simhala Aradana

انعکاس زندگی مردم آن عصر است (دنیک، 24؛ دریـایی، همانجا؛ سوارپ، 133-132).

روش نقاشی: هنرمندان غارهای آجانتا نخست سـطح دیواری را که قرار بود نقاشی شود با اندود کلفتی از شـن، آهک، خاک رس یا خاک آجر، پوستهٔ برنج و صـمغ (بـه عنوان مادهٔ چسبنده) مـی‌پوشاندند. بـرای زدودن خـلل و فرج این سطح، آن را با ملاطی از پودر آهک و دوغ‌آب گچ پوشش داده سپس با پوست فـیل کـاملاً جـلا مـی‌دادنـد. هنرمند پس از آماده ساختن سطح دیوار و پـیش از آنکـه رطوبت اندود از میان برود طرح موردنظر خود را با خطوط قرمز سولفید جیوه نقاشی می‌کرد، سپس موضوعاتی را که نیاز به کار و دقت بیشتری در جزئیات داشت با یک آستر خـاکستری رنگ مشـخص مـی‌ساخت. در رنگ‌آمـیزی نقاشیها از رنگهای طبیعی که قابلیت حل شـدن در آب را داشته باشد، استفاده می‌کردند. این رنگها عبارت بودند از: بـنفش، انـواع قـهوه‌ای، زرد، آبـی، سـفید، قـرمز و سـیاه (دریایی، ۱۹).

پس از کشف آثار آجانتا در نـیمهٔ نـخست سـدهٔ ۱۹م پژوهشگران به تحقیق و تهیهٔ گزارش دربارهٔ آنها پرداختند. نخستین بار در ۱۸۲۹م انجمن سلطنتی آسیایی گـزارشـی دربارهٔ این غارها منتشر ساخت. در ۱۸۴۳م فرنگن در همان انجمن مقاله‌ای علمی دربارهٔ این نقاشیها ارائه داد که منجر به انجام عکسبرداری کامل از نقاشیها توسط میجر گل در ۱۸۴۴م شد. با از میان رفتن شـماری از ایـن تـصاویر در ۱۸۶۶م جان گریفیتس[1]، مـدیر مـدرسهٔ فـنی بـمبئی، در ۱۸۷۰م تصاویر جدیدی از نقاشیها تهیه کرد. این تصویرها نیز در حادثه‌ای در ۱۸۸۵م از میان رفت تـا ایـنکه بـخش باقیماندهٔ آن در ۱۸۹۴م با عنوان «تـصاویر بـودایـی غـار آجانتا»[2] در لندن انتشار یافت. از دیگر تصاویر چاپ شده از نـقاشیهای آجـانتا مـی‌توان از تـصاویر هـیرنگ بـیکن (۱۹۰۴م) یاد کرد که انجمن هند آن را بار دیگر در ۱۹۱۵م منتشر ساخت (نک: «فرهنگ جغرافیایی ...»، 2/117).

منابع: حکمت، علی اصغر، سرزمین هند، تهران، ۱۳۳۷ش؛ دریایی، ابوالفضل، *تأثیر فرهنگ و هـنر ایران در شکـل‌گیری مکـتب نـقاشی هـندو ایـرانـی در دورهٔ بـابریان هـند*، پایان نامهٔ کارشناسی ارشد باستان‌شناسی در دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ۱۳۷۲ش؛ شفا، شجاع الدین، *جهان ایرانشناسی*، تهران، بی‌تا؛ نهرو، جواهر لعل، کشف هـند، تـرجـمهٔ محمود تفضلی، تهران، ۱۳۶۱ش؛ بکتایی، مجید، نفوذ فـرهنگ و تـمدن *ایران و اسلام در سرزمین هند و پاکستان*، تهران، ۱۳۵۳ش؛ نیز:
Brown, Percy, *Indian Architecture (Buddhist, Hindu Period)*, Bombay, 1971; *Britannica;* Deneek, M.M, *Indian Art*, london, 1967; Dey, *Mukul, My Pilgrimages to Ajanta and Bagh*, london, 1950; *Encyclopeadia of Asian History*, new york - london, 1988; *The Imperial Gazetteer of India*, vol V, New Delhi, n,d; Mitra, Debla, *Ajanta, Archaeological Survey of India*, New Delhi, 1963; Mulk, Raj Anand, *Ajanta*, Bombay, 1971; Smith, Vincent A.,"Archaeology of Historical Period", *The Imperial Gazetteer of India*, Vol II, New Delhi, n.d; Swarp, *5000 Years of Arts and Crafts in Indian and Pakistan*, Bombay, 1968.

جواد نیستانی – آسیه غروی

آچهه، از نقاشان هندی. از زندگی او اطلاعی در دست نیست، و از آثار او ظاهراً تنها تابلویی برجای مانده که در آن منظرهٔ ایوانی در کاخ سلطنتی هند به تصویر کشیده شده است. در این تصویر شاهزاده خانمی برتختی مرصّع تکیه داده و در حال مصاحبت با شاهزاده خانم دیگری است. در این تصویر، ۳ خدمه شاهزاده نیز دیده می‌شوند. نقاش در کنار یکی از ستونهای ایوان چنین رقم زده است: «عـمل کمترین مریدان آچهه». مرقع این اثر با شمارهٔ قطعه ۱۹۵ در کتابخانهٔ گلستان تهران موجود است (آتابای، ۳۵۸؛ کـریم زاده، ۱).

منابع: آتابای، بدری، *فهرست مرقعات کتابخانه سلطنتی*، تهران، ۱۳۵۳ش؛ کریم زاده تبریزی، محمد علی، *احوال و آثار نقاشان قدیم*

1. John Griffiths 2. *The Paintings of the Buddhist Caves in Ajanta*

ایران...، لندن، ۱۳۶۳ش.

علیرضا علاء الدینی

آخری چهارشنبه، جشنی که مسلمانان هند و پاکستان هرسال درآخرین چهارشنبه ماه صفر برپا می‌دارند.

گویند در چنین روزی، در ایام بیماری پیامبر(ص) که به رحلت آن حضرت انجامید، وضع جسمانی آن حضرت بهبود یافت، به گونه‌ای که قادر به گردش در بیرون از خانه شد. از این‌رو یاران آن حضرت به ابراز شادمانی پرداختند و لباس نو پوشیدند.

دربارهٔ زمان شروع بیماری پیامبر(ص) و مدت آن نمی‌توان به تاریخی قطعی دست یافت. مؤلف *طبقات الکبیر* آغاز بیماری پیامبر را آخرین چهارشنبه ماه صفر می‌داند (ابن‌سعد، ۳/۳)، حال آنکه ابن هشام از ربیع‌الاول به عنوان زمان آغاز بیماری پیامبر یاد می‌کند(۱۰۹۷/۲).

مسلمانان شبه‌قاره در این روز آیینهای خاصی برپا می‌دارند. غسل می‌کنند، لباس نو می‌پوشند، عطر می‌زنند و به گردش در باغ و سبزه‌زار می‌پردازند (د.اردو، ۱۸/۱). این مراسم در هر منطقه از شبه‌قاره به گونه‌ای خاص برگزار می‌شده است. مثلاً در قلعهٔ معلّی در دهلی - در مجلسی که با شرکت شاه و درباریان برپا می‌شده - دانه‌های نخود نمک‌زده و دانه‌های گندم جوشانده شدهٔ بی‌نمک را قند و خشخاش می‌زدند و میان مردم تقسیم می‌کردند. بعد از ظهر همان روز - در مجلسی دیگر - درکوزه‌های آب ندیده آب ریخته و یک اشرفی که در پارچه‌ای پیچیده شده بود در آب می‌انداختند، سپس کوزه را از بالای سر پادشاه برزمین زده می‌شکستند. در بخش دیگری از این مراسم با گیاه خشک آتش می‌افروختند و پادشاه از روی آن می‌پرید، پس از آن کوزه‌هایی را که در هر یک بین یک تا ۵ روپیه پول بود میان زنها و شاهزادگان پخش می‌کردند و آنان کوزه‌ها رامی‌شکستند. سپس برای گردش به چمنزار می‌رفتند (دهلوی، ۱۳۴/۱).

در لکهنو هم در این روز، کوزهٔ سفالی و آفتابه شکسته می‌شد. چنانکه دراین منطقه به هر کس که بسیار ظرف می‌شکست می‌گفتند: «آخرین چهارشنبه کردی» (د.اردو، ۱۸/۱). همچنین آیاتی از قرآن مجید را با زعفران، جوهر یا گلاب برپوست انبه می‌نوشتند و در آب می‌شستند تا از بدیها و مصیبتها درامان بمانند. کارگران کار را تعطیل می‌کردند و استادان بر کاغذهای رنگی و طرح‌دار شعرهایی دربارهٔ عید می‌نوشتند و به شاگردان می‌دادند. شاگردان هم شعرها را برای پدر، مادر و خویشان خود خوانده و برای استاد انعام می‌گرفتند (همان، ۱ / ۱۹).

آخری چهارشنبه و جشنهای ایرانی: آیینهای آخری چهارشنبه با آداب و شیوهٔ برگزاری برخی از رسوم جشنهای نوروزی ایران همانندیهایی دارد. کوزه شکستن، پریدن از روی آتش، پوشیدن لباس نو، عیدی دادن و رفتن به سبزه‌زار، همه از آدابی است که در جشنهای نوروزی، سیزده بدر و به‌ویژه چهارشنبه سوری دیده می‌شود. پاره‌ای از این آیینها حتی در جزئیات همانندیهای بسیاری دارد. مثلاً شکستن کوزهٔ آب‌ندیده و انداختن سکّه در این کوزه‌ها به همان صورت در مناطق مختلف ایران برگزار می‌شود. به نظر می‌رسد که هستهٔ اصلی این آیینها مراسم چهارشنبه سوری باشد.

در ایران آیینهای آخرین چهارشنبهٔ ماه صفر با مراسم چهارشنبه سوری در آمیخته است، چنانکه در برخی مناطق چهارشنبه سوری در آخرین چهارشنبهٔ ماه صفر برگزار می‌شود (هنری، ۱۹، ۲۶). در خراسان در شب آخرین چهارشنبهٔ ماه صفر پس از انجام مراسم ویژه‌ای یک کوزه آب را به بام می‌برند و آتش می‌افروزند و سرانجام آتش و کوزهٔ آب را به کوچه می‌اندازند (ماسه، ۲۶۱/۲). در بندرعباس اصطلاح «چهارشنبهٔ آخر» را دربارهٔ چهارشنبه سوری به‌کار می‌برند (هنری، ۲۰). در مازندران و همچنین گرمسار به این جشن «آخر چهارشنبه» می‌گویند (همانجا). در کردستان هر دو روز چهارشنبهٔ آخر صفر و چهارشنبهٔ

آخر سال را نحس می‌دانند (کیوان، ۶۸). همچنین شایان توجه است که در خراسان «آش ابودردا» و «دیگچهٔ حضرت فاطمه» که یکی برای شفای بیماران و دیگری برای برآورده شدن حاجات است، در چهارشنبهٔ آخر ماه صفر پخته می‌شود (شکور زاده، ۲۶).

از این رو به نظر می‌رسد مراسم آخری چهارشنبه در شبه‌قاره آمیخته‌ای از آیینهای ایرانی، سنتهای محلی شبه‌قاره و باورهای دینی باشد.

منابع: ابن‌سعد، *الطبقات‌الکبیر*، به کوشش ادواردسخو، لیدن، ۱۳۲۱ق؛ ابن هشام، عبدالملک، *السیرة‌النبویة*،به کوشش مصطفی شعار و دیگران، قاهره، ۱۳۵۵ق/ ۱۹۳۶م؛ د.اردو؛ دهلوی، احمد، *فرهنگ آصفیه*، دهلی نو، ۱۹۹۰م؛ شکورزاده، ابراهیم، *عقاید و رسوم عامهٔ مردم خراسان*، تهران، ۱۳۴۶ش؛ کیوان، مصطفی، *نوروز در کردستان*، تهران، ۱۳۴۵ش؛ ماسه، هانری، *معتقدات و آداب ایرانی*، ترجمهٔ مهدی روشن ضمیر، تبریز، ۱۳۵۵ش؛ هنری، مرتضی، *آئینهای نوروزی*، تهران، ۱۳۵۳ش.

ظهور الدین احمد ـ مهدی فرهانی منفرد

آخوند، لقبی به معنی دانشمند، پیشوای دینی و معلم.

این واژه را از دو جزء آ (مخفف آقا) و خواند (خواندگار، خداوندگار) مرکب دانسته‌اند. اگر همان گونه که محمد قزوینی (۱/۱) ذکر کرده، پیشوند (آ) مخفف «آقا» باشد، آخوند را باید کلمه‌ای مغولی ـ فارسی دانست. جزء دوم این کلمه را برخی از اصل پهلوی «خوتای» (خدای) دانسته‌اند (بهار، ۱۸۳/۱) و برخی چون پورداود آن را دیگرگون شدهٔ واژهٔ «خواندن» شمرده‌اند. زکی ولیدی طوغان این واژه را در اصل یونانی و دیگرگون شدهٔ «آرخون» و «آرگون» دانسته است (نک: *ایرانیکا*، 1/731؛ قس: د.تشیع، ۱۴/۱ ذیل «آخوند» که این نظر را به نادرست به قزوینی نسبت داده است). قزوینی هم معنای «اُرگون» یا «ارخون» را «رئیس مذهبی نصاری و زعیم قدیسین» دانسته که با معنای آخوند تا اندازه‌ای نزدیک است (جوینی، ۳۰۰/۳-۳۰۱). به هر حال، وجود کلماتی چون «خواجه» «خوندگار» (خونکار در بنگالی)، «میرخواند»،«خواند میر» و «خاوند شاه» که همه با کلمهٔ «خوند» ـ مخفف خداوند ـ آمده است، فارسی بودن این واژه را بر ترکی یا یونانی بودن آن مرجح می‌دارد (د.تشیع، همانجا). با این همه، چنانکه به درستی اشاره کرده‌اند هیچ‌یک از این اشتقاقات خالی از اشکالات تاریخی و زبان شناسی نیست و هنوز بر سر اصل و ریشهٔ این واژه توافقی کلّی حاصل نشده است (مولوی، ۱۵۰/۱).

از آن سوی باید گفت هر چند در منابع سدهٔ ۷ ق / ۱۳ م این واژه به صورت «آخن» (برای احترام و تکریم) آمده (مثلاً: *تاریخ شاهی*، ۱۹۰)، امّا رواج آن را در منابع فارسی باید از عصر تیموری دانست. خواند میر، از مورخان اواخر آن عصر «آخوند» را لقبی دانسته که امیر علیشیرنوایی به استادش، فصیح الدین محمد نظامی (وفات: ۹۱۹ ق)، برای بزرگداشت او داده بود (۳۵۲/۴-۳۵۳). از آن پس در سراسر دوران صفویه و پس از آن به‌ویژه در عصر قاجار، به طور گسترده مورد استفاده قراد گرفت.

کلمهٔ آخوند، در شبه قارهٔ هند، به صورتهای «آخون» و «آخند» به معنی استاد، معلّم و مدرّس، و نیز برای بزرگداشت افراد (مانند آخون جی یا آخون صاحب) به همان معنایی که میان فارسی زبانان رایج است، به کار می‌رفته و می‌رود (دهخدا، ذیل آخوند؛ دهلوی، ذیل آخوند).

بسیاری از نویسندگان و رجال شبه قاره هم به آخوند ملقب بوده‌اند، مانند آخوند درویزه، آخوند صاحب سوات، آخوند پنجو، آخوند نعیم و دیگران.

منابع: بهار، محمدتقی (ملک الشعراء)، *سبک شناسی یا تاریخ تطّور نثر فارسی*، تهران، ۱۳۵۵ ش؛ *تاریخ شاهی، قراختائیان*، به کوشش محمد ابراهیم باستانی پاریزی، تهران، ۱۳۵۵ ش؛ جوینی، عطاملک، *تاریخ جهانگشای*، به کوشش محمد قزوینی، لیدن، ۱۳۲۹ ق/ ۱۹۱۱ م؛ خواند میر، غیاث الدین، *حبیب‌السیر*، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران،

خیام، ۱۳۶۲ ش؛ د.تشیع؛ دهخدا، علی اکبر، *لغت نامه*؛ شاد، محمد پاشا، *آنندراج*، به کوشش دبیر سیاقی، تهران، ۱۳۶۳ش؛ قزوینی، محمد، *یادداشتهای قزوینی*، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۶۳ ش؛ مولوی، محمدعلی، «آخوند»، دبا؛ نسیم امروهی، *نسیم اللغات*، لاهور، بی‌تا؛ نیز: Iranica.

ظهورالدین احمد - مهدی فرهانی منفرد

آخوند پنجو اکبر پوری، عبدالوهّاب پیشاوری فرزند سید غازی بابا (۹۴۳ - ۱۰۴۰ ق / ۱۵۳۶ - ۱۶۳۰ م) عارف و فقیه حنفی.

برخی او را «شیخ پنجو سنبهلی» نیز خوانده‌اند (بدایونی، 2/59 ؛ نظام الدین احمد، ۵۴/۲). وی از سادات حسینی بود واجدادش - که در اصل عرب بودند - به شبه قاره مهاجرت کردند و عبدالوهاب در منطقهٔ یوسف زئی - از توابع بانده نَزَکی واقع در شمال پیشاور - زاده شد (نظام الدین احمد، ۳۷۲/۵ - ۳۷۳؛ د.اردو، ۲۱۰/۲). او در ۹۵۸ ق همراه با خانواده‌اش به بلگرام و پیشاور کوچید و در حدود ۳۰ سال در منطقهٔ چوهاگجرِ بلگرام اقامت گزید. آخوند پنجو - که در نوجوانی به شبانی اشتغال داشت و بعدها نیز از این طریق ارتزاق می‌کرد - در چوهاگجر به کسب علوم و معارف دینی تمایل یافت و برای تکمیل تحصیلات خود به نقاط مختلفی از جمله روهیل کهند و نوسلجام سفر کرد (رضوانی، ۳۰ به بعد؛ د.اردو، همانجا).

در ۹۸۹ ق به شادهند رفت و در بالا حصار پیشاور اقامت گزید. سپس در ۹۹۰ ق آنجا را به قصد اکبرپور ترک گفت و تا پایان عمر در آنجا ماندگار شد. وی در ۹۹۳ ق در اکبرپور در سلک ارادتمندان ابو الفتح قنباچی (کهمباچی) - از عرفای سلسلهٔ چشتیهٔ صابریه و از مریدان و خلفای شیخ جلال‌الدین تهانیسری - درآمد و نزد او به طی مراحل سلوک پرداخت و پس از کسب معارف صوفیه، به ریاضت و عبادت، تعلیم و تربیت مریدان و نیز ارشاد و موعظهٔ مردمان همت گماشت (رضوانی، ۳۴ به بعد؛ غلام سرور، ۴۷۹/۱ - ۴۸۰؛ د.اردو، ۲۱۰/۲-۲۱۱). غلام سرور لاهوری او را از مشایخ کامل زمان خود خوانده که در عبادت و عشق و محبت مستثنی بوده، و طریقهٔ او را عین طریقهٔ آخوند درویزهٔ پیشاوری دانسته است (نک: ۴۷۹/۱).

به گفتهٔ صاحب *تحفة‌الاولیاء* وی در میان افغانان به «ولی خدا» و «صاحب کرامات» مشهور شد و مردم بسیاری از کابل و خیبر به جمع مریدان او پیوستند(ص ۳۴). برخی از مریدان او عبارتند از: شیخ عبدالرحیم بن میان علی؛ دو برادر،که به «آخوند چالاک» و «آخوند بساک» شهرت داشتند (د.اردو، ۲۱۱/۲). برخی حتی بدایونی، صاحب *منتخب‌التواریخ*، و پدرش را از مریدان او دانسته‌اند (زرّین عبّاس، 27، 25؛ نیزنک: بدایونی، 2/51).

شیخ پنجو سرانجام در ۲۷ رمضان ۱۰۴۰ ق در اکبرپور وفات یافت (د.اردو، ۲۱۱/۲؛ نیزقس: غلام سرور، ۴۸۰/۱؛ بلاخمن، 1/607). از آن پس، مریدانش به نشر و گسترش اندیشه و تعالیم وی پرداختند و در مناقب و فضایل وی چندین اثر نگاشتند، از جمله شیخ عبدالرحیم بن میان علی کتابی با عنوان *مناقب آخوند پنجو* تألیف کرد. این اثر را خاکی اکبر پوری با عنوان *مناقب خاکی* به نظم در آورد. آخوند چالاک نیز کتاب *مناقب حضرت آخوند پنجو* را در فضایل استادش نگاشت. علاوه بر آنها کتاب *تحفة‌الاولیاء* تألیف میر احمد شاه رضوانی نیز در شرح احوال آخوند پنجو است (ظهور الدین احمد، ۳۷۲/۵-۳۷۳؛ د.اردو، ۲۱۱/۲). تنها اثری که به آخوند پنجو نسبت داده‌اند، کتابی است فقهی به نظم و به زبان اردو، به نام *کنزالدقائق*. وی ظاهراً اشعاری به زبان پشتو و فارسی نیز داشته است (همانجا).

مـــنابع: د.اردو؛ رضوانی پیشاوری، میر احمد شاه، *تحفة‌الاولیاء*،لاهور، ۱۳۲۱ ق؛ ظهور الدین احمد، *پاکستان مین فارسی ادب*؛ غلام سرور لاهوری، *خزینة‌الاصفیاء*، لکهنو، ۱۲۹۰ ق؛ نظام‌الدین احمد،*طبقات اکبری*، ترجمه محمد ایوب قادری، لاهور، ۱۹۹۰ م؛ نیز: Badaoni, A., *Muntakhabut-T- Tawarikh*, tr.by G.S.A.

Ranking, New Delhi, 1990; Blochmann. H., add. to *The Ain-i Akbari,* New Dlhi, 1988; Zareen Abbas,. F., *Abdul Qadir Badauni,* New Dlhi, 1987.

عبدالحمید یزدانی

آخوند درویزه ننگرهاری پیشاوری، عبدالرشید (۹۴۶-۱۰۴۸ق /۱۵۵۹-۱۶۳۸م) عارف، متکلم، فقیه، تذکره نویس و شارح، از طایفهٔ یوسف زئی افغان.

لقب او، درویزه، به معنای درویش به شکلهای مختلف آمده است. پدرش، آخوند گدا، و جدش، سعدی، از اهالی ننگرهار (جلال آباد کنونی در افغانستان) بودند. مهم‌ترین منبع آگاهی ما دربارهٔ زندگی درویزه اثری است از خود او باعنوان *تذکرةالابرار و الاشرار* که آن را در سال ۱۰۲۱ ق /۱۶۱۲ م به سن ۸۵ سالگی نوشت و مهم‌ترین اثر آخوند به شمار می‌رود. در دومین بخش این کتاب نکاتی دربارهٔ زندگی و حالات خود آورده و بیشتر به جنبه‌های روحی و مذهبی شخصیت خود پرداخته که از لحن خودستایانه خالی نیست. چنانکه خود گوید از کودکی گرایشهای مذهبی شدید داشت. آموزشهای مقدماتی را نزد ملامصراحمد فرا گرفت (ص ۱۲۰) و با حافظهٔ نیرومند خود طی یک سال تمام *قرآن* را آموخت و چند کتاب دیگر را هم مرور کرد. او درسهای زیادی نیز از ملاجلال‌الدین هندوستانی فراگرفت و در جستجوی دانش به کشمیر سفر کرد (ص ۲۲۰). پس از این دانش‌اندوزی‌ها با آنکه خود را آمادهٔ عبادت و ریاضت می‌دید، ملاسنجر وی را نزد سید علی تِرمَذی ، از مشایخ چشتیه، معروف به پیربابا (وفات: ۹۹۱ق/۱۵۸۳م) بُرد. آشنایی آخوند با سید علی ترمذی که از او با عنوان میرسید علی غواص (غلام سرور، ۱/۴۷۱) و سید علی خواص (رحمان علی، ۵۹) یاد کرده‌اند، در زندگی او فصل تازه‌ای گشود. ترمذی او را به مریدی پذیرفت و تربیت روحانیش را برعهده گرفت. از آن پس، زندگانی آخوند زیر نفوذ تعالیم مذهبی و دیدگاههای کلامی ترمذی قرار گرفت. به همین دلیل، آخوند درویزه در سن ۸۵ سالگی، بخش نخست مهم‌ترین کتاب خویش، *تذکرةالابرار و الاشرار* را به شرح حال مرشد خود اختصاص داد. و پیربابا وی را برای امر به معروف و نهی از منکر به اطراف فرستاد و با عنوان خلیفهٔ او به گسترش عقایدش پرداخت (غلام سرور، *همانجا*).

گفته‌اند درویزه در دفع زندیقان و ملحدان و رافضیان بسیار می‌کوشید. یکی از افرادی که آخوند در تکاپوهای مذهبی خود روی در روی وی قرارگرفت بایزید انصاری - مؤسس فرقهٔ صوفیانهٔ «روشنیه» - بود که «پیر روشن» یا «میان روشن» (کیخسرو، ۲۷۹-۲۸۴) خوانده می‌شد (برای آگاهیهای بیشتر دربارهٔ اونک: EI^2 ذیل عناوین بایزید انصاری، روشنیه) و عقایدش تلفیقی بود از صوفیگری و برخی عقاید بدعت آمیز که صبغهٔ اجتماعی قابل توجّهی نیز داشت. او که از برخی عقاید اسماعیلی تأثیر پذیرفته بود، خود را پیر کامل می‌خواند و داعیهٔ مهدویت داشت. براساس برخی منابع، او حتّی ادعای پیامبری کرد (همان، 1/1121-1122؛ کیخسرو، ۱/۲۸۳). آموزشهای بایزید انصاری هرچه بود، از نظر آخوند درویزه‌الحاد و زندقه تلقی می‌شد و برای مقابله با آن از سوی آخوند و استادش، سیّد علی ترمذی، نهضتی گسترده سازمان داده شد. در حقیقت قدرتمندترین مخالف و منتقد حرکت روشنیه، آخوند درویزه بود. محتمل است که دیگر کسانی که آخوند با آنان مخالفت می‌ورزید - مانند عیسی بلوتی یا عیسی ملکوتی - از خلیفگان یا داعیان بایزید انصاری بوده باشند (غلام سرور، همانجا؛ رحمان علی، ۵۹). او برای مقابله با روشنیه چند کتاب به زبان فارسی و پشتوی آمیخته به فارسی نوشت و در یکی از همین کتابها، انصاری را به جای «پیر روشن» ، «پیرتاریک» خواند (*مخزن الاسلام* به نقل از *اکرام*، ۴۱۴؛ انتساب این تغییر به تاریخنگاران دورهٔ مغول در EI^2 مقالهٔ بایزید نادرست است). ۳ اثر آخوند به نامهای *مخزن الاسلام*، *تذکرةالابرار و الاشرار* و *ارشادالطالبین* هم

دیدگاههای او را در نقد بایزیدانصاری و پیروان حرکت روشنیه، نشان می‌دهد. چنانکه خود او تصریح کرده، هدف او از نگارش این کتابها بیان موضعگیری هموطنان افغانش در مقابل بدعت بایزید بوده است (طارق احمد، 17).

مخزن‌الاسلام در اصل به پشتو تألیف شد و عبدالکریم یا کریمداد، پسر آخوند، آن را تکمیل کرد (همانجا). برادر آخوند درویزه، ملا اصغر، هم موادی به اصل کتاب افزود. آخوند در سومین بخش کتاب *تذکرةالابرار* نیز به نقد فرقهٔ روشنیه پرداخته و ایشان را به خاطر عقایدشان نفرین کرده است. در *ارشادالطالبین* نیز که اثری است دربارهٔ اصول و فروع دین، ستیز با روشنیه به چشم می‌خورد. طارق احمد بر این باور است که مبارزه میان درویزه و بایزید انصاری بر سر به دست آوردن رهبری محلی بوده است. وی آورده است که با آمدن بایزید به منطقه پیشاور، یوسف‌زئی‌ها از او استقبال کردند و آخوند درویزه که در این مناطق محبوبیّتی در خور توجّه داشت، نمی‌توانست نفوذ و گسترش عقاید رهبری دیگر در میان مردم این منطقه را تاب آورد (ص 39). امّا باید گفت پیش و بیش از درویزه، استادش، ترمذی، با تعالیم روشنیه مخالفت می‌ورزید و مخالفت خود درویزه چندان گسترده و دارای مبانی فکری و عقیدتی بود که نمی‌تواند بدین سادگی مورد ارزیابی قرار گیرد. درویزه سرانجام در پیشاور درگذشت و در محل هزار خانی به خاک سپرده شد.

آثار: نزدیک به ۵۰ اثر به آخوند درویزه نسبت داده‌اند (*د.آریانا*، ۱۴۵/۱). از آن میان انتساب این آثار به او قطعی و محرز است: ۱. *مخزن الاسلام* (پشتو)؛ ۲. *ارشادالطالبین*؛ ۳. *تلقین المریدین*؛ ۴. *تذکرةالابرار و الاشرار*؛ ۵. *شرح الامالی*؛ ۶. *ردالبدع*؛ و ۷. *برهان الانبیاء و الاولیاء*.

در مورد آثار درویزه باید به این نکتهٔ اساسی اشاره کرد که بیشتر آثار او به همت پسرش، عبدالکریم یا کریمداد، به اتمام رسیده یا بازنگری شده است. از این رو به نظر می‌رسد که برخی از آثار مستقل عبدالکریم نیز در زمرهٔ آثار درویزه قلمداد شده باشد و به همین دلیل می‌توان در صحّت انتساب برخی از آثار مذکور به آخوند تردید کرد. (نک: مشار ۹۲۷/۳، ۹۲۸؛ منزوی، *گنج بخش*، ۵۳۱/۲ – ۵۳۲؛ همو، *مشترک*، ۱۳۵۷/۳). درویزه اشعاری به زبان پشتو سروده است. احمد شاه رضوانی در *بهارستان*، یکی از مثنوی‌های او را در «فضلیت صبر» آورده است (اکرام، ۴۱۷). او در نوشتن نثر مصنوع نیز چیره دست بود و نقش مهمی در ارتقای نثر پشتو ایفا کرده است (*د.اردو*، ۲/ ۲۱۳).

منابع: آخوند درویزه، *تذکرةالابرار و الاشرار*، پیشاور، ۱۹۶۰ م؛ اکرام، شیخ محمد، رود کوثر، پاکستان، ۱۹۷۰ م؛ د. *آریانا*؛ *د.اردو*؛ رحمان علی، *تذکرهٔ علمای هند*، لکهنو، ۱۹۱۴ م؛ غلام سرور لاهوری، *خزینةالاصفیا*، کانپور، ۱۹۱۴ م؛ کیخسرو اسفندیار، دبستان *مذاهب*، به کوشش رحیم زاده ملک، تهران، ۱۳۶۲ ش؛ مُشار، *مؤلفین*؛ منزوی، مشترک؛ همو، گنج بخش؛ نیز:

EI[2]; Tariq Ahmad, *Religio- Political ferment in the North West Frontier During the Mughal Period, The Rushaniya Movement,* Delhi, 1982.

مهدی فرهانی منفرد

آخوند صاحب سوات، عبدالغفور (۱۲۰۹ – ۱۲۹۵ق/ ۱۷۹۴–۱۸۷۸ م)، معروف به سیّدوبابا.

اصلاً از طایفهٔ صافی مُهمند بود. تحصیلات مقدماتی را نزد ملای برنگولا فراگرفت و سپس در گجرخان (مردان) نزد مولوی عبدالحلیم، و از آن پس در پیشاور نزد دو تن از علمای عصر تلمّذ کرد. او همچنین برای تربیت و تهذیب باطن به حضرت جی غلام محمد، صوفی طریقت نقشبندیه، پیوست، امّا به سبب تخطی از طریقت رانده شد. سپس در نورویره تحت تأثیر محمد شعیب قادری باز به تصوف گرایید و پیشرفت کرد و تا مرگ مرشد خود در ۱۲۳۱ ق / ۱۸۱۶ م همانجا مقام گرفت. آخوند پس از آن ۱۲ سال در قریه بیکا – در کرانه رود سند – به عزلت و

تزهّد زیست و در همانجا «آخوند بیکا» لقب گرفت و ارادتمندان و مریدان از هر سوی به نزدش می‌رفتند. در ۱۲۴۳ ق از بیکا به نمل رفت و نزد مولوی رسول بخش به تلمّذ پرداخت و از آنجا به سلیم خان رفت. چون دوست محمد خان، حاکم کابل، در ۱۲۴۸ ق قصد نبرد با سیکها کرد، خواست از نفوذ معنوی آخوند بهره‌مند شود و او را به جهاد فراخواند. آخوند و مجاهدان در نبرد شرکت کردند امّا در میانه کار، دوست محمد خان به دسیسه انگلیسی‌ها دست از جنگ کشید و به کابل بازگشت و آخوند نیز به سوات رفت. نخست در غاری سکنی گرفت و سپس به دعوت مردم سپال بندئی در روستای آنان مقام گزید. او سپس در ۱۲۵۷ ق به سیدو شریف رفت و مسجدی بنا کرد و در آنجا به ارشاد و هدایت مردم پرداخت.

در ۱۲۵۹ق/۱۸۴۳م که انگلیسی‌ها پیشاور را تصرف کردند، آخوند به مقابله برخاست و خانهای بنیر[1] و سوات را به همکاری خواند و سران قبیله یوسف زئی افغان نیز به او پیوستند و سیّد اکبر شاه را به امارت برداشتند و به قصد تأسیس دولت کوشیدند. امّا مدتی بعد سیّد اکبر شاه درگذشت و کار ناتمام ماند. با این همه چون انگلیسی‌ها به تصرف بنیر اقدام کردند، آخوند که در آن هنگام ۷۰ سال داشت به جنگ رفت و بسیاری از مردم به پیروی از او راهی نبرد شدند. در امبیله جنگ شد. نخست مجاهدان پیش رفتند امّا حیله انگلیسی‌ها و خیانت بعضی از افغانان کار را بر آنها سخت گردانید تا سرانجام به صلح گردن نهادند و انگلیسی‌ها امبیله را رها کردند (۱۲۷۹ ق). در ۱۲۹۳ ق نیز چون امیر شیر علی خان، حاکم کابل، قصد جنگ با انگلیسیها کرد، از سیدوبابا مدد خواست و قرار شد امیر شیر علی از جانب خیبر و سیدوبابا از سوی فلکه بر قوای انگلیس هجوم آورند، ولی اندکی بعد سیدوبابا درگذشت و کار به انجام نرسید. سیدوبابا جز آنکه در راه جهاد با انگلیسیها و کوشش برای تأمین استقلال مناطق زیر تسلط آنها تلاش بسیار می‌کرد، از ارشاد و راهنمایی مردم و تشویق آنها به تحصیل علم و کوشش برای احیای اسلام نیز غافل نبود. نفوذ او نه تنها در سوات و بنیر بلکه تا کابل و هند نیز گسترده بود. آخوند را به روشن بینی و سخاوت و جوانمردی ستوده‌اند.

منابع: قدوسی، اعجازالحق، *تذکرهٔ صوفیایی سرحد*، لاهور، ۱۹۶۶م، قادری، محمد امیر شاه، *تذکرهٔ علما و مشایخ سرحد*، پیشاور، ۱۹۴۴ م؛ نیز:

Arif khan, Mohammad, *The story of Swat as told by Miangul Abdul Wadud Bad Shah Sahib* (grand son of Akhund Sahib of Swat), tr. by Altaf Hussain, Peshawar, 1962.

ظهور الدین احمد

آداب الحرب و الشجاعة، از آثار مهم فارسی، تألیف فخرالدین محمد ملقب به «مبارکشاه» و «فخر مدبر»، دربارهٔ روشهای جنگ، انواع سلاحها و اسب‌ها، ویژگیهای آنها، آیین کشورداری و آداب و رسوم دربار.

مؤلف در این اثر دربارهٔ موضوعات یاد شده به تفصیل بحث کرده و برای جذاب کردن آن به تفنّن، موضوعها و داستانهایی در میان آنها گنجانده است. *آداب الحرب و الشجاعه* مشتمل بر ۳۴ فصل است. بعدها در آن تجدید نظر، و ۶ فصل به آن افزوده شد و نام *آداب الملوک و کفایة الملوک* گرفت. این اثر در ۱۳۵۴ش به کوشش محمد سرور مولایی به‌طور جداگانه با عنوان *آیین کشورداری* منتشر شد ولی مصحّح اصطلاحاتی که در نسخهٔ *آداب الحرب و الشجاعة* به‌کار رفته و همچنین دیباچهٔ *آداب الملوک و کفایة الملوک* را در آن نیاورده است. *آداب الحرب و الشجاعه* در ۱۳۳۶ش در تهران به کوشش احمد سهیلی خوانساری با مقایسهٔ همهٔ نسخه‌های موجود کتاب به چاپ رسید. این اثر به دو دلیل مهم است: نخست از آن جهت که در فنون و آداب جنگ و سلاحهای جنگی است که در زبان فارسی کم نظیر است، و دیگر آنکه مشتمل بر

1 Buner

داستانهایی است که با نثری ساده و دلنشین نکات مهم تاریخی را دربردارد و نیز اصطلاحات تازه‌ای در آن آمده است.

تاریخ تألیف *آداب الحرب و الشجاعه* نامعلوم است، امّا می‌دانیم که در عصر سلطان ایلتتمش (حک: ۶۰۷-۶۳۳ ق) و به نام او در هندوستان تألیف شده و از آنجا که در میان القاب ایلتتمش در *آداب الحرب* لقب «ناصر امیرالمؤمنین» نیز به چشم می‌خورد، که احتمالاً در ۶۲۶ق خلیفه المستنصر بالله به او داده، این کتاب می‌باید پس از ۶۲۶ق نوشته شده باشد. روایت دوم آن یعنی *آداب الملوک* نیز چون به نام ایلتتمش است، بی‌گمان پیش از مرگ او در ۶۳۳ق نوشته شده است (شفیع، ۲۵۲/۳به بعد؛ ظهور الدین احمد، ۱۶۳/۱-۱۶۹؛ نذیر احمد، ۲۸۳-۲۸۷؛ سهیلی خوانساری، «آداب الحرب»، ۳۳۰-۳۳۲؛ همو، مقدمهٔ *آداب الحرب*، ۳به بعد؛ منزوی، ۲ (۲)/۱۵۱۳؛ مولایی، ۲ به بعد؛ شعار، ۱۶۱/۱).

منابع: سهیلی خوانساری، احمد، «آداب الحرب و الشجاعه»، *راهنمای کتاب*، س ۵، شم ۳، خرداد ۱۳۴۱ش؛ همو، مقدمهٔ *آداب الحرب و الشجاعه*، تهران، ۱۳۴۶ش؛ شعار، جعفر، «آداب الحرب و الشجاعة»، دبا؛ شفیع، محمد، «آداب الحرب و الشجاعة للمروروذی»، *مقالات مولوی محمد شفیع*، به کوشش احمد ربانی، لاهور، ۱۹۷۲م؛ ظهور الدین احمد، *پاکستان مین فارسی ادب*؛ منزوی، *نسخه‌ها*؛ مولایی، محمد سرور، مقدمهٔ *آیین کشورداری* (شش باب بازیافته از *آداب الحرب والشجاعة*)، تهران، ۱۳۵۴ش؛ نذیر احمد، «آداب الحرب و الشجاعه»، *قند پارسی*، به کوشش سید حسن عباس، تهران ۱۳۷۱ش.

نذیر احمد

آداب عالمگیری، مجموعهٔ نامههایی است که اورنگ زیب عالمگیر (حک: ۱۰۶۸-۱۱۱۸ ق/ ۱۶۵۷-۱۷۰۶ م) خطاب به پدرش شاهجهان (حک: ۱۰۳۷-۱۰۶۸ ق)، امرا، مقامات و مقربان دربار، میان سالهای ۱۰۶۰ تا ۱۰۶۸ ق نوشته است.

بخش اندکی از این نامه‌ها به نگارش خود اورنگ‌زیب و بقیه به قلم شیخ ابوالفتح تتوی، ملقب به قابل خان، میر منشی یا منشی‌الممالک اوست. همهٔ این نامه‌ها در ۱۱۱۵ ق به دست شیخ محمد صادق مطلبی انبالوی (وفات: ۱۱۲۹ ق)، میر منشی شاهزاده محمد اکبر، پسر اورنگ‌زیب، به منظور ارائهٔ نمونه‌های عالی مکاتبه و انشا و برای آموزش شاهزاده گردآوری و تدوین شد. محمد صادق همچنین نامه‌هایی که خود از سوی شاهزاده اکبر خطاب به اورنگ‌زیب نوشته، و نیز اخبار مربوط به کشمکشهای میان اورنگ‌زیب و برادرانش را که از کتاب *عمل صالح*، نوشتهٔ محمد صالح کنبوه و *عالمگیرنامهٔ* محمدکاظم، برگرفته، در این مجموعه گنجانده است. وی همچنین در یک باب از اهمیّت انشا و انواع القاب و کاربرد درست آنها سخن گفته و فهرستی از القابی را که در مکاتیب به کار می‌رفته، ارائه داده است.

آداب عالمگیری از مآخذ ارزشمند روزگار اورنگ‌زیب، به ویژه دورهٔ حکمرانی او بر ملتان و دکن به شمار می‌رود و آگاهیهای ارزنده‌ای از مناسبات او با برادرانش و تدبیرهای وی برای جلب اشخاص متنفذ دربار به دست می‌دهد. از سوی دیگر، نامه‌های موجود در این مجموعه، از بهترین نمونه‌های انشا در آن زمان به شمار می‌رود. این مکاتبات به شیوهٔ معمول آن روزگار به نثری مصنوع و متکلّف به رشته تحریر در آمده است.

آداب عالمگیری به کوشش عبدالغفور چودهری در دو مجلد در ۱۹۷۸م در لاهور به چاپ رسید. مجلد اول مشتمل است بر ۱۷ نامه به شاهجهان، ۴۶ نامه به حکمران دکن، ۴۵ نامه به معظم خان میرجمله، ۲۴ نامه به سعدالله، ۴۰ نامه به شایسته خان، ۳۲ نامه به شاهنوازخان، ۱۴ نامه به مهابت خان و چند تن از امرای دیگر. مجلّد دوم شامل ۱۷ نامه به میرزاسلطان، ۲۳ نامه به ملتفت خان، ۲۸ نامه به جهان آرا بیگم، خواهر اورنگ‌زیب، ۲۸ نامه به معظم خان میر جمله، ۲۶ نامه از سوی قابل خان به اورنگ‌زیب

و امرای دیگر و ۱۳ نامه از طرف اورنگ زیب به شاهجهان است.

منابع: قابل خان، ابوالفتح، *آداب عالمگیری*، گردآورنده، صادق مطلبی انبالوی، به کوشش عبدالغفور چودهری، لاهور، ۱۹۷۸ م؛ کنبوه، محمد صالح ، *عمل صالح*، لاهور، ۱۹۶۰ م؛ محمد کاظم، *عالمگیرنامه*، کلکته، ۱۸۶۸ م؛ نیز:

Storey.

ظهور الدین احمد

آداب المترسّلین، کتابی آموزشی دربارهٔ قواعد و آیین نامه‌نگاری به زبان فارسی، نوشتهٔ عبدالجلیل بن عبدالرحمن در ۱۰۳۸ق / ۱۶۲۹م.

در برخی منابع به خطا با عنوان *آداب المرسّلین* از آن سید عبدالجلیل بن سید احمد حسینی واسطی بلگرامی دانسته شده است (بغدادی، ۵۰۱/۱؛ منزوی، *نسخه‌ها*، ۲۰۸۳/۳ ؛ بشیر حسین، ۳۴۰/۲) که این انتساب درست نیست، زیرا بلگرامی در ۱۰۷۱ق، یعنی پس از تاریخ تألیف کتاب *آداب المترسّلین*، زاده شده است (بغدادی، همانجا).

این کتاب که برای آموزش نویسندگان و منشیان تازه‌کار در نگارش نامه‌های رسمی و خصوصی تألیف شده و به لحاظ تاریخی نیز در خور اهمیت است، مشتمل بر ۸ بخش - یا به تعبیر نویسنده «سلک» - و یک خاتمه بدین شرح است: ۱. در کیفیت آفرینش قلم و بعضی آداب تراشیدن آن؛ ۲. در منشأ کتابت از ابتدای حال و بعضی لوازمات آن؛ ۳. آداب کتابت و رعایت بعضی ضروریات؛ ۴. در فضلیت اهل قلم بر شعرا و فنون چندی که منشی را ممارست در آنها لازم است؛ ۵. در شرایط منشور و فرمان و فتح نامه و تهنیت نامه و تعزیت نامه و عهد نامه و عریضه و رقعه به طریق اجمال؛ ۶. در بیان طریق کتابت امثله و فرمان و غیرهما بر سبیل تفصیل؛ ۷. در سجلات و ثایق و قبالات شرعیه؛ ۸. در بیان حقیقت و مجاز و تشبیه و حذف بعضی ارکان و تقدیم و تأخیر در ارکان مکتوب، که این سلک خود به ۷ «سمط» بخش شده است: الف - در حقیقت کلمه؛ ب- در مجاز کلمه؛ ج - تشبیه مطلق؛ د - در جواز حذف و تقدیم و تأخیر ارکان مکتوب؛ هـ- در بیان حلیهٔ آدمیان و اسپان ؛ و - در ذکر بعضی ضوابط اهل سیاق؛ ز - در خطبات متفرقات. خاتمه مشتمل بر چند بخش است: اسامی ۳۰ روز ماه، نام ماههای عربی، فارسی و ترکی و نیز نام سالهای ترکی به علاوه ذکر متن نامه‌های سلاطین به حکام، امرا، دانشمندان و مشایخ دیگر کشورها که می‌تواند روشن کنندهٔ روابط سیاسی آن روزگار باشد.

منابعی که نویسنده در تدوین کتاب از آنها بهره برده عبارتند از: *مناظرالانشاء*، از محمود گاوان؛ *اشرف المنشآت*؛ *مفتاح‌المقاصد از ملامیر منشی*؛ *بدایع الانشاء*از یوسف بن محمد هروی؛ *مکاتبات* علامی از ابوالفضل علامّی و *مجمع‌التواریخ* از حافظ ابرو.

این کتاب تاکنون به چاپ نرسیده است ولی نسخه‌های خطی آن در مجموعهٔ شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب (بشیر حسین، همانجا)؛ کتابخانهٔ عمومی خیرپور ایالت سند (منزوی، مشترک، ۱۰۷/۵ - ۱۰۸)؛ کتابخانهٔ گنج بخش اسلام آباد (همو، گنج بخش، ۱۱۴/۳) و موزهٔ ملی پاکستان در کراچی (نوشاهی، ۳۷۵) نگهداری می‌شود.

منابع: بشیر حسین، محمد، *فهرست مخطوطات شیرانی*، لاهور، ۱۹۶۹م؛ بغدادی، اسماعیل پاشا، *هدیةالعارفین*، استانبول، ۱۹۵۱ م؛ منزوی، گنج‌بخش ؛ همو، مشترک؛ همو، *نسخه‌ها*؛ نوشاهی، عارف، *فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان*، کراچی، ۱۴۰۴ ق.

محمد رفیق

آداب المریدین،اثر مشهور شیخ ضیاءالدّین ابوالنّجیب عبدالقاهر سهروردی (وفات: ۵۶۳ق/۱۱۶۸م) به زبان عربی، در اعتقادات، مقامات و آداب صوفیه که از همان روزگار تألیف مورد توجه قرار گرفت؛ چنانکه بارها به زبان فارسی ترجمه شد. شهاب‌الدّین ابوحفص عمر سهروردی

نیز کتاب *عوارف المعارف* خود را براساس *آداب المریدین* عموی خویش تألیف کرد.

از جمله ترجمه‌های فارسی *آداب المریدین*، ترجمه‌هایی است که محمد یوسف حسینی مشهور به «گیسو دراز» (وفات:۸۲۵ ق / ۱۴۲۲ م) از آن پدیدآورد. گیسو دراز که خود از صوفیان مشهور طریقهٔ چشتیهٔ هند و جانشین خواجه نصیرالدّین محمود چراغ دهلی (وفات: ۷۵۷ ق) بود، غیر از ترجمه، به شرح *آداب‌المریدین* نیز پرداخت. او در واقع ۴ بار به ترجمهٔ تمام یا قسمتهایی از *آداب‌المریدین* دست یازید و آنچه اینک در دست است آخرین ترجمه اوست که نگارش آن به تصریح خودش در ۸۱۳ ق در گلبرگه به انجام رسید. گیسو دراز در ترجمه خود ترتیب اصل کتاب را تغییر داد، چنانکه متن ترجمه مشتمل بر ۴۲ فصل است در حالی که متن عربی در ۲۸ فصل تدوین شده است. گیسو دراز یکی از شرحهایی را که بر بعضی مطالب *آداب‌المریدین* نوشته، عنوان «خاتمه» داده و در آن به تفصیل به شرح مسائل مهم تصوف و آداب صوفیه پرداخته است؛ چنانکه می‌توان آن را تألیفی مستقل و دستورالعملی برای صوفیه به شمار می‌آورد و در حقیقت نیز به صورت کتابی مستقل چاپ شده است. این خاتمه گویا پیش از آخرین ترجمهٔ *آداب المریدین* - یعنی در ۸۰۷ق - در گلبرگه نوشته شده و گیسو دراز خود در ترجمهٔ اخیر *آداب المریدین*، جویندگان را به این خاتمه ارجاع داده است. با این همه گفته‌اند که «خاتمه» ذیل یکی از شرحهای اوست بر *آداب المریدین*. این خاتمه مشتمل بر ۳۴۴ «جمله» است که هر جمله موضوع و مطلب جداگانه‌ای دربردارد. *آداب‌المریدین* در ۱۳۵۶ ق به کوشش سید عطا حسینی با تعلیقات سودمند در حیدر آباد دکن به چاپ رسید. ترجمه فارسی گیسو دراز از *آداب‌المریدین* همراه با متن عربی آن نیز به کوشش همو در ۱۳۵۸ ق در همانجا منتشر شد.

منابع: حسینی، محمد اکبر، جوامع الکلم، کانپور، ۱۳۵۶ ق؛ راهی، اختر، *ترجمه‌های متون فارسی به زبانهای پاکستانی*، اسلام‌آباد ۱۳۵۶ ش؛ سهرودی، ابوالنجیب، *آداب المریدین*، ترجمه گیسو دراز، به کوشش سیدعطا حسینی، دکن ۱۳۵۸ ق؛ همان، ترجمه عمربن محمد بن احمد شیرکان، به کوشش نجیب مایل هروی، تهران، ۱۳۶۳ش؛ نفیسی، سعید، *تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی*، تهران، ۱۳۴۴ش؛ واعظی، عبدالعزیز، *تاریخ حبیبی اردو*، ترجمه مشتاق یار جنگ، حیدرآباد دکن، ۱۳۶۸ ق.

محمد اقبال مجدّدی

آدم بنوری، معزالدّین ابوعبدالله سید آدم بن اسماعیل حنفی نقشبندی (وفات: ۱۰۵۳ ق / ۱۶۴۲ م)، نامدارترین خلیفهٔ شیخ احمد سرهندی و بنیانگذار طریقهٔ احسنیهٔ نقشبندیه.

شیخ آدم از سادات حسینی بود. وی شجرهٔ نسب خود را با چند واسطه به امام موسی‌کاظم(ع) رسانده است (آدم بنوری، *خلاصة‌المعارف*، ۱ /برگ ۱ الف؛ همو، *نکات الاسرار*، برگ ۲). خاندان وی همه از منطقهٔ رَوه - از هرات تا حسن‌ابدال - برخاستند (بدرالدّین سرهندی، ۲/۳۸۴). شیخ آدم در ایام جوانی به سرهند رفت (بدخشی، ۳ / برگ ۵۳ الف، ۱۴۱ الف). نخست در مولتان به جمع شاگردان حاجی خضرخان افغان بهلول پوری، خلیفهٔ احمد سرهندی، پیوست و سپس به سفارش او در زمرهٔ مریدان احمد سرهندی درآمد (همو، ۳/برگ ۱۱۹ ب). ظاهراً قبل از آن نیز نزد شیخ محمد طاهر لاهوری (وفات: ۱۰۴۰ ق)، از طریقت قادریه آگاهی‌هایی به دست آورده بود (آدم بنوری، *خلاصة‌المعارف*، ۲ / برگ ۲۵۹؛ بدخشی، ۳ / برگ ۱۱۹، ۱۸۵ الف)، امّا خود از شیوخ بزرگ نقشبندیه شد و شهرتی عظیم یافت؛ چنانکه وقتی در ۱۰۵۲ ق به لاهور سفر کرد، کثرت مریدانش، شاهجهان را به وحشت انداخت تا آنجا که دستور داد شیخ راه مکه در پیش گیرد. وی در همان سال عازم مکه شد و سرانجام نیز در مدینه درگذشت و در گورستان جنّة‌البقیع به خاک سپرده شد (بدخشی، ۳ /

برگ ۲۱۶-۲۱۸ الف و ب؛ نیزنک: مجددی، ۵۴۵/۱ به بعد).

از میان فرزندان او، شیخ غلام محمد (وفات: ۱۰۶۵ ق)، سید محمد اولیاء (وفات: ۱۰۸۰ ق)، شیخ محمد عیسی و شیخ محمد حسن از عرفای زمان خود بودند (همو، ۳ / برگ ۴۵-۴۸ ب). شمار مریدان او را به صورتی مبالغه آمیز، تا ۴۰۰ هزار نفر ذکر کرده‌اند (بدرالدین سرهندی، ۲ / ۳۸۴؛ بدخشی، همانجا). محمد امین بدخشی - خلیفه و نگارندهٔ زندگی‌نامهٔ شیخ آدم - فهرستی طولانی از خلفای شیخ ارائه داده است (همو، ۳ / برگ ۴۹ الف،۱۱۵ ب).

آثار: ۱. *تفسیر سورهٔ فاتحه*. محمد امین بدخشی این تفسیر را براساس دست نوشته‌های مؤلف مرتب کرده و به ضمیمهٔ *نتایج‌الحرمین* آورده است. از این اثر نسخه‌های متعددی موجود است، از جمله باید از نسخهٔ ۹۹۰ ب در کتابخانهٔ دانشکدهٔ اسلامیهٔ پیشاور نام برد (منزوی، ۱ / ۹۲-۹۳)؛ ۲. *خلاصة‌المعارف*، کتابی است عرفانی در دو مجلد که نگارش آن در ۱۰۳۵ ق آغاز شد و در ۱۰۳۷ ق به انجام رسید. نسخه‌هایی از این کتاب موجود است (منزوی، ۱۴۶۳/۳)؛ ۳. *صلوة‌ملهمة*، شیخ عمر چمکنی پیشاوری، این اثر را از یحیی اتکی شیخ معروفِ سلسلهٔ احسنیهٔ آدمیه‌شنیده و به رشتهٔ تحریر در آورده است. عبدالاحدبن بایزید آن را با نام *شرح الصلوة‌الملهمة*، شرح کرده است (عبدالاحدبن بایزید، برگ ۳۰ الف). این کتاب به کوشش پیر عبدالغفار در لاهور به چاپ رسیده است؛ ۴. *مکتوبات*، مجموعهٔ ۱۵۵ نامه، که شیخ آدم در مدت اقامتش در حرمین شریفین به برخی از دوستان و مریدان خود نوشته است. این اثر نیز به ضمیمهٔ جلد اول *نتایج‌الحرمین* آمده است (بدخشی، برگ ۵۶-۹۰ ب)؛ ۵. *نظم النکات*، مثنوی عرفانی که شیخ آن را در *خلاصة‌المعارف*(۲/ برگ ۱۹۲-۱۹۵ الف) و *نکات‌الاسرار* (برگ ۱۸۵-۱۹۱ ب) نقل کرده است؛ ۶. *نکات‌الاسرار*، مشتمل بر موضوعات کلامی و عرفانی است. بنوری این کتاب را در سفر دوم خود به مکه در حدود ۱۰۵۲ یا ۱۰۵۳ ق تألیف کرد (برگ ۲۶۸ ب). از این اثر چندین نسخه وجود دارد (منزوی،۲۰۷۹/۳)؛ ۷. *وضوح المذاهب*، دربارهٔ ۷۳ فرقهٔ اسلامی. از این اثر دو نسخه موجود است: نسخه‌ای به شمارهٔ ۵۷۵۷ در مجموعهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور (شم ۵۷۵۷) و نسخه‌ای دیگر در کتابخانهٔ مرکز ادبی سند در حیدرآباد سند (منزوی، ۱۰۱۳/۲ - ۱۰۱۴).

منابع: آدم بنوری، *خلاصة‌المعارف*، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ابوالخیر عبداله جان پیشاوری؛ همو، *نکات‌الاسرار*، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ گنج بخش، شم. ۸۸۱۳؛ بدخشی، محمد امین،*نتایج‌الحرمین*، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، شم ۶۵۲؛ بدرالدین سرهندی، *حضرات القدس*، لاهور، ۱۹۷۱ م؛ عبدالاحدبن بایزید، *شرح الصلوة‌الملهمة*، نسخهٔ خطی دانشکدهٔ اسلامیهٔ پیشاور، شم ۱۰۳۸؛ مجددی، محمد احسان، *روضة‌القیومیه*، لاهور، ۱۳۵۵ق؛ منزوی، مشترک.

محمد اقبال مجددی ـ محمد جواد شمس

آدم ملی (وفات: ۹۴۶ق / ۱۵۳۹م)، فرزند پیرک و نوهٔ چارسده، نویسندهٔ پشتو زبان و از بزرگان قبیلهٔ یوسف زئی.

وی مردی مؤمن و امین و مورد احترام قبایل افغان بود و در اصلاح اخلاقی مردم بسیار کوشید؛ چنانکه مردم برای داوری‌ها و رفع مشکلات و مسائل خود به وی مراجعه می‌کردند و نظر او را می‌پذیرفتند (معظم‌شاه، ۵۵۶؛ یوسف‌زئی، ۳۲۶).

آدم ملی دو کتاب تحت عنوان *فتح سوات* و *دفتر* به زبان پشتو که گویا از اولین آثار مکتوب به این زبان به شمار می‌رود از خود برجای گذاشت. دست‌نویس *فتح سوات* در موزهٔ بریتانیا و دفتر در یک کتابخانهٔ شخصی در سوات نگهداری می‌شود (معظم‌شاه، ۷۵۷). افزون بر آن مهم‌ترین کارش تقسیم اراضی میان ۶ قبیلهٔ افغان به نام یوسف‌زئی، محمدزئی، گگیانی، داودزئی، خلیل، مهمند بود (قدوسی،

۵۴؛ داس، ۴۱-۴۳). پیش از طرح آدم ملی قبیله‌های مذکور زمین را با قرعه‌کشی تقسیم می‌کردند و مدت ۱۲سال زمین در اختیار یک قبیله می‌ماند و سپس مجدداً قرعه می‌زدند و این شیوه اختلافها و مشکلاتی به دنبال داشت.

آدم‌ملی با توجه به تعداد افراد یک قبیله زمین را در میان قبایل تقسیم کرد و طبق آن هر قبیله برای همیشه صاحب آن زمین شد. برای مدارس، مساجد، خانقاهها و متولیان آنها، گورستانها، سادات و عالمان دینی نیز زمینی در نظر گرفته شد. این طرح تقسیم زمین در فاصلهٔ سالهای ۹۳۷-۹۴۲ق/۱۵۳۰-۱۵۳۵م به اجرا درآمد و تا دورهٔ حکمفرمایی انگلیسی‌ها (۱۳۶۶ق/۱۹۴۷م) رایج بود.

آدم ملی پس از درگذشت در توابع چارسده - شهرستانی در استان مرزی پاکستان فعلی - به خاک سپرده شد (معظم شاه، ۷۵۶-۷۶۴).

منابع: قدوسی، اعجازالحق، *تذکره صوفیای سرحد*، لاهور، ۱۹۶۴م؛ معظم شاه، *تواریخ رحمت‌خانی*، به کوشش روشن خان، پشاور، ۱۹۷۷م؛ یوسف‌زئی، الله‌بخش، *یوسف زئی افغان* (اردو)، کراچی، ۱۹۹۶م.

ظهور الدین احمد - محمد سلیم مظهر

آدم نقشبندی، لقب مخدوم فرزند عبدالاحد، از شیوخ سلسلهٔ نقشبندیه در شبه قاره به روزگار اورنگ‌زیب عالمگیر(حک: ۱۰۶۹-۱۱۱۸ ق / ۱۶۵۹-۱۷۰۷ م).

دربارهٔ تاریخ تولد و درگذشت وی اطلاعی در دست نیست. ظاهراً در تته به دنیا آمد، علوم رایج را همانجا آموخت. مدتی بعد با گروهی از عالمان و حافظان قرآن برای درخواست مستمری از اورنگ‌زیب رهسپار دهلی شد. در سرهند با محمد معصوم سرهندی (وفات: ۱۰۷۹ ق) پسر شیخ احمد سرهندی (وفات: ۱۰۳۴ ق) ملاقات کرد و به سلسلهٔ نقشبندیه پیوست. معصوم سرهندی چون فضل و دانش آدم را دید او را به آموزش فرزندان خویش بر گمارد و مخارج خاندانش را به عهده گرفت. آدم نقشبندی افزون بر تدریس به سیر و سلوک باطنی نیز پرداخت. پس از این که از محمد معصوم خرقه گرفت و برای ارشاد مردم تته به آنجا بازگشت و همانجا درگذشت و در گورستان مکلی - در نواحی تته - به خاک سپرده شد.

آدم نقشبندی مردی متواضع بود و به عالمان و عارفان هم دورهٔ خود، احترام بسیار می‌گذاشت، فرزندان آدم نیز به تصوف گرایش داشتند و به سلسلهٔ نقشبندیه وابسته بودند.

منابع: قدوسی، اعجازالحق، *صوفیای سند* (اردو)، کراچی، ۱۹۵۹ م، صص ۴۵-۵۰؛ محمد اعظم، *تحفة الطاهرین*، به کوشش عالم دُرّانی، حیدرآباد، ۱۹۵۶، صص ۷۸-۷۹.

ظهور الدین احمد

آذر، سراج‌الدین (۱۳۰۹ - ۱۳۶۶ق /۱۸۹۲ -۱۹۴۷م) فرزند عزیز الله، شاعر، ادیب، و صاحب گنجینهٔ *آذر* محفوظ در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاهِ پنجاب لاهور.

او در خاندانی اهل علم و فضل در شهر فیروز پور (پنجابِ غربی) که پدرش به مناسبت مأموریتی در آنجا به سر می‌برد، متولد شد. آموزشش را تا سطح دبیرستان در همانجا به پایان رساند و سپس برای ادامهٔ تحصیل وارد «دانشکدهٔ دولتی لاهور» شد و به دریافت فوقِ لیسانس در زبان و ادبیات فارسی و انگلیسی نایل آمد. آذر در ۱۹۱۵م در دانشکدهٔ اسلامی لاهور به عنوان استاد زبان انگلیسی آغاز به کار کرد. در ۱۹۲۸م به خدمت وزارتِ آموزش و پرورشِ استان پنجاب درآمد و به عنوان استاد زبان انگلیسی در «دانشکدهٔ دولتی پسرور»[1] منصوب شد (حسین، ۸۲).

آذر علاقه به زبان و ادب فارسی را به ارث برده بود. گذشته از یکی از نیاکانش، غلام محی‌الدین خیاط که کتابی منظوم در عقاید دینی (تألیف در ۱۲۶۲ ق) بر جای گذارده (حسین، ۹۳-۹۴)، دائیش قمرالدین چوندوی[2] (وفات ۱۳۲۹ ق)، نیز شاعر بوده، و مجموعهٔ اشعارش موسوم به *اسرار حقیقت* در دست است (همو، ۹۴). آذر نه تنها در محافل ادبی و جلسات شعرخوانیِ پسرور با شور و شوق

1. Government Intermediate College, Pasrur. 2. Chawinda.

فراوانی شرکت می‌کرد، بلکه به علت توجهِ بسیاری که به گردآوری دست‌نبشته‌های فارسی داشت به جمع‌آوری این میراثِ فرهنگی همت می‌گماشت، و بخش عمده‌ای از درآمدش صرفِ این کار می‌شد. همین امر سبب شد که بسیاری از آثار منحصر به فرد زبان فارسی متعلق به آن ناحیه محفوظ بماند و هم‌اکنون ۱۴۷۳ نسخهٔ خطی اردو و فارسی کتابخانهٔ شخصی وی، تحتِ عنوان «ذخیرهٔ آذر» در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه پنجابِ لاهور نگهداری می‌شود (حسین، ۸۲؛ نوشاهی، ۳به‌بعد).

شمار کتب چاپی به زبانهای آلمانی، فرانسوی، هندی، گورمکهی[1]، پنجابی، انگلیسی، اردو و فارسی موجود در کتابخانهٔ شخصی آذر را بالغ بر ۲۵ هزار مجلد تخمین زده‌اند که بیشتر آنها با گذشت زمان از میان رفته و تنها در حدود ۲۵۰۰ جلد از آن نزد فرزند ارشدش، ظفرالدین، در چوندهٔ (پنجابِ غربی) باقی مانده بود.

آذر تا ۱۹۳۷م در پسرور بود، سپس به عنوان رئیس آموزش و پرورشِ بخشِ دهلی به آنجا انتقال یافت، و در ۱۹۴۳م به معاونتِ ریاست دانشکدهٔ دولتیِ هوشیارپور (پنجابِ شرقی) هند منصوب شد، و در ۱۹۴۵م با سمتِ رئیس دانشکدهٔ دولتیِ سرگودها، به پنجابِ غربی پاکستان برگشت. دو سال بعد، وی به مناسبتی به دهلی رفت و هم درآنجا درگذشت (حسین، ۸۲ ـ۸۳).

منابع: حسین، سلطان محمود، *تاریخ پسرور*، لاهور، ۱۹۸۱م؛ نوشاهی، سیدخضر، *فهرست نسخه‌های خطّی دانشگاهِ پنجاب*، گنجینهٔ آذر، اسلام‌آباد، ۱۳۶۵ش.

محمد سلیم اختر

آذر ساسانی، موبد ذوالفقار اردستانی حسینی، معروف به «ملا موبد» و «موبد شاه» و متخلص به «موبد»، نویسنده و شاعر دانشور ایرانی در شبه‌قاره و از پیروان فرقهٔ آذرکیوان.

اگر چه او فقط یکی از جمله کسانی است که تألیف *دبستان مذاهب** را به آنها نسبت داده‌اند، اما با تحقیقات اخیر گویا *دبستان* را تنها خود او تألیف کرده است (نک: مجتبائی، ۱/۲۵۳ـ۲۵۶).

آگاهیهای ما از زندگی وی مختصر و محدود به نکاتی است که از *دبستان مذاهب* می‌توان استخراج کرد و آن هم با در نظر گرفتن احتیاط و پنهانکاری‌هایی که آذر ساسانی در مکتوم نگه‌داشتن نام و هویت خود بکار برده، دشوار می‌نماید. از اشاراتی که خود در *دبستان* آورده به نظر می‌رسد که حدود ۱۰۲۶ق/۱۶۱۷م ظاهراً در پتنه زاده شده است، چه او خود از موبد هوشیار شنیده که در ۱۰۲۸ق/۱۶۱۹م همراه وی نزد بالک‌ناتهه، زاهد هندی رفته است (دبستان، ۱/۱۶۲). با توجه به این گفته، که خود این واقعه را به یاد نمی‌آورده است، معلوم می‌شود که در آن سال وی کودکی یکی دو ساله بوده است (مجتبائی، ۱ / ۲۵۴).

برخی زادگاه آذر ساسانی را شهر اردستان می‌دانند و معتقدند که وی در عهد شاهجهان به هند کوچیده است (نبی هادی، 360).

آذر ساسانی، زیر نظر موبد هوشیار از شاگردان آذر کیوان، پرورش و تعلیم یافت و هوشیار خود او را نزد چتروپه، زاهد هندی برد و چتروپه پرستاری به نام «کنیش من» را برای مراقبت از وی برگزید (*دبستان*، ۱/۱۶۲،۱۶۵).

آوازهٔ او در میان هم‌عصرانش بیش از آن که مدیون شاعریش باشد، درگرو روحیهٔ خاص صوفیانه و شخصیت پیچیده و رمزآمیز او است. وی به مثابه درویشی سرگردان به سیروسیاحت و تحقیق در ادیان و مذاهب مختلف پرداخت (نبی هادی،همانجا؛ معین، ۳۴) و به شهرهای بسیاری چون لاهور، کشمیر، گجرات، پیشاور، پنجاب، کابل، بندر سورت و حتی مشهد سفر کرد (*دبستان*، ۱/۶۷ ـ ۶۸، ۱۵۰، ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۸۱، ۱۸۷، ۲۱۵، ۲۲۵، ۲۶۹، ۳۳۷). او در این سفرها در پرستشگاهها، معابد و مؤسسات خیریهٔ فرقه‌های مذهبی مختلف اقامت می‌گزید

1. Gurmukhi

و با صاحبان ادیان و آیینها، دیدار می‌کرد و در جلسات مشترک علمای دینی شرکت می‌جست و به مطالعه و بررسی مذاهب و ادیان مختلف می‌پرداخت. چندی به کیش زردشت گرائید و سپس آیین برهمایی اختیار کرد و پیوسته در جلسات مذهبی آنان رفت و آمد داشت، گاه از وحدت وجود سخن می‌گفت و حتی به الحاد نیز گرایید (نبی هادی، همانجا).

مطالعات او در ادیان و مذاهب مختلف از جمله، نوشته‌های آذرکیوان و پیروان او (پور داود، ۳۳۳) و نیز تجربیات دینی، او را به مفسر و نظریه‌پردازی مذهبی تبدیل کرد و طی یک دوره استحالهٔ درونی و روحی، یکتاپرستی و آزاداندیشی در مذاهب را درپیش گرفت (همانجا). فضای اجتماعی و دینی که از دورهٔ اکبرشاه و دین‌الهی او پدید آمد، و تساهل دینی دورهٔ جهانگیر و شاهجهان از عوامل مؤثر در پرورش اندیشه‌های پریشان آذرساسانی بود (مجتبایی، همانجا).

برخی درگذشت آذرساسانی را در ۱۰۸۱ق/۱۶۷۰م مقارن یازدهمین سالگرد سلطنت اورنگ‌زیب دانسته‌اند (پور داود، ۳۳۳/۱؛ معین، ۳۴)، اما منابع کهن دربارهٔ درگذشت او خاموشند.

مجتبائی با توجه به اشاراتی که در *دیوان* آذرساسانی به جلوس اورنگ‌زیب، قتل داراشکوه (۱۰۶۹ق/۱۶۵۹م)، و مرگ شاهجهان آمده برآن است که آذرساسانی تا ۱۰۷۷ق /۷-۱۶۶۶م یعنی هشتمین سال سلطنت اورنگ‌زیب، زنده بود و پس از این تاریخ درگذشته است (مجتبائی، ۲۵۶/۱).

[illegible] وی *دیوان* شعری مشتمل بر ۳۰۰۰ بیت برجای مانده که [illegible]خهٔ منحصر به فرد آن در کتابخانهٔ عمومی شرقی پتنه نگه[illegible]ی می‌شود (نبی هادی، 360؛ رضا زاده ملک، ۴۰/۲). این دی[illegible]ن شامل دوبخش است: بخش نخست غزلها، قصیده‌ها و [illegible]طعات را دربر دارد و بر اساس ردیف و قافیه تنظیم شده است [illegible]خش دوم دربرگیرندهٔ مثنوی‌هایی دربارهٔ اساطیر، فلسفه، [illegible]ق و دین است و از نظم و ترتیب خاصی برخوردار نیست. این *دیوان* نظیر *دبستان مذاهب* آراسته به آرا و عقاید زردشتیان است و حتی برخی از ابیات آن در *دبستان* نیز مشاهده می‌شود (رضا زاده ملک، ۴۰/۲-۴۱). اما اثر پراهمیت وی، *دبستان مذاهب* مجموعه‌ای است دربارهٔ ادیان و مذاهب مختلف به ویژه ادیان رایج در هندوستان.

منابع: پور داود، ابراهیم، *فرهنگ ایران باستان*، تهران، ۱۳۲۶ش؛ *دبستان مذاهب*، به کوشش رحیم رضا زاده ملک، تهران، ۱۳۶۲ش؛ رضا زاده ملک، رحیم، *تعلیقات دبستان مذاهب* (نک: دبستان...)؛ مجتبائی، فتح‌الله، «آذرکیوان»، دبا؛ معین، محمد، «آذرکیوان و پیروان او»، *مجلهٔ دانشکده ادبیات تهران*، س ۴، شم ۳ (فروردین ۱۳۳۶ش)، نیز:

Nabi Hadi.

ثریا پناهی

آذرکشمیری، جوالا پرشاد از شعرای سدهٔ ۱۳ ق / ۱۹ م کشمیر.

او به یکی از طوایف کشمیر به نام جوالاپرشاد منتسب بود. در لکهنو زاده شد و هم در آنجا پرورش یافت. نزد برادر بزرگ خویش مشفقی گنگاپرشاد متخلص به رند، از شعرای اردوزبان، به فراگیری اصول شعر و ادبیات پرداخت و از سوی دیگر به آموختن فارسی همّت گماشت. چندی به خدمت کمپانی هند شرقی درآمد و به ریاست شهربانی میرت گمارده شد. نصرالله خویشگی، مؤلف *گلشن همیشه بهار*، از او یاد کرده است (ص ۴۵). با توجه به آنکه تألیف *گلشن* در ۱۸۵۳ م پایان یافته (جمیل‌الدین عالی، ۳) به نظر می‌رسد که آذر در همین زمان یا اندکی پیش از آن بدین سمت منصوب شده باشد. او در بریلی، کول و اکبر آباد نیز چندی اقامت داشته است. خویشگی شعر و نثر او را ستوده و نمونه‌هایی از اشعار اردوی او را آورده است.

منابع: جمیل‌الدین عالی، دیباچه *گلشن همیشه بهار*، (نک: خویشگی)؛ خویشگی، نصرالله، *گلشن همیشه بهار*، کراچی، ۱۹۶۹.

مینا حفیظی

آذر کشمیری، دیوانشاه متخلص به «آذر» از شعرای صوفی منش و پارسی گوی شبه قاره.

او در خاندانی از برهمنان کشمیر زاده شد. از تاریخ ولادت و درگذشت آذر اطلاعی در دست نیست، اما از آنجا که خود وی گفته که در اصلاح سروده‌هایش از میرزا داراب بیگ جویا (وفات: ۱۱۱۸ ق / ۱۷۰۶م) بهره می‌گرفته، می‌توان دریافت که در نیمه اول سدهٔ ۱۲ ق می‌زیسته است. از برخی از سروده‌های آذر برمی‌آید که به سالهای کهولت نیز رسیده است (نک: آذر، ۱۰۶، ۱۰۷). گویند وی مردی بقّال پیشه بود، امّا اشعارش حاکی از مطالعات گستردهٔ او در زمینهٔ عرفان و ادب فارسی و آکنده از اصطلاحات تصوف است. آذر به حافظ توجه بسیار داشته و به اقتضای برخی از اشعار وی غزلیاتی سروده است (نک: ۱۰۳، ۱۰۶؛ نیز نک: تیکو، ۱۰۲).

نسخه‌ای از *دیوان* او در کتابخانهٔ تحقیقی سری‌نگر کشمیر موجود است. این نسخه که در ۱۱۴۲ق / ۱۷۲۹م استنساخ شده، افتادگیهایی دارد واز حرف «ت» آغاز می‌شود. تیکو ۱۶ غزل از آن میان برگزیده و در کتاب *پارسی سرایان کشمیر* به چاپ رسانده است (نک: ۱۰۲ - ۱۱۰).

منابع: آذرکشمیری، دیوانشاه، «گزیده‌ای از غزلیات»، ضمیمهٔ برگزیده‌ای از *پارسی سرایان کشمیر*، تهران، ۱۳۴۲ش؛ تیکو، گ.ل، *برگزیده‌ای از پارسی سرایان کشمیر*، تهران، ۱۳۴۲ش.

مینا حفیظی

آذر کیوان (۹۴۲-۱۰۲۷ق/۱۵۲۹-۱۶۱۲م)، روحانی زرتشتی ایرانی که در دورهٔ شاه عباس اول صفوی به هند رفت و آیینی بنیان نهاد که به نام خود او شهرت یافت.

زندگی وی چنان آمیخته به افسانه است که ارائهٔ تصویری درست از آن را ناممکن می‌سازد؛ با این حال از میان همین افسانه‌ها می‌توان به تصویری از زندگی آذر کیوان دست یافت. او در سالهای نخست زندگی در شیراز با اطراف آن (مثلاً استخر، نک: *دبستان مذاهب*، ۳۲/۱) می‌زیسته (بهرام بن فرهاد، ۲۵۱، ۳۸۴) و از اوان جوانی به سیر و سلوک و ریاضت پرداخته و (حتی به وی کراماتی نیز نسبت داده‌اند). آذر کیوان چند زبان از جمله زبانهای باستانی ایران، عربی و ترکی را فراگرفته و به مطالعه در مذاهب و ادیان، علوم حکمی و دیگر دانشهای زمان خود پرداخته و در اوایل سدهٔ ۱۱ ق/۱۷ م با تنی چند از یاران و مریدانش به هند رفته و در پتنه اقامت گزیده است (دبستان، ۳۱/۱، ۳۵-۴۷؛ مودی، 302-305). از این سخن مؤلفِ *دبستان* که آذر کیوان «در بازپسین روزها از ایران به هند بوم گرایید» (*دبستان*، ۳۱/۱)، برمی‌آید که وی بخش اعظم زندگی خویش را در ایران سپری کرده و در اواخر عمر به هند رفته است. در نسب نامهٔ افسانه‌ای وی چند نکته در خور توجه وجود دارد: نخست پیشوند آذر در نام نیاکان وی؛ دو دیگر نام ۷ آتشکده به جای نام ۷ تن از اجدادش؛ و سوم پیوستن شجره نسب او به ساسان و از آنجا به شاهان کیانی و پیشدادی تا کیومرث و دودمانهای یاسان وجیان و مهابادیان که مؤسس فرقه را با بزرگان ایران باستان پیوند می‌دهد (همان، ۳۰/۱؛ مجتبایی، ۲۴۷/۱ - ۲۴۸؛ معین، ۲۷). مؤلف *دبستان مذاهب* نام پدر آذر کیوان را «آذر گشنسب» و نام مادر وی را «شیرین» آورده و او را دخت همایون نامی از نژاد خسرو انوشیروان دانسته (۳۰/۱) و بدین طریق مادر وی را نیز با ساسانیان پیوند داده است.

به نظر می‌رسد آذر کیوان، به سبب سختگیریهای صفویان بر صاحبان ادیان دیگر، مجالی برای تبلیغ آیین جدید خود نیافت و راهی هند شد که در آن هنگام از فضایی مناسب برای آیینهای تازه برخوردار بود. زمانِ عزیمت وی به هند دانسته نیست. مؤلف *دبستان* گوید: «نامه‌ها به آذرکیوان... نبشتند و او را به هند طلبیدند، آذر کیوان از آمدن عذر خواست و نامه‌ای از تصانیف خود فرستاد در ستایش واجب الوجود و عقول و نفوس... و در نصایح پادشاه مشتمل بر چهارده جزو» (۳۰۰/۱). بر فرض

صحت این ادعا روشن نیست که وی چرا با توجه به شرایط ایران به جای پذیرش دعوت به بیان آراء و نظریات خود و نصیحت شاه پرداخته است. به هر روی، با توجه به سخن دیگر مؤلف *دبستان* که آذرکیوان در بازپسین روزهابه هند رفت، و نیز فاصلهٔ درگذشت اکبر شاه (۱۰۱۴ ق) و آذر کیوان (۱۰۲۷ق) و اینکه در *آیین اکبری* و *اکبرنامه* هیچ اشاره‌ای به آذرکیوان نشده است، رفتن آذرکیوان به هند باید پس از دوران اکبر روی داده باشد و احتمال می‌رود که نامه‌ها نیز(برفرض ارسال) از جانب حاکمی محلی بوده باشد.

افزون بر کسانی که از ایران همراه آذرکیوان یا پس از او به هند رفتند، وی در آنجا نیز یارانی یافت، و چون آیین آذر کیوان آمیخته‌ای از ادیان مختلف بود و نیز خود او تمامی ادیان را تأیید می‌کرد و اصراری در تغییر اعتقادات و باورهای صاحبان ادیان نداشت، توانست در میان زرتشتیان، مسلمانان، هندوان، یهودیان و مسیحیان پیروانی بیابد. از جمله شاگردان وی که غالباً با لقب «فرزانه» یا «موبد» از آنان یاد شده، خداجوی‌بن نامدار، فرزانگان خراد فرشید ورد، خردمند، بهرام‌بن فرهاد و بهرام بن فرشاد (کوچک بهرام) و موبدان هوشیار اول، هوشیار دوم و سروش‌بن‌کیوان‌بن کامگار درخور توجه‌اند. اغلب یاران وی اهل فضل و دانش بودند و برخی از آنان در علوم عقلی و نقلی و زبانهای پهلوی، تازی و هندی مهارت داشتند و آثاری تألیف و ترجمه کردند. برخی از کسانی که شرح حال وی را باز گفته‌اند، گاه دایرهٔ شاگردانش را چندان گسترش داده‌اند که میرابوالقاسم فندرسکی و بهاءالدین عاملی را نیز دربرمی‌گیرد (معین، ۲۹ - ۳۰؛ بهرام، ۱۹۶ - ۱۹۸؛ دبستان، ۴۷/۱). آذرکیوان به گفته نویسنده *دبستان مذاهب* در ۱۰۲۷ ق و به نقل نویسنده شارستان در ۱۰۲۸ ق در گذشته است. از آذرکیوانیان با نامهای پارسیان، [illegible]سرانیان، سپاسیان، آبادیان، هوشیان، انوشگان، آذر هوشنگیان و آذریان یاد شده است. این آیین ترکیبی از ادیان زرتشتی، یهودی، مسیحی و اسلام با آیینهای مزدکی، مانوی، برهمایی، بودایی و نو افلاطونی است (معین، ۳۵). پیروان این فرقه به حکمت اشراق شیخ شهاب‌الدین سهروردی توجه بسیار داشتند، چنانکه بهرام بن فرشاد آثار سهروردی را به فارسی آمیخته به عربی ترجمه کرده بود (همو، ۳۶).

آثار: این فرقه افزون بر آنکه به سبب آثار فراوان، صاحب ادبیاتی وسیع است، به علت واژگان ساختگی زبان دساتیری، بر ادب پارسی تأثیر نهاد و شماری واژه جدید بدان افزود. از خود آذرکیوان منظومهٔ «مکاشفات» در *جام کیخسرو* بر جای مانده است. بهرام بن فرهاد، نویسندهٔ کتاب *شارستان چهار چمن*، کتابهای *آیینهٔ اسکندر*، *تخت طاقدیس* و *پرتو فرهنگ* را نیز از جمله آثار او دانسته و حتی برخی از عبارتهای آنها را نقل کرده است (بهرام، ۴، ۱۶۳، ۲۶۶، ۲۹۴). وی به قصاید عربی آذرکیوان نیز اشاره دارد (ص ۶۳). کتاب *دساتیر* نیز که از مهم‌ترین آثار این فرقه است، به احتمال بسیار نگاشته خود آذرکیوان است.

این فرقه آثار بسیاری داشته که غالباً از میان رفته است. اما آثار مهم بر جای ماندهٔ آن عبارتند از: ۱. *دساتیر*؛ ۲. *دبستان مذاهب*؛ ۳. *جام کیخسرو*، منظومه‌ای به فارسی در بحر متقارب مثمن مقصور از موبد خداجوی‌بن نامدار، در شرح «مکاشفات» آذرکیوان شامل ۴ گشنسب و هر گشنسب شامل چند فروغ. سراینده در این منظومه به بیان معراج روحانی آذرکیوان پرداخته و گفتگوی او را با عقول و نفوس افلاک، با نظر به *زرتشت نامهٔ کیکاووس بن کیخسرو* و *ارداویراف نامهٔ* زرتشت بهرام پژدو، همراه با مضامین اشراقی و اصطلاحات عرفانی به نظم کشیده است (نک: مجتبایی، ۲۵۲/۱). متن فارسی کتاب همراه با متن گجراتی آن به کوشش سید عبدالفتاح معروف به سید اشرف علی در ۱۲۶۲ ق / ۱۸۴۸ م در بمبئی به چاپ رسیده است؛ ۴. *شارستان چهار چمن (شارستان دانش و گلستان بینش)*، از فرزانه بهرام بن فرهاد اسفندیار پارسی. به گفتهٔ مؤلف

دبستان نویسندهٔ این کتاب از شاگردان جلال‌الدّین دوانی بوده است (۳۷/۱). چنانکه فرزانه بهرام‌بن‌فرهاد خود در مقدمه گوید این کتاب را برای آگاهی کیخسرو و اسفندیار، پسر آذرکیوان، از شجرهٔ خود نگاشته است. این کتاب ظاهراً دارای ۴ بخش (چمن) بوده که ۳ چمن آن موجود است. چمن اول، در آفرینش و احوال پیشدادیان؛ چمن دوم، در احوال کیانیان و حکمت؛ چمن سوم، در گزارش اشکانیان و ساسانیان؛ چمن چهارم، در علم افلاک و نجوم. به نظر مجتبائی این بخش الحاقی است، زیرا هیچگونه ارتباطی با بخشهای دیگر کتاب ندارد. در چاپ اول این کتاب نیز این بخش وجود نداشته است (۲۵۲/۱). چمن چهارم براساس روایت آذرکیوانیان دربارهٔ خود آذرکیوان و اسلاف و اعمال عارفانهٔ اوست. به گفتهٔ دستور ادلجی از قول استادش، رستم جی، چمن چهارم هرگز نوشته نشد؛ زیرا دبستان *مذاهب*، چمن چهارم *شارستان* است (معین،۳۲)؛ ۵. زردست *افشار*، از دادپویه‌بن‌هوش آیین در یزدان شناسی و شرح سخنان حکمای ایران باستان به شیوهٔ اشراقی. نام این کتاب را به خطا «زردشت افشار» نوشته‌اند. مؤلف در مقدمه گوید: «اصل رساله، «آذرگشسب» نام داشته و حکیم هوشکوی در زمان هرمز پسر انوشیروان آن را نگاشته و دادپویه به درخواست پسر آذرکیوان ، کیخسرو اسفندیار، آن را به زبان دری ترجمه کرده و کیخسرو آن را زردست *افشار* نامیده است» (نک: مجتبایی، ۲۵۳/۱). زردست *افشار* همان «زرشت افشار» است که توده طلایی بوده که شاهان ایران در دست می‌فشردند و چون موم نرم بوده است. این کتاب نخست در مجموعه‌ای با دو رسالهٔ دیگر (*زنده رود و خویشتاب*) همراه با ترجمهٔ گجراتی آنها در ۱۲۶۲ ق /۱۸۴۶ م در بمبئی، و دیگر بار در مجموعه‌ای به نام *آیین هوشنگ* با ۳ رسالهٔ دیگر با عناوین *زنده رود*، *خویشتاب* و *زورهٔ باستانی* در ۱۲۹۶ ق / ۱۸۷۹م در تهران به چاپ رسید؛ ۶.*فرازستان*، از میرزا اسماعیل تویسرکانی؛ ۷. *گلشن فرهنگ*، از کیخسروبن کاووس پارسی؛ ۸. *مقولات بهمنی*، به زبان گجراتی، از دستور ملاکاووس بن رستم.

منابع: *آیین هوشنگ*، مجموعهٔ چهار رساله: *خویشتاب*، *زردست افشار*، *زنده رود*، *زورهٔ باستانی*، به‌کوشش مانکجی لیمجی هوشنگ هاتریا یزدانی (درویش فانی)، تهران، ۱۲۹۶ ق؛ بهرام بن فرهاد، *شارستان چهار چمن*، بمبئی، ۱۳۲۷ ق؛ *دبستان مذاهب*، به کوشش رحیم رضازاده، ملک، تهران، ۱۳۶۲ ش؛ مجتبائی فتح الله، «آذرکیوان»، *دبا*؛ معین، محمد، «آذرکیوان و پیروان او»، *مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی*، س ۴،ش ۳، ۱۳۳۵ ش؛ نیز:

Modi,J.J. "A Parsee High Priest (Dastur Azar Kaiwan, 1529-1614 A.D), With his Zoroastrian Disciples in Patna, in the 16th and 17th Century", in *Oriental Conference Papers*, Bombay, 1932.

مینا حفیظی - صفورا هوشیار

آذری طوسی، فخرالدین حمزهٔ اسفراینی (۷۸۴ - ۸۶۶ق / ۱۳۸۲ - ۱۴۶۲م) نویسنده، عارف و شاعر پارسی‌گوی.

دولتشاه نام پدر وی را علی ملک (ص ۳۰۰) و هدایت، وی را عبدالملک (ص ۴۹) و اسماعیل پاشا بغدادی، علی بن ملک آورده‌اند (۵ / ۳۳۷). اما آقا بزرگ تهرانی نام او را نورالدین محمد بن عبدالملک آورده و در *کنزالسالکین* به خط خودش به صورت نورالدین محمد دیده است (آقابزرگ، ۹ (۱)/ ۳، ۸ / ۱۸۷ ؛ نیز نک: همانجا ، حاشیه).

آذری در اسفراین زاده شد و از آنجاکه چندی در طوس زیست به «طوسی» نیز شهرت یافت و چون ولادتش در ماه آذر بود ، آذری خوانده شد (فرشته، ۱ / ۳۲۶). وی از آغاز جوانی به سرودن شعر پرداخت و پس از چندی آوازه‌ای یافت. نخست در ستایش میرزا شاهرخ، پسر تیمور (حک: ۸۰۷ - ۸۵۰ق)، اشعاری سرود و پس از چندی ملک‌الشعرای دربار او گردید. امّا تحولات روحی وی سبب شد که به عرفان روی آورد و به خدمت محیی‌الدین

طوسی (وفات: ۸۳۰ق) درآید (دولتشاه، ۳۰۰- ۳۰۱). آذری ۵ سال نزد وی به تحصیل علم حدیث و تفسیر پرداخت و در زیارت خانهٔ خدا همراه شیخ بود. پس از درگذشت او، در زمرهٔ مریدان شاه نعمت‌اللّه ولی (وفات: ۸۳۸ق) درآمد و پس از چندی از وی اجازهٔ ارشاد و خرقه گرفت و دوبار پیاده حج گزارد. سپس به شبه‌قاره رفت و به دربار سلطان احمد شاه اول بهمنی (حک: ۸۲۵ - ۸۳۷ق) در دکن پیوست و ملک‌الشعرای وی شد و به دستور همو بود که سرودن *بهمن نامه* را آغاز کرد. چون به داستان احمد شاه رسید، از او برای بازگشت به اسفراین اجازه خواست، امّا به خواهش وی منصرف شد و فرزندانِ خویش را از اسفراین به شبه قاره فراخواند (دولتشاه، ۳۰۱؛ فرشته، ۱ / ۳۲۵). سرانجام، به وساطت شاهزاده علاءالدّین و تعهد به اتمام *بهمن نامه* اجازهٔ بازگشت یافت و عازم خراسان شد (فرشته، ۱ / ۳۲۵ - ۳۲۸). آذری پس از بازگشت به اسفراین به سیر و سلوک پرداخت و تألیف کتاب و سرودن شعر را ادامه داد، و در طول این ایام غالباً امیران و بزرگان به خدمت وی می‌رسیدند و از وی طلب ارشاد می‌کردند. او پس از بازگشت از شبه‌قاره ۳۰ سال زیست و در اسفراین درگذشت و همانجا در قسمت شمالی شهر به خاک سپرده شد و به سبب اعتقادی که مردم به وی داشتند، آرامگاهش زیارتگاه شد (فرشته، ۱ / ۳۲۵ - ۳۲۶؛ دولتشاه، ۳۰۱، ۳۰۴؛ روملو، ۴۲۶).

آثار: ۱. *بهمن نامه*، از آثار منظوم آذری است که به سبک *شاهنامهٔ* فردوسی و *اسکندرنامهٔ* نظامی، در بحر متقارب، در شرح سلطنت سلاطین بهمنی دکن (۸۴۷ - ۹۳۳ / ۱۴۴۲ - ۱۵۲۷)، به درخواست احمد شاه (وفات: ۸۳۷ - ۱۴۳۵)، سروده و بدو تقدیم کرده است. چنانکه گفته شد، بخشی از این منظومه - که تا دوران سلطنت احمد شاه می‌رسد - در دکن و بخش پس از آن، در اسفراین سروده شد و آذری از اسفراین سروده‌های خویش را به دکن می‌فرستاد (فرشته، ۱ / ۳۲۸). *بهمن نامه* تا داستان سلطان علاءالدّین همایون شاه بهمنی (حک: ۸۶۲ - ۸۶۵ / ۱۴۵۷ - ۱۴۶۱) از آذری است و پس از آن، ملا نظیری (غیر از نظیری نیشابوری)، ملا سامعی و دیگر شاعران تا انقراض سلسلهٔ بهمنی این منظومه را ادامه داده‌اند، از این روی، چنانکه فرشته گوید، تمام کتاب از نظر سبک یکدست نیست (۱ / ۳۲۸). فرشته از *بهمن نامه* نیز در شمار منابع خویش یاد کرده است (فرشته، ۱ / ۴). ظاهراً از این کتاب نسخه‌ای برجای نمانده و *بهمن نامه* ای که در فهرست موزهٔ بریتانیا از آن نام برده شده است (ریو، 3/201) اثر دیگری است (نک: مجتبایی، ۱ / ۲۴۴ - ۲۴۵).

۲. *مرآت* (*عجائب الغرائب*، *عجائب الاعلا*، *عجائب الدنیا*) ، در قالب مثنوی در عجایب و شگفتیهای شهرها، چشمه‌ها، بناها، جانوران و جز آنها، همراه با استنتاجهای عرفانی که در ۴ باب تدوین شده است. باب اول «الطامةالکبری» در مراتب عالم علوی و سفلی و نحوهٔ به وجود آمدن دنیا و حکمت وجود آدمی و چون آن؛ باب دوم، «غرائب الدنیا» در شگفتیهای جهان؛ باب سوم، «عجائب الاعلی» در شگفتیهای عالم بالا؛ باب چهارم، «سعی الصفا» در تاریخ مکه و مناسک حج. این کتاب در فهرستها به صورتهای مختلف آمده و گاه نام یکی از بخشهای کتاب را بر تمام آن اطلاق کرده‌اند؛ ولی آذری، خود در مقدمه نام کتاب را *مرآت* گفته است. مأخذ اصلی این مجموعه، *عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات* زکریای قزوینی است. به گفتهٔ مجتبائی باب اول آن با مقالهٔ اول کتاب قزوینی (فی العلویات) و باب دوم آن با مقدمه و مقالهٔ دوم کتاب زکریای قزوینی (فی السفلیات) مطابقت دارد (۱ / ۲۶۷). مسعود حسن رضوی ادیب ، نسخهٔ دستنویسی از این مثنوی را - که دارای ۵۵۰۰ بیت است - دیده ، امّا به گفتهٔ وی انتهای این نسخه افتادگی دارد (رضوی ادیب ، ۱۸)؛

۳. *جواهرالاسرار*، اثر دیگر آذری که در علوم قرآنی و

صنایع ادبی نگارش یافته است در ۴ باب: الف - «اسرار کلام اللّه» که دربارهٔ حروف مقطع آغاز سورههای قرآن است؛ ب - «اسرار احادیث نبوی» که در ۹ سرّ تدوین یافته و تفسیر عرفانی برخی از احادیث نبوی است؛ ج - «اسرار کلام اولیاء» در دو فصل؛ د - «اسرار کلام شعرا» در یک مقدمه در بیان صنعت شعر و شاعری و ۱۰ فصل دربارهٔ انواع قالبهای شعری معمیات و لغز (نک: منزوی، مشترک، ۱ / ۸۱۳). آذری در مقدمهٔ این کتاب که در ۸۴۰ق نگارش یافته است، میگوید که در ۸۳۰ق / ۱۳۲۷م هنگامی که در شام بوده، کتابی به نام *مفتاح الاسرار* تألیف کرده و پس از آمدن به دکن، زمان عزیمت به حج برخی از دوستانش تقاضای نگارش دوبارهٔ کتاب را کردند و وی پس از بازگشت از سفر به درخواست آنان پاسخ گفت و با تلخیص برخی مطالب و افزودن شرح حال عرفایی که با آنان در سفرهایش دیدار داشته (ریو، 1/43)، تحریر تازهای از کتاب ارائه داده است. گزیدهای از این اثر به نام *منتخب جواهرالاسرار*، همراه با *اشعةاللمعات* جامی و برخی رسالههای دیگر، در ۱۳۰۳ق / ۱۸۸۶م در تهران به چاپ رسیده است. دستنوشتههایی از آن در کتابخانهٔ گنجبخش اسلامآباد (شم ۴۷۲ ، ۳۰۵۹) و نیز در سندی ادبی بورد (مرکز ادبی سندی) حیدرآباد پاکستان (شم ۲۳۷) موجود است (منزوی، همان، ۱ / ۸۱۳ - ۸۱۴)؛ ۴. عروجیه، رسالهای منظوم از آذری که دستنوشتهای از آن در ۴ برگ در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران (شم ۳۲۳۵۸) موجود است (منزوی، *نسخهها*، ۴ / ۳۰۰۲)؛ ۵. *دیوان آذری*، این اثر دربردارندهٔ قصاید، غزلیات، ترجیع بندها، مقطعات، رباعیات و انواع دیگر سرودههای اوست. دستنوشتهای از آن در کتابخانهٔ ملک (شم ۵۹۳۸) موجود است (افشار و دانش پژوه، ۲ / ۲۵۴ - ۲۵۵؛ منزوی، *نسخهها*، ۴ / ۲۸۵۷ ، ۳۱۱۶، ۳۱۱۷ ، ۳۲۲۵).

کلام آذری ساده و خالی از تصنع و تکلف و به شیوهٔ سعدی، حافظ و امیر خسرو دهلوی است. سرودههای نخستین او قصیدههایی در ستایش شاهان است؛ ولی بعدهابویژه در واپسین سالهای زندگی، و پس از آنکه به خراسان بازگشت سرودههایش رنگ عرفانی یافت.

منابع: آقابزرگ، *الذریعه*؛ افشار، ایرج و دانش پژوه، محمد تقی ، *فهرست کتابهای خطی کتابخانهٔ ملک*، تهران، ۱۳۵۴ش؛ بغدادی، اسماعیل پاشا، *هدیةالعارفین*، بیروت، ۱۴۰۲ق؛ دولتشاه سمرقندی، *تذکرةالشعرا*، به کوشش محمد رمضانی ، تهران، ۱۳۶۶ش؛ رضوی ادیب، مسعود حسن، «آذری اسفراینی» *حیات اور کار نامی* (اردو)، به کوشش نذیر احمد، دهلی، ۱۹۹۳م؛ روملو، حسن بیگ، *احسن التواریخ*، به کوشش عبدالحسین نوائی، تهران، ۱۳۴۶ش؛ فرشتهاسترآبادی، محمد قاسم هندوشاه، *تاریخ فرشته*، نولکشور، ۱۸۶۴م؛ مجتبائی، فتحالله، «آذرکیوان»، *دبا*؛ منزوی، *مشترک*؛ همو، *نسخهها*؛ هدایت، رضا قلیخان، *تذکرهٔ ریاض العارفین*، به کوشش مهر علی گرگانی، تهران، ۱۳۴۴ش؛ نیز:

Rieu.

محمد سلیم مظهر

آذری یزدی، سیاوخش فرزند هرمزدیار (فرزانه) متخلص به «آذری» از پارسی سرایان و زرتشتیان مقیم هند.

وی اهل یزد بود و در حدود ۱۲۵۸ق به توصیه انجمن زرتشتیان یزد به بمبئی رفت و به کار تجارت پرداخت. آذری شاعر، نویسنده، و استاد زبانهای فارسی و عربی و عالم به زبانهای هندی بود (شهمردان، ۵۱۶).

کار مهم وی چاپ و انتشار کتاب *شارستان چارچمنِ* فرزانه بهرامبن فرهاد بود که نسخهٔ خطیش در کتابخانه دولتی هند (دیوان هند) نگهداری میشود. آذری در اشعارش بسیاری از سنن و روایات مذهبی زرتشتیان را که در شرف انهدام و فراموشی بود به نظم فارسی درآورد که در آن نمونههایی از *پندنامهٔ ملافیروز* و دیباچهٔ *شارستان* را میتوان یافت. آنچه دربارهٔ کشتی (کمربند زرتشتیان) به نظم سروده در پندنامه ملافیروز درج شده است و اصل آن نیز اکنون درکتابخانهٔ کاما در بمبئی (شم *P.H.212*) نگهداری میشود (خاضع، ۴۳) از آذری رسالهای نیز به نام خورتاب

که در موضوع کبیسه و طریق یافتن روز نوروز و گردش منظومه شمسی و ایام سال است به جای مانده است (همو، ۴۷). این رساله هنوز به چاپ نرسیده و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ ملافیروز در مؤسسهٔ خاورشناسی کاما ضبط شده است. نمونه‌های از اشعار وی در کتاب *تذکره سخنوران یزد* نقل شده است. (همو، ۴۳-۴۹).

برخی از اشعار او نیز مندرج در یک رساله خطی در مؤسسه خاورشناسی کاما (شم H.P.364) نگهداری می‌شود. رساله‌ای دیگر نیز در همین مؤسسه (شم R.192) وجود دارد که حاوی برخی اشعار اوست (شهمردان، ۵۱۸-۵۲۰؛ خاضع، ۴۳).

منابع: خاضع، اردشیر، *تذکرهٔ سخنوران یزد*، حیدرآباد، ۱۳۴۱ش؛ شهمردان، رشید، *فرزانگان زرتشتی*، ۱۳۷۶ق.

مهدی غروی

آرام، تخلّص دلارام بیگم، از زنان سخنور شبه‌قاره در دورهٔ بابریان هند.

وی زنی هوشمند و فاضل بود. درباره هویت او میان تذکره‌نگاران اختلاف است. برخی او را همسر جهانگیر پادشاه (حک: ۱۰۱۴-۱۰۳۷ق / ۱۶۰۵-۱۶۲۷م) و بعضی دیگر، از جمله مؤلف *مرآة العاشقین*، او را همسر شاهجهان بابری (حک: ۱۰۳۷-۱۰۶۸ق / ۱۶۲۷-۱۶۵۷م) دانسته‌اند. اما مؤلف کتاب *ملاحت المقال* گوید آرام همسر یکی از پادشاهان ایران، و شاید شاه اسماعیل صفوی، بوده است. دلارام افزون بر شاعری در شطرنج نیز مهارت داشت و در این باره داستانی افسانه گونه نقل شده است (رنج، ۱۰۱). تاکنون دیوان‌مستقلی از اشعار او به دست نیامده، تنها ابیات پراکنده‌ای در تذکره‌ها از وی نقل شده است (مشیر سلیمی، ۳/۱-۲؛ رنج، ۱۰۲).

منابع: رنج، فصیح‌الدین، بهارستان ناز، لاهور، ۱۹۶۵م؛ مشیر سلیمی، علی اکبر، زنان سخنور، تهران، ۱۳۳۷ش.

زهرا رضائی

آرام، رای پریم‌ناته، شاعر و خوشنویس (وفات: پس از ۱۲۱۵ ق / ۱۸۰۰م).

وی به قبیلهٔ کهتری که بزرگان آن پیشهٔ دبیری داشتند، منسوب است. در شاهجهان آباد دهلی می‌زیست، ولی در اواخر عمر چون اغتشاش و آشوب این شهر را فراگرفت، به محله مؤمن آباد کوچید و همانجا درگذشت. آرام منشی دیوان بود و در نوشتن خط تعلیق، نستعلیق و شکسته و نیز در تیراندازی مهارت داشت. او به فارسی و ریخته شعر می‌سرود و «آرام» تخلص می‌کرد (هفت قلمی، ۱۱۳). قاسم، صاحب مجموعهٔ *نغز* (ص ۲۷)، دیوانی مشتمل بر دوهزار بیت شعر ریخته به او نسبت داده و دو بیتِ آن را نیز نقل کرده است. وی شاگردان بسیاری در خوشنویسی تربیت کرد که از آن جمله است: غلام محیی‌الدین، امام‌الدین بن غلام مجتبی، راجه امید سینگ و راجه شیر سینگ (هفت قلمی، ۱۱۴-۱۱۵).

منابع: قاسم، ابوالقاسم میر قدرت الله، *مجموعهٔ نغز*، دهلی، ۱۹۷۳م؛ هفت قلمی، غلام محمد، *تذکرهٔ خوشنویسان*، به کوشش محمد هدایت حسین، کلکته، ۱۳۲۸ق / ۱۹۱۰م.

ظهور الدین احمد

آرام، سندرداس، شاعر و نویسنده فارسی و پنجابی (وفات: پس از ۱۱۷۴ ق).

دربارهٔ زندگی او آگاهی دقیقی در دست نیست ولی با توجه به ماده تاریخهای مربوط به سالهای ۱۱۴۴ - ۱۱۷۴ق / ۱۷۳۱ - ۱۷۶۱م که در *کلیاتش* آمده وی در این سالها زنده بوده است (شفیع، ۳۹۰/۲ و حاشیه؛ ظهور الدین احمد، ۲۸۷/۳). وی افزون بر اینکه در خدمتِ جمیل‌الدین خان بهادر، از امیران محلی لاهور، شغل منشی‌گری داشت، با شخصیتهای برجستهٔ دوران خود مانند میرمعین‌الدین، والی پنجاب، میر یحیی خان بهادر (وفات: ۱۱۶۵ ق) و محمد میرک خان (وفات: ۱۱۴۶ ق) نیز ارتباط داشته و ظاهراً بیشتر در لاهور و اطراف آن به سر

برده است (شفیع، ۳۹۰/۲ و حاشیه ۳۹۱؛ ظهور الدین احمد، ۲۸۷/۳).

آثار: ۱. *هیرورانجها (گلشن راز عشق و وفا)*، مهم‌ترین اثر آرام مثنوی عشقی هیرورانجها به زبان فارسی است که آن را در ۱۱۷۱ ق در شهرستان حافظ آباد (کناررود چناب در پنجاب) به پایان رسانید و عنوانِ *گلشن راز عشق و وفا* ماده تاریخ آن هست. آرام در علت سرایش این مثنوی گفته که وی مدتی با بخشنده بیگ در جهنگ سیال، شهرستانی در پنجاب، و زادگاه هیر اقامت داشت. یک روز در جشنی برمزار هیر شرکت کرد و آنگاه او و رانجها را در خواب دید که از او می‌خواستند داستان ایشان را به نظم آوَرَد. وی پس از بازگذشت به لاهور، به راهنمایی و تشویق سید امیربخش، از شاعران معروف آن دوره، در مدتِ ۶ ماه این مثنوی را سرود. دست نوشته‌ای از مثنوی به خط خود آرام در *کلیات* وی در کتابخانهٔ کپورتهله محفوظ است (شفیع، ۳۹۰/۲ - ۳۹۲؛ ظهور الدین احمد، ۲۸۷/۳؛ منزوی، ۱۱۲۲/۸ - ۱۱۲۳).

۲. *گلشن آرام*، مثنوی عاشقانه‌ای دربارهٔ شاهزاده کامران دکنی به زبان فارسی که در ۱۱۶۲ ق / ۱۷۴۹ م در ابراهیم آباد (سودهره) سروده شد و آرام آن را به تاریخ ۱۵ شعبان ۱۱۷۳ ق در سعیدنگر کتابت کرد. این مثنوی نیز در *کلیات* وی درج شده است؛ ۳. *قصّهٔ سسی پنون*، منظومهٔ عاشقانهٔ دیگری از آرام درباره داستان سسی و پنون به زبان پنجابی که در ۱۱۷۲ ق سروده شد. این مثنوی نیز در *کلیات* او آمده است.

آرام افزون بر اینها غزلیات، رباعیات و قطعاتی نیز سروده است. قطعات او بیشتر به صورت ماده تاریخ است. دست نوشته‌ای از *کلیات* آرام که علاوه بر همهٔ آثار وی، شامل برخی اشعار شاعران دیگر نیز هست و خود آرام آنها را کتابت کرده در کتابخانه کپورتهله (شم ۱۸۸) محفوظ است (شفیع، ۲ /۳۹۰ - ۳۹۱؛ ظهورالدین احمد، ۲۸۸/۳؛ منزوی، ۱۱۲۲/۸-۱۱۲۳؛ عبدالله ، ۲۱۰).

منابع: شفیع، مولوی محمد، *مقالات*، به کوشش احمد ربّانی، لاهور، ۱۹۷۲م؛ ظهورالدین احمد، *پاکستان مین فارسی ادب*، لاهور، ۱۹۷۷م؛ عبدالله، *ادبیات فارسی مین هندؤون کاحصه*، دهلی، ۱۹۹۲ م؛ منزوی، مشترک.

ظهور الدین احمد - محمد سلیم مظهر

آرام باغ (رام باغ، گل افشان)، باغی به سبک ایرانی که به فرمان محمد ظهیرالدین بابر (حک : ۹۳۲ - ۹۳۷ ق/ ۱۵۲۶-۱۵۳۱ م)، پس از پیروزی بر راناسانگا[1] (۹۳۳ ق) در پایتخت وی آگره بنا نهاده شد (ناته، 1/90-92).

این باغ در شمال شرقی شهر آگره و در کناره شرقی رودخانه جمنا[2]، در حد فاصل میان «بلند باغ» و «باغ چینی» واقع است. بابر این باغ را ابتداگل افشان نام نهاد اما بعدها به «آرام باغ» و سپس به «رام باغ» شهرت یافت (همو، 1/91).

چهار باغ سمرقند و باغهای دیگر ایرانی الهام بخش بابر در ساختن این باغ بوده است (همو، 1/93-94). در *طبقات بابری* توصیف باغی منسوب به خود او به نام بهشت نیز آمده که گویند همان باغ گل افشان است (زین حسن، 156-158)، اما ناته آن را باغ دیگری می‌داند (1/90).

آرام باغ از ۴ بخش تشکیل می‌شده که بزرگترین بخش آن چون هشت بهشت، ۸ قسمت داشته و به سبک باغهای ایرانی در آن چاهی حفر کرده بودند و آب آن از طریق چرخ چاه تأمین می‌شده است (اشر، 21). آب چاه ابتدا در حوض بزرگی جمع می‌شد و سپس با راه آبها به تمامی باغ می‌رسید. باغچه‌های گل، فواره‌ها و درختان میوه، باغ را آراسته بودند (جهانگیر، ۵ ؛ لطیف، 189). افزون بر این، بناهای زیبایی از سنگ مرمر برای گذران اوقات فراغت شاه در آن احداث شده بود (لطیف، همانجا). بابر می‌خواست عمارتی با شکوه در این باغ بنا نهد اما هرگز مجال آن را نیافت (جهانگیر، همانجا). پس از درگذشت او پیکرش را پیش از بردن به کابل، چندی در این باغ به امانت نهادند

1. Rana Sanga 2. Jammuna

(لطیف، همانجا). اگر چه آثار برجای مانده از آرام باغ بسیار اندک است، دیدار آن همواره مورد توجه علاقه‌مندان بوده است.

مسجد آرام باغ. بنا به دستور بابر، افزون بر بناهای یاد شده، مسجدی نیز از سنگ قرمز در بخش غربی آرام باغ ساخته شد (جهانگیر، همانجا). این مسجد ۳ محراب دارد و محراب میانی آن از دو محراب دیگر بزرگتر است و اکنون به گذرگاه تبدیل شده است. بخش شرقی مسجد با سنگ سرخ و دیواره‌های بیرونی آن با گچ اندود شده است. در نزدیکی مسجد یک چاه قدیمی سنگی نیز هست (مارهروی، ۸۹). مسجد ساختمانی ساده دارد و در بنای آن دقت چندانی نشده است. بابر نیز بنای مسجد را نپسندید (همانجا).

افزون بر مسجد یاد شده، در ایالت بنگال غربی نیز مسجدی دیگر به نام مسجد آرام باغ وجود دارد که نمای خارجی آن دارای کتیبه‌ای فارسی با خط نستعلیق است و ماده تاریخ آن ۱۲۲۱ ق را نشان می‌دهد. در این کتیبه بنای مسجد به رحمت اللّه، پسر جاراللّه، نسبت داده شده و شعر آن را «اسلم» نامی تصنیف کرده است («گزارش سالیانهٔ کتیبه‌های هندی»[1]، 182).

منابع: جهانگیر، نورالدین محمد، *جهانگیرنامه*، به کوشش محمد هاشم، تهران، ۱۳۵۹ش؛ مارهروی، سعید احمد، *مرقع اکبرآباد*، آگره، ۱۹۳۱م؛ نیز:

Annual Report of Indian Epigraphy for 1975-76, New Delhi, 1986; Asher, Catherin B., *Architecture of Mughal India,* Cambridge, 1992; Latif, Mohammad, *Agra: Historical and Prescriptive,* Calcuta, 1896; Nath, R. *History of Mughal Architecture,* New Delhi, 1982; Zain Hassan, *Tabaqat Baberi,* Delhi, 1982.

انجم رحمانی

آرام شاه، جانشین قطب‌الدین آیبک* سلطان مملوک دهلی (حک: ۶۰۲ - ۶۰۷ق)، که پس از مرگ او در ۶۰۷ق در لاهور بر تخت نشست. اگر چه آرام شاه را پسر قطب‌الدین دانسته‌اند (ابوالفضل علّامی، ۳ / ۱۶۰؛ بدایونی، ۱ / ۶۱؛ «تاریخ هند آکسفورد»[2] 286؛ نظام‌الدین احمد، ۱ / ۵۵)، اما به گفتهٔ جوینی، قطب‌الدین آیبک خلفی پسرینه نداشت» (۲ / ۶۱). منهاج سراج نیز در آنجا که از آرام شاه سخن می‌گوید به این نسبت اشاره‌ای نکرده و فقط از ۳ دختر قطب‌الدین آیبک یاد کرده است (۱ / ۴۱۸). به هر حال مسلم این است که بزرگان و امرا دربار پس از مرگ نابهنگام قطب‌الدین آیبک برای حفظ آرامش و پیشگیری از هرج و مرج سیاسی، بلافاصله آرام شاه را جانشین او کردند، اما گویا این تدبیر چندان مؤثر واقع نشد، چراکه پس از اندکی ناصرالدین قباچه یکی از ۳ داماد آیبک با استفاده از فرصت به دست آمده به سوی سند حرکت کرد و اوچه، ملتان و نواحی اطراف آنجا را به تصرف خود درآورد. از سوی دیگر بروز ناآرامیها در بنگال و نواحی مرزی و عدم کفایت آرام شاه در حل این معضلات سیاسی، امرا را چنان نگران کرد که بر آن شدند تا ملک شمس‌الدین التتمش* را - که پیش از آن قطب‌الدین آیبک او را به دلیل شایستگیهایش فرزند خود خوانده و بدایون را به عنوان جاگیر به وی اعطا نموده بود و بعدها نیز او یکی از ۳ داماد آیبک شد - به دهلی فرا خوانند تا تاج و تخت را بدو بسپارند. التتمش دهلی را به تصرف خود درآورد و اگر چه آرام شاه در خارج از دهلی و نواحی اطراف استمداد طلبیده بود در نبردی که میان آنها روی داد، آرام شاه شکست خورد و فرمانروایی دهلی از آن التتمش شد. مدت پادشاهی آرام شاه را کمتر از یک سال دانسته‌اند (فرشته، ۱ / ۶۴؛ نظام‌الدین احمد، همانجا؛ بدایونی، ۱ / ۶۱ - ۶۲، و نیز نک: الیوت، 2/301). شاید به دلیل همین مدت زمان کوتاه پادشاهی آرام شاه باشد که در برخی از منابع حتی این دوره را به گونهٔ جداگانه نیاورده و پس از قطب‌الدین آیبک، جانشین وی را التتمش معرفی کرده‌اند (نک: ابوالفضل

1. *Annual Report of...* 2. *The Oxford History of India*

علامی، همانجا).

ضرب سکه‌هایی را به دورهٔ کوتاه پادشاهی آرام شاه نسبت داده‌اند، اما به گفتهٔ رایت، تاکنون سکه‌ای از این دوره شناخته نشده است (ص، 69).

منابع: ابوالفضل علامی، ابوالفضل، *آیین اکبری*، لکهنو، ۱۸۸۲م؛ بدایونی، عبدالقادر، *منتخب التواریخ*، به کوشش احمد علی صاحب و کبیرالدین احمد، کلکته، ۱۸۶۸م؛ جوینی، علاءالدین عطاملک ، *تاریخ جهانگشای* ، به کوشش محمد بن عبدالوهاب قزوینی، لیدن، ۱۳۳۴ق / ۱۹۱۶م؛ فرشته، محمد قاسم هندوشاه، *تاریخ فرشته*، نولکشور، ۱۸۶۴م؛ منهاج سراج، *طبقات ناصری*، به کوشش عبدالحی حبیبی، کابل، ۱۳۴۲ش؛ نظام‌الدین احمد، *طبقات اکبری*، به کوشش بی - دی -ام ، ای، کلکته، ۱۹۲۷م؛ نیز:

Elliot.H.M, *The History of India*, Delhi, 1990; *The Oxford History of India*, Oxford, 1961; Wright, Nelson, *The Coinage and Metrology of the Sultans of Delhi*, New Delhi, 1974.

هدی سید حسین زاده

آرزو، انور حسین لکهنوی (۱۲۸۹- ۱۳۷۰ق / ۱۸۷۳- ۱۹۵۱م) ادیب و شاعر ایرانی شبه قاره.

وی در لکهنو زاده شد. نیاکانش از هرات به هند کوچیدند و نخست به اجمیر و سپس به لکهنو رفتند (اخگر، ۲-۳؛ افضال احمد، ۱۲؛ حسینی، ۳۸-۳۹). آرزو در خاندانی اهل شعر و ادب زاده شد. پدرش میرذاکر حسین یاس لکهنوی و برادر بزرگ او میر یوسف حسین قیاس لکهنوی نیز شاعر بودند. از خاندان مادری آرزو نیز شاعرانی برخاسته‌اند (همو، ۴۰-۴۲). آرزو فارسی را نزد پدر آموخت و در شعر و ادب شاگرد ناسخ و در علوم دینی شاگرد مولانا آقاحسن بود و علوم دیگر چون ستاره‌شناسی، جواهرشناسی، زبان‌شناسی، خوشنویسی و موسیقی را نیز آموخت (آرزو، *نظام اردو*، ۲۶-۵۹؛ همو، *متفرقات*، ۲۷-۴۳؛ ۹۵-۹۶، ۲۴۲-۲۴۶). وی از نوجوانی به شعر سرایی پرداخت و پس از چندی در سرودن انواع قالبهای شعری، ماده تاریخ و مرثیه مهارت یافت و به سبب دانشهایی که در علوم مختلف اندوخته بود، عالمی برجسته و صاحب‌نام شد. او به شهرهای بسیاری از جمله کلکته، لاهور، رام‌پور، بمبئی، سندیله و کراچی سفر کرد، و در واپسین ماههای زندگی از بمبئی به پاکستان رفت و در کراچی درگذشت. آرزو نخست «امید» تخلص می‌کرد و در اشعار بی‌نقطه، تخلّصش «مراد» بود (حسینی، ۵۷ - ۵۸ - ۶۱، ۳۶۱ - ۳۶۲؛ اخگر، ۴ - ۵).

آثار: آرزو آثار ارزشمندی در زمینه‌های مختلف برجای نهاد. دفترهای شعر او عبارتند از: ۱. *فغان آرزو* ، لکهنو (۱۳۴۳ق / ۱۹۲۴م)؛ ۲. *جهان آرزو*، این اثر نخست در ۱۹۳۶م در لکهنو و پس از آن نیز چندبار از جمله در حیدرآباد دکن (۱۹۴۶م) به چاپ رسید؛ ۳. *سریلی بانسری* (یا نی خوش آواز) این مجموعهٔ شعر نیز چندین بار به چاپ رسیده است. نخست در ۱۹۳۸م در لکهنو منتشر شد و پس از آن در بمبئی و لکهنو (۱۹۶۱م) به چاپ رسید. این اثر افزون بر اردو به زبان هندی نیز ترجمه و چاپ شده است؛ ۴. *نشان آرزو*، این اثر نخست در ۱۹۴۶م در بمبئی چاپ شد.

از دیگر آثار او در زمینهٔ زبان‌شناسی اردو باید به اینها اشاره کرد: ۱. *نظام اردو*، اثری مختصر اما ارزشمند که نخست در ۱۹۲۹م به چاپ رسید. پس از آن سید مسعود حسن رضوی چاپ انتقادی آن را همراه با حواشی و توضیحات و مقدمهٔ آرزو و ادیب در لکهنو (۱۹۷۹م) منتشر ساخت؛ ۲. *میزان الحروف*، در آواشناسی و تفاوتهای اوزان عروضی و اوزان موسیقی در زبان اردو. این اثر در بمبئی (۱۹۴۳م)، و نیز به ضمیمهٔ *متفرقات آرزو* در ۱۹۸۲م به چاپ رسیده است.

منابع: آرزو لکهنوی، انور حسین. *نظام اردو*، لکهنو، ۱۹۷۹م؛ همو. *متفرقات*، لکهنو، ۱۹۸۲؛ اخگر لکهنوی. وصی احمد، مقدمهٔ فغان آرزو (نک: همین مآخذ آرزو لکهنوی)؛ افضال احمد، علامه آرزو لکهنوی،

لکهنو، ۱۹۸۴م؛ حسینی، مجاهد حسین، *آرزو لکهنوی حیات اورکارنامے*؛ بمبئی، ۱۹۷۸م.

کاظم علی خان

آرزو، سراج‌الدین علی‌خان، (۱۰۹۹ ـ ۱۱۶۹ق/ ۱۶۸۷ ـ ۱۷۵۶م) ملقب به «استعداد خان» و معروف به «خان‌آرزو»، شاعر، نویسنده و بنیانگذار نقد ادبی در شبه‌قاره.

پدرش حسام‌الدین (وفات: ۱۱۱۵ق/ ۱۷۰۳م) که نسب به برخی از عرفای بزرگ شبه‌قاره می‌رساند، از امیران اورنگ زیب بود و گه‌گاه شعر می‌سرود و «حسام» یا «حسامی» تخلص می‌کرد (حاکم لاهوری، ۵۵). مادر او نیز از نوادگان شیخ محمد غوث گوالیاری (وفات: ۹۷۰ق) بود (خوشگو، ۳۱۳/۳؛ آزاد، *خزانهٔ عامره*، ۲۲۷). آرزو در اکبرآباد (آگره) به دنیا آمد، و در آنجا و نیز در گوالیار پرورش یافت. تا ۱۴ سالگی به آموختن ادبیات فارسی و زبان عربی پرداخت و چندی از راهنمایی میر عبدالصمد متخلص به «سخن» (وفات: ۱۱۴۱ق) در فنون شعر بهره برد و سپس در زمرهٔ شاگردان میر غلام علی احسنی گوالیاری درآمد و در ۱۶ سالگی نخستین غزل فارسی خود را سرود (آرزو، ۲ـ۴، ۲۱، ۵۳؛ خوشگو، ۳۱۳/۳؛ آزاد، *سرو آزاد*، ۲۲؛ حاکم لاهوری، ۵۴؛ استوری، 1(2)/834 ؛ مجتبائی، ۲۹۵/۱).

آرزو در سن ۱۷ یا ۱۸ سالگی به اورنگ زیب پیوست و در لشکرکشی وی به دکن همراه او بود. پس از درگذشت اورنگ زیب (۱۱۱۸ق / ۱۷۰۷م) به گوالیار رفت و چون بهادرشاه سلطنت یافت (۱۱۱۹ق) به اکبرآباد عزیمت کرد، ولی به سبب آشفتگی اوضاع و کشمکش شاهزادگان، اوقات خود را به تحصیل علوم و سرودن شعر گذراند و ۵ سال در خدمت مولانا عمادالدین مشهور به «درویش محمد» به تحصیل علوم عربی پرداخت. در حین اقامت در اکبرآباد وی با شاعران و استادانی مانند: شاه‌گلشن، میرزا حاتم، میان عظمت الله کامل، محمد مقیم آزاد، علی عظیم، فرزند ناصر علی سرهندی، مصاحبت داشت (خوشگو، ۳۱۴). در ۲۴ سالگی پدرش درگذشت و او به گوالیار بازگشت (آرزو، ۲ـ۴؛ حاکم لاهوری، ۵۲ـ۵۴؛ خوشگو، ۳۱۴/۳ ۳۱۶ـ۳۱۷؛ مجتبائی، همانجا؛ استوری، 835/(2)2).

وی در دورهٔ معزالدین جهاندار شاه (۱۱۲۴ق) به اکبرآباد و در آغاز دورهٔ فرخ سیر (حک: ۱۱۲۴ـ۱۱۳۱ق) به دهلی رفت و به دربار وی پیوست، ولی پس از قتل فرخ سیر از کار برکنار شد، و نخست به اکبرآباد و پس از آن به گوالیار بازگشت و چندی در آنجا ماند. در ۱۱۳۲ق همزمان با ورود محمد شاه (حک: ۱۱۳۱ـ۱۱۶۱ق) به دهلی، آرزو نیز به آنجا رفت و نزدیک به ۳۵ سال در آنجا ماند (آرزو، ۳ـ۴؛ حاکم لاهوری، ۵۲ـ۵۳).

آرزو در حین اقامت خود در دهلی از جانب آنندرام «مخلص» (وفات: ۱۱۷۴ق)، از امیران دربار بابریان و شاگرد و حامی آرزو، لقب «مستعد خان» و منصب هفت صدی گرفت و تیولی نیز به او واگذار شد (خوشگو، ۳۱۴/۳). وی به دولتمردانی مانند اسحاق‌خان مؤتمن‌الدوله شوشتری، پیشکار (خانسامان) محمدشاه، و پسرانش، نواب نجم‌الدوله و نواب رشیدخان سالار جنگ، وابسته بود. وقتی سالار جنگ در محرم ۱۱۶۸ق به اوده رفت، آرزو را نیز با خود برد. وی در آنجا مدت کوتاهی در خدمت شجاع‌الدوله ماند. پس از آن به لکهنو رفت و در ۲۳ ربیع‌الثانی در همانجا درگذشت (ماده تاریخ مرگ او: «رحمت کامل به روح آرزو»؛ و «آن جان معنی آرزو رفت»). جسدش در لکهنو دفن شد و سپس بنا به وصیتش به دهلی آورده و در حیاط منزلش در وکیل پوره در نزدیکی رود جمنا به خاک سپرده شد (آزاد، *خزانهٔ عامره*، ۱۱۸ـ۱۱۹، ۴۲۵؛ آرزو، ۱۰ ـ ۱۱ ،۷۵؛ خوشگو، همانجا؛ مجتبائی، همانجا). بسیاری از شاعران و تذکره نویسان اردو و فارسی مانند: بندرابن داس خوشگو، آنندرام مخلص، میر تقی

میر، حاکم لاهوری، میرزا مظهر جان‌جانان، شرف‌الدین مضمون، شاه مبارک آرزو، نورالعین واقف، محمد عظیم ثبات از شاگردان و تربیت یافتگان او بودند. کوششها و آموزشهای او سبب شد که شاعران پارسی‌گوی شبه قاره به مضامین نو متمایل شوند و همین دگرگونی، بعدها به ظهور شیوه‌ای تازه در شعر زبان اردو انجامید و جای تمثیل گویی و ایهام را در ادبیات آن زبان گرفت.

آرزو از پایه گذاران نقد ادبی به شیوهٔ جدید نیز بود. خرده‌گیریهای وی از اشعار حزین لاهیجی (وفات: ۱۱۸۰ق) و قدسی مشهدی (وفات: ۱۰۵۶ق) سرمشق ادیبان و نقّادان دوره‌های بعدی قرار گرفت. دربارهٔ زبان‌شناسی زبانهای هند و ایرانی و قواعد ریشه‌شناسی زبانهای هندی نیز تحقیقات آرزو درخور توجه است.

آثار: ۱. *سراج اللغه*، فرهنگ فارسی به فارسی، تألیفِ ۱۱۴۷ق. آرزو در این اثر معنی و توضیح نزدیک به ۴۰ هزار واژه که شاعران متقدم آنها را به کار برده‌اند، آورده است. این اثر، مأخذ فرهنگ‌نویسانی چون لاله‌تیک چند بهار در *بهار عجم* بوده است. *سراج اللغه* در ۱۸۵۰م در هند به چاپ رسید؛ ۲. *چراغ هدایت*، این اثر در ۱۱۴۷ق به عنوان تکملهٔ *سراج‌اللغه* تألیف شد و شامل ترکیبات و اصطلاحات و واژه‌های فارسی است که کمتر در متون کهن‌تر به کار رفته و بیشتر در دورهٔ صفویان رواج داشته است. چراغ هدایت نخست در ۱۲۹۱ق در کانپور و سپس در ۱۳۰۷ق در همانجا در حاشیهٔ *غیاث‌اللغات* و *منتخب شاهجهانی*، و در ۱۳۳۸ش به کوشش محمد دبیر سیاقی در تهران به چاپ رسیده است (نقوی، ۱۱۴ـ۱۱۷؛ ریحانه، ۱۲۰ـ۱۲۳؛ *ایرانیکا*، 2/691)؛ ۳. *نوادر الالفاظ*، که به نامهای *غریب اللغات* و *تصحیح غرائب اللغات* نیز شهرت دارد، فرهنگ اردو به فارسی و ترکی است که اصلاح و تکمیل *غرائب اللغات* عبدالواسع هانسوی به شمار می‌رود. تألیف *نوادر الالفاظ* در ۱۱۶۵ق به پایان رسید. این کتاب در ۱۹۵۱م به کوشش سید عبداللّه در کراچی به چاپ رسیده است؛ ۴. *زاید الفوائد*، دربارهٔ ریشه‌های افعال فارسی و مشتقات آنهاست که در آن به قواعد زبان فارسی نیز اشاره شده و تا حدی با *زواید الفوائد* عبد الواسع هانسوی مشابهت دارد؛ ۵. *تنبیه الغافلین*، آرزو در این اثر اشتباهات لغوی و دستوری اشعار حزین و نیز برخی از واژه‌هایی را که او نادرست به کار برده بررسی کرده است. دربارهٔ سبب تألیف *تنبیه‌الغافلین* گفته‌اند که چون شاعران ایرانی که از دورهٔ صفویه به شبه‌قاره مهاجرت می‌کردند بر زبان فارسی و فارسی سرایی شاعرانِ محلی آنجا خرده می‌گرفتند، و بعضی از آنها مانند حزین لاهیجی به طعن و هجای شاعران فارسی سرای شبه‌قاره می‌پرداختند، سراج‌الدین علیخان آرزو به دفاع از شاعران شبه‌قاره برخاست و اشتباهات اشعار شاعران ایرانی را نشان داد. این کتاب در ۱۱۵۷ق یا ۱۱۶۱ق تألیف شده است. پس از تألیف *تنبیه الغافلین* برخی از ادیبان به طرفداری هر یک از دو طرف کتابهایی تألیف کردند. حتی خود حزین هم رساله‌ای به نام *رجم‌الشیاطین* در این باره نوشت (ریحانه، ۱۴۲ـ۱۴۵). *تنبیه الغافلین* با مقدمهٔ مفصلی به کوشش سید محمد اکرم اکرام در ۱۴۰۱ق در لاهور به چاپ رسید؛ ۶. *احقاق حق*، رساله‌ای دیگر در انتقاد بر اشعار حزین که در *کلیات* امام بخش صهبائی چاپ شده است ؛ ۷. *داد سخن*، در نقد شعرِ شیدا فتح‌پوری (وفات: ۱۰۴۲ق) و نقدی منظوم بر اشعار محمد جان قدسی (وفات: ۱۰۵۶ق) در منقبت امام علی بن موسی الرضا(ع) به همان قافیه و وزن. ابوالبرکات منیر لاهوری (وفات: ۱۰۵۴ق) نیز نقدی منظوم با همان وزن و قافیه بر اشعار قدسی و شیدا فتح‌پوری سرود. سپس آرزو در *داد سخن* اشعار هر ۳ شاعر را بررسی و نقد کرد (اکرام ۲۰ـ۴۲). این کتاب به کوشش سید محمد اکرم اکرام در ۱۳۵۲ش در راولپندی به چاپ رسیده است؛ ۸. *سراج منیر*، در رد *کارنامهٔ* منیر لاهوری تألیف شده که در آن از اشعار طالب آملی، زلالی خوانساری، ظهوری ترشیزی و برخی دیگر انتقاداتی شده بود. سراج منیر همراه با کارنامه

به کوشش سید محمد اکرم اکرام در ۱۹۷۷م در اسلام آباد انتشار یافته است؛ ۹. *عطیهٔ کبری*، رساله‌ای مختصر در علم بیان فارسی که پیش از ۱۱۴۷ق تألیف و در هند چاپ شده است؛ ۱۰. *موهبت عُظمی*، رساله‌ای مختصر در علم معانی فارسی که در ۱۲۶۸ق در هند چاپ شده است؛ ۱۱. *مُثمر*، کتابی است به سبک *المظهر* سیوطی، در علم اصول لغت. آرزو در این کتاب موضوع تشابه و تجانس میان زبانهای فارسی و سنسکریت را مورد بررسی قرار داده است. مثمر بـا پیشگفتار ابواللیث صدیقی ومقدمهٔ مفصلی(به انگلیسی) به کوشش ریحانه خاتون در ۱۹۹۱م در کراچی به چاپ رسیده است؛ ۱۲. *خیابان* یا *خیابان گلستان*، شرح *گلستان* سعدی است که در آن به اشتباهات شرح *گلستان* از میر نور اللّه احراری و ملا سعید تتوی نیز اشاره شده است. این کتاب در ۱۲۳۶ق در دهلی و در ۱۲۹۳ق در کانپور به چاپ رسید؛ ۱۳. *شکوفهٔ راز*، شرح بخش اوّل *اسکندر نامهٔ* نظامی گنجوی است و در حواشی *اسکندر نامهٔ* چاپ بمبئی به چاپ رسیده است، و در حواشی *اسکندرنامهٔ* چاپ کلکته و لکهنو نیز از آن استفاده شده است؛ ۱۴. شرح *قصاید عرفی*، آرزو در این اثر نزدیک به ۴۰۰۰ شعر مشکل عرفی را شرح داده است (ریحانه، ۱۴۰ ؛ *د.اردو*، ۱/۶۲)؛ ۱۵. *سراج‌وهاج*، رساله‌ای مختصر درشرح یک بیت حافظ. نسخهٔ خطی آن در کتابخانهٔ مولانا آزاد، دانشگاه اسلامی علیگره، (شم ۱۱۹) نگهداری می‌شود (نک: ریحانه/۱۴۱)؛ ۱۶. *مجمع النفائس*، تذکرهٔ ۱۷۳۵ شاعر فارسی در دو بخش. بخش نخست بـا احوال بـایزید بسطامی آغاز می‌شود و با ذکر محمدماه صداقت به پایان می‌رسد؛ بخش دوم از شرح احوال امام بخش صهبائی شروع می‌شود و تا محمد اشرف یکتا ادامه می‌یابد. آرزو تألیف این تذکره را در ۱۱۲۹ق آغاز کرد و در ۱۱۶۴ق به پایان رسانید ولی در ۱۱۶۷ق بر آن نکاتی افزود. کامل‌ترین نسخهٔ خطی *مجمع النفائس* در کتابخانهٔ عمومی خدابخش پتنه موجود است (عبدالمقتدر، 123 - 8/122). بخشی از تذکره که دربارهٔ شرح زندگانی شاعران قرن ۱۲ق/۱۸م است، بـه کوشش عابد رضا بیدار نخست در ۱۹۷۷ و بار دیگر در ۱۹۹۲م در پتنه به چاپ رسیده است؛ ۱۷. *دیوانهای آرزو*؛ از آرزو *دیوانهای* شعری فارسی بر جای مانده که شامل غزلیات، قصاید، مثنویات و جز آن است. آرزو در این *دیوانها* همچنین به اشعار شفیعای شیرازی، محمد قلی سلیم تهرانی، فغانی و کمال خجندی جواب گفته است (اکرام، ۱۸)؛ ۱۸. شور عشق (سوز و ساز)، در قالب مثنوی و در جواب محمود و ایاز زلالی است؛ ۱۹. *جوش و خروش*، مثنوی در جواب سوز و گداز نوعی؛ ۲۰. *مهر و ماه و عبرت افسانه*، مثنویهایی در جواب قضا و قدر محمد قلی سلیم تهرانی؛ ۲۱. *عالم آب*، مثنوی در جواب ساقی نامهٔ ظهوری.

از آرزو اشعاری نیز به زبان اردو بر جای مانده کـه در برخی تذکره‌ها موجود است (*د.اردو*، ۱/۶۶؛ ریحانه، ۱۰۰ ـ ۱۰۷)؛ ۲۲. *پیام شوق*، مجموعهٔ نامه‌های آرزو که در هند چاپ سنگی شده است؛ ۲۳. *رقعات سخن*، مجموعهٔ نامه‌های آرزو به دوستانش. این اثر غیر از *پیام شوق* است. از آرزو افزون بر آثار یاد شده رساله‌هایی با عناوین *آداب عشقی* و *آبروی سخن* نیز بر جای مانده است (ریحانه، ۱۵۴ـ۱۵۵؛ *د.اردو*، همانجا).

منابع: آرزو، *مجمع النفائس*، به کوشش عابدرضا بیدار، پتنه، ۱۹۹۲م؛ آزاد بلگرامی، غلام علی، *سرو آزاد*، حیدر آباد، بی‌تا؛ همو، *خزانهٔ عـامره*، کانپور، ۱۸۷۱م؛ اکرام، محمد اکرم، مقدمهٔ *داد سخن*، راولپندی، ۱۳۵۲ش؛ حاکم لاهوری، عبدالحکیم، مردم دیده، به کوشش سید عبداللّه، لاهور، ۱۹۶۱م؛ خوشگو، بندرابن داس، سفینهٔ خوشگو، به کوشش محمد عطاءالرحمن عطا کاکوی، پتنه، ۱۳۷۸ق / ۱۹۵۹م؛ د. اردو؛ ریحانه خاتون، *احوال و آثار سراج الدین علی خان آرزو*، دهلی، ۱۹۸۷م؛ مجتبائی، فتح‌الله، «آرزو»، دبا؛ نقوی، علیرضا، فرهنگ نویسی در هند و پاکستان، تهران، ۱۳۴۱ش؛ نیز:

Abdul Muqtadir, *Catalogue of the Arabic and Persian manuscripts in the Khuda Bakhsh Oriental Public Library*,

Patna, 1993; *Iranica;* Storey.

شریف حسین قاسمی ـ محمد سلیم مظهر

آرنولد، سر توماس واکر (۱۸۶۴ - ۱۹۳۰م) از خاورشناسان نامدار انگلیس.

علاقهٔ وی به فرهنگ و تمدن خاور زمین سبب شد که در اوان جوانی هنگامی که برای ادامهٔ تحصیل به لندن رفته بود، به فراگیری زبان سنسکریت بپردازد و با استفاده از بورس تحصیلی به دانشگاه کیمبریج راه یابد، و هم در آنجا بود که فارسی و عربی آموخت و با تسلط به زبانهای فرانسوی، آلمانی، ایتالیایی و نیز آشنایی با پرتغالی ، اسپانیایی، هلندی و روسی به مطالعهٔ گستردهای در دانشگاههای اسلامی پرداخت و پس از سفر به هندوستان در ۲۴ سالگی به عنوان استاد فلسفه در دانشگاه مطالعات انگلیسی و اسلامی علیگره برگزیده شد. در ۱۸۹۸م به لاهوررفت و تا ۱۹۰۴م در دانشکدهٔ دولتی لاهور به تدریس فلسفه اشتغال داشت (آرنولد، شش، هشت؛ طاهری، ۱۹۴ - ۱۹۵ ؛ عقیقی، ۲ / ۵۰۴ ؛ *ایرانیکا*، 2/517 ؛ آذرنوش، ۱ / ۲۹۹). اقبال نیز از جمله شاگردان وی در آنجا بود. آشنایی او با ارول اشتاین، رئیس دانشگاه بعدها به تأسیس بنیاد اشتاین - آرنولد انجامید (طاهری، ۱۹۵ - ۱۹۶). آرنولد یک سال پیش از اینکه به انگلیس بازگردد همراه با شبلی نعمانی انجمن ترقی اردو را بنیاد نهاد. در انگلیس افزون بر تدریس در دانشگاه آکسفورد و نیز معاونت «کتابخانهٔ دیوان هند»[1] (۱۰۹۴ - ۱۹۰۹م) به عنوان نخستین استاد زبان عربی در مدرسهٔ زبانهای شرقی به تدریس پرداخت. سپس ریاست همین مدرسه را از ۱۹۲۱م تا پایان زندگی عهدهدار شد (طاهری، همانجا؛ عقیقی، ۲ / ۵۰۴ - ۵۰۵؛ *ایرانیکا*، همانجا).

آرنولد در رشتههای مختلف علوم اسلامیبویژه هنر اسلامی آثار بسیاری برجای نهاد. او هنگام تصدی شغل معاونت در کتابخانهٔ دیوان هند با هنر اسلامی - ایرانی آشنا شد و مینیاتورهای ایرانی نظر وی را جلب کرد. در ۱۹۲۱م مقدمهای بر کتاب «نقاشان دربار مغولان بزرگ»[2] تألیف لارنس بینین[3] نگاشت. همچنین مقالهای دربارهٔ نسخهٔ خطی خسرو و شیرین که دربردارندهٔ نقاشیهای رضا عباسی است در مجلهٔ *برلینگتن*[4] (شم ۳۸ ، ص ۵۹ - ۶۷) به چاپ رساند (*ایرانیکا*، 517-518 /2) و در پی جستجو در ریشههای هنر اسلامی کتابی دربارهٔ «تأثیرات هنر ساسانی و مانوی در نقاشی ایرانی»[5] نگاشت. این کتاب در ۱۹۲۴م در آکسفورد به چاپ رسید. اما در میان آثاری که او در زمینهٔ هنر منتشر کرد کتاب «نقاشی در اسلام»[6] جایگاه ویژهای دارد. آرنولد در این اثر بر آن نیست که تاریخ عمومی نقاشی اسلامی را بازگوید، بلکه به گفتهٔ خود او : «هدف از این اثر تعیین جایگاه نقاشی در فرهنگ جهان اسلام» است.

آرنولد در نگارش و ویرایش نخست *دائرةالمعارف اسلام* و نیز *دائرةالمعارف دین و اخلاق* همکاری گستردهای داشته است (آرنولد، مقدمه هشت).

از دیگر آثار مهم او که بیرون از دایرهٔ هنر و در زمینهٔ تاریخ اسلام، تبلیغ و علل گسترش آن است میتوان از کتاب مشهور او *تبلیغ اسلام*[7] نام برد. این اثر نخست در ۱۸۹۶م در لندن و پس از آن نیز بارها منتشر شد. چندین ترجمه نیز از آن موجود است، که یکی از این ترجمهها با عنوان *الدعوة الی الاسلام* زیر نظر خود آرنولد توسط شاگردش حسن ابراهیم صورت گرفته و در ۱۹۴۷م در قاهره به چاپ رسیده است. ترجمهٔ اردوی آن را محمد عنایت اللّٰه با عنوان محمد *دعوته اسلام* در ۱۸۹۸م در آگره به چاپ رساند. به فارسی نیز دو ترجمه از آن موجود است یکی با نام *تاریخ گسترش اسلام* از ابوالفضل عزتی (تهران، ۱۳۵۴ش) و دیگری با عنوان *علل گسترش اسلام* از حبیب اللّٰه آشوری (تهران، ۱۳۵۷ش). ازدیگر آثار مهم او می توان از خلافت[8] (آکسفورد، ۱۹۲۴) و *میراث اسلام*[9] نام برد. البته کتاب *میراث اسلام* حاصل کوششهای وی ، آلفرد گیوم و خاورشناسان دیگر است که در ۱۹۲۴م در لندن و

---

1. India Office 2. *Court Painters of* 3. Laurence Binyon 4. *Burlington* 5. *Survivals of Sasanian and Manichaean Art in Painting* 6. *Painting in Islam* 7. *Preaching of Islam* 8. *The Caliphate* 9. *Legacy of Islam*

سپس در آکسفورد (۱۹۳۱م) به چاپ رسید. از این اثر نیز چون *تبلیغ اسلام* به چندین زبان از جمله عربی ، فارسی، اردو و اسپانیایی ترجمه‌هایی در دست است. ترجمهٔ اردوی آن را عبدالمجید سلیک با عنوان *میراثه اسلام* در ۱۹۶۰م در لاهور منتشر کرد. مصطفی علم نیز آن را به فارسی با عنوان *میراث اسلام* ترجمه و در تهران به چاپ رساند.

منابع: آذرنوش، آذرتاش ، «آرنولد»، دبا؛ آرنولد، توماس واکر، *تاریخ گسترش اسلام*، ترجمهٔ ابوالفضل عزتی، تهران، ۱۳۵۸ش؛ طاهری ، ابوالقاسم، *سیر فرهنگ ایران در بریتانیا*، تهران، ۱۳۵۲ش؛ عقیقی، نجیب، المستشرقون، قاهره، دارالمعارف، نیز:

Iranica.

اقتدار حسین صدیقی

آروی، عبدالعزیز، نویسنده و ادیب پارسی زبان هند در سده۱۳ق / ۱۹م.

از زندگی آروی آگاهی چندانی در دست نیست و دانسته‌های ما درباره او محدود به گزارشهای مختصری است که در برخی از منابع کتابشناسی آمده است. آروی از قصبه آره[1] در ایالت بیهار بود. احتمالاً بیشتر دوره زندگیش را در زادگاه خویش گذراند. آروی چند رساله درباب دستور، معانی بیان، و انشاءنگاری نگاشته و در نظم نیز طبع آزمایی کرده است (نبی هادی، 4؛ منزوی، ۴۳۲/۵).

از آثار به جای مانده از آروی برمی‌آید که در نثر نویسی از سبک مصنوع پیروی می‌کرده است.

آثار: ۱. *انشای دلاویز*، مجموعه‌ای است از نامه‌های آروی به صورت پرسش و پاسخ و در هر نامه از واژه‌های بازی گنجفه (بازی قدیمی در ایران)، شطرنج، چشم و دل، سر و دست، و غیره استفاده کرده است. این کتاب در ۱۲۸۰ق/۱۸۶۴م تألیف شد. *انشای دلاویز* نخست در لکهنو در ۱۸۷۷م و سپس در کانپور در ۱۹۱۳ به چاپ رسید (نوشاهی، ۵۱۳؛ مشار، ۳/ ۸۶۲)؛ ۲. *رقعات عزیزی*، آروی به پیشنهاد شاگردانش ۵۲ عدد از نامه‌هایش را در مجموعه‌ای گردآورد که ماده تاریخ تألیف آن برابر ۱۲۷۰ق/۱۸۵۳م است. این اثر در ۱۳۱۳ق/۱۸۹۵م در کانپور به چاپ رسیده است (نوشاهی، ۵۳۵؛ مشار، همانجا)؛ ۳. *بهار هند* (*انشای بهار*)، مجموعه‌ای از ۷۷ نامه با نثر مسجع که در دیباچهٔ کتاب عنوان آنها ذکر شده است. آروی چون از نوشتن *انشای دلاویز* فراغت یافت، این اثر را تألیف کرد. *بهار هند* بارها در لکهنو چاپ شده است؛ ۴. *الفاظ عزیزیه* (کانپور، ۱۲۸۷ق/۱۸۷۰م)؛ ۵. *خلاصة المصادر* (۱۲۹۰ق/۱۸۷۳م)؛ ۶. *عزیزالصبیان* (۱۲۹۱ق) (مشار همانجا)؛ ۷. *عزیز التربیه* (مشار، ۳/ ۸۶۲)؛ ۸. *گلستان حکمت* که دو بار در لکهنو به چاپ رسیده است (مشار، همانجا).

منابع: مشار، *مؤلفین*؛ منزوی، *مشترک*؛ نوشاهی؛ نیز:

Nabi Hadi; Rieu.

مجید سمیعی

آریا ← آریایی

آریا چکراورتی، پادشاه فارسی دان سیلان (سریلانکا) در سدهٔ ۷ - ۸ق /۱۳ - ۱۴م.

از زندگی او اطلاعی در دست نیست. ابن بطوطه هنگام گذر از سیلان آگاهی اندکی درباره او به دست داده و از او بانام ایری شکرورتی یاد کرده است (۲/ ۶۷۶ - ۶۷۹).

آریاچکراورتی از مسلمانان آروی سیلان بود (شعیب علیم، 22). در ۶۳۷ ق ماروارمان کولاسکاران به سیلان حمله کرد و پس از شکست یاراکراماباهو سوم، پادشاه آنجا، آریا چکراورتی را با رایزنی سلطان تقی الدین حاکم گیلاکارای بر حکومت آنجا نشاند (همانجا، نیز 22,535).

آریاچکراورتی در ۷۰۰ ق / ۱۳۰۰ م شهر پوتلام را پایتخت خود کرد (ابن بطوطه، ۶۷۶/۲ ؛ شعیب علیم، 22) و در حدود ۷۰۲ ق / ۱۳۰۲ م به سیلان حمله کرد و در

---

1. Arrah

بازگشت از آنجا دندان منسوب به بودا را همراه خود به غنیمت آورد (ساتهیاناتهایر، 5/259).

آریاچکراورتی در دوران خود توانست قدرت دریایی بزرگی را فراهم آورد و ناوگانی مرکب از ۱۰۰ کشتی کوچک و بزرگ را در ساحل کروماندل ایجاد کند (ابن‌بطوطه، ۶۷۷/۲). کشتیهای او تا حدود یمن در رفت و آمد بودند (همانجا). آریا چکراورتی به زبان فارسی سخن می‌گفت و ابن بطوطه در اقامت سه روزه خود در نزد او حکایتهایی از پادشاهان برای وی بیان کرد (همانجا؛ شعیب علیم، 535).

منابع: ابن بطوطه، رحله، به کوشش المنتصر الکتانی، بیروت، ۱۳۹۵ ق/ ۱۹۵۷م؛ نیز:

Shuayb Alim, T., *Arabic, Arwi and Persian in Sarandib and Tamil Nadu*, Madras, 1993; Sathianathaier, R. "The Later Pandyas", *The Struggle for Empire*, Bombay, 1989;

علیرضا علاء الدینی

آریایی (هندوایرانی)، شاخه‌ای از نژاد سفید هند و اروپایی.

باستان‌شناسان دربارهٔ خاستگاه هند واروپاییان همداستان نیستند و تاکنون مناطق مختلفی را ـ از آسیای مرکزی گرفته تا غرب اروپا و حتی شبه‌جزیرهٔ اسکاندیناوی ـ خاستگاه آنان دانسته‌اند (نک: بالدی، 63-64). با وجود این،نظریهٔ گیمبوتاس[1] ـ که خاستگاه هندواروپاییان را استپهای جنوب روسیه در شرق رود دنیپر، شمال قفقاز و غرب سلسله جبال اورال می‌داند – در میان زبان‌شناسان و باستان‌شناسان طرفدارانِ بیشتری دارد (نک: مالوری، 182-185).

آریاییان پس از جدایی از هم‌نژادان خویش در هزارهٔ سوم پیش از میلاد، قرنها در آسیای مرکزی می‌زیستند. آنان خود را اریَه (سنسکریت: آریَه[2]، اوستایی: اَیْریَه[3]، فارسی باستان: اَریَه[4]) می‌نامیدند که به معنای «آقا، سرور، نجیب، شریف» است (بارتولومه، 198؛ مایرهوفر، 79، 1/52). اشتقاق این واژه از ریشه‌ای به معنای «شخم زدن» و ترجمهٔ آن به «دهقان، کشاورز» (نک: اباذری و دیگران، ۱۶۳؛ دورانت، ۵۸۲ پانوشت) پذیرفتنی نیست.

آریاییان پس از قرنها زندگی مشترک به دو گروه اصلی «هندوآریایی» و «ایرانی» تقسیم شدند. گروهی از هندوآریاییان در اوایل هزارهٔ دوم قم از راهِ ایران کنونی به آسیای صغیر و شمال بین‌النهرین رفتند و با هوریان درآمیختند. وجود اسامی خاص هندو آریایی، چون اَرتَه‌تَمَه[5]، اَرتَه شومَرَه[6]، پَرشَستَر[7] و شَتّیوَزَه[8]، درکتیبه‌های امپراتوریِ میتانی ـ که به خط میخی و مربوط به سالهای ۱۵۰۰ تا ۱۳۰۰ قم است ـ نشان می‌دهد که هندو آریاییان در آن هنگام مردمی با نفوذ بوده‌اند و حتی به طبقهٔ اشراف نیز راه یافته بودند. به علاوه در عهدنامه‌ای به زبان اَکّدی که در حدود ۱۴۰۰ قم میان پادشاه هیتیان و پادشاه میتانی بسته شده، خدایانی را به گواهی گرفته‌اند که اسامی هندو آریایی دارند، چون: اَرونَه[9] (ورونه)، ایندَرَه[10]، میترَش[11] و نَشتیَه[12] (اشمیت، «آریاییان»، 684؛ بارو، 27-28؛ مالوری، 37).

گروه دیگری از هندو آریاییان در فاصلهٔ سالهای ۱۷۰۰ و ۱۲۰۰ ق.م. (ماسیکا، 37) باگذر از رشته‌کوه هندوکش در شمال افغانستان کنونی به شمال غربی هند (پنجاب و نواحی مجاور آن) رفتند. همین ناحیه در متون سنسکریت آریاوَرتَه[13] نامیده شده که به معنای «منزلگاهِ آریاییان» است (مونیر – ویلیامز، 152). هندو آریاییان پس از یک سلسله نبردهای خونین با بومیان هند و وارثان «تمدّن درهٔ سند»، به تدریج مناطق شرقی و جنوبی شبه‌قاره را نیز به تصرف خویش درآوردند و بومیان را ـ که نیاکان دراویدیان[14] امروزی بودند ـ بردهٔ خویش کردند و دَسیو[15] (بنده) نام نهادند.

مهاجرت قبایل ایرانی را به فلات ایران باید در پایان هزارهٔ دوم قم دانست. دربارهٔ مسیر حرکت «ایرانیان غربی»

1. Gimbutas 2. Ārya 3. Airya 4. Ariya 5. Artatama 6. Artašumara 7. Paršasatar 8. Šattiwaza
9. Aruna 10. Indara 11. Mitraš 12. Našatia 13. Āryāvarta 14. Dravidians 15. Dasyu

(مادها و پارسها) دو نظریه وجود دارد: برخی بر این باورند که آنان دریای خزر را دور زدند و با گذر از ارتفاعات ارمنستان و قفقاز به غرب و جنوب‌غربی ایران پانهادند. عده‌ای دیگر معتقدند که آنان مستقیماً از آسیای مرکزی به شمال‌شرقیِ ایران کنونی آمدند و پس از پشت‌سر نهادنِ دشتِ کویر، در دامنه‌های کوه زاگرس سکنیٰ گزیدند. امّا «ایرانیان شرقی» در آسیای مرکزی باقی ماندند و فقط گروهی از آنان به مناطق جنوبی‌تر، مانند مرو و هرات، مهاجرت کردند (نک: اشمیت، 685).

هندوآرییانی که در پنجاب اقامت گزیده بودند، در حدود ۱۲۰۰ قم به سرایش کهنترین سرودهای ریگ *ودا* پرداختند (نک: آرلاتو، ۱۴۸؛ بارو، 31)، که از آن میان می‌توان به سرودهای اوشَس[1] و وَرونَه[2] اشاره کرد (مکدانل، «تاریخ ادبیات سنسکریت»[3]، 145).

خدایان ودایی اکثراً مظاهر طبیعت بودند و به سه دستهٔ آسمانی، هوایی (یا میانی) و زمینی تقسیم می‌شدند. مهم‌ترین خدایان آسمانی عبارت بودند از: اوشَس «الههٔ سپیده‌دم»، دیاوس[4] «(خدای) آسمان»، سوریَه[5] «(خدای) خورشید»، میترَه[6] (خدای) نگهدارندهٔ زمین و آسمان، و ناظر بر همهٔ موجودات، «وَرونَه» (خدای) پهنهٔ آسمان و نگهدارندهٔ نظم کیهانی» و ویشنو[7]. ویشنو در وداها خدای روشنایی بود که آسمان را با سه‌گام درمی‌نوردید، اما بعدها به همراه برَهمَن[8] «آفریننده» و شیوَه[9] «نابود کننده» به عنوان خدای «نگهدارنده»، تثلیث آیین هندو را تشکیل داد.

مهم‌ترین خدایان هوایی یا میانی عبارت بودند از: اَپام نَپات[10] «(خدای)آبها»، در اصل به معنی «نوهٔ آبها»، ایندرَه[11] «(خدای) هوا و آذرخش»، پَرجَنیَه[12] «(خدای) باران»، رودرَه[13] «(خدای) طوفان»، و وایو[14] یا واتَه[15] «(خدای) باد».

مهم‌ترین خدایان زمینی عبارت بودند از: اَگنی[16] «(خدای) آتش»، پرتهیوی[17] «(الههٔ) زمین» و سومَه[18] «(خدای) گیاه سکرآورِ سومه» (نک: مکدانل، «اساطیر ودایی»)[19].

پرستش خدایان در فضای باز صورت می‌گرفت. ابتدا بر روی چمن، محلی را برای خدایان معین می‌کردند و برای پذیرایی از آنها مقداری شیر، کره، روغن، غلّه و غیره فراهم می‌آوردند. آنگاه در حین خواندن سرودهای ودایی جانوری را ـ که معمولاً اسب بود ـ قربانی می‌کردند. همهٔ مراسم مذهبی در حضور اَگنی «آتش» اجرا می‌شد و نوشیدن عصارهٔ سکرآورِ سومَه امری واجب بود (ناس، ۱۳۹ـ ۱۴۰).

هند و آریاییان پدرسالاری را از نیاکان هندواروپاییِ خویش به ارث برده بودند. قبیله مهم‌ترین واحد اجتماعی بود و اتحادیهٔ قبایل زیر نظر یک راجَه[20] «شاه» اداره می‌شد. هر قبیله از چند بخش و هر بخش از چند روستا تشکیل می‌شد. هر قبیله شورایی نیز داشت که به بررسی مشکلات مردم می‌پرداخت (مکدانل، «تاریخ...»، 158).

پیشهٔ اصلی هندوآرییان دامداری بود و گاو مهم‌ترین دارایی آنان محسوب می‌شد. آنان به کشاورزی نیز می‌پرداختند و زمین را با گاوآهن شخم می‌زدند. شغل اصلیِ زنان حصیربافی، خیاطی و بافندگی بود. مردان در جنگ‌ها از ارابه، تیر و کمان، نیزه و تبرزین استفاده می‌کردند. بهترین سرگرمیِ آنان ارّابه‌رانی و تاس‌بازی بود و به موسیقی و آواز علاقهٔ بسیار داشتند. غذای اصلی آنان را لبنیات، غلات، میوه و سبزی تشکیل می‌داد و لباس مردان و زنان از پشم گوسفند بود و زنان برای زینت از گردنبند، دستبند، گوشواره و خلخال استفاده می‌کردند (نک: دورانت، ۵۸۲ به بعد؛ مکدانل، «برگزیدهٔ متون ودایی...»[21]، xxvii- xxviii؛ همو، «تاریخ...»، 162-170). پس از گذشت قرنها، به تدریج طبقات مختلف اجتماعی پدید آمد و در حدود ۵۰۰ق.م. نظام طبقاتی، شکلی استوار بـه‌خود گرفت. در این نظام ۴ طبقه وجود داشت:

1.Uṣas 2.Varuṇa 3.*A History of Sanskrit Literatur* 4.Dyāus 5.Sūrya 6.Mitra 7.Visnu 8.Brahman 9.Šiva 10.Apāṃ Napāt 11.Indra 12.Parjanya 13.Rudra 14.Vāyu 15.Vata 16.Agni 17.Pṛthivi 18.Soma 19.*The Vedic Mythology* 20.Rāja 21.*A Vedic Reader*

بـرَهمَنها[۱] (روحـانیان)، کشَـتریِیَه‌ها[۲] (جنگجویان، اشراف و بـزرگان)، وایْشیَه‌ها[۳] (دامپروران، کشـاورزان و صنعتگران آریایی‌تبار) و شودرَه‌ها[۴] (غیر آریاییان) (ناس، ۱۴۶).

زبـانهای آریـایی: زبـانهای آریـایی یـا هـندوایـرانـی شرقی‌ترین شاخه از خانوادهٔ بزرگ زبانهای هندواروپایی را تشکیل می‌دهند. در واقع گونه‌های تحول یافتهٔ زبان آریایی آغازین هستند که خود از بازمانده‌های هندواروپایی آغازین بود.

زبان آریایی آغازین پس از جدایی هندیان و ایرانیان به دو شاخهٔ هندی باستان و ایرانی باستان تقسیم شد. هندی باستان مادرِ همهٔ زبانهای هندی و ایرانی باستان مادرِ همهٔ زبانهای ایرانی است. زبانهای کافری یا نورستانی را نیز ـ که اکـنون در شـمال شـرقی افـغانستان و بـخشهایی از هندوپاکستان رایج است ـ باید از زبانهای آریایی به شمار آورد. برخی زبانهای نورستانی را شاخهٔ سـوم از زبـانهای آریایی می‌دانند، امّا برخی دیگر این زبانها را زبانهایی اصلاً ایرانی می‌دانند که به دلیلِ مجاورت دراز مدت با زبانهای هـندی از آنـها نـیز تأثیر پـذیرفته‌انـد (نک: مـاسیکا، 34؛ مالوری، 36؛ دربارهٔ زبانهای ایرانی نک: اشمیت، «خـلاصهٔ زبانهای ایرانی»[۵]).

زبانهای هندی با هـندوآریایی از سه دورهٔ بـاستانی، میانه و نوگذر کرده‌اند. کهنترین زبـان هـندی سـنسکریت ودایی است که از حدود ۱۲۰۰ق.م. برای سرایش وداها و در فـاصلهٔ سـالهای ۸۰۰ و ۵۰۰ ق‌م بـرای نگـارش براهمَنَه‌ها[۶] ـ تفاسیرِ *وداها* ـ مورد استفاده قـرار مـی‌گرفت (بارو، 43؛ مکدانل، «تاریخ...»، 202).

پس از براهمَنَه‌ها، زاهدان جنگل‌نشین تفاسیری عرفانی بدانـهاافـزودند کـه آرَنـیَکَه‌ها[۷] مـتون «جـنگلی» خـوانـده می‌شود. اعتقاد به تناسخ[۸] برای نخستین بار در متنی به نامِ آرَنیَکَهٔ بزرگ[۹] آمده است. متفکرانِ هندو نیز اندیشه‌های فلسفی خود را تحت عنوان اوپَنیشَد[۱۰] (اوپـنیشاد)هـا بـه براهمَنَه‌ها افزودند. اعتقاد بـه بـرَهمَن[۱۱] (روح جـهانی) و آتمن[۱۲] (روح فردی) و اتحاد میان آن دو برای نخستین بار در اوپانیشادها آمده است. زبان به‌کار رفته در آرنیَکَه‌ها و اوپانیشادها، که در واقع ملحقات براهمَنَه‌ها هـستند، حـد فاصل سـنسکریت ودایـی و سـنسکریت کـلاسیک است (مکدانل، «دستور زبان ودایی...»[۱۳]، 1). نگارش به این زبان احـتمالاً در سـال ۲۰۰ق‌م مـتوقف شـد (مکـدانـل، «تاریخ...»، 8).

سنسکریت کلاسیک درواقع زبان ادبی هند باستان بود. آثـار مـتنوعی، از جـمله ودانگـه‌ها[۱۴] «اعـضای وداهـا»، سـوتره‌ها[۱۵] «رسـالات کـوتاه» (در اصـل بـه مـعنی «ریسـمانها»)، حـماسه‌های رامـایَنَه[۱۶] و مَـهابهارَتَه[۱۷]، پورانَه‌ها[۱۸] «(افسانه‌های) پیشینیان»، اشعار رزمی و غنایی بزرگانی چون اَشـوَگـهُشَه[۱۹]، کـالیداسَـه[۲۰] و بـهارَوی[۲۱]، نمایشنامه‌های بزرگانی چـون کـالیداسَـه، شـودرَکَـه[۲۲] و بهَوَبهوتی[۲۳]، مجموعه داستانهای مـعروفی چـون پَـنچَه تَنترَه[۲۴] «پنج فصل» و هیتوپَدِشَه[۲۵] «پندِ سازنده»، و صدها کتاب و رساله در زمینه‌های فلسفه، فقه، حقوق، سیاست، دستور زبان، عروض، فـن‌شعر، پـزشکی، سـتاره‌شناسی، ریـاضیات، گـیاه‌شناسی، مـعماری، مـجسمه‌سازی، کشاورزی، دامپزشکی و غیره، به زبان سنسکریت کلاسیک برجای مانده است (نک: بانرجی؛ رضایی باغ بیدی؛ کِیث؛ مکدانل، همان). پانینی[۲۶] نخستین کسی بود که در اوایـل سدهٔ ۴ ق.م دستور زبان سـنسکریت را در کـتابی بـه نـام *اَشتادهیایی*[۲۷] «هشت باب» به نگارش درآورد.

زبانهای هندوآریایی میانه را گاه پراکرته[۲۸] (پراکریت)

1.Brāhmana 2.Kṣatriya 3.Vāiśya 4.Śūdra 5.*Compendium Linguarum...* 6.Brāhmana 7.Āraṇyaka 8. Samsāra 9.Bṛhad Āraṇyaka 10.Upaniṣad 11.Brahman 12.Atman 13.*A Vedic Grammar* 14.Vedānga 15.Sūtra 16.Rāmāyaṇa 17.Mahābhārata 18.Purāṇa 19.Aśvaghoṣa 20.Kālidāsa 21.Bhāravi 22.Śūdraka 23.Bhavabhuti 24.Pañčatantra 25.Hitopadeśa 26.Pāṇini 27.Aṣṭādhyāyī 28.Prākṛta

می‌نامند. کهنترین نمونه‌های این زبانها را می‌توان در کتیبه‌های آشوکَه[1] (۲۳۱-۲۷۲ق‌م) یافت. پالی[2] و اَردهَماگدهی[3] که به ترتیب زبان متون مقدس بودایی و جاینی (جینی) هستند ـ از مهمترین زبانهای هندو آریایی میانه به‌شمار می‌روند. گویشهای اَپَبهَرمشَه[4] نیز از تکامل یافته‌ترین گونه‌های هندوآریایی میانه و از سدهٔ ششم میلادی به بعد ابزار انتقال متون ادبی بوده‌اند (نک: کاردونا، 440-441).

زبانهای هندوآریایی نو از حدود ۱۰۰۰م. به این طرف رایج شده‌اند. مرکز اصلی این زبانها اکنون هند، پاکستان، بنگلادش، نپال، سریلانکا و جزایر مالدیو است (ماسیکا، 8). زبان کولیها، که رومانی[5] خوانده می‌شود، تنها زبان هندی است که در قرون وسطی از شمال هند به اروپا رفت (مالوری، 36). گونه‌ای از این زبان به نام «رومانو» در ایران (در روستاهای زرگر و باقرآباد ترک در نزدیکی قزوین و نیز در قوچان) سخنگویانی دارد (نک: ویندفور، 292-271؛ تهرانی زادهٔ قوچانی، ۱۰ - ۱۱).

تعداد زبانها و گویشهای هندوآریایی نو به صدها می‌رسد. مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از: بِهاری، راجستانی، هندی (از شاخهٔ مرکزی)، پاهاری، پنجابی، کشمیری، نپالی (از شاخهٔ شمال‌غربی)، سینهالی، گجراتی، ماراتی (از شاخهٔ غربی)، آسامی، اُریا و بنگالی (از شاخهٔ‌شرقی) (نیز نک: ماسیکا، 463-420). زبان اردو درواقع گونهٔ فارسی‌شدهٔ هندی است (نک: ماسیکا، 444؛ کچرو، 471-470).

خطوط هندوآریایی: هندیان باستان قرنها سرودهای مقدس ودایی را سینه به سینه نقل می‌کردند. کهنترین نمونه‌های خط را در هند باستان ـ به غیر از خط تمدن درّهٔ سند که همزمان با ورود آریاییان به فراموشی سپرده شد ـ می‌توان در کتیبه‌های آشوکَه یافت. در این کتیبه‌ها از دو خط به نامهای کهَرُشتهی[6] و براهمی[7] استفاده شده است. خط کهَرُشتهی از راست به چپ نوشته می‌شد و بیشتر در شمال غربی هند رایج بود. خط براهمی، که تقریباً در همه‌جا رواج داشت، از چپ به راست نوشته می‌شد. اکثر خطوطی که برای نگارش زبانهای هندوآریایی به کار رفته از خط براهمی گرفته شده است. مهم‌ترین خط مأخوذ از براهمی خط دِوَناگَری[8] است که متون سنسکریت را بدان نوشته‌اند. این خط اکنون برای نگارش زبانهای هندی، ماراتی و نپالی نیز به‌کار می‌رود. کهنترین نوشته به خط دِوَناگَری نوشته‌ای بر پوست درخت تیس از سدهٔ ۵م است. نمونه‌های این خط را بر کتیبه، برگ نخل و از سدهٔ ۱۳م بر روی کاغذ نیز یافته‌اند (مکدانل، «تاریخ...»، 19-17). خط عربی با پاره‌ای تغییرات برای نگارش برخی از زبانهای هندوآریایی، مثلاً اردو، به کار می‌رود (کاردونا، 441).

منابع: آرلاتو، آنتونی، *درآمدی بر زبانشناسی تاریخی*، ترجمه یحیی مدرسی، تهران، ۱۳۷۳ش؛ اباذری، یوسف و دیگران، *ادیان جهان باستان*، ج ۱، چین و هند، تهران، ۱۳۷۲ش؛ تهرانی زادهٔ قوچانی، شبر علی، *واژه‌نامهٔ رومانو*، تهران، ۱۳۷۰ش؛ دورانت، ویل، «هندو همسایگانش»، ترجمهٔ مهرداد مهرین، *تاریخ تمدن*، کتاب اول، بخش دوم، تهران، ۱۳۴۳ش؛ رضایی باغ‌بیدی، حسن، «معرفی زبان و ادبیات سنسکریت»، *مهر وداد و بهار (یادنامهٔ استاد دکتر مهرداد بهار)*، به کوشش امیر کاووس بالازاده، تهران، ۱۳۷۷ش؛ ناس، جان.بی، *تاریخ جامع ادیان*، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران، ۱۳۷۰ش؛ نیز:

Baldi, Ph.,"Indo - European Languages", *The World's Major Languages,* ed. B. Comrie, London, 1991; Banergi, S. Ch., *A Companion to Sanskrit Literature,* Delhi, 1971;Bartholomae, Chr., *Altiranisches Worterbuch,* Strassburg, 1904; Burrow, T., *The Sanskrit Language,* London, 1955; Cardona, G., "Indo - Aryan Languages", *The World's Major Languages,* ed. B. Comrie, London, 1991; Kachru, Y. "Hindi - Urdu", *The World's Major Languages,* ed. B. Comrie, London, 1991; Keith, A.B., *A History of Sanskrit Literarure,* london, 1956; MacDonell, A.A., *A History of Sanskrit Literature,* London, 1909; idem, *A Vedic Grammar for Students,* Bombay, 1958; idem, *A Vedic Reader*

1.Aśoka 2.Pāli 3.Ardhamāgadhī 4.Apabhraṃśa 5.Romany 6.Kharoṣṭhī 7.brāhmī 8.devanāgarī

for Students, Madras, 1976; idem, *The Vedic Mythology*, Varanasi, 1963; Mallory, j.p., *In Search of the Indo - Europeans*, London, 1992; Masica, C.p., *The Indo - Aryan Languages*, Cambridge, 1993; Mayrhofer, M., *Kurzgefabtes etymologisches Worterbuch des Altindischen*, Heidelberg, 1956; Monier, Williams, M., *A Sanskrit - English Dictionary*, Oxford, [1899], 1992; Schmitt, R., "Aryans", *Iranica;* idem (ed), *Compendium Linguarum Iranicarum*, Wiesbaden, 1989; Windfuhr, G.L, "European Gypsy in Iran : A First Report", *Antropological Linguistics*, Vol 12, 1970.

حسن رضایی باغ بیدی

آزاد، نام دو نشریه فارسی در هندوستان که یکی به صورت روزنامه و دیگری به صورتِ هفته نامه منتشر می‌شده است.

الف - روزنامه‌ای که در ۱۸۸۵م / ۱۳۰۲- ۱۳۰۳ق در دهلی منتشر می‌شد، اطلاع ما از وجود این روزنامه از طریق روزنامهٔ سید *الاخبار* چاپ حیدر آباد دکن، به مدیریت آقا سید آقا شیرازی است که با آن مبارزهٔ قلمی داشت (براون، ۱۶۹/۲؛ صدر هاشمی، ۳ / ۵۴-۵۵).

ب - هفته‌نامه‌ای که در ۱۳۱۷ ق / ۱۸۹۹ م به سرپرستی و حمایت جلال الدین حسینی مؤیدالاسلام (مدیر روزنامهٔ *حبل المتین* ـ کلکته) تأسیس شد. مدیریت روزنامه را میرزا سید حسن کاشانی (مدیر روزنامهٔ *حبل المتین* ـ تهران)، برادر مؤیدالاسلام، برعهده داشت (براون، همانجا، رابینو، ۳۷).

این هفته نامه، ضمیمهٔ روزنامهٔ *مفتاح الظفر* بود و هر ماه در ۴ شماره منتشر می‌شد و مشترکان *مفتاح الظفر* آن را بطور رایگان دریافت می‌کردند. اولین شمارهٔ آزاد در تاریخ ۸ ربیع الآخر ۱۳۱۷ ق / ۱۸۹۹ م با چاپ سنگی مرغوب و قطع وزیری منتشر شد (براون، ۲ / ۱۷۰- ۱۷۱؛ صدر هاشمی، ۱ / ۱۳۹).

در سرلوحهٔ هفته نامه، نام مدیر آن سید حسن کاشانی، درج می‌شد. نشریه دارای بخشهای متعدد، از جمله اخبار داخلی، خارجی و نامه‌های رسیده از شهرها بود (صدر هاشمی، ۱ / ۱۳۹ - ۱۴۰).

این هفته نامه به دلیل آزادی بیان و انتقاد نسبت به اوضاع داخلی کشور و برخورداری از امکانات فنی پیشرفته‌تر و نیز امکان دستیابی به منابع خبری جهان، در اثنای انقلاب مشروطه، نقش مؤثری در بیداری اذهان و گسترش اندیشه‌های نو و پشتیبانی از آزادی و انقلاب فکری داشت و با توجه به مقاله‌های شیخ یحیی کاشانی در روزنامهٔ *حبل المتین* کلکته دربارهٔ اعمال و سیاستهای امین‌السلطان، به بیان اوضاع و احوال روز می‌پرداخت (کهن، ۲۰۵/۱ ، ۲۲۰).

سید حسن کاشانی در فاصلهٔ ۱۳۲۵ - ۱۳۲۷ ق در تهران به انتشار روزنامهٔ *حبل المتین* پرداخت که شاخه‌ای از *حبل المتین* کلکته به شمار می‌رفت (صدر هاشمی، ۲۰۸/۱-۲۰۹). وی، پس از توقیف روزنامه و تبعید، نزد برادرش به کلکته رفت و به انتشار روزنامهٔ *آزاد* پرداخت. می‌توان این گونه تعبیر کرد که *آزاد* دارای دو دورهٔ انتشار بوده است.

منابع: براون، ادوارد، *تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران*، ترجمهٔ محمد عباسی، تهران، ۱۳۳۷ ش؛ رابینو،ه ل، *روزنامه‌های ایران از آغاز تا سال ۱۳۲۹ ق / ۱۲۸۹ ش*، ترجمهٔ جعفر خمامی زاده، تهران، ۱۳۷۳ ش؛ صدرهاشمی، *تاریخ جراید و مجلات ایران*، اصفهان، ۱۳۶۳ش؛ کهن، گوئل؛ *تاریخ سانسور در مطبوعات ایران*، تهران، ۱۳۶۰ ش.

محمد امین

آزاد، ابوالکلام، محیی الدین احمد (۱۳۰۵ـ ۱۳۷۹ ق / ۱۸۸۸ـ۱۹۵۹م)، اندیشمند، نویسنده، ادیب، روزنامه‌نگار، محقق *قرآن*، آزادیخواه و دولتمرد و نخستین وزیر آموزش و پرورش هندوستان پس از مبارزات استقلال‌خواهانهٔ ملی.

نیاکانش پس از مهاجرت از هرات در آگره و دهلی سکونت گزیدند و در دستگاه بابریان و گورکانیان مقامات بلندیافتند (آزاد، ۱۰). در میان آنها افرادی صاحب نام و برجسته و اهل طریقت پدید آمدند. جد مادری پدرش، منوّر الدین که سرپرستی پدر آزاد، خیرالدین را عهده‌دار بود، در پی ناخوشنودی از اوضاع هندوستان پیش از نخستین جنگ استقلال همراه با خیرالدین قصد مهاجرت به مکه کرد، امّا در بمبئی درگذشت. خیرالدین به مکه رفت و در علوم دینی و تصوف آوازه‌ای بلندو نیز پیروانی بسیار یافت. وی خواهرزادهٔ شیخ محمدبن طاهر وَتْری، محدث مکه و مفتی مدینه، را به همسری برگزید، و آزاد در مکه زاده شد، در خردسالی همراه خانواده‌اش به کلکته آمد (آزاد، ۱۰-۱۲؛ د.اردو، ۱۰۰).

تعلیم آزاد مطابق سنّت آموزشی مسلمانان هند در خانه انجام یافت. در آغاز پدر و سپس گروهی از معلمانِ برگزیده عهده‌دار تعلیم وی شدند.

محیی‌الدین از ۱۱ سالگی شعرسرایی و نویسندگی را آغاز کرد و در ۱۲ سالگی نخستین سخنرانی خود را ایراد کرد و دورهٔ درسِ نظامیه راکه معمولاً طلاب در ۲۰ تا ۲۵ سالگی به پایان می‌برند، در آغاز ۱۶ سالگی به پایان رساند. سپس برای تکمیل علوم به مطالعهٔ برخی کتب پرداخت. کار روزنامه نگاری وی از ۱۳ سالگی آغاز شد، چنانکه در ۱۹۰۱م *الصباح* (عبدالرزاق، ۲۳۹- ۲۴۳) و در ۱۹۰۳م مجلهٔ ماهانهٔ خود *لسان‌الصدق* را منتشر کرد و سپس در ۱۹۰۵-۱۹۰۶م سردبیری *دارالندوه* و وکالت شهر اَمْریتْسَرْ به وی سپرده شد (د.اردو، ۱۰۱؛ فرهنگ خاورشناسان، ۱ / ۹۶).

آشنایی با نوشته‌ها و اندیشه‌های سِر سید احمد خان، پایه‌گذار کالج علیگره در زمینهٔ فرهنگ نوین، سبب شد تا وی برای آشنایی بیشتر با علوم و ادبیّات جدید زبان انگلیسی را فراگیرد. علاوه بر این زبان و زبان اردو که زبان اصلی او بود، زبان عربی، فارسی و بعدها فرانسه را نیز آموخت (امین، ۱۱۸/۱؛ عبدالرزاق ۲۵۲-۲۵۷). تضاد میان دانشها و آموخته‌های تازه و سنتی او بحران روحی محیی‌الدین را در سالهای ۱۹۰۵-۱۹۰۸م در پی داشت. و در این هنگام بود که تخلص آزاد را به سان نمادی برای رهایی از بند عادات و تربیت قدیمی برای خود برگزید (آزاد، ۱۴).

از ۱۷ سالگی گام به عرصهٔ مبارزات سیاسی نهاد و به گروههای سرّی انقلابی پیوست. سپس به عضویت مسلم‌لیگ (مجمع مسلمانان هند) درآمد و تا سال ۱۹۲۴م از اعضای فعال آن بود (جاین، 42)، امّا بعدها به رویارویی با آن برخاست (آزاد، ۱۵۶ به بعد؛ نهرو، کشف هند، ۵۷۹، ۶۵۷). سفر به سرزمینهای اسلامی (۱۹۰۸م) عراق و مصر و شام و ترکیه و تماس با انقلابیون ایرانی و عرب و ترک و تأثیر از افکار سید جمال‌الدین و شیخ محمد عبده و هم‌مکتبان آن‌دو تحولی ژرف در جهت و اهداف مبارزات سیاسی و فعالیتهای دینی و اجتماعی وی پدیدآورد که انتشار *الهلال* نتیجه آن بود. این نشریه که با اقتباس از شیوهٔ *عروةالوثقی* در کلکته به زبان اردو بنیاد نهاده شد. (احمد، 66؛ امین ۲۳/۱) و از کیفیتی بالا و معیارهای نو در روزنامه نگاری برخوردار بود (آزاد، ۱۹؛ اسمیت «اسلام نوین در هند»، 196؛ جاین 41)، از مسلمانانِ هند می‌خواست تا به نهضت ملی کنگره بپیوندند. هم در این سالها (۱۹۱۳م) بود که آزاد جمعیّت حزب الله را در کلکته بنیان نهاد (نهرو، میعاد *با سرنوشت*، ۷۸؛ لاهوتی، ۸۲، ۱۰۴، ۱۰۵؛ «دایره المعارف بزرگ شوروی»، 1/541). اما تمایلات ملی‌گرایانه و ضد انگلیسی آزاد، حزب محافظه‌کار علیگره و دولت بنگال را به مقابله واداشت چنانکه در سالهای ۱۹۱۵-۱۹۱۶م *الهلال* و سپس *البلاغ* مصادره و مدرسهٔ دارالارشادِ او تعطیل و آزاد تبعید شد. ناگزیر به رانچی رفت و در آنجا انجمن اسلامی رانچی را تشکیل داد، از این روی دستگیر شد و تا ۱۹۱۹م در بازداشت به سر برد (جمشید قمر، ۵۱، ۵۲). در خلال این مدت پیش‌نویسهای چندین

مقاله و کتاب اواز بین رفت که از آن میان می‌توان از اینها نام برد: *تاریخ معتزله*، *سیرت شاه‌ولی الله*، *خصایص مسلم*، *امثال قرآن*، *ترجمان قرآن* (تا سورهٔ هود)، *تفسیر البیان* (تا اوایل سورهٔ نساء)، *وحدت قوانین کائنات*، *قانون انتخاب طبیعی*، *معنویت کائنات*، «نقدی بر دیوان اسدالله غالب دهلوی»، «نقدی بر دیوان شرف جهان قزوینی»، «گنجینهٔ مقالات و یادداشتها»، «شرح حال شیخ احمد سر هندی»، *سیرت امام احمدبن حنبل* و شرح حدیث غربت (د.اردو، ۱ / ۱۰۱؛ عالم زاده، ۱ / ۳۰۹).

در ۱۹۱۹م آزاد همراه چند تن دیگر؛ کمیتهٔ خلافت را که در جهت اهداف پان اسلامیسم بود، بنیاد نهادند (نهرو، زندگی من، ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۸۲؛ عنایت، *اندیشهٔ سیاسی اسلام معاصر*، ۱۰۹، ۱۱۰)، امّا این جنبش در ۱۹۲۲م در جهان اسلام فرو نشست و تلاشهای سیاسی آزاد نیز از مسیر پان اسلامیسم به رهگذر ناسیونالیسم افتاد که این تغییر جهت را باید معلول عوامل گوناگون‌بویژه چگونگی تلقی جدید او از خلافت و رهبری معنوی دانست.

در ۱۹۲۰م نخستین دیدار آزاد با گاندی پیش آمد و همکاری آنان با نهرو در جهت استقلال و آزادی هند آغاز شد. در همین ایام بود که بیعت امامت به رهبری او آغاز و با بازداشت وی متوقف شد (د.اردو، ۱ / ۱۰۲). از ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۱م آزاد ریاست چندین کنفرانس از جمله «کنفرانس خلافت سراسر هند» و «جمعیة العلما» را به عهده داشت و در ۱۹۲۳م به ریاست کنگره نیز برگزیده شد. فعالیتها و تصمیم‌گیریهای وی در این سمت که حاکی از شمِ سیاسیِ قوی او است، تأثیر قطعی در پیروزیِ کنگره و مبارزات استقلال خواهانهٔ هند برجای نهاد؛ هر چند گاه تصمیمات او منجر به مخالفت با گاندی و نهرو می‌شد، در نهایت پیش‌بینی‌های وی درست از آب در می‌آمد (آزاد، ۲۸،۲۴ جم؛ جاین 42،43؛ نهرو، زندگی من، ۱۱۳۴، ۱۱۶۱؛ همو، کشف هند، ۸۰۷، ۸۰۸؛ امین، ۱/۱۱۵). در پی این فعالیتها بود که چندین بار دستگیر و بازداشت شد، چنانکه از ۱۹۱۶م تا ۱۹۴۵م بر روی هم ۱۰ سال و ۷ ماه از عمرش را به تفاریق در زندان سپری کرد (د.اردو، همانجا).

آزاد با تجزیهٔ هندوستان و ایجاد پاکستان شدیداً مخالف بود و آن را خصوصاً به زیان مسلمانان می‌دانست (آزاد، ۲۵۶). وی تقسیم جهان را به پاکان و ناپاکان مغایر روح اسلام می‌دانست و مشکلات اساسی هند را جنبه اقتصادی می‌دانست و نه فرقه‌ای (همانجا).

ابوالکلام با تشکیل دولت موقت، زیر فشار کنگره و با اصرار گاندی و نهرو در ۱۹۴۷م وزارت آموزش و پرورش هند را پذیرفت. در این سمت بود که به ایران سفر و با نخست وزیرِ وقت ایران، دکتر محمّد مصدق، و آیت‌الله کاشانی دیدار کرد و به پاس خدمات فرهنگی و علمی در جهت شناساندن ادب و فرهنگ ایران در هندوستان درجهٔ دکترای افتخاری از دانشگاه تهران دریافت داشت (کیهان، شم ۲۴۶۸). او علاوه بر وزارت آموزش و پرورش بین سالهای ۱۹۴۶ تا ۱۹۵۷م عضو مجلس مؤسسان، عضو پارلمان هند، عضو لوک سبها[1] و نیز معاون پارلمانی رهبر حزب کنگره، مشاور عالی نخست وزیر، جواهر لعل نهرو، بود (جاین، 44). او در مقام وزارت آموزش و پرورش این مؤسسات را بنیاد نهاد:

۱. فرهنگستان سهیتیه[2]؛ ۲. فرهنگستان سنگیت نتک[3]؛ ۳. فرهنگستان للیت کله[4]؛ ۴. کمیسیون آموزش دانشگاهی؛ ۵. کمیسیون آموزش متوسطه؛ ۶. انستیتو تکنولوژی هند؛ ۷. کمیسیون بورسهای دانشگاهی؛ ۸. شورای روابط فرهنگی هند؛ ۹. شورای آموزش فنی سراسری هند (*فرهنگ خاورشناسان*، ۱/ ۹۸).

آزاد سرانجام در دهلی درگذشت. آرامگاه وی در دهلی کهنه نزدیک «مسجد جامع» و «دژ سرخ» واقع است. دولت هند برای گرامیداشت خاطرهٔ او هر سال در روز مرگش یادبودی ترتیب می‌دهد (نهرو، میعاد ...، ۷۹).

آزاد چنانکه اشاره شد زیر نفوذ اندیشه‌های محمد عبده و سید جمال‌الدین بود. او میان «تأسیس» (که‌معادل ...

1.Lok Sabha 2.Sahitya Academy 3.Sangeet Natak Academy 4.Lalit Kala Academy

بـا نـوسازی بـرپایهٔ نـمونهٔ نخستین) و «تجدید» که تجددخواهی ناب و ساده است (آن گونه که سر سید احمدخان تبلیغ می‌کرد)، فرق می‌نهاد. وی می‌گفت: چون اسلام دین کمال مطلوب است، ضرورتاً باید در خود دارای کمال باشد، و آنچه برای عینیت بخشیدن به این کمال لازم است، جهاد است و نوسازی، نه تجددخواهی (احمد، 67). او می‌خواست یک سوسیالیست انسان دوست باشد و با اینکه مـردی مـیانه‌رو بـود، در میان پیرانِ سیاست، رادیکال‌ترین بود، ناسیونالیستی گرم‌رو بود که هرگز شانه از زیر وظایف ملی خویش خالی نمی‌کرد و ۳۰ سال رهبر اصلی کسانی بود که آرزو داشتند اسلام آزاد اندیش به عمل درآید. اسلام وی بشردوستانه بود. او انسانگرایی اسلام را جدی می‌گرفت و مطابق آن عمل می‌کرد. وی از استنتاج مستقیم نظریات جدید از قرآن خودداری می‌کرد. ولی با بهره‌گیری «روح جاودانی» قرآن در حل مسائل و مشکلات روز، به روشی در سیاست دست یافت که او را ۳۰ سال در زمرهٔ بزرگترین رهبرانِ پیشروِ کشورش جای داد (اسمیت، 212، 128). او مـیان اسـلام و دلبستگی بـه سـرزمینهای اسلامی از یک سو و ناسیونالیسم هندی از سوی دیگر، تضادی نمی‌دید (نهرو، کشف هند، ۵۷۷).

آثار: آزاد محققی متبحر در دین بود که مسائل دینی را با دیدی تاریخی و بی‌طرفانه مطالعه مـی‌کرد. عـلاوه بـر ترجمه و تفسیر قـرآن او بـه اردو (*تـرجـمان القـرآن*) کـه مهم‌ترین تألیف اوست برخی از آثار وی اینهاست: الف - کـتابها: ۱. تـذکره، چـاپ ۱۹۱۹م؛ ۲. *مسألهٔ خـلافت*، ۱۹۲۰م؛ ۳. تحریم (بایکوت)، رساله‌ای به اردو ۱۹۲۱م؛ ۴. اتحاد اسلامی، ۱۹۲۱م؛ ۵. *قول فیصل* (ترجمهٔ عـربی آن: ثورة الهند السیاسیة) ۱۹۲۲-۱۹۲۳م؛ ۶. *ترجمان قرآن*، ۲ جـلد، ۱۹۳۱- ۱۹۳۶م؛ ۷. خـطبات آزاد، ۱۹۴۴م؛ ۸. مکالمات ابوالکلام، ۱۹۴۴م؛ ۹. غـبار خـاطر و کـاروان خیال (مجموعهٔ نامه‌هایی که از زندان دژ احمدنگر بـرای مولانا حبیب الرحمان خان شیروانی نوشته است که اندیشه‌های دیـنی و فـلسفی او را مـنعکس مـی‌سازد)، ۱۹۴۵؛ ۱۰. *شهید اعظم*، دربارهٔ حضرت امام حسـین(ع)، ۱۹۴۵؛ ۱۱. *مسلمان عورت* (زن مسلمان، ترجمهٔ از متن عربی، تألیف فرید وجدی افندی)، ۱۹۴۶؛ ۱۲. *هند آزادی گرفت*، ۱۹۵۸ (شرح حال سیاسی آزاد از زبان خود او که به زبان اردو به همایون کبیر املا کرده و وی آن را به انگلیسی - ترجمه کرده است. این کتاب را امیر فـریدون گـرگانی بـه فارسی برگردانـده و در ۱۳۴۲ ش در تـهران انـتشار یـافته است)؛ ۱۳. *مسـئلهٔ مسـیحیت*، ۱۹۶۴م؛ ۱۴. *اسـلام و مسیحیت*، ۱۹۶۵م؛ ۱۵. *جنگ از نظر اسلام*، ۱۹۶۵م؛ ۱۶. *حـقیقت فـنا و بـقا*، ۱۹۶۶م؛ ۱۷. *عـدل الهـی در قـرآن*، ۱۹۷۳م؛ ۱۸. *احرار اسلام* (قانون اساسی دولت اسلامی)؛ ۱۹. *دو قطره خون شهادت* (در شرح حال سرمد و حلاج)؛ ۲۰ *مسلمان و کنگره*؛ ۲۱. *ذوالقرنین یا کوروش کبیر*، یـا شخصیت ذوالقرنین (فصلی از تفسیر بـزرگ او تـرجـمان *قرآن* ترجمهٔ محمد ابراهیم باستانی پاریزی، تهران، ۱۳۴۲ ش)؛ ب - مجلات : ۱. *لسان الصدیق* ۲. *الهلال* ۳. *البلاغ* ۴. پیغام ۵. *الجامعه* ۶. *الصباح*

منابع: آزاد، مولانا ابوالکلام، *هند آزادی گرفت*، ترجمهٔ امیر فریدون گرگانی، تهران، ۱۳۴۲ ش؛ اسمیت، ویلفرد کنتاول، *اسلام در جهان امروز*، ترجمهٔ حسینعلی هروی، تهران، ۱۳۵۶ ش؛ امین، حسن، *الموسوعة الاسلامیة*، بیروت، ۱۳۹۵ ق/۱۹۷۵م ۱/۱۱۴-۱۴۴؛ جمشید قمر: مولانا آزاد کاقیام رانچی-احوال و آثار مولنا آزاد اسدی سرکل، رانچی ۱۹۹۳م؛ د. اردو؛ عبد الرزاق ملیح آبادی، *آزاد کی کهانی خود آزاد کی زبانی*، حالی بیلشنگ هاوس، دهلی، ۱۹۵۸م؛، *فرهنگ خاورشناسان*، تهران، ۱۳۷۲ش؛ کیهان، روزنامه، ۲۵ تیر ۱۳۳۰ ش، شم ۲۴۶۸، ص، ۷؛ لاهوتی، حسن، *جنبش اسلامی و گرایشهای قومی در مستعمرهٔ هند*، به کوشش مشیرالحسن، مشهد، ۱۳۶۷ش؛ نهرو، جواهر لعل، *زندگی من*، ترجمهٔ محمود تفضلی، تهران، ۱۳۳۹ش؛ همو، *کشف هند*، ترجمهٔ محمود تفضلی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۱ش، همو، *میعاد با سرنوشت*، ترجمهٔ محمود تفضلی، تهران، ۱۳۶۳ش؛ نیز:

Ahmad, Aziz, *Studies in Islamic Culture in the Indian*

Environment, Oxford, 1964; Jain, Kumar navish, *Muslims in India, a Biographical Dictionary*, New Delhi, 1979; *Great Soviet Encyclopedia*, New York, London; Simith, Wilfred Canwell, *Modern Islam in India*, London, 1946.

هادی عالم زاده.

آزاد، حرّ عظیم‌آبادی ← حرّ عظیم‌آبادی

آزاد، کتابخانه، کتابخانه‌ای واقع در لاهور که در حدود ۱۳۰۴ق / ۱۸۸۷م محمد حسین آزاد، ملقب به «شمس‌العلماء» (وفات ۱۳۲۸ق) آن رابنیان کرد.

آزاد که از شاعران و محققان مسلمان و ایرانی‌تبار هند بود، علاقهٔ وافری به گردآوری نسخه‌های خطی و چاپی کمیاب داشت. او کار جستجوی کتاب را از زادگاه خود آغاز کرد و برای خرید کتاب به الور[1]، جی‌پور[2]، و دیگر مناطق هند سفر کرد. در فاصلهٔ ۱۲۸۲ - ۱۲۸۴ق به همراه پاندیت من پهول[3] به آسیای مرکزی و شهرهای بخارا، خیوه، سمرقند و تاشکند سفر کرد و کتابهای نایاب و نفیسی گرد آورد. افزون بر آن همواره به شاگردان و دوستان خود برای تهیهٔ نسخه‌های خطی و کتابهای مهم و باارزش توصیه می‌کرد (محمد صادق، ۱۰۸؛ فاضل لکهنوی، ۲۲۵). در ۱۳۰۳ق به مدت ۱۰ ماه به ایران آمد و در این مدت منابع و مآخذ بسیاری به دست آورد. او در این سفر با بزرگان و دانشمندان بسیاری دیدار کرد و تسهیلات مالی برایش فراهم گردید و کتابهایی نیز به کتابخانهٔ او اهدا شد. اشتیاق او به گردآوری کتاب چنان بود که حتی خود کتابهای مهمی را که به آنها دست می‌یافت، استنساخ می‌کرد؛ که از آن جمله است نسخهٔ *بیان واقع* که آزاد کتابت آن را در ۲۲ جمادی‌الثانی ۱۲۹۳ق به پایان رساند (آزاد، ۴۷۱-۴۷۲). آزاد پس از بازگشت از ایران بر آن شد تا کتابخانه‌ای بنیان نهد. شهرداری لاهور بنای کهنه و خرابه‌ای را در جوار آرامگاه محمد غوث لاهوری به او واگذار کرد و او با هزینهٔ شخصی - حدود ۲۵۰۰ روپیه - و زیر نظر مهندس معروف لاهور، رای‌گنگارام، ساختمان کتابخانه را بنیان نهاد و در ۱۳۰۴ق/۱۸۸۷م تابلوی «کتب‌خانهٔ آزاد» بر سردر آن آویخته شد. در ۱۳۰۶ق نایب فرماندار پنجاب، از کتابخانهٔ آزاد دیدن کرد و به عنوان رئیس هیئت اجرای کتابخانهٔ عمومی پنجاب لایحه‌ای تصویب کرد که کتابهای مکرر کتابخانهٔ عمومی پنجاب به کتابخانهٔ آزاد اهدا شود. همچنین‌از اعیان و بزرگان خواست که کتابهای خود را به این کتابخانه هدیه کنند و به پیشرفت علمی آن یاری رسانند (باقر، ۲۳۶).

کتابخانهٔ آزاد تا محرم ۱۳۰۸ق به فعالیت خود ادامه داد، اما در این سال به سبب حالت جنونی که بر آزاد عارض شد، فرزندش محمد ابراهیم، کتابخانه را تعطیل کرد و ساختمان کتابخانه را شهرداری لاهور تخلیه کرد. در ۱۳۱۹ق کتابهای آن کتابخانه، به منزل محمد ابراهیم منتقل شد و از آن تاریخ تا ۱۳۲۸ق، کتابخانهٔ آزاد به فعالیت خود ادامه داد، اما سرانجام پس از مرگ آزاد (۱۳۲۸ق) کتابخانهٔ آزاد بکلّی تعطیل شد و سپس در ۱۳۳۰ق/۱۹۱۲م مجموعهٔ آزاد که شامل ۱۸۱۶ مجلد کتاب است به دانشگاه پنجاب لاهور اهدا شد. این مجموعه که دارای ۳۸۹ نسخهٔ خطی نیز هست، هم‌اکنون با عنوان «ذخیرهٔ آزاد» در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور موجود است (باقر ۲۳۲-۲۴۰؛ مختارالدین احمد، ۱۰-۱۳).

منابع: آزاد، محمد حسین، «سیر ایران»، ترجمهٔ عارف نوشاهی، آینده، شم ۵-۸، س ۱۶؛ باقر، آغامحمد، «کتب‌خانهٔ آزاد»، *الزبیر*، شم ۱۱، بهاولپور، ۱۹۶۷م ؛ فاضل لکهنوی، مرتضی حسین، *مکاتیب آزاد*، لاهور، ۱۹۶۶م؛ محمدصادق، محمد حسین *آزاد، احوال و آثار*، لاهور، ۱۹۶۷م؛ مختارالدین احمد، «کتب خانهٔ محمد حسین آزاد دهلوی»، *قومی زبان*، کراچی، ج۶۹، شم ۱، ژانویهٔ ۱۹۹۷م.

عارف نوشاهی

آزاد، محمد حسین ملقب به شمس العلما (۱۲۴۵ -

1.Alwar 2.Jaipur 3.Pandit Man phul

۱۳۲۸ ق / ۱۸۳۰ - ۱۹۱۰ م)، نویسنده و شاعر و ادیب.

پدرش محمد باقر (مقتول در ۱۲۷۳-۱۲۷۴ ق / ۱۸۵۷ م) از خانوادهای روحانی و از پیشروان روزنامهنگاری و بنیانگذار هفتهنامه دهلی *اردو اخبار* بود. خاندانش اصلاً ایرانی بودند و از همدان به کشمیر و سپس به دهلی رفته و همانجا ماندگار شدند.

آزاد پس از فراگرفتن مقدمات علوم نزد پدرش، در ۱۸۴۷م وارد بخش شرق شناسی دانشکدهٔ دهلی شد و تحصیلات خود را در آن دانشکده به پایان رسانید. آزاد در دورهٔ ۴ سالهٔ تحصیلی خود در دانشکدهٔ دهلی، هر سال در مسابقههای مقاله نویسی به زبان اردو مقام اول را به دست میآورد. تحصیل در این دانشکده بر رشد ذهنی او تأثیر عمیقی گذاشت. وی در شعر و ادب شاگرد شیخ محمد ابراهیم ذوق (وفات: ۱۲۷۱ ق / ۱۸۵۴ م) ملک الشعراء و نیز آغاجان غیش (صادق، ۹ - ۱۰، ۱۲ - ۱۳، ۲۰ - ۲۱، ۲۳؛ آزاد، ۱۰؛ صدرالافاضل، ۲۷ - ۲۸؛ قادری، ۴۱۲).

چون حکومت انگلیسی هند پدر آزاد را به سبب شرکت در قیام مسلحانهٔ ۱۸۵۷م و صدور فتوی دربارهٔ وجوب جهاد برضد انگلیسیها، اعدام و املاکش را مصادره کرد، آزاد از دهلی گریخت و پس از ۴ سال سرگردانی در بمبئی، لکهنو، سیالکوت، به سال ۱۸۶۰ م در لودیانه در روزنامه *مجمع‌البحرین* به مدیریت مولوی رجب علی ارسطوجاه، مشغول کار شد، ولی چندی بعد از آنجا به لاهور رفت و همانجا اقامت گزید. وی نخست در ادارهٔ پست لاهور به کار پرداخت و پس از آن در ۱۸۶۴ م به خدمت آموزش و پرورش استان پنجاب درآمد و معاون مدیر مجله *اتالیق پنجاب* شد و به کار تدوین کتابهای درسی برای آموزش زبان اردو و فارسی پرداخت (صادق، همان، ۳۱، ۳۷ - ۳۸؛ آزاد، ۲؛ صدرالافاضل، ۲۸).

آزاد از ۱۸۶۵م تا ۱۸۶۸م به سرپرستی پاندیت من پهول با یک هیئت ۴ نفره، از طرف مقامات انگلیسی به آسیای مرکزی رفت و اطلاعات مورد نیاز آنان را گرد آورد. هدف آزاد از این کار جلب رضایت مقامات انگلیسی بود که نسبت به وی مشکوک بودند(صادق، همان، ۴۵ - ۴۶، ۴۹، ۲۰۳ - ۲۰۵؛ صدرالافاضل، ۲۸ - ۲۹).

آزاد که به سرپرستی و حمایت مقامات انگلیسی‌دکتر لیتز برای بنیانگذاری سبک نو در شعر و ادب اردو کوشش می‌کرد، به سمت منشی و مدیر انجمن پنجاب که به دست لیتز در ۱۸۶۵ م بنیاد نهاده شد، منصوب گردید. این انجمن نوآوری و اصلاحات اساسی را در شعر اردو هدف خود میدانست. افزون بر شعر، در موضوعات گوناگون اجتماعی، ادبی و جز آن سخنرانیهایی ارائه می‌شد. آزاد به سبب این فعالیتها در ۱۲۸۷ ق / ۱۸۷۰ م در دانشکدهٔ دولتی لاهور استادیار عربی شد و در ۱۳۰۱ ق / ۱۸۸۳ م در دانشکدهٔ شرق‌شناسی لاهور همین مقام را به دست آورد و در ۱۳۰۴ - ۱۳۰۵ق رئیس گروه عربی آن دانشکده شد او در ۱۲۹۴ق / ۱۸۸۷ م به سبب خدمات فرهنگیش از طرفِ دولت انگلیسی هند لقب شمس العلما گرفت (صادق، همان، ۴۱، ۴۳، ۴۵، ۱۰۵ -۱۰۸؛ صدرالافاضل، ۲۹-۳۰؛

آزاد به گردآوری کتاب علاقهٔ فراوان داشت. در ۱۳۰۲ ق / ۱۸۸۵ م به ایران سفر کرد و در شهرهای مختلف به خرید و جمع‌آوری کتاب پرداخت و با آن کتابها در لاهور کتابخانه‌ای دائر کرد. بخش مهمی از این کتابخانه در دوران بیماری وی از بین رفت و کتابهای باقی ماندهٔ آن به همت فرزندش به کتابخانه مرکزی دانشگاه پنجاب لاهور، اهدا شد که در حال حاضر زیر عنوان مجموعهٔ آزاد در آنجا نگهداری می‌شود (باقر، ۲۳۲ - ۲۴۰).

آزاد در لاهور درگذشت و همانجا در منطقه «بیرون بهاتی دروازه» در گورستان شیعیان به نام «گامی شاه» به خاک سپرده شد (صادق، همان، ۵۰، ۱۰۸؛ صدرالافاضل، همانجا).

آثار: ۱. *قصص هند*، مجموعه‌ای ۳ جلدی شامل داستانهای تاریخ قرون وسطای هند که به خواست مقامات

انگلیسی آنجا برای دانش‌آموزان نوشته شد. جلد اوّل و سوم این مجموعه تألیف پیاری لال آشوب و جلد دوم را آزاد در ۱۸۶۸م نوشته است. این کتاب به خاطر سبک دلنشین و قوت تخیل نویسنده در ادبیات اردو ارزش ویژه‌ای دارد. (صادق، همان، ۴۶ - ۴۷، ۵۰؛ همو، «تاریخ ادبیات اردو»[1]، 292؛ صدرالافاضل، ۳۱).

۲. *سخندان فارس*، از مهم‌ترین آثار آزاد که مجموعهٔ سخنرانیهای وی دربارهٔ زبان و ادب فارسی، در فاصلهٔ سالهای ۱۸۷۲ - ۱۸۷۴م است. کتاب شامل دو بخش است: بخش اول دو خطابه در اصول زبان شناسی هند و ایرانی، با شواهد و نمونه‌هایی از زبان عربی، فارسی و سنسکریت. این بخش در اواخر دهه ۱۸۶۰م جداگانه چاپ شد. بخش دوم که شامل ۱۱ سخنرانی دربارهٔ ادب فارسی، فرهنگ و تمدن قدیم ایران، سنتها، افکار مذهبی و اطلاعات جغرافیایی درباب ایران است همراه با بخش اول در ۱۹۰۷ م به چاپ رسید. *سخندان فارس* افزون بر اینکه در شبه قارهٔ هند و پاکستان بارها چاپ شده، ترجمهٔ فارسی آن از قاری عبداللّه خان الشعراء در ۱۹۳۶ م در کابل به چاپ رسیده است.

۳. *نیرنگ خیال*، کتاب دیگر آزاد، شامل ۱۳ مقالهٔ وی که در حدود ۱۲۹۱ق / ۱۸۷۴ م تألیف شد. ۷ مقاله از این کتاب در جلسه‌های «انجمن پنجاب» ارائه و در ۱۸۸۰ م جداگانه منتشر گردید و ۶ مقالهٔ دیگر پس از درگذشت آزاد، در ۱۹۲۳ م، به چاپ رسید. *نیرنگ خیال* با مقدمه‌ای مفصل به کوشش دکتر محمد صادق، در ۱۹۸۶ م، در لاهور چاپ و نشر شده است.

۴. *آب حیات*، تذکرهٔ شاعران اردو است که به روشی نو تألیف شده است. آزاد از ۱۲۰۱ ق / ۱۸۷۶ م با نامه‌نگاری به دوستان و نزدیکان و دانشمندان برای به دست آوردن اطلاعاتی دربارهٔ شاعران اردو زبان، کار تألیف این کتاب را شروع کرد و آن را در ۱۲۹۷ ق / ۱۸۸۰ م به پایان رسانید. این اثر در همان سال به کوشش سید رجب علی در لاهور به چاپ رسید. بر چاپ نخست کتاب انتقاداتی شد که در نتیجهٔ آنها، آزاد کتاب را با تجدید نظر و افزوده‌هایی در ۱۳۰۰/ ۱۸۸۳ م تجدید چاپ کرد. و پس از آن بارها *آب حیات* در هند و پاکستان به چاپ رسیده است.

۵. *دربار اکبری*، کتاب دیگر آزاد در شرح زندگانی اکبر شاه و امیران دربار وی که در سالهای ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۴ - ۱۳۰۵ ق تألیف شد. اگر چه برخی مقالات کتاب جداگانه در مجلهٔ *انجمن قصور* در ۱۸۷۶ م چاپ شد، این کتاب نخستین بار با ضمیمه‌ای به کوشش میر ممتاز علی در ۱۸۹۸ م و پس از آن در ۱۹۱۰ م به کوشش محمد ابراهیم در لاهور منتشر گردید.

افزون بر کتابهای بالا، رساله‌هایی همچون *سیرایران*، *نگارستان فارس*، *قند پارسی*، *لغت آزاد*، *نمایشنامه اکبر*، *خمکدهٔ آزاد* و مجموعهٔ اشعاری از آزاد به چاپ رسیده است. مجموعهٔ مقالاتش با عنوان *مقالات آزاد* نخستین بار به کوشش محمد باقر به چاپ رسید. آزاد مجموعاً ۱۹ اثر باارزش علمی و ادبی دارد که همهٔ آنها چاپ شده است (صادق، همان، ۱۰۲، ۱۰۹، ۲۶۹ ـ ۲۷۰؛ صدرالافاضل، ۳۱؛ قادری، ۴۱۷ - ۴۱۹؛ *د.اردو*، ۱۱۳)

منابع: آزاد، محمد حسین، *نیرنگ خیال*، به کوشش محمد صادق، لاهور، ۱۹۸۶م؛ *د.اردو*؛ باقر، آغا محمد، «کتب خانهٔ آزاد»، *الزبیر*، شم ۱۱، س ۱۹۶۷ م، بهاول پور؛ صادق، محمد، *محمد حسین آزاد ـ احوال و آثار*، لاهور، ۱۹۷۶ م؛ صدرالافاضل، مرتضی حسین، *مطلع الانوار*، کراچی، ۱۴۰۲ ق؛ قادری، حامد حسن، *داستان تاریخ اردو*، آگره، ۱۹۴۱ م، و نیز:

Sadiq, Muhammad, *A History of Urdu Literature*, London, 1964.

محمد سلیم مظهر

آزاد بلگرامی، میر غلام علی حسینی واسطی (۱۱۱۶ـ ۱۲۰۰ق/ ۱۷۰۴ - ۱۷۸۶م)، فرزند سیّد محمد نوح، دانشمند، تذکره نویس، مورخ و شاعر به زبانهای فارسی و عربی.

---

1. *A History of..*

از نیاکان وی شخصی به نام سیّد محمد صغری (وفات: ۶۴۵ق) که نسبش با ۲۰ واسطه به حضرت علی(ع) می‌رسد، در دورهٔ سلطان شمس الدین ایلتتمش (حک: ۶۰۲-۶۳۳ق) به شبه‌قاره رفت و در بلگرام اقامت گزید و سپس امیر آنجا شد و پس از ۳۱ سال فرمانروایی در همانجا درگذشت (آزاد، *مآثر*، ۱۱-۱۲، ۱۶۱، ۲۳۵، ۲۸۳؛ همو، سرو، ۲۱۴- ۲۱۵، ۲۹۱؛ همو، *خزانه*، ۱۲۳؛ عباس، ۲۲-۲۳).

آزاد در شهرستان بلگرام، استاده اوده در هند به دنیا آمد. او مقدمات علوم را در زادگاه خود نزد محمد طفیل بلگرامی (وفات: ۱۱۵۱ق) فراگرفت و در ۱۱۳۴ق به دهلی (شاهجهان آباد) رفت، و در آنجا نزد میر عبدالجلیل بلگرامی (وفات: ۱۱۳۸ق)، جد مادری خود، لغت، ادب، حدیث و سیره نبوی(ص) خواند و نزد میر محمد بلگرامی، دایی خود، عروض و قوافی و فنون ادبی را آموخت و در ۱۱۳۷ق به بلگرام بازگشت و به دست سیّد لطف‌اللّه، معروف به لدها شاه بلگرامی (وفات: ۱۱۴۳ق)، به طریقهٔ چشتیه درآمد (آزاد، *مآثر*، ۱۰۳، ۱۳۷، ۲۳۸، ۲۵۳؛ همو، سرو، ۲۵۲-۲۸۶، ۲۹۳؛ همو، *خزانه*، ۱۲۳-۱۲۴؛ همو، سبحه، ۹۰-۹۴؛ عبدالحی، ۱۱۸/۶؛ رضا زاده ۳۱۷/۱-۳۱۸؛ *د.اردو*، ۱۰۴/۱-۱۰۵؛ *ایرانیکا*، 3/172-173). وی در ۱۱۴۲ق از راه شاهجهان آباد، لاهور، ملتان، اوچ به سیوستان (سند)، پیش میر سید محمد بلگرامی متخلص به «شاعر» (وفات: ۱۱۸۵ق)، دایی و استاد خود که در آنجا وقایع نویس و میر بخشی بود، رفت. محمد بلگرامی او را به جانشینی خود برگزید و خود به بلگرام رفت. آزاد تا بازگشت وی، به مدت ۴ سال، به عنوان وقایع نویس و میر بخشی سیوستان انجام وظیفه می‌کرد (آزاد، مآثر، ۲۷۴-۲۷۵؛ عباس، ۳۵). او در ۱۱۵۰ق با کشتی راهی مکه و مدینه شد. در مدینه از شیخ محمد حیات سندی، صحیح بخاری آموخت و سپس به مکه بازگشت و نزد شیخ عبدالوهاب طنطاوی «فواید فن حدیث» را فراگرفت و پس از حج، در ۱۱۵۲ق، به بندر سورت (هند) رسید و، پس از ۵ ماه اقامت در آنجا، به اورنگ‌آباد دکن رفت و از ۱۱۵۲ تا ۱۱۵۶ق در تکیهٔ بابا شاه مسافر غجدوانی (وفات: ۱۱۲۶ق) اقامت گزید (آزاد، *مآثر*، ۲۹۱-۲۹۶؛ عباس، ۳۶-۳۷). آزاد، در اقامت ۴۸ سالهٔ خود در دکن، بارها به سیر و سیاحت کوتاه پرداخته که از آنها سفرهای وی به سری‌رنگ پتن، گلبرگه، برهانپور، ارکات و مالوه شایستهٔ ذکر است (آزاد، سرو، ۲۹۲-۲۹۵؛ همو، *خزانه*، ۱۲۵؛ همو، روضه، ۱۴؛ عباس، ۳۸-۴۰). وی سرانجام در اورنگ آباد درگذشت و در «روضهٔ خلدآباد»، در ۱۸ کیلومتری آن شهر در کنار مزار حسن سجزی، به خاک سپرده شد (اشرف، ۳۱۵؛ گوهر، زیر نام «آزاد»؛ نقوی، ۲۶۳-۲۶۴؛ عباس، ۵۰؛ حکمت، ۶۵-۶۷).

آزاد بلگرامی شخصی خوش رفتار و بذله گو بود، و هر چند با امیران و دولتمردانی همچون نواب آصف‌جاه نظام الملک (وفات: ۱۱۶۱ق) و بنیان گذار سلسلهٔ آصفیه در دکن، فرزندش نواب نظام الدوله بهادر ناصر جنگ متخلص به «آفتاب» (وفات: ۱۱۶۴ق) و صمصام الدوله شاهنواز خافی‌خان (وفات: ۱۱۷۱ق) روابط دوستانه داشت، جز یک رباعی فارسی و قطعه‌ای به زبان عربی، شعری در ستایش کسی نسرود و با آنکه از مصاحبان بسیار نزدیک نظام الدوله بود، هرگز مقامی در دستگاه او نپذیرفت (آزاد، *مآثر*، ۱۰۳، ۱۴۲، ۱۶۳؛ همو، سرو، ۵۹، ۲۹۳؛ همو، *خزانه*، ۴، ۵۵، ۱۲۴، ۱۴۳، ۳۳۷؛ ملکاپوری، ۲۵۷-۲۵۸؛ عباس، ۳۶-۳۷، ۴۴-۴۵). وی اهل دانش و ادب دوست بود و با شاعران، ادیبان و عارفانی چون واله داغستانی، آفرین لاهوری، بیخبر بلگرامی، میرزاجان خان رسا، متین اصفهانی، حزین لاهیجی روابط دوستانه داشت و نام و احوال آنان را در تذکره‌های خود آورده است. کسان بسیاری در زمرهٔ شاگردان وی بودند. در میان شاگردان وی برخی مذهب هندو داشتند از شاگردان برجستهٔ وی می‌توان از مهربان اورنگ‌آبادی (وفات: ۱۲۰۴ق)، لچهمی نراثن

شفیق اورنگ آبادی (وفات: ۱۲۲۳ق)، افضل بیگ خان قاقشال (زنده در ۱۱۶۵ق)،گیان رای هنر (وفات: ۱۱۹۰ق) و مدنسینگ موزون جهان آبادی (وفات: ۱۱۷۹ق) یادکرد (آزاد، *خزانه*، ۲۲۹؛ همو، *سرو*، ۲۴۱؛ گوپاموی، ۳۹۹-۴۰۱، ۶۸۲-۶۸۶؛ شفیق اورنگ آبادی، ۷۷-۷۹، ۹۳-۹۴؛ صبا، ۶۶۳-۶۶۵).

آثار: ۱. *سرو آزاد*، تذکرهٔ شاعران، این اثر در واقع جلد دوم کتاب *مآثر الکرام تاریخ بلگرام* است. این کتاب در دو بخش، و در شرح حال ۱۴۳ شاعر فارسی و ۸ شاعر هندی است که از سال ۱۰۰۰ تا ۱۱۶۶ق در شبه‌قاره به دنیا آمده‌اند یا به آن سرزمین رفته و در آنجا ماندگار شده‌اند. شرح حال شاعران براساس ترتیب الفبایی نامهای آنان آمده است. این تذکره در ۱۱۶۶ق تألیف شده، و به کوشش عبداللّه‌خان، در ۱۹۱۳م، در لاهور به چاپ رسیده است.

۲. *خزانهٔ عامره*، تذکرهٔ شاعران، که آزاد آن را به درخواست میر محمد اولاد، برادر زادهٔ خود، در ۱۷۶۲م در اورنگ‌آباد دکن تألیف کرد. در این تذکره شرح حال ۱۹۲ شاعر پارسی سرای هندو آمده و آزاد در آن از تذکره‌ها، تاریخها، فرهنگها و سروده‌های پیشین بهره برده که نامهای آنها را در منابع آورده است (گلچین معانی، ۵۱۴/۱؛ عباس، ۱۴۶-۱۷۰). این تذکره در ۱۸۷۱م در کانپور و در ۱۹۰۰م در هند به چاپ رسیده است. افزون بر آن گزیده‌هایی از *خزانهٔ عامره*، گاه با متن فارسی و گاه بدون آن، بارها به انگلیسی ترجمه و چاپ شده است (عباس، ۱۶۷).

۳. *مآثر الکرام تاریخ بلگرام*، یکی از تألیفات مهم آزاد بلگرامی، در شرح حال عالمان و دانشمندان شبه‌قاره،منطقهٔ بلگرام، است که در موضوع خود نخستین تألیف به شمار می‌رود. این کتاب در ۱۱۵۰ق آغاز، و در ۱۱۶۶ق به پایان رسیده و در آن شرح حال دانشمندان به ترتیب الفبایی نامهای آنان آمده است (شبلی نعمانی، ۱۱۸/۵؛ عباس، ۱۷۳-۱۸۸). *مآثر الکرام*، نخست به کوشش مولوی عبداللّه، در ۱۳۲۸ق در دکن، و سپس به کوشش مولوی محمد عبده، در ۱۹۷۱م در لاهور به چاپ رسیده است. این کتاب را مولانا شاه محمد خالد میان فاخری به زبان اردو ترجمه کرده، که در ۱۹۸۳م در کراچی به چاپ رسیده است.

۴. *روضةالاولیا*، در شرح حال ۱۰ عارف معروف که در «روضهٔ خلد آباد» دکن به خاک سپرده شده‌اند (عباس، ۲۰۰-۲۰۴). این کتاب نخست به کوشش محمد بشیر الدین اورنگ آبادی، در ۱۳۱۰ق، در اورنگ آباد، و سپس به کوشش نثار احمد فاروقی، به همراه ترجمهٔ اردو و حواشی در مجلهٔ *منادی*، ج ۶۷، (شم ۴ و ۵)، در دهلی نو به چاپ رسیده است.

۵. *سند السعادت فی حسن خاتمة السادات*، رساله‌ای کوتاه در فضیلت سادات که در ۱۲۸۲ق در بمبئی به چاپ رسیده است.

۶. *ید بیضا*، تذکرهٔ شاعران فارسی که آزاد آن را نخست در ۱۱۴۵ق با آوردن شرح حال ۵۳۲ شاعر در مدت یک سال در سند تألیف کرد؛ ولی پس از بازگشت از سند به بلگرام، در ۱۱۴۸ق، در آن تجدید نظر کرد و شرح حال ۱۳۵۹ شاعر را در آن آورد. از *ید بیضا* نسخه‌هایی در کتابخانه‌های مختلف نگهداری می‌شود (نک: عبدالمقتدر، 8/116؛ اسپرنگر، 1/142؛ منزوی، ۷۵۹/۱۱؛ اشرف، ۱۱۷/۲-۱۵۵؛ عباس، ۸۲-۱۲۲).

۷. *شجرهٔ طیبه*، کتابی در شرح حال سادات منطقهٔ بلگرام که میان سال‌های ۱۱۴۷ تا ۱۱۵۶ق تألیف شده است. از این اثر دست‌نوشتهای بسیاری در کتابخانه‌ها موجود است (منزوی، مشترک، ۹۶۶/۱۱-۹۶۷؛ حسینی ۳۲/۲؛ دانش پژوه، ۲۳۵/۲؛ رضوی، 183؛ عباس، ۱۸۹-۱۹۹).

۸. *دیوان شعر آزاد*، شامل غزلیات، مثنویات، قصاید، رباعیات، قطعات، تضمینات و مادهٔ تاریخهاست که گزیده‌ای از آن در دو جزوهٔ کوتاه در ۱۳۰۱ق در حیدر آباد به چاپ رسیده است. ۱۸ نسخه از *دیوان آزاد* در

کتابخانه‌های مختلف موجود است (منزوی، ۱۱۵۳/۸؛ اته، 1/933؛ استوری، 1/862؛ ایوان، 217؛ اشرف، ۳۰۴/۵-۳۰۶؛ گلچین معانی، ۵۱۶/۱؛ عباس، ۲۱۲ - ۲۱۴).

۹. *بیاض اشعار آزاد*، گزیده‌ای از اشعار ۲۷۷ شاعر پارسی‌گوی ایران و شبه قاره از فیضی دکنی تا جلال اسیر که دست‌نویسی از آن در کتابخانهٔ ندوةالعلماء لکهنو به شمارهٔ ۱۴۰، نگهداری می‌شود (عباس، ۲۱۵؛ برای فهرست شاعران نک: همو، ۲۱۶-۲۲۷).

۱۰. شرح *قطعهٔ نعمت‌خان عالی شیرازی*، شرحی بر قصیدهٔ نونیهٔ نعمت خان عالی (وفات: ۱۱۲۳ق) که برخی از دست‌نوشته‌های آن در کتابخانه‌های مختلف موجود است (نک: عباس، ۲۲۸-۲۳۰).

۱۱. *غزلان الهند*، ترجمهٔ فارسی دو فصل آخر *سبحة المرجان فی آثار هندوستان*، تألیف خود آزاد به زبانِ عربی، که وی آن را به درخواست مهربانِ اورنگ آبادی و شفیق اورنگ آبادی، شاگردان خود، در ۱۱۷۸ق، به فارسی برگرداند. از این اثر نیز نسخه‌های بسیاری در کتابخانه‌ها نگهداری می‌شود (منزوی، ۱۳ / ۲۴۲۳ - ۲۴۲۴، ۲۸۰۸-۲۸۰۹ ؛ عباس، ۲۳۱-۲۵۸).

۱۲. *مثنوی طلسم اعظم*، منظومه‌ای که در آن آزاد رخدادهای سفر حج را به نظم کشیده است. تنها ۴۴ بیت از این مثنوی در دست است که در *مآثر الکرام* آمده است (آزاد، *مآثر*، ۲۹۱-۲۹۶).

۱۳. مثنوی در صفت مدینه، منظومه‌ای در وصف مدینه در ۷۶ بیت که دست‌نویس آن در کتابخانهٔ دانشگاه اسلامی علیگره به شمارهٔ ۲-۱-۱۳/۸۹۱۰۵۵۱۴ محفوظ است (عباس، ۲۵۹-۲۶۱).

۱۴. مثنوی سراپای معشوق ("مرآة الجمال")، در یک مقدمه و چند وصف که دارای ۱۲۱۵ بیت است. چند نسخه از آن در کتابخانه‌های مختلف موجود است (حسینی، ۹۸/۶؛ استوری، 1/862؛ عباس، ۲۶۱-۲۶۵).

۱۵. مثنوی *معراج الکمال تکملهٔ امواج خیال*، تکمله‌ای بر مثنوی «امواج خیال»، سرودهٔ میر عبد الجلیل بلگرامی، در ۷۱ بیت. دست‌نویس آن در کتابخانهٔ دانشگاه اسلامیهٔ علیگره (شم ۵۵۱۴/۱۶) نگهداری می‌شود. افزون بر آنچه گذشت از آزاد آثاری چون *سفرنامه* و چند منظومه و رساله به فارسی بر جای مانده است (عباس، ۲۶۸-۲۷۰). آزاد آثاری نیز به زبان عربی داشته که از مهم‌ترین آنهاست: ۱. *سبحة المرجان فی آثار هندوستان*، یکی از کتاب‌های مهم آزاد در چند دانش که دارای ۴ فصل است و به ۱۱۷۷ق تألیف شد. این کتاب نخست در ۱۳۰۳ق، در بمبئی و سپس در ۱۹۷۶م، در علیگره، و پس از آن به کوشش محمد فضل الرحمن ندوی سیوانی در دو مجلد، در همانجا، به چاپ رسید. شمس الدین حسنی حسینی بنارسی در سدهٔ ۱۹م آن را به فارسی ترجمه کرد که دست‌نویسی از آن در کتابخانهٔ خدابخش پتنه (شم ۶۵۳)، نگهداری می‌شود (عباس، ۳۳۲). مترجم فارسی این اثر دو فصل آن را به زبان اردو نیز ترجمه کرد که در ۱۲۹۵ق با عنوان ماده تاریخ آن *مظهر آدم* (۱۲۹۵) در لکهنو به چاپ رسیده است.

۲. *شفاء العلیل فی اصلاح کلام ابوطیب المتنبی*، نقدی بر اشعار متنبی، شاعر معروف عرب، که آزاد آن را در ۱۱۹۶ق به پایان رسانده است. این کتاب به کوشش نثار احمد فاروقی در مجلهٔ *ثقافت الهند* (دهلی، ج ۳۵، شم ۴،۵ و ج ۳۶، شم ۱،۲) به چاپ رسیده است. آزاد، افزون بر تألیفات خود، *مآثر الامرای* صمصام الدوله شاهنواز خان را، که به سبب کشته شدن وی ناتمام مانده بود، با اضافهٔ مطالب و شرح حال صمصام الدوله به پایان رسانید (شاهنوازخان، ۱۱/۱-۱۳؛ عباس، ۲۷۳-۲۷۵). این کتاب در ۳ مجلد، به کوشش مولوی عبدالرحیم و مولوی میرزا اشرف علی، از سوی «انجمن آسیایی بنگال»[1]، در ۱۸۸۸، ۱۸۹۰ و ۱۸۹۵م به چاپ رسیده است. وی مطالبی بر *انیس المحققین*، اثر میر نوازش علی فقیر بلگرامی نیز افزود

1.Asiatic Society of Bengal

(عباس، ۲۷۶-۲۸۱).

شهرت آزاد و احترام و مرتبهٔ وی در جوامع علمی، ادبی و فرهنگی آن روزگار، مخالفتها و حسدهای ادیبان و شاعران را برانگیخت، چنانکه محمد صدیق سخنور بلگرامی، شیخ غلام حسین ثمین بلگرامی و مولوی محمد باقر آگاه مدراسی به نوشته‌ها و سروده‌های آزاد انتقاد کردند و رساله‌هایی به نامهای *تحقیق السداد فی فدلة الآزاد*، *شرایف عثمانی* و *چهارصد ایراد بر کلام آزاد* تألیف کردند. مهربان اورنگ آبادی، شاگرد آزاد، در پاسخ به اعتراضات سخنور بلگرامی، کتابی به نام *تأدیب الزندیق فی تکذیب الصدیق* نگاشت (برای اطلاعات بیشتر نک: عباس، ۳۴۷-۳۵۸).

منابع: آزاد بلگرامی، غلام علی، *خزانهٔ عامره*، (دفتر ثالث موسوم به *سرو آزاد*)، کانپور، ۱۱۷۶ق؛ همو، *روضة الاولیا*، به کوشش محمد بشیرالدین افسر اورنگ‌آبادی، اورنگ‌آباد، ۱۳۱۰ق؛ همو، *سبحة المرجان*، بمبئی ۱۸۸۶؛ همو، *سرو آزاد*، به کوشش، عبدالله‌خان، لاهور ۱۹۱۳م؛ همو، *مآثر الکرام تاریخ بلگرام*، لاهور، ۱۹۷۱م؛ اشرف وجیه‌الدین، *بحر ذخایر*، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ سالار جنگ، حیدر آباد؛ حسینی، احمد، *فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ عمومی حضرت آیت الله العظمی نجفی مرعشی*، قم ۱۳۵۷ش؛ د.اردو؛ دانش پژوه، محمد تقی، *فهرست میکروفیلم‌های کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران*، تهران، ۱۳۵۳ش؛ رضا زادهٔ لنگرودی، رضا، "آزاد بلگرامی"، دبا؛ شاهنوازخان، صمصام‌الدوله، *مآثرالامرا*، به کوشش مولوی عبدالرحیم و مولوی میرزا اشرف‌علی، کلکته، ۱۸۹۵م؛ شبلی نعمانی، «مولوی غلام علی آزاد بلگرامی»، *مقالات شبلی*، اعظم گره، ۱۳۷۵ق؛ شفیق اورنگ آبادی، لچهمی نراش، *گل رعنا*، حیدر آباد دکن، بی‌تا؛ عباس، سید حسن، *بررسی احوال و آثار فارسی میر غلام علی آزاد بلگرامی*، تهران، ۱۳۷۳ش؛ گلچین معانی، احمد، *تاریخ تذکره‌های فارسی*، تهران ۱۳۴۸-۱۳۵۰ش؛ گوپاموی؛ گوهر، محمد منور، *سخنوران بلند فکر*، مدراس، ۱۳۵۲ق؛ ملکاپوری، عبدالجبار خان، *محبوب الزمن تذکرهٔ شعرای دکن*، حیدرآباد، ۱۳۲۹ق؛ منزوی، مشترک؛ نقوی، تذکره؛ نیز:

Abdul Muqtadir, *Catalogue of Arabic and Persian Manuscripts in the Oriental Public Library at Bankipur*, Patna, 1925; Ethe; Ivanow, *Catalogue of Persian*; Rizvi, A. A., *Catalogue of the Persian Manuscripts in the Maulana Azad Library*, Aligrah, 1969; Sprienger, M. D., *Catalogue of Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of Oudh*, Calcutta, 1854; Storey.

محمد سلیم مظهر و دانشنامهٔ شبه قاره

آزاد تهرانی، میرزا محمد صادق، متخلص به «آزاد» (وفات: ۱۱۵۴ ق / ۱۷۴۶ م) شاعر پارسی گو و حماسه سرای شبه قاره هند.

او تهرانی بود و گویا در جوانی به کشمیر مهاجرت کرد و در آن ولایت اقامت گزید (استوری؛1/218)، اما با توجه به سروده‌هایش در «*دلگشانامه*»، در کشمیر زندگی خوبی نداشته است (نک: آزاد، برگ ۶ ب).

تخلص وی و اقامتش در کشمیر موجب شد که برخی او را با میرزاارجمند کشمیری (وفات: ۱۱۳۴ ق) اشتباه کنند تا آنجاکه دو اثر منظوم او به ارجمند کشمیری نسبت داده شده است (منزوی، مشترک، ۱۰۰۹/۸-۱۰۱۱؛ همو، *نسخه‌ها* ۲۷۷۴/۴، ۲۸۱۳).

از آزاد دو اثر منظوم به جای مانده است: ۱. *دلگشانامه* یا *مختارنامه* ، منظومه‌ای است حماسی دربارهٔ قیام مختار ثقفی در بحر متقارب با مقدمه‌ای طولانی به نثر. این منظومه را به ارجمند کشمیری و میرزا غلام علی آزاد بلگرامی (وفات: ۱۲۰۰ ق / ۱۷۸۵ م) نیز نسبت داده‌اند (آقابزرگ، ۲۵۵/۸ ۱۹/۱۸۰؛ ریو،2/719, 3/1092) که مسلماً اشتباه است، زیرا میرزا محمدصادق سرایش این منظومه را در ۷ صفر ۱۱۳۱ ق آغاز کرد (نک: آزاد، برگ ۱۰ ب) و ۶ سال بعد در ۱۱۳۷ ق آن را به پایان رساند (همانجا، برگ ۲۷۵ ب)؛ در حالی که ارجمند کشمیری در ۱۱۳۴ ق درگذشته است. علاوه بر آن فهرست نگار متأخر، عبدالمتقدر (۸۹/۱) نیز این اثر را از میرزا محمدصادق

دانسته است (نیز نک: نبی هادی، 101؛ راس، 182).

نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ خدابخش پتنه (شم۳۷۳) موجود است (برای نسخه‌های دیگر آن نک: منزوی، *نسخه‌ها*، ۲۸۱۳/۴؛ همو، مشترک، ۱۰۱۰/۸؛ *مارشال*، 94)؛ ۲. تکملهٔ *حملهٔ* حیدری، این منظومه در اصل از باذل مشهدی شاهجهان آبادی (وفات: ح ۱۱۲۴ ق)، و شامل سرگذشت پیامبر (ص) و جانشینان وی تا پایان خلافت عثمان است. پس از باذل، میرزا ابوطالب فندرسکی کار او را ادامه داد و سپس میرزا محمدصادق، پس از اتمام *دلگشانامه*، بنابه خواهش فخرالدین محمدخان، پسر عموی باذل، کار وی را دنبال کرد (استوری، 1/199-200). ریو این اثر را نیز نخست به میر غلام علی آزاد بلگرامی و در جای دیگر به ارجمند کشمیری نسبت داده است (3/1092؛2/719). گلچین معانی نیز به تبع او این اثر را، که به شمارهٔ ۸۵۸۴ در فهرست آستان قدس رضوی (شم ۸۵۸۴) موجود است از میرزا ارجمند می‌داند (۳۱۶/۷). در حالی که اطهر شیر که از این کتاب با نام حربهٔ حیدری یاد کرده آن را از میرزا محمد صادق دانسته است (۸۱/۳). نسخه خطی آن نیز در کتابخانهٔ خدابخش پتنه (شم ۳۷۴) موجود است (برای نسخه‌های دیگر آن نک: منزوی، *نسخه‌ها*، ۲۷۷۴/۴؛ همو، مشترک، ۸ ۱۰۱۰ - ۱۰۱۱؛ همو، گنج بخش، ۱۹۶۷-۱۹۶۸؛ مارشال، 336،94).

منابع: آزاد، میرزا محمد صادق، *دلگشانامه یا مختارنامه*، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ خدابخش، پتنه، شم ۳۷۳؛ آقا بزرگ، *الذریعه*؛ اطهرشیر، سید، *مراةالعلوم* پتنه، ۱۹۶۷؛ عبدالمقتدر، خان بهادر مولوی، *مراةالعلوم*، به کوشش مولوی محمد عبدالخالق صاحب، پتنه، ۱۹۲۵ م؛ گلچین معانی، احمد، *فهرست کتب خطی کتابخانهٔ آستان قدس رضوی*، مشهد، ۱۳۴۶ ش؛ منزوی، گنج بخش؛ همو، مشترک؛ همو، نسخه‌ها؛ نیز:

Marshal; Nabi Hadi; Rieu; Ross, E. Denison, *Catalogue of the Arabic and Persian Manuscripts in the Khuda Bakhsh Oriental Public Library*, Patna, 1977; Storey.

هدی سید حسین‌زاده

آزاد جهانگیرنگری ← جهانگیرنگری، محمود

آزاد کشمیری، آزاد خان ← کشمیری، محمد آزاد خان

آزاد کشمیری، محمد مقیم (وفات ۱۱۵۰ ق / ۱۷۳۷م) شاعر پارسی‌گوی شبه قاره در عهد محمد شاه گورکانی.

در برخی تذکره‌ها نام او را احمد ذکر کرده‌اند (مدرس، ۴۷؛ سامی، ۱۷۵). در کشمیر زاده شد، و همانجا نزد محمد اسلم سالم کشمیری به تحصیل پرداخت و سپس زادگاهش را ترک گفت و در اکبرآباد آگره اقامت گزید (آرزو، ۲۱؛ هادی، 101). زمانی که سید امیرخان ناظم، صوبه‌داری شهر تته را برعهده گرفت آزاد ملازم وی شد (علی حسن خان، ۶) و در محافلی که سراج الدین علی خان آرزو، میرزا حاتم بیگ و میان علی عظیم حضور داشتند، شرکت می‌جست (خوشگو، ۲۱۸/۳). این جلسات در پرورش ذوق ادبی او مؤثر بود (هادی، همانجا). آزاد در واپسین روزهای عمر نابینا شد و به سختی و با تنگدستی روزگار می‌گذرانید، تا آنکه در شهر اکبر آباد چشم از جهان فروبست (خلیل، ۲۰؛ خوشگو، همانجا). او را از شاعران خوش سخن شمرده‌اند و آرزو در *مجمع النفایس*، کلام او را تحسین کرده است. دیوان شعری به وی نسبت می‌دهند که به نقل از آرزو، در شاهجهان آباد در کتابخانه رای‌رایان آنند رام موجود است (ص ۲۱). برخی از تذکره نویسان نیز ابیاتی از او آورده‌اند (آرزو، خوشگو، همانجاها).

منابع: آرزو، سراج الدین علی خان، *مجمع‌النفایس*، به کوشش عابد رضا بیدار، پتنه، ۱۹۹۲ م؛ خلیل، علی ابراهیم خان، *صحف ابراهیم*، پتنه، ۱۹۷۸ م؛ خوشگو، بندرابن‌داس، *سفینه* (دفتر ثالث)، به کوشش محمد عطاالرحمن کاکوری، پتنه، ۱۹۵۹م؛ سامی، ش، *قاموس الاعلام*، استانبول، ۱۳۰۶ ق؛ علی حسن خان، *صبح گلشن*، به کوشش عبدالمجید خان، بهوپال، ۱۲۹۵ق؛ مدرس تبریزی، محمد علی، *ریحانة الادب*، تهران، ۱۳۶۹ ش؛ نیز:

Nabi Hadi.

ثریا پناهی

آزاد کشمیری، میرزا ارجمند، متخلّص به «آزاد» و «جنون» (وفات: ۱۱۳۴ق / ۱۷۲۲م) فرزند عبدالغنی بیگ قبول، شاعر پارسی سرا و شیعی مذهب شبه‌قاره.

نیاکانش اصلاً از بدخشان به کشمیر مهاجرت کردند و آزاد در آنجا در خاندانی اهل علم و ادب زاده شد. پدرش، عبدالغنی، (وفات: ۱۱۳۹ق) و برادرش، گرامی، هر دو در شمار ادیبان و شاعران آن عصر محسوب می‌شدند. تاریخ ولادت آزاد کشمیری دانسته نیست امّا با توجّه به آنکه گفته‌اند در جوانی درگذشته، باید در آغاز سدهٔ ۱۲ق زاده شده باشد (خوشگو، ۳/ ۱۴۸ ـ ۱۴۹، ۱۵۱ ـ ۱۵۵؛ علی حسن خان، ۱۰۹؛ خلیل، ۸، ۱۲۰؛ آرزو، ۱۴ ـ ۱۵). وی در نوجوانی نزد پدرش فنون شعر و ادب آموخت. در عهد محمدشاه* (حک: ۱۱۳۱ ـ ۱۱۶۱ق) به خدمت علی‌اصغرخان، برادر رحیم‌النساء بیگم، درآمد و تا پایان عمر نزد او ماند. وی با برخی از ادیبان و شاعران بزرگ عصر از جمله سراج‌الدین علی خان آرزو* معاشرت و مصاحبت داشت (آرزو، همانجا؛ اصلح میرزا، ۴۹؛ خوشگو، ۱۳۸/۳).

آزاد طبعی رسا داشت و به رموز سخن آشنا بود او را «جامع‌الکمالات» دانسته‌اند (خلیل،۸ ؛ اصلح میرزا، همانجا).

آزاد در مدّت اقامتش در حدود ۱۱۳۱ق نخست مثنوی *دلگشا نامه* و بعد از آن در سالهای آخر عمرش تکملهٔ *حمله حیدری* را به انجام رساند. وی که در آغاز «آزاد» تخلّص می‌کرد پس از سرودن *حمله حیدری* تخلص خود را از آزاد به «جنون» تغییر داد. (آرزو، ۱۴؛ خوشگو، ۱۴۸/۳ـ۱۴۹). آزاد سرانجام در دهلی ـ ظاهراً جهان آباد ـ درگذشت و همانجا به خاک سپرده شد (خلیل میرزا، همانجا).

آثار: ۱. *دلگشا نامه*، منظومه‌ای است در شرح مبارزات مختار سقفی. وی آن را در طی ۶ سال ـ میان سالهای ۱۱۲۵ ـ ۱۱۳۱ق سرود. ریو (2/719) و به تبع او آقا بزرگ (۲۵۵/۸) *دلگشا نامه* را از غلام‌علی آزاد بلگرامی* (وفات: ۱۲۰۰ق) دانسته‌اند. سپس ریو در جایی دیگر انتساب این اثر را به آزاد بلگرامی اشتباه دانسته است (3/1092). برخی از فهرست نگاران متقدم چون عبدالمقتدر (۸۹/۱) و استوری (2/218) نیز این اثر را به محمد صادق آزاد تهرانی نسبت داده‌اند که با تحقیقات گلچین معانی هماهنگ نیست و درست نمی‌نماید (گلچین معانی، ۳۱۶/۷ـ۳۱۸؛ نیز نک: منزوی، مشترک، ۱۰۱۰/۸). نسخه‌ای از این اثر در دانشگاه پیشاور، و نسخه‌ای دیگر در موزهٔ بریتانیا موجود است (منزوی، همانجا؛ ریو، 2/719).

۲. *حملهٔ حیدری*، حماسه‌ای دینی در بحر متقارب اثر محمد رفیع‌خان باذل مشهدی شاهجهان آبادی* (وفات: ۱۱۲۳ق) در احوال رسول اکرم(ص) و خلفای راشدین است که برخی شاعران تکمله‌ای بر آن افزوده‌اند. از جمله آنهاست آزاد کشمیری که به خواهش فخر الدین محمد خان عموزادهٔ باذل مشهدی به سرودن تکمله‌ای بر آن پرداخت. این تکمله مشتمل است بر احوال و مناقب امیر المؤمنین علی (ع) و شرح جنگهای جمل و صفین و نهروان. ریو (2/719) و استوری (2/218) آن را به غلام‌علی آزاد بلگرامی و میرزا صادق آزاد تهرانی نسبت داده‌اند (نیز نک: عبد المقتدر، ۸۹/۱). البته دور نیست که این دو تن نیز تکمله‌ای بر حملهٔ حیدری سروده باشند. نسخه‌ای از این کتاب منضم به *حمله حیدری* باذل در کتابخانهٔ آستان قدس به (شم ۸۵۸۴) موجود است ولی کاتب تکملهٔ آزاد را تا اواسط جنگ صفین نوشته است. (گلچین معانی، ۷/ ۳۱۶) چند نسخه از این اثر در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام آباد و نیز نسخه‌ای از آن در موزهٔ ملی کراچی موجود است (منزوی، ۸/ ۱۰۱۱).

۳. *نیاز و ناز*، نام اثر منظوم دیگری که به آزاد نسبت داده‌اند و نسخه‌ای از آن در موزهٔ بریتانیا موجود است (نک: ریو، 3/1092, 713-2/712).

وی یک مثنوی نیز در ستایش بهر خان و اطعمه خان

سروده است (آرزو، ۱۵؛ خلیل، ۸).

منابع: آرزو، سراج‌الدین علی خان، *مجمع‌النفایس* به کوشش عابد رضا بیدار، پتنه، ۱۹۹۲م؛ آقا بزرگ، *الذریعه*؛ اصلح میرزا، تذکرهٔ شعرای کشمیر به‌کوشش حسام‌الدین راشدی، کراچی، ۱۳۴۶ش؛ خلیل، علی ابراهیم‌خان، *صحف‌ابراهیم*، به‌کوشش عابد رضا بیدار، پتنه، ۱۹۷۸م؛ خوشگو؛ عبدالمقتدر، خان بهادر مولوی، *مرآة العلوم*، پتنه، ۱۹۲۵م؛ علی حسن خان، *صبح گلشن*، به کوشش عبدالمجید خان، بهوپال، ۱۲۹۵ق؛ گلچین معانی، *فهرست کتب خطی کتابخانهٔ آستان قدس*، مشهد، ۱۳۴۶ ش؛ منزوی، مشترک؛ نیز

Rieu; Story.

میترا فراهانی

آزاد کشمیری، میرزا محمد علی، متخلص بـه «آزاد» (وفات: ۱۲۲۱ق/۱۸۰۶م) عارف، طبیب، و شاعر پارسی گوی کشمیری.

تذکره نویسان نام او را میر غضنفر علی و میر غلام رسول نیز ضبط کرده‌اند (بسمل، ۲۴۴؛ هدایت، *ریاض العارفین*، ۲۴۴؛ معصوم علیشاه، ۲۵۲/۳). وی در کشمیر زاده شد و در آنجا علوم متداول را فرا گرفت و سپس در حکمت، طب و دیگر علوم دستی پیدا کرد؛ چنانکه برخی اوقاتش را به طبابت می‌گذراند. اینکه بعضی او را پزشکی حاذق خوانده‌اند (دنبلی، ۱۵۲/۱-۱۵۳) صحیح نیست و محمود میرزا نیز ادعای طبابت او را بی‌اساس دانسته است (۵۶۹/۲؛ هدایت، *مجمع الفصحاء*، ۱۴۱/۱).

آزاد خط نستعلیق را به شیوه‌ای خوش تحریر می‌کرد (محمود میرزا، همانجا). در علم رمل نیز مهارتی داشت (خراب، ۱۲). چون روحیه‌اش با سفر سازگار بود، ۳۰ سال از زندگیش را به سیر و سفر در کشورهای هند و ایران و عراق گذراند (محمود میرزا؛ دنبلی، همانجاها) آزاد ظاهراً پیش از سکونت در نهاوند مدتی در شیراز مسکن گزید و به صحبت بسیاری از مشایخ آنجا نایل شد و سرانجام در حلقهٔ درویشان نقشبندیه درآمد (محمود میرزا؛ معصوم علیشاه، همانجاها). در مدت اقامت در شیراز با برخی از ادبا و علمای آن دیار، از جمله علی اکبر نواب شیرازی و رضا قلیخان هدایت و والهٔ داغستانی مؤلف *ریاض الشعرا*، همنشینی داشت (بسمل، ۴۲۴؛ هدایت، *ریاض العارفین*، همانجا؛ نبی هادی، 102). وی پس از شیراز، راه عتبات را در پیش گرفت و مدتی در آنجا اقامت گزید (محمود میرزا، ۵۷۰/۲). در عتبات نسبت به خالد کرد - از اقطاب نقشبندیه - ارادت یافت و در حلقهٔ مریدان وی درآمد (بسمل، معصوم علیشاه، همانجاها). آنگاه به نهاوند سفر کرد و مورد توجّه محمود میرزا، پسر فتحعلیشاه قاجار، حاکم شهر، قرار گرفت و در آنجا دختری از نزدیکان شاهزاده را به همسری برگزید و مستمری دائم یافت. دوران اقامت او در نهاوند ۷ سال به طول انجامید. در این مدت او جزو معاشران و همنشینان شاهزاده بود و با وی مناظره و مشاعره داشت، اما گاه میان آنها نقاری پدید می‌آمد. گفته‌اند که او طبیعتی عاشق پیشه و زود رنج داشت و بارها آهنگ آن کرد که مصاحبت شاهزاده را رها کرده، از نهاوند برود (محمود میرزا، همانجا). زمانی که فتحعلیشاه قاجار به نهاوند رفت، آزاد کشمیری با رفتار و سخنان ناشایست خود او را رنجانید اما با میانجیگری محمود میرزا از مجازات رهایی یافت (همانجا). پس به تویسرکان مهاجرت کرد و به خدمت شاهزاده شیخ علی میرزا درآمد و سرانجام در همانجا درگذشت (دنبلی، ۱۵۳/۱؛ معصوم علیشاه، ۲۵۲/۳؛ نیز قس: نبی‌هادی، 102 که معتقد است وی در اواخر عمر به کشمیر بازگشته است). با آنکه شهرت او در غزل سرایی است (دنبلی ۱۵۲/۱-۱۵۳) امّا قصاید و مثنویهایی نیز از او برجای مانده است. مثنویهای او عرفانی و به پیروی از مثنوی مولانا سروده شده است (محمود میرزا، ۵۶۸/۲). او آثار و اشعار بسیاری داشته، اما برخی معتقدند که اشعار دیگران را به خود نسبت می‌داده است (محمود میرزا، همانجا). از جمله آثار اوست: مثنوی *خمخانه*، *میخانه*، ۷ دفتر شعر در بحر رمل و نیز دیوان

شعری مشتمل بر ۲۰ هزار یا به گفتهٔ خودش، ۵۰ هزار بیت (محمود میرزا، ۵۷۰/۲؛ دنبلی، ۱۵۳/۱؛ آقا بزرگ، ۹ (۱)/۶). شعر آزاد پیچیده و مغلق نیست، معذالک گاه صنایع لفظی و معنوی در آن دیده می‌شود (هدایت، همانجا).

منابع: آقا بزرگ، *الذریعه*؛ بسمل، حاج علی‌اکبر نواب شیرازی، *تذکرهٔ دلگشا*، به کوشش منصور رستگار فسائی، شیراز ۱۳۷۱ش؛ خراب، احمد قاجار، *مصطبهٔ خراب*، به کوشش عبدالرسول خیامپور، تبریز ۱۳۴۴ش؛ دنبلی، عبدالرزاق، *نگارستان دارا*، به کوشش عبدالرسول خیامپور، تبریز ۱۳۴۲ش؛ محمود میرزا قاجار، *سفینة المحمود*، به کوشش عبدالرسول خیامپور، تهران ۱۳۶۴ش؛ معصوم‌علیشاه شیرازی، محمد معصوم، *طرایق الحقایق*، به کوشش محمد جعفر محجوب، تهران، بی‌تا؛ هدایت؛ *ریاض العارفین*، به کوشش مهر علی گرگانی، تهران، ۱۳۴۴ش؛ همو، *مجمع الفصحاء*، به کوشش مظاهر مصفا، ۱۳۳۹ش و نیز؛

Nabi Hadi.

زهرا رضائی

آزاد لاهوری، فقیر عزیزالدین متخلص به «آزاد» و «رضا» (۱۱۹۱ ـ ۱۲۶۲ق / ۱۷۷۷ ـ ۱۸۴۵م)، شاعر، پزشک و دولتمرد لاهوری.

وی اولین فرزند سید غلام محی‌الدین لاهوری و برادر بزرگ نورالدین (منوّر)، و امام‌الدین (اظهر) لاهوری بود. پدرش نیز شاعر، و در عرفان بر طریقت نوشاهیه قادریه بود. خاندان فقیر عزیزالدین در دورهٔ مهاراجا رنجیت سینگ، حکمران سیک پنجاب (وفات: ۱۲۵۴ق) از نفوذ و اعتبار بسیار برخوردار بودند و اکثر آنان به طبابت و آموزش این فن اشتغال داشتند (عبدالرشید، ۱۸-۱۹؛ ظهورالدین احمد، ۱۱۶/۴؛ منزوی، ۱۲۸۱/۸). فقیر عزیزالدین در نوجوانی علوم متداول عربی و فارسی را فراگرفت و سپس طب را نزد حکیم محمدیار و لال‌حاکم رای، و شیمی و داروسازی را نزد دکتر مارتین آموخت (ظهورالدین احمد، ۱۱۶/۴). وی پس از اینکه در ۱۲۱۳ق چشم‌های مهاراجا رنجیت سینگ را معالجه کرد، منطقهٔ بادو و شرقپور را به تیول هدیه گرفت و در میان مردم به «حاکم مزاج مهاراجا» معروف گردید. او در دربار چنان نفوذ یافت که به وزارت رسید و مسئولیتهای مهم دیگری از جمله مأموریتهای نظامی و سفارتی به وی سپرده شد (ظهورالدین احمد، ۴/ ۱۱۶ ـ ۱۱۷؛ نبی‌هادی، 171). عزیزالدین میان سالهای ۱۲۳۵ – ۱۲۵۱ق به عنوان ایلچی به بهاولپور رفت و قلعهٔ پهلور را از دیوان کربارام باز ستاند.

هنگامی‌که دوست محمد خان کابلی در ۱۸۳۵م پیشاور را تصرف کرد، عزیزالدین به عنوان سفیر با وی به گفتگو پرداخت و در این اثنا سیکها به حمایت از عزیزالدین، دوست محمدخان را محاصره و به عقب نشینی مجبور کردند. وی در صفر ۱۲۳۷ق برای سرکوبی افغانها به اتک فرستاده شد و قلعهٔ اتک را به تصرف درآورد (ظهورالدین احمد، ۱۱۷/۴-۱۱۸). عزیزالدین تا زمان مرگ مهاراجا رنجیت سینگه (۱۲۵۴ق) نزد او ماند و همواره طرف مشورت او واقع می‌شد. آزاد نیز همیشه می‌کوشید روابط خوبی بین انگلیسها و سیکها برقرار سازد (همو، ۱۱۶/۴).

عزیزالدین شخصیتی برجسته داشت و مورد توجه عموم مردم بود و از عهدهٔ کارهای محوله بخوبی برمی‌آمد. او محرم اسرار دولتمردان بود و در امور کشورداری مورد مشورت قرار می‌گرفت (همو، ۱۱۹/۴ به نقل از سوهن لعل). عزیزالدین سالهای آخر عمرش به ضعف بینایی دچار شد و از دخالت کردن در امور دولتی کناره گرفت و سرانجام در محرم ۱۲۶۱ق درگذشت. او را در حیاط فقیرخانه در لاهور دفن کردند (اسلم، ۴۸۹-۴۹۰).

عزیزالدین، همانند پدر، در طریقت نوشاهیه درآمد و با صوفیانی چون فقیر فضل‌الدین برقندازی مصاحبت داشت (ظهورالدین احمد، ۱۱۹/۴). عزیزالدین، علی‌رغم اشتغال به کارهای حکومت، با درویشان روابط نیکو داشت و خود نیز درویشانه می‌زیست و به آن افتخار می‌کرد. وی به علوم

شرعی نیز آگاه بود و بر آن بود که شریعت و طریقت برای یک زندگی موفق لازم و ملزوم یکدیگرند (همانجا). از آزاد اشعاری به فارسی برجای مانده است. سروده‌های او خالی از صنایع بدیعی ولی استوار و استادانه است. او در غزل متأثر از حافظ بود (همو، ۴/۱۲۳-۱۲۴). از *دیوان* وی نسخه‌هایی در کتابخانه‌های فقیر سید مغیث‌الدین لاهور و موزهٔ ملی کراچی در دست است (نک: منزوی، ۱۲۸۱/۸؛ نوشاهی، ۴۰۷). فقیر یک مثنوی با نام *آزادنامه* نیز در تصوف و اخلاق از خود به جای گذاشته است (ظهورالدین‌احمد، ۱۲۳/۴). اثر دیگر وی دفتر خاطرات فقیر عزیزالدین است که شامل دو بخش است: در بخش اول وقایع سالهای ۱۲۵۵ق تا ۱۲۶۱ق درج شده و دربردارندهٔ نامه‌هایی است که دیگران به فقیر عزیزالدین نوشته‌اند و اطلاعات خوبی در مورد زندگی شخصی عزیزالدین و امور سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و آموزشی دورهٔ رنجیت سینگ دربر دارد (ظهورالدین احمد، ۱۲۴/۴). بخش دوم این دفتر شامل نامه‌های رسمی فقیر عزیزالدین از تاریخ ۱۲۵۷ تا ۱۲۵۸ق است. نامه‌های خصوصی به طور کامل نقل شده و علاوه‌بر آن اشعاری نیز در قالب مثنوی از وی آمده است (ظهورالدین احمد، ۱۲۶/۴؛ منزوی، ۴۲۵/۵). نسخه‌ای از بخش اول این کتاب در موزهٔ لاهور (شم ۵۶۹) و نسخه‌ای از بخش دوم آن در مجموعهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور (شم ۳۳۷۰/۳۳۶) نگهداری می‌شود (ظهورالدین‌احمد، ۱۲۵/۴؛ منزوی، همانجا). مجموعهٔ نامه‌هایی خطاب به فقیر عزیزالدین نیز موجود است که جز تعدادی از آنها بقیه عنوان ندارند. این نامه‌ها را حکام و مقامات حکومتی نوشته‌اند. نسخه‌ای ازاین اثر در مجموعهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور (شم ۴۸۱۲/۱۷۹۲) نگهداری می‌شود (همو، ۱۲۶/۴).

منابع: اسلم، محمد، خفتگان خاک لاهور، لاهور، ۱۹۹۳م؛ ظهورالدین احمد، پاکستان مین فارسی ادب؛ عبدالرشید، خواجه، تذکرهٔ شعرای پنجاب، لاهور، ۱۳۴۶ش؛ منزوی، مشترک؛ نوشاهی، سید عارف، *فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی کراچی*، اسلام آباد ۱۳۶۲ش؛ هندی، کنهیالال، *تاریخ لاهور*، به کوشش کلب‌علی‌خان فائق، لاهور، ۱۹۷۸م؛ نیز:

Nabi Hadi.

میترا فراهانی

آزاد وزیر آبادی، غلام حافظ محمدخان، فرزند حافظ عبدالرسول، متخلص به «آزاد»، خوشنویس و شاعر پارسی‌گوی لاهوری در سده‌های ۱۲-۱۳ق/ ۱۸-۱۹م.

زادگاه او وزیرآباد و محل سکونتش سودهره از توابع لاهور بود. آزاد در نوجوانی برای تحصیل علم به شاهجهان آباد(دهلی) سفر کرد و در آنجا به حفظ قرآن و فراگیری دانشهای دیگر پرداخت. او نظم ونثر فارسی را نزد استادان آن دیار از جمله میر شمس‌الدین فقیر (وفات:۱۱۸۳ق) فراگرفت و خوشنویسی را از محمد عارف یاقوت رقم‌خان‌ثانی و دیگر خوشنویسان آن عصر آموخت (حسن خان، ۵ ؛ عبدالرشید، ۱۹؛ مدرس ۴۸/۱؛ همدانی، ۲۷). چندی نیز به دربار عماد الملک غازی‌الدین‌خان بهادر فیروزجنگ (وفات:۱۲۱۵ق) راه یافت (همدانی؛ حسن خان، همانجاها؛ قمرالدین، ۱۳۳). آزاد سرانجام در ۱۲۰۸ یا ۱۲۰۹ق درگذشت و در فرخ آباد، نزدیک لکهنو، به خاک سپرده شد (همدانی، حسن خان، مدرس، همانجاها؛ سامی، ۱۷۴).

نسخه‌ای از دیوان آزاد در کتابخانهٔ حبیب گنج علیگره (شم ۲۳۱) موجود است (منزوی، ۱۹۶۹/۹). علاوه بر آن اشعار پراکنده‌ای نیز از او در تذکره‌ها آمده است (همدانی، مدرس، همانجاها).

منابع: حسن خان، علی، *صبح گلشن*، کلکته، ۱۲۹۵؛ سامی، شمس الدین، *قاموس‌الاعلام*، استانبول ۱۳۰۶ق؛ عبدالرشید، *تذکرهٔ شعرای پنجاب*، کراچی، ۱۹۶۷م؛ قمرالدین، محمد، *احوال و افکار و آثار عمادالملک غازی‌الدین خان نظام*، بهاگلپور، ۱۹۸۵م؛ مدرس، محمد علی، *ریحانة‌الادب*، تبریز، بی‌تا؛ منزوی، *نسخه‌ها*؛ همدانی، غلام‌علی،

ریاض‌الفصحاء، به کوشش عبدالحق، اورنگ آباد، ۱۹۳۴م.

ریحانه خاتون - زهرا رضائی

آزردهٔ دهلوی، محمد صدرالدین بن لطف‌الله (۱۲۰۴ - ۱۲۸۵ق / ۱۷۸۹-۱۸۶۹م)، متخلص به «آزرده»، شاعر و عالم دینی شبه قاره.

او در دهلی در خانواده‌ای اهل علم زاده شد و همانجا پرورش یافت. نیاکان او از کشمیر به دهلی مهاجرت کردند و در آن شهر اقامت گزیدند (صدیق حسن خان، ۷۱). شاه عبدالعزیز محدث دهلوی (وفات: ۱۲۳۹ق) که از عالمان معروف و استاد آزرده بود، نیای او را از فضلای معتبر دانسته است (همو، ۲۶۱). همچنین پدرش، لطف‌الله، از دوستان شاه ولی‌الله دهلوی، محدث و دانشمند برجستهٔ زمان بود (همو، ۷۱).

آزرده علوم منقول را در محضر عالمان پرآوازهٔ زمان خود، چون عبدالعزیز دهلوی، عبدالقادر محدث دهلوی و رفیع‌الدین محدث دهلوی (وفات: ۱۲۳۳ق)، و مولانا اسحاق فراگرفت (همانجا؛ رحمان علی، ۹۳) و علوم معقول را نزد فضل امام خیر آبادی، پدر مولوی فضل حق خیر آبادی، آموخت (همانجاها). برای تصحیح سروده‌های خویش از ناصر و محرم اکبر آبادی و نیز میر نظام الدین مجنون بهره برد (سری رام، ۵۳/۱). گفته‌اند در ۱۲۴۳ق شرکت هند شرقی او را به خاطر دانش و اعتبار علمی و اجتماعیش با لقب «صدرالصدور»، مفتی دهلی و توابع آن گردانید، و آزرده علاوه بر آن، نظارت بر مدارس دهلی را نیز بر عهده گرفت (صدیق حسن خان، ۲۶۱). او خود صرف و نحو، منطق و ریاضیات، ادبیات فارسی و عربی تدریس می‌کرد و با هنرهای زیبا آشنایی کامل داشت. شمار زیادی از معاصران آزرده از او با تجلیل سخن گفته‌اند و میرزا اسدالله‌خان غالب دهلوی (ص۳۴۳) قصیده‌ای در مدح وی سروده است. همچنین ابوالخیر سید نورالحسن‌خان (ص ۶)، حسرتی (*دیوان فارسی*، ۱۸۴) و سید احمد خان (ص۲۳ به بعد) دانش، ادب و کمال او را ستوده‌اند. آزرده در مدرسه‌ای به نام «دارالبقا»، که بنایی کهنه در نزدیکی دروازهٔ جنوبی مسجد جامع دهلی بود، تدریس می‌کرد و جویندگان دانش از دور و نزدیک در درس او حضور می‌یافتند (رحمان علی، ۹۳؛ حسنی، ۳۲۱/۷). وی شاگردان زیادی پرورد که از آن میان باید از یوسف علی خان، نواب رامپور، نواب صدیق حسن‌خان، والی بهوپال، فقیر محمد لاهوری، مؤلف *حدایق‌الحنفیه*، و ابوالخیر، پدر ابوالکلام آزاد، نام برد. آزرده در قیام مسلحانهٔ ۱۲۹۷ق به اتهام صدور فتوای جهاد بر ضد انگلیسیها دستگیر و زندانی شد و املاکش نیز مصادره گردید. پس از رهایی، نیمی از املاک مصادره شده‌اش را پس گرفت، ولی به رغم ملاقات با سرجان لارنس[1]، کمیسر اصلی لاهور که از دوستانش بود، نتوانست کتابخانهٔ خود را پس گیرد (راسل، 267). بعد از این واقعه، آزرده از کارهای دولتی کناره گرفت و تنها به تدریس پرداخت (همانجا). در ۸۰ سالگی زمین‌گیر شد (رحمان علی، همانجا). او راپس از مرگ در جوار مزار شیخ نصیرالدین چراغ دهلی به خاک سپردند.

سید احمد خان نمونه‌های نظم ونثر فارسی، عربی و اردوی او را نقل کرده است (نک: ص ۵۳۰-۵۳۹). برخی از مهم‌ترین آثار او عبارت است از: ۱. *منتهی‌المقال فی شرح حدیث لاتشدالرجال*، که در رد ابن تیمیه و دیگر کسانی است که زیارت مزار بزرگان دین و مشاهد شریف را حرام دانسته‌اند. مقدمهٔ این اثر در *آثارالصنادید* (۵۲۶-۵۲۹) نقل شده است؛ ۲. *الدرالمنضور فی حکم امرئة المفقود* که اثری فقهی است؛ ۳. *اجوبهٔ کثیرهٔ استفتاها* (رحمان علی، همانجا)؛ ۴. تذکره در *حال ریخته گویان* (حسرتی، *گلشن بی‌خار*، ۱۳۲). که از این اثر دست‌نوشتی ناقص در کتابخانهٔ دانشکدهٔ کیمبریج نگهداری می‌شود (استوری، 2/922).

منابع: ابوالخیر، سید نورالحسن خان، *تذکرهٔ طور کلیم*، آگره، ۱۲۹۸ق؛ حسرتی، محمد مصطفی خان، *دیوان فارسی*، لاهور، ۱۸۹۸م؛ همو، *گلشن بی‌خار*، نولکشور، بی‌تا؛ حسنی، عبدالحی، *نزهة‌الخواطر*،

1. Sir John Lawrence

حیدرآباد، ۱۳۷۶؛ رحمان‌علی، *تذکرهٔ علمای هند*، نولکشور، ۱۹۱۴م؛ سری رام، لاله، *خمخانهٔ جاوید*، لاهور ۱۹۰۸م؛ سید احمد خان، *آثار الصنادید*، لکهنو، ۱۳۱۸ق؛ صدیق حسن خان، *اتحاف النبلا*، کانپور، ۱۲۸۸ق؛ غالب دهلوی ، میرزااسدالله‌خان، *کلیات غالب*، ۱۲۷۹ق؛ نیز: Russel, Ralph, and Khurshid al Islam, *Qalib Life and Letters*, Londen, 1969; storey.

شریف حسین قاسمی

آسا، اِدال جی[1] داراب جی (۱۱۹۶-۱۲۷۷ق /۱۷۸۲-۱۸۶۱م)، از دستوران دانشور پارسی هند که به زبانهای اوستایی، پهلوی و سنسکریت تسلط داشت و رمل و نجوم نیز می‌دانست.

وی پسر ارشد دستور داراب جی جمشید جی بود. در نوساری، بخش بروچ گجرات، زاده شد. زبانهای اوستایی، پهلوی، فارسی و سنسکریت را نزد یکی از عموهایش، دستور بهمن جی، فراگرفت و در ۱۲۱۱ق در ۱۵ سالگی اِرْوَد (هیربد) شد (اردشیر، ۱۷۸؛ مهروان جی، ۲۱). پس از درگذشت عموی دیگرش، خورشید جی جمشید جی در ۱۸۲۹م، پدرش دستور داراب جی جمشید جی دستور ارشد نحلهٔ شاهنشاهی زرتشتیان بمبئی شد، اما چندی بعد داراب جی از این مقام کناره گرفت و اوقات خویش را وقف دعا و نیایش کرد و آسا اِدال جی از جانب او بر این مسند گمارده شد و پس از درگذشت پدر، در ۱۲۵۵ق، رسماً به مقام دستور گروه شاهنشاهی زرتشتیان بمبئی برگزیده شد (اردشیر، همانجا؛ مهروان جی، ۲۲).

آسا اِدال جی در دوران دستوری خویش در بمبئی چندین «دارمهر» بنیاد نهاد که از جملهٔ آنهاست: «دارمهر» سته منوچهر جی خورشید جی لانگدا در گلیبار محلهٔ دژ بمبئی و «دارمهر» رستم جی سهراب جی (اردشیر، ۱۷۹-۱۸۰؛ مهروان جی، ۲۳؛ مُدی، ۳۶۱).

دستور آسا اِدال جی تا پایان زندگی از اعضای «مجمع حقوقی پارسیان» بود. وی در تشکیل دو کمیتهٔ «راهنمای مزدیسنان» و «راه راست نمای زرتشتیان» نقش بسزایی داشت و ریاست هر دو کمیته بدو واگذار شد (اردشیر، ۱۸۰؛ مهروان جی، ۲۳).

دستور آسا سرانجام پس از ۳۲ سال خدمت در مقام دستور ارشد پارسیان شاهنشاهی در بمبئی درگذشت (مهروان جی، ۲۴).

آثار: دستور آسا اِدال جی کتابهای بسیاری تألیف و تصحیح کرد که از آن میان آثار زیر درخور توجه است.

۱. تصحیح و ترجمهٔ بندهش به گجراتی. دستور آسا ادال جی دو نسخهٔ بندهش را، یکی به کتابت موبد رستم مهربان مرزبان شهریار در ایران (۷۷۶ یزدگردی) و دیگری به کتابت دستور جمشید جی جاماسپ جی در هند (۱۱۳۹ یزدگردی) تصحیح و مقابله کرد و در ۱۱۸۵ یزدگردی به گجراتی برگرداند. این ترجمه در ۱۲۳۴ق/۱۸۱۹م به چاپ رسیده است (اردشیر ۱۷۸؛ مهروان جی، ۲۲)؛ ۲. ترجمهٔ *پندنامهٔ* زرتشت از پهلوی به گجراتی (۱۲۴۰ ق)؛ ۳. ترجمهٔ *آبان* یشت از اوستایی به گجراتی (۱۲۴۹ ق)؛ ۴. رد کتاب *فرمان* دین. این کتاب ردیه‌ای است بر کتاب *فرمان* دین که اِدال جی آن را در ۱۲۵۳ق/۱۸۳۷م نوشت و بعداً با دیباچهٔ مفصل دکتر جاماسپ جی منوچهر جی، نوهٔ دستور اِدال جی، در ۱۲۸۴ ق به چاپ رسیده است. از دیگر آثار او می‌توان از ترجمهٔ خردادیشت، گش‌یشت، مهریشت، فروردین‌یشت، و رام‌یشت یاد کرد.

منابع: اردشیر خورشید جی، دستور جاماسپ آسا، *تواریخ خاندان دستور جاماسپ آسا*، بمبئی، ۱۹۱۲م؛ مُدی، جوان جی جمشید جی، *بمبئی پارسی پنچیاتنی تواریخ*، دفتر اول، بمبئی، ۱۹۳۰م، دفتر اول؛ مهروان جی خورشید، *آتورنان نامه*، بمبئی، ۱۹۲۳م.

عبدالشکور قادری - مینا حفیظی

آسا، دستورجاماسب (۱۱۰۴ - ۱۱۶۶ ق / ۱۶۹۳ - ۱۷۵۳ م) از پارسیان دانشمند و ایران شناس شبه‌قاره.

---

1. Edal Ji

او کهترین پسر اروِد[۱] (هیربد) آسا فریدون جی و از نوادگان جاماسب آسای معروف بود. در نوساری واقع در بخش بروچ گجرات زاده شد و پس از گذراندن تحصیلات مقدماتی نزد دستور پهلن فریدون در ۱۱۲۱ق به مرتبهٔ هیربدی رسید. فارسی را نزد مولوی نجم‌الدین نوساری و سنسکریت و نجوم را از پاندیت سکهورام[۲] آموخت (اردشیر، ۵؛ مهروان جی، ۲۱۸). در ۱۱۲۴ق برای ادامهٔ تحصیل به مدرسهٔ حکومتی بروچ رفت و در آنجا نزد دستور جمشید جی کام‌دین جی به فراگیری زند و پهلوی پرداخت و آموزش فارسی را نیز نزد منشی مولوی معصوم شاه دنبال کرد و با اهتمامی که به فراگیری این زبان داشت توانست در آزمون حکومتی زبان فارسی به رتبهٔ اول نایل آید (اردشیر، ۶؛ مهروان جی، همانجا). سپس نزد یکی از مأموران دولت به نام عبدالله بن حاجب به فراگیری زبان عربی پرداخت و سنسکریت را نیز نزد کشاورام شاستری[۳]، از برهمنان احمدآباد ادامه داد. دستور جاماسب جی در ۱۷۱۸م با اندوخته‌های علمی بسیار و نگرشهای تازه و اصلاح طلبانه در قوانین دینی زرتشتی به زادگاه خویش، نوساری، بازگشت. او در ۱۷۳۴م پس از درگذشت دستور داراب پهلن به ریاست انجمن زرتشتیان نوساری برگزیده شد (اردشیر، ۱۴؛ مهروان جی، ۲۲۵) و سرانجام پس از ۱۹ سال مقام دستوری در همانجا درگذشت.

فعالیت‌های دینی و آثار: دستور جاماسب جی از روحانیان دانشور جامعهٔ پارسیان هند بود. او دریافت که میان آداب و رسوم و قوانین رایج زرتشتیان ایران و پارسیان هند تفاوتهایی وجود دارد و کوشش بسیاری برای اتحاد و محو این اختلافات مبذول داشت‌و در یکسان کردن احکام دینی چندان پیش رفت که سنت گرایان را نگران ساخت (اردشیر، ۱۲؛ مهروان جی، ۲۲۳ - ۲۲۴). در ۱۷۱۹م پرسشهای دینی خویش را که اکنون به «روایت دستور جاماسب آسا» شهرت یافته برای دستورهای ساکن ایران فرستاد و پس از چندی دستور جاماسب ولایتی کرمانی نیز با پاسخهای آن وارد سورت شد. آسا پس از تأیید نظریاتش از جانب دستوران ایران، در بیان افکار اصلاح‌طلبانهٔ خود راسخ‌تر شد. او برخی از متون دینی چون «هرمزدیشت» و «سروش یشت‌ها دخت» را بر خلاف نظر رایج میان موبدان سنت‌گرا ترجمه کرد و بر آن بود که هر بهدینی پس از رسیدن به «دینداری» و کسب دانشهای دینی می‌تواند به مقام دستوری نایل آید (اردشیر، ۱۰؛ مهروان جی، ۲۲۲). فتوای معروف او در مورد نبستن دهان میت با دهان‌بند، اعضای انجمن را چندان برآشفت که به خانهٔ وی حمله بردند (اردشیر، ۱۲؛ مهروان جی، ۲۲۳- ۲۲۴). اما روحیهٔ تسامح و تساهلش و نیز ارادتش به جاماسب ولایتی سرانجام سبب محبوبیت بسیار او در میان جامعهٔ پارسیان شد.

از دستور جاماسب جی اشعار فارسی زیادی در دست است که در دیوانی گرد آمده و اکنون موجود است. مضمون اشعار وی عرفانی و بیان کنندهٔ عشق الهی است. او پاره‌هایی از «یشتها» را نیز از پهلوی به فارسی و گجراتی ترجمه کرد که بخشهایی از آن مورد بازبینی دستور داراب پهلن قرار گرفت (اردشیر، ۸؛ مهروان جی، ۲۲۰).

منابع: اردشیر خورشید جی، *تواریخ خاندان دستور جاماسب آسا*، بمبئی، ۱۹۱۲م؛ مهروان جی خورشید جی، *آتورنان نامه*، بمبئی، ۱۹۲۳م.

عبدالشکور قادری - مینا حفیظی

آسا، هوشنگ جاماسب، ملقب به دستور هوشنگ جی (۱۲۴۹ - ۱۳۲۶ق/۱۸۳۳-۱۹۰۸م) ایران شناس و روحانی برجستهٔ زرتشتی در شبه‌قاره.

وی کوچکترین پسر دستور جاماسب جی ادول‌جی[۴] بود و در نوساری واقع در منطقهٔ بروچ[۵] گجرات زاده شد. او تحصیلات مقدماتی را نزد پدر به انجام رسانید و همراه با دو برادر بزرگترش، بهرام جی و راتان جی، در ۱۲۵۹ ق، نزد برادر ارشدش، سردار دستور نوشیروان جی. به تحصیل

1. Ervad 2. Sakhuram 3. Keshav Ram Shastri 4. Edulji 5. Broach

پرداخت و زبانهای اوستایی، فارسی باستان و پهلوی را بر اساس روش سنتی پارسیان هند آموخت. وی همچنین مدت ۸ سال به فراگیری زبانهای فارسی، عربی و اردو نزد مولوی فخرالدین و یاسین شاه حیدرآبادی پرداخت و در ۱۲۷۰ ق به پونه رفت و در آنجا زبان سنسکریت را نزد یکی از برهمنان مراته[1] و نجوم را نزد ناناتاتیا[2] صاحب، و انگلیسی را از وزیر بیگ پونه‌ای فرا گرفت و نزد مارتین هوگو[3] به تحصیل آلمانی، لاتین و عبری پرداخت (اردشیر، ۱۱۴-۱۱۵؛ مهروان جی، ۸۶۹-۸۷۰). هوشنگ جی از آن پس با نامهای «هوشنگ» و «طالب» به نوشتن مقالات دینی و اجتماعی در نشریاتی چون *راست گفتار* و *بمبئی چابک* که در بمبئی منتشر می‌شدند پرداخت. او در ۱۲۷۲ق/۱۸۵۶م به برار رفت و در آنجا کمیسر اینام[4] شد؛ اما پس از انحلال آن اداره دوباره به پونه بازگشت. در شورش معروف ۱۲۷۳ق/۱۸۵۷م هند، همراه با برادرش، نوشیروان‌جی، مرکز اطلاعاتی تشکیل دادند و تمامی روزنامه‌های فارسی، اردو و اسناد و مدارکی را که از خاندیش برار[5] و ولایات مرکزی دربارهٔ فعالیتهای انقلابی تاتیا توپ[6] و نانا صاحب[7] جمع آورده بودند برای حکومت مرکزی ارسال کردند (اردشیر، ۱۱۶-۱۱۷؛ مهروان جی، ۸۷۰-۸۷۱).

چندی بعد هوشنگ‌جی به عنوان دستور مالوه برگزیده شد و به مهو[8] سفر کرد، و در آنجا به آموزش دینی پارسیان و تعمیر و بازسازی نیایشگاهها و برگزاری جشنها و اعیاد و ادای خطابه‌های دینی پرداخت. از دیگر اقدامات هوشنگ جی تأسیس شهرداری با همکاری سر ریچارد گرین[9]، فرماندهٔ مهو بازار بود. او به عنوان شهردار منشأ خدمات شایانی شد (اردشیر، ۱۱۸؛ مهروان جی، ۸۷۲). وی طی اقامت ۵ ساله‌اش در مهو، افزون بر سامان بخشی امور دینی پارسیان، مدرسه و کتابخانه‌ای نیز در ۱۸۶۳م برای زرتشتیان بنیاد نهاد. او در همان سال، به اتفاق مارتین هوگ برای یافتن آثار مذهبی زرتشتیان و تحقیق دربارهٔ آنها مأموریت یافت، از این رو مشاغل و مناصب خود را در مالوه ترک کرد و در جستجوی کتاب‌های دینی راهی گجرات شد و در بالساد[10]، سورت[11]، نوساری، بروچ، احمدآباد، اوده و بمبئی به جستجو پرداخت. بسیاری از کتابهایی را که او در این مدت گرد آورد، اکنون در کتابخانهٔ دانشگاه بمبئی نگهداری می‌شود (اردشیر، ۱۱۹-۱۲۱؛ مهروان‌جی، ۲۴۲، ۸۷۴-۸۷۵؛ آنکلساریا، 56). آسا با «انجمن پژوهش در دین زرتشتی»[12] به عنوان یکی از اعضای هیئت مأمور ارزیابی ترجمه‌ها نیز چندی همکاری داشت. افزون بر آن با مؤسسهٔ «راهنمای مزدیسنا سابها»[13] نیز همکاری می‌کرد و جزو هیئت ارزیابان آن مؤسسه بود(بایرام جی، 127؛ اردشیر، ۱۲۲؛ مهروان جی، ۸۷۶).

هوشنگ جی از ۱۲۸۲ق/۱۸۶۶م به عنوان عضو هیئت علمی با دانشگاه بمبئی به همکاری پرداخت و از ۱۲۹۱ق/۱۸۷۴م استاد زبانهای شرقی در کالج پونهٔ دکن شد (اردشیر، ۱۲۲-۱۲۳؛ مهروان جی، ۸۷۶-۸۷۷). او در ۱۲۹۴ق/ ۱۸۷۷م انجمن «بزم روز بهرام» را در پونه بنیاد نهاد و خود به عنوان رئیس آن انجمن برگزیده شد و تا پایان عمر بر این منصب باقی ماند، و با حمایت این انجمن توانست آثار متعددی را به چاپ برساند (اردشیر، ۱۲۳؛ مهروان جی، ۸۷۷). در ۱۲۹۵ق به پاس خدمات او و کوششی که در یافتن نوشته‌های کهن زرتشتی داشت لقب «خان بهادر» به او اعطا شد. در ۱۳۰۲ق/۱۸۸۴م پس از درگذشت برادر بزرگش، نوشیروان جی، به سمت روحانی بلند مرتبهٔ دکن، «موبد موبدان» برگزیده شد و در ۱۳۰۴ق/۱۸۸۶م، امپراتور اتریش به درخواست دانشکدهٔ فلسفهٔ دانشگاه وین به او درجهٔ دکترای افتخاری اعطا کرد. حکومت هند نیز در ۱۳۰۷ق/۱۸۸۹م به او لقب «شمس‌العلماء» داد و در ۱۳۲۳ق/۱۹۰۶م به سبب تألیف ۴ اثر ارزشمند لقب «یاور امپراتوری هند» دریافت

1.Marathi 2.Nana tatya 3.M. Hogue 4.inam Commissioner 5.Khandesh Beran 6.Tatya Tope 7.Nana saheb 8.Mhow 9.Sir Richar Green 10. Balsad 11.Surat 12.Association For Research in Zoroastrian Riligion 13. Rahnuma Mazdayasnan Sabha

کرد (اردشیر جی، ۱۲۴-۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۴، ۱۳۶؛ مهروان جی، ۸۷۷ - ۸۷۸، ۸۸۰-۸۸۱، ۸۸۴-۸۸۷). از جمله خدمات انسانی و اجتماعی وی تأسیس بیمارستانی در پونه بود. این بیمارستان در ۱۳۱۷ق به سبب شیوع بیماری همه‌گیر به همت وی تأسیس شد (اردشیر، ۱۲۹-۱۳۰؛ مهروان جی، ۸۸۱-۸۸۲).

هوشنگ جی افزون بر آنکه با نگاشته‌های خود خدمت شایانی به اهل قلم و نیز جامعهٔ زرتشتیان‌به‌ویژه پارسیان هند کرد، با سفر به شهرهای مختلف در پی جستجوی آثار بازماندهٔ زرتشتی بر آمد و بسیاری از نسخه‌ها را از خطر نابودی رهانید. در ۱۲۸۲ق حکومت بمبئی به او مأموریت داد که به تصحیح متونی که یافته بود، بپردازد. آسا نخستین جلد از *واژه‌نامهٔ زند پهلوی* را در ۱۲۸۳ق/ ۱۸۶۷م منتشر ساخت و *واژه نامهٔ پازند پهلوی* را در ۱۲۸۷ق/ ۱۸۷۰م به هزینهٔ حکومت بمبئی در آلمان به چاپ رساند. از دیگر آثار وی می‌توان، *ویراف‌نامه*، *گشته‌فریان*[1] و *هادخت*[2]*نسک* را نام برد. این سه اثر اخیر توسط هوگ و وست[3] به انگلیسی ترجمه و منتشر شد، و پس از آن *شکن گمانی وزار*[4] را با اصل پهلوی، و پازند و سنسکریت، همراه با *شبداکش*[5] *ویراف‌نامه* در ۱۳۰۵ق منتشر ساختند. دستور هوشنگ جی متن *وندیداد - زند - پهلوی* را نیز ویرایست و برای وست به انگلستان فرستاد اما چاپ آن ۳۲ سال بعد اندکی پیش از درگذشت هوشنگ جی صورت گرفت. او سرانجام در پونه درگذشت (اردشیر، ۱۳۲-۱۳۳، ۱۳۸-۱۳۹؛ مهروان جی، ۸۸۴-۸۸۵، ۸۸۹).

منابع: اردشیر خورشید جی، *تواریخ خاندان دستور جاماسب آشنا*، بمبئی، ۱۹۱۲م؛ مهروان جی، خورشید جی، *آتهورنان نامو*، بمبئی، ۱۹۲۳م؛ نیز:

Ankalesaria, B.T., *Pahlavi Texts*, ed. Dastur Jamaspji Minocherji, Bombay, 1913; Byramji, *Patel*, *Parsee Prakash*, Bombay, 1910.

عبدالشکور قادری - مینا حفیظی

آسام، یکی از ایالتهای جمهوری هند که در شمال شرقی این کشور میان بنگلادش، تبت و برمه، در دامنه‌های هیمالیای شرقی و در فاصلهٔ ۲۲° و ۱۹′، و ۲۸° و ۱۶′ عرض شمالی و ۸۹° و ۴۲′، و ۹۷° و ۱۲′ طول شرقی قرار دارد (EI^2, 1/719). مساحت آن در حدود ۷۸۸۹۰ کیلومتر مربع و جمعیت آن بر اساس آمارگیری ۱۳۹۷ق/۱۹۸۱م، حدود ۱۹۹۰۲۸۲۶ نفر است، که بخش اعظم آن در نواحی گوئل‌پارا[6]، کامروپ[7] و کچر[8] که دارای مرز مشترک با ناحیهٔ سیهلت[9] پاکستان است، ساکن‌اند. این سرزمین از زمانهای بسیار دور محل زندگی و سکونت اقوام مختلف بوده است. این اقوام به علت وضعیت جغرافیایی آسام، از شمال و جنوب بدانجا مهاجرت کرده و تنوع قومی و فرهنگی پدید آورده‌اند. از ۱۹۲۰م به بعد به سبب مهاجرتهای بسیار کشورهای مرزی،به‌ویژه بنگالیها، در نواحی مرزّی، جمعیت بسیار افزایش یافت. از این رو، بعد از آن تاریخ، بارها سازمان دولتی آن تغییر کرد، تا آنجا که حتی ایالتهای مانیپور[10]، مگه‌لایا[11]، ناگه‌پرادش[12]، تری‌پورا[13] و نیز دو بخش آرون‌چال پرادش[14] و میزورام[15] در ۱۹۷۱م از آن جدا شد. پایتخت این ایالت تا قبل از ۱۹۷۲م، شهر شیلونگ[16] بود و از آن تاریخ به بعد به شهر دسپور[17] در حومه گاهاتی منتقل شد (*بریتانیکا*، 1/640؛ مجتبائی، ۱/۳۳۱-۳۳۲؛ د.تشیع، ۱/۵۵؛ انگلیش، 1/101؛ «تاریخ و فرهنگ مردم هند»[18]، 72؛ نیز نک: راج، 42-43، 7-11).

الف- پیشینهٔ تاریخی: منابع کهنی که در آنها از این ایالت یاد شده، می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: ۱.نوشته‌های سنسکریت و کتابهای اساطیری و تاریخی

1.Goshte Farian 2.Hadokht 3.West 4.Shekan Guman Ni Vazar 5.Shabda Kosh 6.Goalpārā 7.Kāmarup 8.Cachar 9.Sylhet 10 Manipura 11.Maghalāyā 12.Nāga-Pradesh 13.Tripura 14.Arunachāl prādesh 15.Mizorām 16.Shillong 17.Dispur 18.*The History and Culture of...*

هندوان، چون مهابهاراته[1] و پورانه‌ها[2]، که در آنها از این ایالت با عنوان کامه‌روپه، لوهتیه[3] و پراگ جیوتیشه پوره[4] - که در اصل مرکز آن بوده و امروزه گاوهاتی خوانده می‌شود- یاد شده است (نک: سالتور، 2/665-666, 3/1165-1166؛ مجتبائی، ۱/۳۳۲؛ کریسشنز، 2/410).

۲. منابع تاریخی و جغرافیایی اسلامی، که از آن جمله می‌توان از *المسالک و الممالک* ابن خردادبه، *حدودالعالم*، آثار ابوریحان بیرونی، *طبقات ناصریِ* منهاج سراج و *سفرنامه* ابن بطوطه نام برد. در این منابع، از این ناحیه با عنوان «قامرون»، «کامرو» و «کامرود» یاد شده است (نک: ابن خردادبه، ۱۶، ۶۷؛ *حدودالعالم*، ۱۹۱، ۱۹۶؛ منهاج سراج، ۱/۴۳۰، ۴۳۸؛ ۲/۳۲-۳۳؛ ابن بطوطه، ۲/ ۲۶۹ - ۲۷۴؛ نیز نک: مجتبائی، همانجا). عنوان آسام یا آسامه، که به تلفظ محلی آهوم[5] گفته می‌شود، از زبان شانها[6] یا تائیهای[7] تبتی و برمه‌ای گرفته شده است. این قوم که به «آهومها» نیز شهرت دارند، در اوایل سدهٔ ۷ق/ ۱۳م، بخشهای شرقی درهٔ برهمه پوترا را تسخیر کردند و در اواسط همین سده قبیلهٔ کچهاری[8] را که بر قسمتهای شرقی این ناحیه حکومت می‌کردند، شکست دادند و دولت آهومها را که تا حدود ۶قرن ادامه یافت، تشکیل دادند نخستین فرمانروای آنان سوکاپها[9] بود و پس از او پسرش، سوتئوپها[10]، به قدرت رسید. شایان ذکر است که پیش از این تاریخ نیز در این ناحیه حکومتهایی تشکیل شده بود. از جمله در سده‌های ۴-۸م سلاطین سلسلهٔ گوپتا[11] بر این منطقه حکومت می‌کردند و در سده‌های ۹-۱۰م، این ناحیه تحت تسلط شاهان خاندان پاله[12] بود؛ اما از آن به بعد تا سدهٔ ۱۳م حاکمان محلی بر آن حکم راندند («تاریخ و فرهنگ مردم هند»، 4/50-61، 3/88-92,139-141؛ بریتانیکا، 2/208؛ مجتبائی، همانجا؛ انگلیش، همانجا؛ EI^2، همانجا). به هر حال در سدهٔ ۱۳م درهٔ برهمه پوترا و تمامی نواحی اطراف آن، تحت تسلط دولت آهومها درآمد و تمامی این منطقه به «آسام» معروف شد. قسمت غربی دره، که بیرون از قلمرو حکومت آنان بود، نام محلی خود، «کامروپ»، را حفظ کرد. در این ناحیه، بیشتر شاهان محلی حکومت داشتند. کامروپ در سدهٔ ۱۳م به بعد، از جنوب با حکومت مسلمان بنگال و از شرق با سلطنت آهومها مواجه بود.

مسلمانان در آغاز سدهٔ ۷ق/ ۱۳م، نخست به سرزمین کامروپ و چندین سده بعد به حوزهٔ حکومت آهومها حمله کردند. پیشروی مسلمانان را به طور کلی می‌توان به سه مرحله تقسیم کرد: ۱. مرحلهٔ نخست در ۶۰۲ق که به فرماندهی محمد بختیار خلجی انجام گرفت. در این مرحله مسلمانان، بنگال شمالی را به تصرف خود درآوردند، اما حملهٔ آنان به کامروپ به شکست انجامید. پس از آن نیز بارها ازجمله در ۶۲۴ق و ۶۵۵ق به آنجا لشکر کشیدند، اما کاری از پیش نبردند. در اواخر سدهٔ ۷ق، در دورهٔ سلطنت رکن‌الدین کیکاوس و شمس‌الدین فیروزشاه، از سلاطین بنگال، نفوذ مسلمانان در کامروپ رو به گسترش نهاد. فیروز شاه، ناحیهٔ سیلهت را، که در آن زمان جزء قلمرو آسام بود، به حکومت خود ضمیمه کرد و پس از آن در نیمهٔ سدهٔ ۸ق، شمس‌الدین الیاس شاه (حک: ۷۴۳ - ۷۵۸ق) کامروپ را به تصرف خود درآورد. در دورهٔ حکومت سلطان سکندر (حک:۷۵۸-۷۹۵ق) با ضرب سکه در مکانی به نام «چوالستان عرف کامرو»، مرحلهٔ نخست، اقتدار بیشتری یافت (منهاج سراج، ۱/۴۳۰-۴۳۸، ۲/۳۲-۳۳؛ «فرهنگ تاریخ هند»، 72-74؛ مجتبائی، همانجا؛ *دانشنامه ایران*، ۱/۸۷؛ «تاریخ و فرهنگ مردم هند»، 5/145, 6/193,389؛ 3/20؛ EI^2، همانجا).

در همین دوره بود که ابن‌بطوطه در یکی از غارهای این ناحیه با یکی از مشایخ صوفیه دیدار کرد. در *سفرنامهٔ* او از این شیخ با عنوانِ شیخ جلال الدینِ تبریزی یاد شده ابن بطوطه، ۲/۲۶۹ به بعد)، امّا چنانکه مجتبائی اشاره

1.Mahābhārata 2.Purāna 3.Kamarupa Lawhitya 4.Prāgjyotisha-Pura 5.Āhōm 6.Shān 7.Tai 8.Kachāri 9.Sukāphā 10.Suteuphā 11.Gupta 12.Pāla

کرده، شیخ جلال الدین تبریزی سالها پیش از این تاریخ، وفات یافته بود، و لذا این شخص می‌بایست شیخ جلال‌الدین مجرد قنیائی باشد، که به قصد ترویج اسلام به آن نواحی مهاجرت کرده بود (مجتبائی، ۱/۳۳۶؛ نیز نک: EI^2 همانجا).

۲. مرحلهٔ دوم: در سدهٔ ۹ق/۱۵م حکومت کامروپ دوباره به دست حاکمان محلی افتاد و حتی توانستند رکن‌الدین باربک‌شاه، سلطان بنگال (حک:۸۶۴-۸۷۹ق)، را که به آنجا حمله کرده بود، شکست دهند. در آغاز سدهٔ ۱۰ق، علاءالدین حسین شاه (حک: ۸۹۹-۹۲۵ق) کامروپ و کامتا را فتح کرد، امّا اندکی بعد این مناطق دوباره تحت تسلط بومیان آنجا درآمد و تا مدتها بورانجیهای[1] آسامی بر آنان حکم راندند. حملات متعدد مسلمانان تا آغاز سدهٔ ۱۱ق راه به جایی نبرد. آهومها در فاصلهٔ یک قرن، با گرایش به مذهب هندویی و ایجاد وحدت میان اقوام مختلف، به قدرت و توانایی بسیاری دست یافتند (مجتبائی، ۱/۳۳۳؛ «تاریخ و فرهنگ مردم هند»، 6/392-396؛ EI^2 همانجا).

۳. مرحلهٔ سوم: این مرحله در دورهٔ حکومت جهانگیر (حک: ۱۰۱۴-۱۰۳۷ق) آغاز شد. در این دوره نخست علاءالدین اسلام‌خان، حاکم بنگاله، کامروپ را در ۱۰۲۲ق به تصرف درآورد، امّا حملهٔ آنان به مرزهای جنوبی و غربی آسام بی‌نتیجه ماند. در اواخر حکومت شاهجهان به علّت ضعف وی در ادارهٔ امور مملکت، مناطق فتح شده دوباره به دست آهومها افتاد. در ۱۰۷۱ق، در دورهٔ حکومت اورنگ‌زیب (حک:۱۰۶۸-۱۱۱۹ق) میرجمله، حکومت بنگال را یافت. او در ۱۰۷۲ق پادشاه آهومها را به اطاعت درآورد و بخش سفلای آسام تحت نفوذ اورنگ‌زیب درآمد. این ناحیه تا اواخر سدهٔ ۱۱ق ضمیمهٔ قلمرو حکومت بابریان شد. در دههٔ ۱۰۹۰ق، ضعف تدریجی مغولان سبب جرأت آهومها گردید و آنان در ۱۰۹۳ق قسمتهای بسیاری از درهٔ برهمه‌پوترا را تصرف کردند و پس از مرگ اورنگ زیب، سراسر ناحیه را به چنگ آوردند و در دوران حکومت رودره سینگ (حک: ۱۱۰۵ - ۱۱۲۶ق) به اوج قدرت خود رسیدند («فرهنگ تاریخ هند»، 74-75؛ مجتبائی، ۱/۳۳۳-۳۳۴؛ د.تشیع، ۱/۸۷ - ۸۸؛ EI^2 همانجا). حدود ۱۲۰۶ق، کشمکشهای داخلی آهومها آغاز شد که با دخالت مأموران انگلیسی این درگیریها موقتاً فرو نشست، امّا در ۱۲۰۸ق این اختلافات سبب شد که برمه‌ای‌ها برای تصرف آسام ترغیب و تشویق شوند. آنان در ۱۲۳۲ق و سپس در ۱۲۳۴ق بر آسام تسلط یافتند و در ۱۲۳۷ق تمامی ناحیه را تحت نفوذ خود درآوردند. امّا در ۱۲۳۹ق انگلیسیها برای بی‌اثر کردن تهدید برمه‌ای‌ها، نخستین جنگ خود را با برمه‌ای‌ها شروع کردند و سرانجام در ۱۲۴۱ق آسام به انگلیسیها واگذار شد. در ۱۲۷۳ق گروهی از ملی‌گرایانِ آسام به رهبری مانیرام دوتا[2] به مقابلهٔ با انگلیسیها به‌پاخاستند که البته به شکست آنها انجامید («تاریخ و فرهنگ مردم هند»، 9/5 ,7/226-229؛ تاراچند، 2/75؛ مجتبائی، ۱/۳۳۴؛ د.تشیع، همانجا). آسام تا ۱۳۴۲ق، به‌عنوان بخشی از بنگال به شمار می‌رفت، امّا از این تاریخ به بعد به صورت یک ایالت مستقل درآمد و در جنگ جهانی دوم، یکی از مهم‌ترین راههای تدارکاتی متفقین بود. در ۱۹۴۴م، بخشی از آن به اشغال ژاپن درآمد و صحنهٔ درگیریهای سختی میان نیروهای انگلیسی و ژاپنی گردید. در ۱۹۴۷م جزو جمهوری هند شد، اما بر اثر کوشش فراوان رهبران استقلال طلب پاکستان، که خواهان انضمام تمام آسام به پاکستان بودند، ناحیهٔ مسلمان‌نشین سیلهت در جنوبِ غربی آن ضمیمهٔ پاکستانِ شرقی (بنگلادش کنونی) گردید، و سرانجام در ۲۶ ژانویهٔ ۱۹۵۰م با تنفیذ قانون اساسی جمهوری هند، سرزمین آسام به طور رسمی به عنوان یکی از ایالتهای این کشور به شمار آمد. حرکتهای استقلال طلبانهٔ برخی از اقوام بومی این سرزمین در سالهای ۱۹۵۶-۱۹۵۷م را ارتش هند سرکوب کرد. در ۱۹۶۱-۱۹۶۲م، اختلافات مرزی میان تبت و هند سبب

1.Buránji 2.Maniram Dutta

گردید که ارتش چین بخشهایی از آن را به اشغال خود درآورد که البته سال بعد عقب‌نشینی کرد، و این ایالت استقلال خود را به دست آورد (مجتبائی، همانجا؛ «فرهنگ تاریخ هند»، 77؛ انگلیش، 2/102؛ د.تشیع، همانجا).

ب- وضعیت اجتماعی و فرهنگی: سکنهٔ اصلی و اولیهٔ آسام را اقوام آریایی تشکیل می‌دهند که بیشتر در اراضی درهٔ برهمه‌پوترا و نواحی جنوبی ساکن‌اند. اقوام برمه‌ای - تبتی نیز که چندی این ناحیه را در تصرف داشته‌اند، بخش عمده‌ای از جمعیت بومی آن را تشکیل می‌دهند. حدود ۴۰ درصد مردم آسام به زبان آسامی تکلّم می‌کنند و زبانِ دیگر مردمان این سرزمین، بنگالی است. زبان آسامی یکی از زبانهای گروه سنسکریت شاخهٔ هندی و از خانوادهٔ فرعی زبانهای هند و ایرانی است که شباهت بسیاری با زبان بنگالی دارد. این زبان که دارای پیشینهٔ بسیار کهنی است از ۱۸۷۵م زبان رسمی این ناحیه بوده است، و امروزه در اثر مجاورت با تبت و برمه، لغات بسیاری از زبانهای این مناطق در آن راه یافته است. زبان آسامی در مدارس و دانشگاههای این ایالت تدریس می‌شود (نک: مجتبائی، ۳۳۵/۱ - ۳۳۶؛ د.تشیع، همانجا). دین عمومی مردم این سرزمین تا قبل از سدهٔ ۹ق/۱۵م، از نحله‌های مختلف شیواپرستی بود. به علاوه نوعی آنیمیسم (جانگرایی) نیز در میان آنان رواج داشت. در نواحی شمالی آسام، برخی بر مذهب بودایی بودند. در سده‌های ۹-۱۰ق/۱۵-۱۶م شنکردوه که خود از ساکنانِ کامروپ بود به ترویج ویشنوپرستی پرداخت. امروز بیشتر مردمان این سرزمین بر دین هندو هستند، و مسلمانان در حدود یک چهارم جمعیت آنجا را تشکیل می‌دهند و اخیراً نیز بر اثر تبلیغات مبلغان مسیحی، گروههایی از مردم نواحی کوهستانی به دین مسیحیت درآمدند. دین اسلام در آسام نیز مانند بیشتر مناطق شبه‌قاره نخست از طریق مشایخ صوفیه رواج یافت. از صوفیانی که نقش بسزایی در این منطقه ایفا کردند می‌توان قاضی رکن‌الدین سمرقندی (وفات ۶۱۵ق) شیخ جلال‌الدین سیلهتی و شیخ سراج‌الدین را نام برد («تاریخ و فرهنگ مردم ایران»، 7/642؛ عبدالکریم، 118-119، 66-62 ، 7-6؛ مجتبائی، ۳۳۵/۱ - ۳۳۶؛ د.تشیع، ۵۵/۱-۵۶).

ج- وضعیت اقتصادی: اقتصاد این ایالت بیشتر بر پایهٔ کشاورزی است. فرآورده‌های کشاورزی آسام عبارت است از، برنج، چای، کنف، دانه‌های روغنی، حبوبات، نیشکر، سیب زمینی و چوبهای جنگلی. علاوه برآن نفت‌خام و زغال سنگ نیز از جمله محصولاتِ این ایالت است (نک: *بریتانیکا*، 2/208-209؛ مجتبائی، ۳۳۵/۱).

منابع: ابن بطوطه، ابو عبدالله محمدبن ابراهیم، *سفرنامه*، ترجمهٔ محمد علی موحد، تهران، ۱۳۷۰ش؛ ابن خردادبه، ابوالقاسم عبیدالله، *المسالک و الممالک*، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۸۸۹؛ *حدودالعالم من‌المشرق الی المغرب*، به کوشش، ولادیمیر مینورسکی، به کوشش مریم میر احمدی و غلامرضا ورهرام، تهران، ۱۳۷۲ش؛ *دانشنامه ایران*؛ د.تشیع؛ مجتبائی، فتح‌الله، «آسام»، دبا؛ منهاج سراج، *طبقات ناصری*، به کوشش عبدالحی حبیبی، تهران ۱۳۶۳ش؛ نیز

Abdul Karim, *Social History of the Muslims in Bengal*, Dacca, 1959; *Britannica;* Christians, W.F., "Assam" , *The Encyclopedia Americana*, NewYork, 1829; *A Dictionary of Indian History*, Calcutta,1967; *EI*[2]; English, Richard, "Assam", *Encyclopedia of Asian History*, NewYork, 1988; *The History and culture of the Indian people*, ed.R.E. Majumdar, Bombay, 1970-1984; Rāj,H., *Population Studies with Special Reference to India*, Delhi,1989; Saletore,R.N, *Encyclopaedia of Indian Culture*, New Delhi, 1986; Tarachand, *History of the Freedom movent in India*, Lahore, 1967.

دانشنامهٔ شبه‌قاره

آسانا، دستور جاماسب جی منوچهر جی، (۱۲۴۶ - ۱۳۱۶ق/۱۸۳۰-۱۸۹۸م) ایران‌شناس و مستشرق و از

روحانیان صاحب نام پارسی در هند.

وی در بمبئی زاده شد و نخست نزد پدرش، منوچهر جی، و پدربزرگش، ادول جی[1] داراب جی، به تحصیل زند و پهلوی پرداخت و در ۱۲سالگی در دارمهر[2] نوساری[3]، واقع در بخش بروچ گجرات، به اخذ درجهٔ اِروِد[4] (هیربد) نایل آمد. سپس در ۱۲۶۶ق/۱۸۵۰م به مؤسسهٔ خیریهٔ جمشید جی جیب هوی[5] رفت و به تکمیل تحصیلات خود در زمینهٔ زند و پهلوی نزد جمشید جی برجرجی[6] پرداخت. او فارسی را نزد پدر و نیز نزد سیاوش‌بن هرمزدیار ایرانی و مولوی میرزا اسماعیل، و سنسکریت را در خدمت یکی از برهمنان فراگرفت و در شرق‌شناسی سرآمد شد (اردشیر، ۱۹۱- ۱۹۲؛ مهروان جی، ۲۴۱؛ انکلساریا، 55-56). از آن پس او به عنوان مربی علوم دینی، نخست در مؤسسهٔ خیریهٔ جمشید جی جیب‌هوی به تدریس پرداخت. سپس در ۱۲۷۶ق/ ۱۸۵۹م به دبستان نوشیروان جی کاما رفت و پس از درگذشت پدرش، در ۱۲۷۸ق/ ۱۸۶۱م، به جای او به عنوان «دستور» فرقهٔ شاهنشاهی برگزیده شد و در همان سال به عضویت «کمیسیون حقوق پارسیان» درآمد و از نخستین قضاتی بود که به عضویت دادگاه عالی امور نکاح پارسیان گمارده شد، که البته در ۱۲۹۱ق/ ۱۸۷۴م از مقام اخیر کناره گرفت (اردشیر، ۱۹۲-۱۹۳؛ مهروان جی، ۲۴۱-۲۴۳؛ انکلساریا، 56).

دستور جاماسب جی در ۱۲۹۲ق/ ۱۸۷۵م به عنوان ریاست «انجمن ترویج پژوهش در دین زرتشتی» برگزیده شد و تا پایان عمر بر این منصب باقی ماند. در ۱۲۹۴ق/ ۱۸۷۷م به استادی دانشگاه بمبئی نایل آمد. افزون بر آن، «انجمن ترویج اعتقاد به دین و مناسک زرتشتی» را در مرحلهٔ کهتوادی[7] بمبئی بنیان نهاد و خود ریاست و عضویت هیئت امنای آن را عهده‌دار شد (اردشیر،۱۹۳-۱۹۴؛ مهروان جی، ۲۴۳-۲۴۴؛ انکلساریا، 57-59).

آسانا علاوه بر فعالیتهای اجتماعی - دینی در زمینه‌های علمی و تحقیقاتی نیز اشتغال داشت. از جمله نشریهٔ هفتگی موسوم به *حلقهٔ* مزدیسنان را در ۱۲۹۸ق/۱۸۸۱م با همکاری گروهی از زرتشتیان بنیاد نهاد. او در ۱۳۰۱ق/۱۸۸۴م به عضویت انجمن شرق‌شناسان آلمان برگزیده شد و دانشگاه توبینگن به پاس خدماتی که در زمینه‌های علمی،بویژه زبان پهلوی انجام داده بود، به او درجهٔ فوق‌لیسانس و دکترای افتخاری اعطا کرد. در ۱۳۰۴ق/۱۸۸۷م به عضویت «کمیتهٔ متون پهلوی» و عضویت افتخاری «انجمن شرق‌شناسان آمریکا» برگزیده شد و سپس به عضویت افتخاری «انجمن شرق‌شناسان ایتالیا» نیز نایل آمد. افزون بر آن به مناسبت اهدای دست‌نوشته‌های کم نظیر خویش از زند *اوستا* به کتابخانهٔ بادلیان در ۱۳۰۷ق/۱۸۹۰م، دانشگاه آکسفورد درجهٔ دکترای افتخاری در رشتهٔ حقوق مدنی به وی اعطا کرد (اردشیر، ۲۱۷، ۲۲۹؛ مهروان جی، ۲۶۲-۲۶۳؛ انکلساریا، 58-60). جاماسب جی سرانجام در سن ۶۸ سالگی در بمبئی درگذشت (اردشیر، ۲۲۹-۲۳۰؛ مهروان جی، ۲۷۲؛انکلساریا، 272).

آثار: ۱. *پاسخ نیرنگ جاوید دینان*، مؤلف این کتاب را در ۱۳۰۰ق/۱۸۸۲م در پاسخ به کتاب *نیرنگ جاوید دینان* منتشر ساخت؛ ۲. *ردیّهٔ فرمان دین*، دستور جاماسب این کتاب را همراه با دیباچهٔ آن در ۱۲۸۴ق/۱۸۶۷م به چاپ رساند؛ ۳. سه رسالهٔ *خطابه دربارهٔ نیرنگ و راه جلب رضایت اهورا مزدا* و *خطابه دربارهٔ آتش*، این مجموعه در۱۲۹۶ق/۱۸۷۹م به چاپ رسید؛ ۴. ترجمهٔ *صد در بحر طویل*، که همراه با تعلیقات و توضیحات در ۱۲۹۸ق چاپ شد؛ ۵. *فرهنگ زبان پهلوی*، مؤلف این کتاب را در ۴ بخش در ۱۲۹۴ق/۱۸۷۷م منتشر ساخت.

افزون بر آن، او *خرده اوستا* را در ۱۲۹۰ق، *مجموعهٔ ۸ خطابهٔ دینی* را در ۱۲۹۱ق؛ *خطابه‌های یزدان پرستی* را در ۱۲۹۲ق به چاپ رساند. همچنین مقالات متعددی از او در

1.Edulgi 2.Dar-i Meher 3.Navsari 4.Ervad 5.Jejibhory 6.Burgorji 7.Khetwadi

نشریات فصلنامهٔ *لماسیون*[۱] ارگـان انـجمن عـلوم، *آتـنک اورینتال*[۲]، هفته نامهٔ *حلقهٔ مـزدیسنان* و نـیز مـاهنامهٔ *راه روشن* به چـاپ رسـیده است. ازمـهم‌ترین مـقالات وی، ترجمهٔ کتیبه‌های پهلوی است. او کتیبه‌های پهلوی موجود در غارهای کنری[۳] مـجاور بـمبئی را کـه بـهائو داجـی بـا استفاده از قالبهای گچی تهیه کرده بود، قرائت کرد و ترجمهٔ گجراتـی آنـها را در روزنـامه‌ها مـنتشر سـاخت (اردشـیر، ۱۹۳-۱۹۴؛ مهروان جی، ۲۴۳-۲۴۴؛ انکلساریا، 56,58-59).

منابع: اردشیر خورشید جی، *تواریخ خـاندان دسـتور جـاماسب آسانا*، بمبئی، ۱۹۱۲م؛ مهروان جی خورشید جی، *آتهور نان نامو*، بمبئی، ۱۹۲۳م؛ نیز:

Ankalesaria, *Pahlavi Texts,* ed. Dastur Jamaspgi Minocherji, Bombay,1913.

عبدالشکور قادری

آسمان سخن ← مهندس لاهوری

آسمان هشتم ← روح‌الامین شهرستانی

آسی مدراسی، مولوی عبدالعلی (۱۲۶۲ - ۱۳۲۷ق/ ۱۸۴۵-۱۹۰۹م)، از دانشمندان و نویسندگان صاحب نـام شبه‌قاره که در زبان و ادب فارسی و عربی، عـلوم دیـنی، شعر و خوشنویسی شهرت داشت.

آسی در مدراس زاده شد (آسی، *فـضایل*، ۲۰؛ هـمو، سروس بک، ۳). در خـردسالی پـدرش، شـیخ مـصطفی صدیقی خفی، را از دست داد. در حدود ۲۰ سالگی رهسپار لکهنو شد و در منطقهٔ محمودنگر اقامت گزید و در زمرهٔ شاگردان مولانا الهی بخش فیض آبادی درآمد، سپس بـه مرکز علمی و ادبی «فرنگی مـحل» پـیوست و از مـحضر علامه عبدالحی بـن عـبدالحلیم اسـتفاده کـرد (حسنی، ۲۶۵/۸). او با مشاهیری چون شبلی نعمانی، شاه محمد خان بحری آبادی، عبدالله عـمادی و شـاه عـین القـضاة مصاحب و همدرس بود.

آسی چـندی مـصحّح چـاپخانه نـظامی کـانپور بـود. بسیاری از کتابهای این چاپخانه با حواشی و تصحیحات آسی به چاپ رسیده است (همانجا؛ آسی، سـروس بک، همانجا). پس از چندی خـود وی در مـنطقهٔ مـحمودنگر لکهنو چاپخانه‌ای به نام اصح‌المطابع تأسیس کرد کـه بـه «چاپخانهٔ آسی» شهرت یافت.

در ۱۹۰۱م به عنوان مدرّس زبان عربی و علوم دینی دبـیرستان رام‌پـور بـرگزیده شـد (آسـی، هـمانجا). در ۱۹۰۷-۱۹۰۸م به سبب بیماری به لکهنو بازگشت و پس از چندی در منزل مسکونی خود در محمودنگر درگذشت، و در گورستانی در همان ناحیه به خاک سپرده شد. خواجه عزیز لکهنوی ماده تـاریخی بـه مـناسبت درگـذشت وی سروده است (ص ۲۹۱).

آسی به فـارسی، عـربی و اردو شـعر مـی‌سرود و در سرودن ماده تاریخ چیره دست بود. از او آثار ارزشمندی در نحو، لغت و زبان عربی، ادبیات و تصوف برجای مـانده است. وی کتابهای بسیاری را نیز تصحیح و تدوین کرد. در پایانِ برخی از آثار وی تقریظهای منظوم او به زبان عربی و فارسی دیده می‌شود. برخی از آثار وی که به چاپ رسیده عبارت‌اند از: ۱. *التبصرة النظامیة فـی‌الرؤس الثـمانیه*؛ ۲. *تبصرة الحکمة فی حفظ الصحّة*؛ ۳. *تکملة واجب الحفظ*؛ ۴. *حل التصاریف المشکله*؛ ۵. *اللسان*؛ ۶. *تنبیه الوهابین*؛ ۷. *تعلیم النسخ*؛ ۸. *زمزمهٔ تواریخ* (شعر فارسی)؛ ۹. *فضایل و آداب و درود و سلام*. بیشتر سروده‌های وی هـنوز بـه چاپ نرسیده، از آن جمله است: ۱. *قصیدهٔ سلطانیه* (اردو)؛ ۲. *رسالهٔ بی‌حجابی و خانه خرابی* (فـارسی)؛ ۳. *رسـالهٔ نیچر و اسلام*؛ ۴. *رسالهٔ همدردی و جوانمردی* (فارسی)؛ ۵. *سبع سیاره* (مجموعهٔ قصاید فارسی)؛ ۶. *تنقیح الانشاء فی تحقیق الاملا* (اردو).

منابع: آسی، عبدالعلی، سروس بک ملا زمان دولت *رام‌پور*، نسخهٔ دستنویس مجموعهٔ شاه ابوالقاسم بحری آبادی؛ همو، *فضایل و آداب درود و سلام*، لکهنو، بی تا؛ حسنی، عبدالحی، *نزهة الخواطر*، حیدر آباد، ۱۹۷۰؛

1.*Le Meseon* 2.*Athence Oriental* 3.Kennery

عزیز لکهنوی، *کلیات*، لکهنو، بی تا.

شاه عبدالسلام

آشفته ← ناظر محمد

آشفته، خواجه ابوطالب خان ← ابوطالب خان

آشفته اکبرآبادی ← اکبرآبادی، رضا قلی بیگ

آشفته هروی، میرزا محمد صالح (وفات ۱۱۷۲ق/ ۱۷۵۸-۵۹م) شاعر پارسی‌گوی.

اصل او از هرات است و در کابل به دنیا آمد. پدرش میرزا محمد دانش یا محمدزمان، داروغهٔ توپخانهٔ صوبهٔ کابل بود (صبا، ۹ عبدالرشید، ۳۴). آشفته سرانجام به لاهور سفر کرد و ظاهراً مجنون شد و در همانجا درگذشت.

آشفته با کسانی چون قاسم دیوانه، ناصر علی و نورالعین واقف همنشینی داشت. در شعر از قاسم دیوانه متأثر بود (عبدالرشید، همانجا). دیوان اشعار آشفته در دست نیست، امّا ابیات پراکنده‌ای از او در تذکره‌ها برجای مانده است.

منابع: صبا، مولوی محمد مظفر حسین، تذکره روز روشن، به کوشش محمد حسین رکن‌زاده آدمیت، تهران، ۱۳۴۳ش؛ عبدالرشید، خواجه، *تذکره شعرای پنجاب*، لاهور، ۱۳۴۶ش؛

سپیدهٔ امامی

آشکار سندی، عبدالوهاب ← سچّل سرمست

آشنا تربتی کشمیری، محمد طاهر، ملقب به «عنایت خان» و متخلص به «آشنا» (وفات ۱۰۸۱ق/ ۱۶۷۰ م)، فرزند ظفر خان احسن‌اللّه تربتی کشمیری، شاعر، تاریخ‌نگار و دولتمرد دورهٔ شاهجهانی.

خاندانش اصلاً ایرانی بودند. جدش رکن السلطنه خواجه ابوالحسن تربتی، معروف به «آصف خان» (وفات ۱۰۴۲ ق)، در زمان سلطنت جلال‌الدین اکبر (حک: ۹۶۳ - ۱۰۱۴ ق) به هند سفر کرد و در آنجا مورد توجه آن پادشاه قرار گرفت. ابوالحسن و فرزندش احسن اللّه (وفات ۱۰۷۳ ق) در زمان جهانگیر (حک: ۱۰۱۴-۱۰۳۷ق) و شاهجهان (حک ۱۰۳۷-۱۰۶۸ق) همواره مورد توجه خاندان سلطنتی بودند و مناصب مهمی به آنان واگذار گردید (شاهنوازخان، ۷۵۱/۲-۷۵۷؛ عابدی، ۸۰-۸۱؛ الیوت، 7/73). احسن‌اللّه، بزرگ خانم، خواهر بزرگ ممتاز محل را به همسری برگزید و از این ازدواج، محمد طاهر زاده شد (شاهنوازخان، ۷۵۷/۲؛ گلچین معانی، *تذکره*، ۳۱؛ نیز قس: آفتاب اصغر، ۳۵۴، که بزرگ خانم را خواهرزادهٔ ممتازمحل دانسته است). احسن اللّه، مردی سخنور و سخن‌پرور و علاقه مند به علم و ادب بود و به ادبا و شعرا توجه خاص داشت (شاهنواز خان، ۷۵۶/۲-۷۵۷؛ عابدی، همانجا)، از این رو محمد طاهر در محیطی علمی و ادبی پرورش یافت و از همان آغاز، دقایق و نکات شعری را فرا گرفت. وی با بزرگان شعر و ادب عصر خود از جمله ابوطالب کلیم و محمد طاهر نصر آبادی مصاحبت داشت. نصرآبادی او را جوانی فهیم و دارای طبع شعری قوی خوانده است (ص ۵۸؛ نیز نک: سرخوش، ۵). علاوه بر آن، آشنا مورد لطف و عنایت شاهجهان بود تا آنجا که او را به «عنایت خان» ملقب ساخت و منصبِ هزاروپانصدی نیز به او عطا کرد. وی در عهد شاهجهان نخست به مقام وزارت دربار ارتقا یافت و پس از آن، در ۱۰۶۸ ق، ریاست کتابخانهٔ سلطنتی به او محوّل گردید، اما در همان سال به دنبال عزل شاهجهان و به سلطنت رسیدن اورنگ‌زیب (حک: ۱۰۶۸-۱۱۱۸ق) از این منصب کناره گرفت و در کشمیر منزوی گردید. ظاهراً با وجود کناره‌گیری و بی‌توجهی نسبت به دستگاه حکومتی اورنگ‌زیب، تا پایان عمر مستمری دریافت می‌داشت (نصرآبادی، همانجا؛ شاهنوازخان، ۷۵۸/۲؛ گوپاموی، ۳۴؛ آزاد، ۹۶-۹۷؛ شفیق، ۳۹؛ ظهورالدین احمد، ۴۴۱/۲؛ گلچین معانی، همانجا). سرانجام آشنا در کشمیر وفات یافت. تاریخ

وفات او را بـه اختلاف ۱۰۸۱ق (نک: شاهنوازخان، ۷۵۸/۲؛ گوپاموی، همانجا؛ آزاد، ۹۷) و نیز ۱۰۷۷ق (خلیل، برگ ۶۱؛ اخلاص، ۲۵؛ آفتاب اصغر، همانجا؛ بیل،179؛ الیوت، 7/74) ذکر کرده‌اند. اما از آنجا که نصرآبادی، دوست و همنشینِ آشنا، وفات او را دو سال قبل از آغاز تألیف تذکرهٔ خود (۱۰۸۳ ق)، یعنی حدود ۱۰۸۱ق دانسته (همانجا)، این تاریخ درست تر می‌نماید (نیز نک: آقابزرگ، ۹ (۱) / ۷؛ برای اطلاع دربارهٔ تاریخ تألیف *تذکرهٔ نصرآبادی*، نک: نصر آبادی، ۵-۶؛ گلچین معانی، *تاریخ*، ۳۹۹/۱).

آثار: ۱. *دیوان* شعر،که مشتمل است بر قصاید، مقطعات، مراثی، ترکیب بندها، مثنویات، غزلیات و رباعیات. از *دیوان* او نسخه‌های متعددی موجود است، از جمله نسخه‌ای در کتابخانهٔ رضا رامپور (شم ۲۵۲۳)، دو نسخه در کتابخانهٔ دیوان هند (شم ۱۵۸۴ و ۱۵۸۵) و نسخه‌ای نیز در موزهٔ سالار جنگ به شمارهٔ ۱۹۱۸ (نک: راشدی، ۲۴/۱-۲۶؛ اشرف، 5/73) نگهداری می‌شود. از آشنا دو ساقی نامه،که یکی مثنوی است در بحر متقارب و دوم ترجیع‌بند، در دست است. این دو ساقی نامه به صورت بخشی از *دیوان* نسخهٔ شمارهٔ ۱۵۸۵ کتابخانهٔ دیوان هند و نیز به طور مستقل (شم ۳۰۳۳۸ و ۳۰۳۳۹) در ایندیاآفیس نگهداری می‌شود (راشدی، ۲۵/۱؛ منزوی، نسخه‌ها، ۲۸۵۷/۴)؛ ۲. *شاهجهان نامه*، عنوان این اثر را پادشاه‌نامه، *ملخص و قرنیه* نیز آورده‌اند. به جهت تلخیص از *پادشاه‌نامه‌های* عبدالحمید لاهوری، محمد قزوینی و محمد وارث لاهوری، ملخص نامیده شد و بعدها به سبب اختصاص به عهد شاهجهان به شاهجهان‌نامه مشهور شد (آفتاب اصغر، ۳۵۴-۳۵۵؛ مارشال، 84-83؛ ریو، 1/261؛ الیوت، 75-7/74). مؤلف در مقدمهٔ کتاب تصریح کرده که قسمت اعظم اطلاعات خود را در زمان ریاست کتابخانهٔ سلطنتی، در ۱۰۶۸ق، از تواریخ معاصران خود مانند پادشاه‌نامهٔ قزوینی، پادشاه‌نامهٔ لاهوری و پادشاه‌نامهٔ وارث، که هر یک شامل حوادث ۱۰ سالهٔ عهد شاهجهان بوده، به دست آورده است. در ضمن از آثار دیگری، چون *واقعات بابری*، *اکبرنامهٔ* ابوالفضل علامی، *طبقات اکبر شاهی*، *اقبالنامهٔ جهانگیری* و *مآثر جهانگیری* نیز بهره برده است. این اثر شامل یک مقدمه، سه بخش و یک خاتمه به شرح زیر است. مقدمه، شامل تاریخ مختصر نیاکان شاهجهان از امیر تیمورگورکان تا جهانگیر شاه و شرح احوال شاهجهان ازبدو تولد (۱۰۰۰ ق) تا جلوس وی بر تخت سلطنت (۱۰۳۷ ق) است؛ بخش نخست، شامل تاریخ دههٔ اول عهد شاهجهان؛ بخش دوم، شامل تاریخ دههٔ دوم سلطنت شاهجهان؛ بخش سوم، شامل تاریخ دههٔ سوم سلطنت شاهجهان، و خاتمه، عبارت است از اطلاعات مفید جغرافیایی دربارهٔ ولایات هندوستان در دورهٔ شاهجهان و شرح حال مشاهیر و رجال آن دوره (آفتاب اصغر، ۳۵۵-۳۵۶). چنانکه مؤلف خود تصریح کرده است، سبک نگارش او، علی‌رغم مباحث تاریخی و جغرافیایی، روان و ساده و تا حد زیادی از تکلّفات معمول آن زمان عاری است. *شاهجهان نامهٔ* محمدطاهر جامع‌ترین تاریخ ویژهٔ دورهٔ شاهجهان است. اگر چه مؤلف در بخش اول و دوم تا اندازه‌ای به اختصار گراییده، بخش سوم را به تفصیل شرح داده است (همو، ۳۵۶-۳۵۷). این اثر به همت فولر[1] به انگلیسی ترجمه شده که به صورت نسخهٔ دستنویس در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا موجود است (همو، ۳۵۷). علاوه بر آن گزیده‌ای از آن به انگلیسی ترجمه شده و ضمیمهٔ *تاریخ هند* الیوت منتشر شده است (الیوت، 120-7/76). از *شاهجهان‌نامه* نسخه‌های متعددی در کتابخانه‌های بانکیپور (شم ۵۶۸)، موزهٔ بریتانیا (شم۱۷۵و۵۶۱۴) و موزهٔ ملی کراچی (شم ۱۱۵ - ۱۹۷۴) موجود است (آفتاب اصغر ۳۵۷؛ منزوی، نسخه‌ها، ۶/ ۴۷۰۰-۴۷۰۱؛ همو، مشترک، ۴۳۶/۱۰-۴۳۷؛ استوری، 578 -1/577؛ ریو، 262-1/261؛ اته، 1/126,866).

منابع: آزاد بلگرامی، غلام علی، سرو آزاد، به کوشش عبدالله خان و

1.Fuller

مولوی عبدالحق، حیدرآباد دکن، ۱۹۱۳؛ آفتاب اصغر، *تاریخ نویسی فارسی در هند و پاکستان*، لاهور، ۱۳۶۴ ش؛ آقا بزرگ، *الذریعه*؛ اخلاص، کشن چند، همیشه *بهار*، به کوشش وحید قریشی، کراچی، ۱۹۷۳م؛ خلیل، علی ابراهیم خان، *صحف ابراهیم*، نسخهٔ خطی شمارهٔ ۶۶۳ دانشگاه تهران؛ راشدی، حسام‌الدین، *تذکرهٔ شعرای کشمیر*، کراچی، ۱۳۴۶ ش؛ سرخوش، محمدافضل، *کلمات‌الشعرا*، به کوشش صادق علی دلاوری، لاهور، ۱۹۴۲م؛ شاهنوازخان، صمصام‌الدوله، *مآثرالامراء*، ترجمهٔ محمدایوب قادری، لاهور، ۱۹۶۹ م؛ شفیق، لچهمی نراتن، *شام غریبان*، به کوشش محمد اکبرالدین صدیقی، کراچی، ۱۹۷۷م؛ ظهور الدین احمد، *پاکستان مین فارسی ادب*؛ عابدی، امیر حسن، «ظفرخان احسن»، **یغما**، س ۹، شم ۱، ۱۳۳۵ ش؛ گلچین معانی، احمد، *تاریخ تذکره‌های فارسی*، تهران، ۱۳۶۳ ش؛ همو، *تذکرهٔ پیمانه*، تهران، ۱۳۶۸ ش؛ گوپاموی، محمد قدرت الله، *تذکرهٔ نتایج الافکار*، مدراس، ۱۲۵۹ق؛ منزوی، مشترک؛ همو، *نسخه‌ها*؛ نصرآبادی، محمد طاهر، *تذکره نصرآبادی*، به کوشش وحید دستگردی، تهران، کتابفروشی فروغی؛ و نیز:

Ashraf, Muhammad, *Catalogue of Persian Manuscripts in Salar Jang Museum*, Hyderabad, 1980; Beal, T.W., *An Oriental Biographical Dictionary*, Lahore, 1975; Elliot, H.M. and J. Dowson, *The History of India*, Delhi;, 1990; Ethe. ; Marshall; Rieu; Storey.

محمد جواد شمس

آشنا عظیم آبادی، مولوی شاه ابوتراب پهلواروی (۱۱۹۲-۱۲۷۰ق/۱۷۷۸-۱۸۵۴م)، از عرفا و شعرای شبه‌قاره.

خاندان او از مشایخ پهلواری (روستایی در نزدیکی عظیم آباد) بودند. پدرش، شاه نعمت الله پهلواری، از فضلای بزرگ عصر خود بود و تألیفاتی در علوم دینی و تصوف داشت (حسنی، ۹/۷؛ صبا، ۷؛ شعیب، ۲۸۳). ابوتراب پس از فراگیری مقدمات علوم، عربی و ادب فارسی نزد مولانا احمدی پهلواری، از علمای بزرگ خاندان پهلواری (شعیب، ۲۸۳، ۶۴)، در ۱۲۱۶ق نزد پدرش، شاه نعمت الله، به ریاضت و سیر و سلوک عرفانی پرداخت و سرانجام به کسب اجازهٔ ارشاد نایل آمد (همو، ۲۸۳). پس از چندی، دختر شاه وعدالله را به همسری برگزید و فرزند ایشان، مولوی شاه علی کریم، نیز از جمله مشایخ پهلواروی شد، اما در زمان حیات پدر درگذشت و نتوانست خلیفه و جانشین او شود (همو ۲۸۳- ۲۸۴). ابوتراب مریدان و شاگردان بسیاری داشت که از آن میان می‌توان محمد علی حبیب نصر، قاضی مخدوم عالم و شاه صفت‌الله را نام برد (برای نامهای مریدان و خلفای وی نک: شعیب، ۲۸۳). او را پس از درگذشت، در آرامگاه خانوادگیش، در جوار پدر، در مجیبیهٔ پهلواری به خاک سپردند.

ابوتراب در شعر، «آشنا» تخلص می‌کرد. بیشتر اشعار او به صورت ماده تاریخ است که از آن جمله می‌توان از مادهٔ تاریخی که در سوگ فرزند خود سروده نام برد. برخی از ابیات او به طور پراکنده در تذکره‌ها آمده است.

منابع: شعیب نیّر پهلواروی، محمد، *اعیان وطن*، ۱۳۷۲ش/۱۹۵۳م؛ صبا، مظفر حسین، *تذکرهٔ روز روشن*، به کوشش محمد حسین رکن زادهٔ آدمیت، تهران، ۱۳۴۳ش؛ حسنی، عبدالحی بن فخرالدین *نزهة الخواطر و بهجة السامع و النواظر*، ۱۳۷۸ق/۱۹۵۹م.

محمد وصی اختر

آشوب، میرزا محمدبخش بن غیاث (۱۱۲۸-۱۱۹۹ق / ۱۷۱۶-۱۷۸۴م)، دولتمرد، مورخ و شاعر روزگار محمد شاه گورکانی (حک: ۱۱۳۱-۱۱۶۱ق).

آگاهی ما از زندگی آشوب تقریباً منحصر به رسالهٔ کوتاهی است نگاشتهٔ خود او، با عنوان *سوانح احوال آشوب* (برای دست نویسهای آن نک: استوری، 1/617)و دیباچهٔ کتابی به نام *تاریخ شهادت فرخ سیر و جلوس محمد شاه* که آن نیز از خود اوست. آشوب به قبیلهٔ ترک برلاس، ساکن بدخشان وابسته بود. خانواده‌اش در زمان حکمرانی جلال الدین محمد اکبر شاه (حک: ۹۶۳ -

۱۰۱۴ق) از بدخشان به هند کوچید. جد مادری وی، قباد بیگ دیانت خان، از فضلای زمان خود بود و در حکومت اورنگ‌زیب عـالمگیر(حک:۱۰۶۹ـ ۱۱۱۹ق) استانداری دکن را بر عهده داشت. آشوب در چهارمین سال پادشاهی فرخ سیر در دهلی دیده به جهان گشود. پس از درگـذشت پدر، نزد دایی خود، میرزا محمدبن رستم و پـدربزرگش، عنایت‌الله بیگ، پرورش یافت. سپس به دربار محمد شاه وارد شد و تا هجوم نادرشاه به هند، در همانجا به سر برد. پس از آن، چندی به دستگاه‌اعتمادالدوله قمرالدین خـان وزیر (وفات:۱۱۶۱ق) راه یافت و بعد به خدمت پسر او، معین‌المـلک (وفـات: ۱۱۶۶ق) مـعروف بـه مـیر مـنوّر، استاندار پنجاب، درآمد و به عنوان سپاهی در نـبرد او بـا احمدشاه ابدالی شرکت جست. پس از مرگ معین الملک، بــه بــرادرش خــانخانان انـتظام الدوله، وزیـر احـمدشاه تیموری، پیوست و او را در نبرد با صـفدر جـنگ، وزیـر سلطنت دهـلی، یـاری رسـاند و مـنصب دوهـزار و لقب «قسورخان» دریافت کرد. ۱۵ سال، در مـقام مـیرمنشی و مقامهای دیگر، خدمت کرد، و سپس به دلیـل بـیماری از مقام خود کناره گرفت و یک سال، در حالی که هـمچنان بیمار بود، در فرخ‌آباد به سر برد. پس از آن به درخـواست آصف‌الدوله، فرخ‌آباد را به سوی لکهنو و فیض آباد تـرک گفت و ۵ یا ۶ سال نزد او به آسودگی بزیست. پس از آن، زمان کوتاهی در خدمت ریچارد جانسن به سربرد و برای او کتاب مختصری در تاریخ عـزیمت هـمایون بـه ایـران و تسخیر دوبارهٔ قندهار نوشت (نک: اته، 1/95، شم 224). در ۲۷ رجب ۱۱۹۶ق، به درخواست اسکات، افسر انگلیسی که او را به اللّـه آبـاد فـراخـوانـده بـود بـه تألیـف تـاریخ فرمانروایی محمد شاه پرداخت، و سرانجام در تنگدستی در لکهنو درگذشت.

آثار: ۱. تاریخ شهادت فرخ سیر و جلوس محمد شاه، این کتاب که در ۱۱۹۶ق نگاشته شـده، از آثـار ارزشـمند تاریخی آن دوره به شمار می‌رود، امّا گاهی ترتیب سنوات رویدادها رعایت نشده است. نویسنده، در اوایـل کـتاب، شرح کوتاهی از تاریخ تیموریان هند را تا مرگ فرخ سـیر (۱۱۳۰ق) به دست داده و سپس به احوال محمد شـاه و دورهٔ فرمانروایی او پرداخته است. گویا نـویسنده در نـظر داشته سیر رخدادها را تا زمان تألیف کتاب ادامه دهد، ولی وقایع این اثر را تا مرگ نادر شاه در ۱۱۶۰ق دربر می‌گیرد. برخی از منابع مورد استفاده در تألیف این کتاب عبارتند از: *محمد شاه نامه* یا *تاریخ محمد شاه*، از میرزا محمد محسن منجم باشی؛ *تاریخ محمد شاهی*، از مورخی گمنام؛ *تاریخ چندی داس*، مشهور بـه کـامور خـان و خـزانـهٔ عـامره از غلامعلی آزاد بلگرامی (ریو، 3/944-945، اته، 1/159؛استوری، 1/617). بخشی از این کتاب به انگلیسی ترجمه و در کتاب «تـاریخ هـند» الیـوت مـنتشر شـده است (8/232-234)؛ ۲. *دیـوان*، مـجموعهٔ اشـعاری در سـتایش آصـف‌الدوله (مـارشال، 313 ؛ اسـتوری، هـمانجا)؛ ۳. *سـوانـح احـوال آشوب*، رساله‌ای کوتاه در شرح حال نویسنده که بـه قـلم خـود او و در سـالهای پـایانی عـمر نگـاشته شـده است (استوری، همانجا)؛ ۴. *صولت فاروقی یا فتوح الاسلام فی بلاد الروم و الشام*، مثنوی تاریخی که بر اساس فتوح شام منسوب به واقدی، در دو مجلد سـروده شـده است. ایـن مثنوی در برخی دست‌نویسهای *کلّیات آشـوب* و نـیز بـه صورت دست‌نـویسهایی مسـتقل، در بـرخـی کـتابخانه‌ها نگـهداری مـی‌شود (نک: اسـتوری،617-1/616)؛ ۵. *فـلک آشوب*، مثنوی تاریخی در ۷۰۰ بیت کـه در بـهارت پـور نگاشته شده است و تا مرگ حافظ رحمت‌خان (۱۱۸۸ق) را در بر دارد (همو، 1/617)؛ ۶. *کـارنامه*، مـثنوی تـاریخی دربارهٔ نبرد با احمد شاه ابدالی که در ۱۱۶۲ق/۱۷۴۹م به انجام رسید (ریو، استوری، همانجاها)؛ ۷. *کلیات آشوب*، مجموعهٔ اشعار آشوب (بـرای نسـخه‌های خـطی آن نک: عبدالمقتدر، 3/247؛استوری، همانجا).

منابع: منزوی، مشترک؛ نیز:

Abdul Muqtadir, *Catalogue of the Arabic and Persian*

Manuscripts in the khuda Bakhsh Oritental Public Library, Patna, 1977, Elliot,H.M., *The History of India*, Delhi, 1990; Ethe; Marshall; Rieu ; Storey.

ظهور الدین احمد

آشوب مازندرانی، محمد حسین ، شاعر و خوشنویس سدهٔ ۱۱ق/ ۱۷م.

پدرش محمد افضل نام داشت. خود وی در روستای سورک، از توابع ساری، زاده شد. در اواسط سدهٔ ۱۱ق/۱۷م به هندوستان کوچید و در کشمیر به خدمت احسن الله ظفرخان (آشنا تربتی#)، از امرای برجستهٔ شاهجهان و اورنگزیب، درآمد. آشوب، پس از مدتی به ایران بازگشت، اما اندکی بعد دیگربار راه هندوستان در پیش گرفت و تا پایان عمر در همانجا بماند و سرانجام در آگره درگذشت (نصرآبادی، ۳۰۹؛ گوپاموی، ۵۳؛ نیز نک: شفیق، ۳۷). تاریخ وفات او را به اختلاف ۱۰۶۷ق / ۱۶۵۷م و ۱۰۹۹ق / ۱۶۸۸م ذکر کرده‌اند (نک: گلچین معانی، ۳/۱ ؛ منزوی، ۹۴۱/۷ ؛ نبی هادی، 92).

گوپاموی، اشعار آشوب را ستوده (همانجا) و لطف الله مهندس شاعر در قطعه شعری که دربارهٔ شعرای معاصر خود سروده، آشوب را «لبیب عصر» خوانده است (ظهور الدین احمد، ۱۸۴/۲). به گفتهٔ ولی قلی بیگ در *قصص خاقانی*، «ابیات مدون او، آنچه برزبان سنجان بلاد ایرانی ساری و جاری است از ۱۰ هزار بیت متجاوز است» (گلچین معانی، ۳).

آثار: *اعجازالبیان*، منظومه‌ای است در ۴ بحر: ۱. بحر *مخزن‌الاسرار* ؛ ۲. بحر مثنوی معنوی ؛ ۳. بحر *مجمع‌البحرین*؛ ۴. سحر حلال اهلی شیرازی. در آغاز به مدح و ستایش شاهجهان و داراشکوه پرداخته و سپس مطالبی در معرفت حق، صفت معشوق و... آورده است (منزوی، ۹۴۱/۷ - ۹۴۲).

علاوه بر آن ابیات پراکنده‌ای از او در برخی تذکره‌ها باقی مانده است. اشعاری نیز با تخلص آشوب، در *کلیات* طالب آملی آمده است، و طاهری شهاب، مصحح آن، در زمان استنساخ این اشعار، در مقاله‌ای یادآور شده که آنها سرودهٔ آشوب مازندرانی است (ص۲۸ به بعد)؛ اما پس از تصحیح *کلیات* طالب، متوجه این نکته شد که خودِ طالب در جوانی «آشوب» تخلص می‌کرده و این اشعار نیز سرودهٔ اوست (ص ۴۸ - ۴۹).

منابع: شفیق، لچهمی نرائن، *شام غریبان*، به کوشش محمد اکبر الدین صدیقی، کراچی، ۱۹۷۷م؛ طاهری شهاب، محمد، «آشوب مازندرانی»، *ارمغان*، دورهٔ ۳۳، شم اول، فروردین ۱۳۴۳ش؛ ظهورالدین احمد، *پاکستان مین فارسی ادب*، لاهور، ۱۹۷۴م؛ گلچین معانی، احمد، *کاروان هند*، مشهد، ۱۳۶۹ش؛ گوپاموی، محمد قدرت‌الله، *نتایج الافکار*، بمبئی، ۱۳۳۶ق؛ منزوی، مشترک؛ نصرآبادی، محمد طاهر، *تذکرهٔ شعرای نصرآبادی*، به کوشش وحید دستگردی، تهران، ۱۳۶۱ش؛ نیز:

Nabi Hadi.

ظهورالدین احمد و دانشنامهٔ شبه‌قاره

آشوب نامه ← طغرای مشهدی

آشوب هندوستان، عنوان منظومه‌ای به فارسی در بحر متقارب به پیروی از *شاهنامهٔ* فردوسی در احوال و حوادثی که بر سر جانشینی شاهجهان امپراتور گورکانی هند رخ داد، سرودهٔ بهشتی شیرازی از شاعران دربار محمد مرادبخش فرزند شاهجهان و حاکم احمد آباد.

از احوال بهشتی شیرازی آگاهی چندانی دردست نیست امّا از اشعارش پیداست که مذهب شیعه داشته است.

بهشتی شیرازی وقایع پس از بیماری شاهجهان و درگیری میان فرزندان او را تا مرگ داراشکوه در ۱۰۶۹ق به نظم کشید و با آنکه از نزدیکان و ستایندگان مرادبخش، پسر شاهجهان، بود و رقیبان او را مورد انتقاد و سرزنش قرار داده، از ذکر سخنان مخالف او نیز باز نایستاده است. منظومه با ستایش مرادبخش آغاز شده و سپس به وقایع

سالهای ۱۰۶۷ و ۱۰۶۸ق، یعنی بیماری شاهجهان و آغاز اختلاف، پرداخته است. گسیل لشکر از سوی داراشکوه برای سرکوب شاه‌شجاع، وقایع احمدآباد و قتل میرعلی نقی دیوان سرکار، تسخیر بندر سورت، اعلام پادشاهی سلطان مرادبخش، جنگ مرادبخش و اورنگ‌زیب با داراشکوه، تسخیر اکبر آباد، اسارت مرادبخش به دست اورنگ‌زیب، جنگ اورنگ‌زیب با شاه شجاع، گرفتاری داراشکوه و قتل او از دیگر فصول این منظومه است. ارتباط نزدیک شیرازی با این وقایع به منظومهٔ او اهمیت خاصی بخشیده چنانکه خود آورده: «من این رزمها را همه دیده‌ام/ زکس همچو افسانه نشنیده‌ام» (آفتاب اصغر، ۵۰۵ - ۵۰۶؛ صفا، ۵(۱) / ۵۸۲؛ منزوی، *نسخه‌ها*، ۶ / ۴۵۶۹؛ همو، مشترک، ۱۲ /۱۸۲۵ - ۱۸۲۶؛ ریو، 2/689-690 ؛ مارشال، 116؛ نبی هادی، 138) این منظومه، افزون بر اهمیّت تاریخی، از ارزش ادبی نیز برخوردار است. زبان روان و توصیف مناظر پیکار، ملاحظاتی دربارهٔ احوال و حوادث روزگار و ذکر نکات حکیمانه و عبرت‌آموز و تشبیهات دلپسند از جمله محاسن این کتاب است.

آشوب هندوستان، که در بعضی نسخه‌ها و از سوی برخی از نویسندگان، *آشوب نامهٔ هندوستان* نیز خوانده شده (آفتاب اصغر، ۵۰۵)، در ۱۳۰۰ق / ۱۸۸۳م در لکهنو به چاپ رسیده است.

منابع: آفتاب اصغر، *تاریخ نویسی فارسی در هند و پاکستان*، لاهور ۱۹۸۵م؛ صفا، ذبیح‌الله، *تاریخ ادبیات در ایران*، تهران، ۱۳۷۰ش؛ منزوی، مشترک؛ همو، *نسخه‌ها*؛ نیز:

Marshall; Nabi Hadi; Rieu.

دانشنامهٔ شبه قاره و ظهور الدین احمد

آشوکا ← اَشوکا

آصف اصفهانی، سید محمد رضا صاحب حسینی صفوی اصفهانی، متخلص به «آصف» و ملقب به «مشکین قلم»، از شعرا و خوشنویسان سدهٔ ۱۳ق/۱۹م شبه‌قاره.

مهم‌ترین منبع دربارهٔ آصف، شرح حال کوتاهی است از او در تذکرهٔ *تکملهٔ مقالات الشعرا* (تتوی، ۳۶). چنانکه از نسبت وی نیز پیداست، اصلاً اهل اصفهان بوده و در جمادی‌الثانی ۱۲۸۷ق / ۱۸۷۰م به هند کوچیده و در تته اقامت گزیده است (تفهیمی، ۱۴۰). او شعر نیکو می سرود و در خوشنویسی نیز چیره‌دست بود. تتوی ، او را با القابی چون «سیّدالشعرا» و «شهنشاه اقلیم بلاغت و فصاحت» ستوده است. گفته‌اند او مثنوی مولوی را چنان به نالهٔ حزین می‌خواند که شنوندگان را به گریه می‌انداخت. تتوی، بیتی از او و نیز غزلی از خود که مصرعی از همان بیت را تضمین کرده، آورده است. باید گفت در تذکره‌ها از شاعر و خوشنویس دیگری نیز به همین نام یاد شده که در ۱۱۱۸ق درگذشته است (بیانی، ۳ / ۷۲۵).

منابع: بیانی، مهدی، *احوال و آثار خوشنویسان*، تهران، ۱۳۶۳ش؛ تتوی، محمد ابراهیم خلیل، *تکملهٔ مقالات الشعرا*، به کوشش حسام‌الدین راشدی، کراچی ۱۹۵۸م؛ تفهیمی، ساجدالله، *شعرای اصفهانی شبه‌قاره*، اسلام آباد، ۱۳۷۲ش.

محمد سلیم اختر

آصف تهانیسری ← تهانیسری، آصف

آصف جاه، میر قمرالدین نظام الملک (۱۰۸۲ - ۱۱۶۱ق /۱۶۷۲ - ۱۷۴۸م)، مؤسس سلسلهٔ آصف‌جاهیان دکن و شاعر پارسی سرای هند.

وی فرزند میرشهاب الدین و نوادهٔ خواجه عابد است که گفته‌اند نسب او به شیخ شهاب الدین سهروردی می‌رسد و به روایتی اصلاً به قبیلهٔ بنی صدیق، از احفاد ابوبکر خلیفه اول، نسب می‌رساند. خواجه عزیزان یکی از اجداد آصف‌جاه از فقهای حنفی بود و در دورهٔ حکومت عبدالله خان شیبانی بر بخارا، در آن شهر می‌زیست و کتاب *جنگ عزیزان* در فقه حنفی از اوست . خواجه عابد ملقب

به «قلیچ‌خان بهادر» در علی آباد سمرقند متولد شد. وی در ایام جوانی به بخارا رفت و در آنجا ابتدا به امر قضاوت پرداخت و سپس به مرتبهٔ شیخ‌الاسلامی رسید (شاهنوازخان، ۱۲۱/۳ ؛ مجتبائی، ۴۱۶/۱ - ۴۱۷). او در دورهٔ سلطنت شاهجهان به هند رفت منصب شش هزاری یافت و در زمرهٔ مشاوران محمد اورنگ‌زیب جای گرفت. سپس به فرمانداری اجمیر و چندی بعد به فرمانداری ملتان منصوب شد و لقب «قلیچ‌خان» یافت. وی سرانجام در حمله اورنگ‌زیب به دکن و جنگ با ابوالحسن قطب‌شاه کشته شد. پدر میرقمرالدین به نام میر شهاب الدین ملقب به «غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ» نیز در دستگاه اورنگ‌زیب دارای منصب هفت هزاری بود و در بسیاری از جنگهای زمان او فرماندهی سپاه را بر عهده داشت. وی مدتی فرماندار برار و سپس فرماندار گجرات شد و در ۱۱۲۲ق درگذشت. جدّ مادری او، سعداله‌خان، هم در دورهٔ شاهجهان صدر اعظم هند بود. قمرالدین‌خان در ربیع الاول ۱۰۸۲ق متولد شد و از سن ۶ سالگی به فراگیری علوم متداول پرداخت و در فنون نظامی مهارت یافت و در علوم زمان خویش سرآمد شد. در ۲۰ سالگی خطابِ «چین قلیچ‌خان» و منصب چهار هزاری گرفت و ۱۰ سال بعد به فوجداری کرناتک و بیجاپور و سپس به صوبه‌داری بیجاپور منصوب شد. او در این دوره در عملیات نظامی مهمّی از جمله جنگ با مرهته‌ها در ۱۱۱۱ق شرکت جست و نیز از سوی اورنگ‌زیب امور دکن را دردست گرفت.بعداز مرگ اورنگ‌زیب (۱۱۱۸ق)، در زمان شاه عالم به منصب شش هزاری و خطابِ «خان دوران خان بهادر» رسید و صوبه‌داری اوده و فوجداری لکهنو بدو سپرده شد. در این ایام اوضاع داخلی کشور رو به پریشانی نهاد و اقوام مختلف به جنگ با دولت مرکزی و ادعای استقلال پرداختند و در این میان، نظام‌الملک مناصب دولتی را رها کرد و در شاهجهان آباد گوشهٔ عزلت گزید. امّا بالا گرفتن جنگ و پریشانیها و خطر سقوط و تباهی دولت، او را

واداشت که دوباره به کار بپردازد. در دوران فرمانروایی محمد فرخ سیر با خطاب «نظام‌الملک بهادر فتح جنگ» و منصب هفت هزاری به صوبه‌داری دکن و فوجداری کرناتک منصوب شد و مأمور سرکوبی مرهته‌ها گشت (خافی‌خان، ۷۲۸/۲). او در دکن به جنگهای بسیاری با مرهته‌ها دست زد و با این همه، گویا به سعایت برخی، از حکومت دکن عزل شد و منصب فوجداری مرادآباد یافت (طباطبایی، ۴۱۱/۲). نظام‌الملک بعد از درگیری میان سید حسین امیرالامرا، حاکم دکن، و فرخ‌سیر که منجر به قتل فرخ‌سیر و جلوس روشن اختر محمد شاه شد، عهده‌دار حکومت مالوه گردید. در همین سمت از سوی روشن اختر مأمور سرکوب امیرالامرا سید حسین شد و به دکن لشکر کشید. سادات بارهه و سید حسین با مرهته‌ها همداستان شدند. ولی نظام‌الملک پس از فتح قلعه‌های اسیرگره و برهانپور در نزدیکی اورنگ‌آباد لشکر دکن را درهم شکست و بر آن منطقه مسلط شد. پس از مرگ محمد امین خان صدر اعظم محمد شاه، نظام‌الملک، به جانشینی وی انتخاب شد و پس از مدتی برای دفع شورش گجرات به آن ناحیه اعزام گردید و پس از ختم غایله گجرات صوبه‌داری مالوه و گجرات ضمیمه حکومت دکن و وزارت او شد، امّا به سبب سعایت برخی از امرا و درباریانِ مخالفِ او حکومت دکن به مبارزخان تفویض گشت. نظام الملک به بهانهٔ عزیمت به مرادآباد به سوی دکن رفت و مبارزخان را به قتل رسانده مجدداً بر دکن مسلط گشت. پس از آن محمد شاه باوی از در مسالمت درآمده و بدو لقب «آصف‌جاه» داد. نظام الملک آصف‌جاه از این پس پایه‌های حکومت خود را استحکام بخشید و مرهته‌ها را سرکوب کرد (علی محمد خان، ۸۵/۲ـ۸۶). وی با استقلال از حکومت مرکزی تا ۱۱۵۰ق که محمد شاه او را به مرکز احضار کرد، در دکن به حکمرانی پرداخت. در این هنگام آصف‌جاه، فرزند ارشد خود، ناصر جنگ، را در دکن گذاشته عازم شاهجهان‌آباد شد. پس از ورود به شاهجهان‌آباد او را به

صوبه‌داری اکبرآباد و مالوه گماردند و هنگامی که در نزدیکی بهوپال سرگرم جدال با مرهته‌ها بود، خبر حمله نادرشاه به هند بدو رسید. پس با آنها مصالحه کرده به شاهجهان‌آباد بازگشت و به منصب امیرالامرایی (فرماندهی سپاه) منصوب گردید. محمد شاه به پیشنهاد وی با نادرشاه صلح کرد. نادرشاه نیز با آنکه تعدادی از امرای هند را به قتل رساند ولی آصف‌جاه را بر منصب خود ابقا کرد و به ایران بازگشت. آصف‌جاه هم روی به دکن نهاد و ناصر جنگ را، که در غیاب وی مدعی حکومت دکن شده بود، تنبیه کرد. در این میان احمدشاه درّانی از پریشانیهای هند استفاده کرد و در ۱۱۶۰ق بدانجا لشکر کشید. شاه ولی‌الله، عارف و دانشمند مشهور، آصف‌جاه را به مقابله و متحد ساختن امرای مسلمان برانگیخت (نظامی، ۱۴۳) ولی پیش از آنکه بتواند کاری انجام دهد در ۴ جمادی الثانی در برهانپور درگذشت.

استقلال آصف‌جاه از حکومت مرکزی مقدمه تشکیل سلسلهٔ آصف‌جاهیان* در دکن شد و چون مؤسس آن سلسله نظام‌الملک بود حکمرانان آن سلسله را «نظام» می‌خواندند. در ایام آصف‌جاه قلمرو دکن بسیار وسعت یافت و از شمال به رود مزیرا، از جنوب به رای‌شورام، از غرب به دکن و از شرق به خلیج بنگال رسید. آصف‌جاه به زبانهای ترکی و فارسی نیز تسلط بسیار داشت و خود مردی ادیب و شاعر و ادب پرور بود و شاعران و دانشمندان را می‌نواخت و در عصر او حیدرآباد از مراکز عمدهٔ فرهنگ و تمدن ایرانی و اسلامی گردید. آصف‌جاه خود در شعر ابتدا «شاکر» و سپس «آصف» تخلص می‌کرد و گویا در آغاز، اشعار خود را از نظر میرزا عبدالقادر «بیدل» می‌گذراند. دو دیوان فارسی از او یکی به نام «شاکر» و دیگری به نام «آصف» شامل غزل، قصیده و رباعی در دست است. جنیدی اشعار دیگر او را از تذکره‌ها گردآورده است (ص ۳۹۷-۴۰۶). سروده‌های وی از ویژگیهای اشعار فارسی رایج در هند برخوردار است غزلیات او غالباً عاشقانه است امّا به مضامین اخلاقی نیز توجه داشته در بعضی موارد رنگ تشیع و دوستی اهل بیت رسول اللّٰه نیز در آنها دیده می‌شود. *دیوان آصف* و *دیوان شاکر* با مقدمه‌ای به قلم میرزا نصراله خان فدایی دوبار در حیدرآباد به چاپ رسیده است. کتابهای دیگری به فارسی چون *احسن‌الشمایل*، *مثنوی شیرین و خسرو* و *مناقب فخریه* نیز به او نسبت داده‌اند که متعلق به او نیست.

منابع: جنیدی، محمد محبوب، *حیات آصف*، حیدرآباد دکن، ۱۳۶۵ق؛ خافی‌خان، *منتخب‌اللباب*، کلکته، ۱۸۷۴م؛ شاهنوازخان، صمصام‌الدوله، *مآثر الامراء*، لاهور، ۱۹۷۸م؛ طباطبایی، غلام حسین، *سیرالمتأخرین*، کلکته، ۱۲۴۸ق / ۱۸۳۲م؛ علی محمد خان، *مرآة احمدی*، برودها، ۱۹۲۷م؛ مجتبائی، فتح‌اللّٰه ، «آصف جاه»، *دبا*؛ نظامی، خلیق احمد، *سیاسی مکتوبات*، دهلی، ۱۹۶۹م؛

اقبال مجددی ـ مجتبی کرمی

آصف‌خان، آرامگاه، بنایی متعلق به سدهٔ ۱۱ق/۱۷م بر مزار ابوالحسن یمین‌الدوله آصف‌خان (وفات: ۱۰۵۱ق/ ۱۶۴۱م)، از درباریان صاحب نفوذ دورهٔ جهانگیر و شاهجهان، واقع‌در منطقهٔ شاهدره در شمال غربی لاهور.

این آرامگاه در ۵ کیلومتری شمال غربی لاهور در سمت راست رودخانهٔ راوی واقع است و ساخت آن اندکی پس از درگذشت آصف‌خان به فرمان شاهجهان آغاز شد و ۴ سال ادامه یافت. (اعجازالدین، 31؛ جغتایی، ۱۱۸؛ کنبوه، ۲۹۰؛ لاهوری، ۵۸۳). در منطقهٔ شاهدره، ۳ مجموعهٔ ساختمانی در ۳ باغ مستطیل شکل هم‌جوار قرار دارد که از غرب به شرق آن به ترتیب آرامگاه آصف‌خان، عمارت اکبری سرای و آرامگاه جهانگیر واقع است (اعجازالدین، 30؛ ممتاز، 66). گرداگرد محوطهٔ آرامگاه چهاردیواری بارو مانندی از آجر ساخته شده است، و دو ورودی قرینه، یکی در شمال و دیگری در جنوب (ورودی اصلی)، بنا را به بیرون مربوط می‌سازند (جغتایی، همانجا؛ چشتی، ۲۵۸-۲۵۹؛ ممتاز، 69). بر دیوارهٔ شرقی حصار مشترک

اکبری سرای (حیاط مرکزی) و آرامگاه آصف‌خان، ورودی مسجدی قرار دارد که هر دو محوطه را به یکدیگر مرتبط می‌سازد (ممتاز، 67). محوطهٔ درونی باغ شامل چهار باغی است با آبراهه‌هایی که آب را از چاهی واقع در خارج از حصار جنوبی برای آبیاری به درون حصار هدایت می‌کرده است (چشتی، همانجا؛ شاهنوازخان/۱ ۱۶۲؛ ممتاز، 69). در پیرامون ساختمان آرامگاه و درون چهارباغ، ۴ آب‌نما (حوض) به طول و عرض ۹×۷/۵ ذرع وجود دارد که آب آن از آبراهه‌های درون باغ تأمین می‌شده است (جغتایی، ۱۱۸).

ویژگیهای معماری: آرامگاه با قاعده‌ای ۸ ضلعی به قطر ۱۵ ذرع بر سکویی ۸ گوش از سنگ سرخ قرار دارد و گنبد آجری آن پیازی شکل است (ممتاز، جغتایی، همانجاها). ساخت بنا به شیوهٔ ۸ ضلعی از طرح آرامگاههای دورهٔ صفوی ایران متأثر است و نیز از بنای آرامگاه میرزا جانی بیگ‌ترخان واقع در مجموعه بناهای گورستان مکلی در تته تأثیر پذیرفته است (ممتاز، 97؛ نبی‌خان، 21). پایه‌های داخلی گنبد بر روی جرزهای قطور قرار دارد و ساختار گنبد کاملاً برگرفته از گنبدهای دورهٔ صفوی در ایران است (زمرشیدی، ۱۵۲-۱۵۳). این نوع گنبد، که بر روی ساقهٔ بلندی ساخته شده، شکل تکامل یافتهٔ گنبدهای نوک‌تیز بیضی شکل دورهٔ ایلخانان ایران، و احتمالاً به صورت دو جداره است (ویلبر، 62-61) و از طریق دریچه‌ای در بخش ساقهٔ گنبد درنمای جنوبی می‌توان به درون گنبد و بام سطح ۸ ضلعی آن راه یافت. معماران بنا، برای تخلیهٔ آبهای گرداگرد گنبد و بام سطح آن، آبروهایی در جرزهای بنا تعبیه کرده‌اند که ناودان پیش آمدهٔ سنگی آن بر دو طرف هر یک از اضلاع بنا، اندکی پایین‌تر از قرنیزها، مشاهده می‌شود. پیرامون بنا را مصطبه‌ای از آجرهای کوچک لاهوری به ارتفاع حدود یک متر از سطح زمین فراگرفته و از این رو به سبب ارتفاع مصطبه، در اطراف بنا پلکانی برای ورود به صحن آرامگاه ایجاد شده است. در نمای بیرونی آرامگاه طاقهای پیش آمدهٔ عمیقی در هر یک از اضلاع هشت گانه به ارتفاع ۱۱ گز و طول و عرض ۴×۷ گز باقوس تیز متوسط یا قوس شاه عباسی ساخته شده است (جغتایی، ۱۱۸). هر یک از این قوسها، که در واقع شکل تکامل یافتهٔ قوس جناغی است، بر دو جرز توکار ستون مانند قرار دارد. طاقها در هر یک از اضلاع به درگاههایی با قوس تیز متوسط منتهی می‌شود که ورودی اتاق مقبرهٔ زیر گنبد است؛ اما از موقعیت ورودی اصلی، که در واقع در آرامگاه‌های اسلامی در سمت پای متوفی قرار دارد، آگاهی نداریم و بر بالای هر درگاه نورگیری ساخته شده که افزون بر تأمین نور داخل مقبره، تهویهٔ هوای آن را نیز ممکن می‌سازد. در مرکز صحن اتاق سکوی برآمدهٔ قبر و لوح سنگی آن قرار دارد.

تزیینات: پیش از آنکه آرامگاه به سبب نزاعی قومی در سدهٔ ۱۹م آسیب ببیند (اعجازالدین، 31؛ باقر، 427؛ «فرهنگ جغرافیایی...»[1]، 16/108؛ ممتاز، 69)، نمای بیرونی آن با سنگهای مرمر سفید، ازارهٔ خارجی دیواره‌های هر یک از اضلاع با سنگهای بستر رودخانه یا سنگ ابری و ازارهٔ تزیینی درونی آرامگاه با سنگ مرمر سفید مزیّن بود و کف درونی مقبره را با سنگهای رنگارنگ، به روش گره چینی، پوشانده بودند (آشر، 1(4)/174، اعجاز الدین، جغتایی، ممتاز، همانجاها). استفاده از سنگ مرمر در تزیین گنبد و نمای این بنا ریشه در هنر معماری منطقهٔ شبه‌قاره دارد. کاشی‌کاری به‌ویژه بر دیوار پاطاقهای ورودی، به صورت خشتی مربع شکل با طرحهای گل و گیاه و کاشی معرّق در نیم گنبد طاق بوده است (براون، 115؛ آشر، ممتاز، همانجاها). به گفتهٔ براون کاشی‌های به کار رفته در بنا حاکی از نفوذ هنر معماری ایران عصر صفوی در شبه قاره و مهارت استادکاران چیره دست آن در سده‌های ۱۰ و ۱۱ق در این ناحیه است (همانجا). به گفتهٔ وی، تزیینات آرامگاه آصف‌خان و نمونه‌های شبیه به آن در مسجد وزیرخان در لاهور نوعی تزیینات غیر بومی در معماری این ناحیه را

---

1. *The Imperial Gazetteer...*

نشـان مـی‌دهد (ص 115). بـه نـظر مـی‌رسد بـنا دارای کتیبه‌هایی بوده که اکنون آثاری از آنها باقی نمانده است.

در بخش نیم‌گنبد طاق و نمای بیرونی اتاق مقبره قاب بندیهای مستطیل شکلی با گچ و نماهای خیزران قرار داشته و درون هر یک نقشهایی ایجاد شده بود. ترکیب بدیع نقوش چندان زیبا و ظریف بود که برخی احتمال داده‌اند طرحهای منسوجات بافت ایتالیا و سیسیل الهام‌بخش معماران در پدید آوردن آرایه‌های این بخش از بنا بوده باشد (براون، 116).

سکوی قبر و سنگ لوح آن با کتیبه‌هایی از آیات قرآنی و نامهای ائمه(ع) آراسته و با سنگهای گرانبها مرصّع کاری شده است (جغتایی، ۱۱۸). درکنار آرامگاه، تاسیسات جنبی آن چون حفاظ خانه و آشپزخانه هنوز برجاست (چشتی، ۲۵۸-۲۵۹؛ فوق، ۲۷۴).

منابع: جغتایی، عبدالله، *تاریخ اماکن لاهور*، لاهور، ۱۹۸۱م؛ چشتی، نوراحمد، *تحقیقات چشتی*،لاهور، ۱۹۹۳م؛ زمرشیدی، حسین، *طاق و قوس در معماری ایران*، تهران،۱۳۶۷ش؛ شاهنواز خان، صمصام‌الدوله، *ماثرالامراء*، کلکته، ۱۸۶۸م؛ فوق، محمدالدین، *مآثرلاهور*، *باغات و مزارات*، *نقوش لاهور*، لاهور، ۱۹۶۲م؛ کنبوه، محمد صالح، *شاهجهان نامه یا عمل صالح*، لاهور؛ لاهوری، عبدالحمید، *پادشاه نامه*، کلکته ۱۸۶۸م؛ و نیز:

Aijazuddin, F.S, *Lahore*, Ahmedabad, 1991; Asher, Catherine B, The *New Camdridge History of India*, Cambridge, 1992; Bāqir, Muhammad, *Lahore, Past And Present*, Lahore, 1984; Brown, Percy, *Indian Architecture*, Bombay, 1968; *The Imperial Gazetteer of India*, New Delhi, 1908; Mumtaz, Kamil Khan, *Architecture in Pakistan*, Singapore, 1985; Nabi Khan, Ahmad, *Muslim Art Heritage of Pakistan*, Islamabad, 1970; Wilber, Donald, N, *The Architecture of Islamic Iran The Ilkhānid Period*, New Jersey, 1955.

جواد نیستانی

آصف‌خان، ابوالحسن یمین الدوله خانخانان (وفات: ۱۰۵۱ق / ۱۶۴۱م)، دولتمرد ایرانی تبار دربار بابریان هند و دومین فرزند اعتمادالدوله غیاث بیگ تهرانی (وفات: ۱۰۳۱ق) از امرای برجستهٔ جهانگیر، برادر بزرگتر نورجهان و پدر بانو، ممتاز محل.

خاندان آصف‌خان علاوه بر قدرت سیاسی از اعتبار فرهنگی و ادبی بسیاری برخوردار بودند، چنانکه پدربزرگش، خواجه محمد شریف هجری (وفات: ۹۸۴ق)، وزیر یزد و اصفهان در زمان شاه تهماسب صفوی (گلچین معانی،۲/ ۱۵۲۲)، و عمویش خواجه محمد طاهر وصلی و فرزندانش خواجه شرف‌الدین شاپور تهرانی، و میرزا محمد شریف تهرانی همه شاعر و ادیب بودند (همو، ۵۹۹/۱، ۶۲۴).

ازدواج خواهر آصف‌خان، مهرالنساء نورجهان، در ۱۰۲۰ ق/۱۶۰۵م با جهانگیر آغاز اوج نفوذ وی بود که در پی آن لقب «اعتقادخان» و «میرسامان» به او داده شد. دختر آصف خان، ارجمند بانو، نیز در ۱۰۲۱ق/۱۶۱۲م با شاهزاده خرم (شاهجهان) ازدواج کرد و پس از آن، منصب و نفوذ وی افزایش یافت و لقب «آصف خان» گرفت. (بهکری، ۲/ ۳۲؛ شاهنوازخان، ۱۵۲/۱، ۱۵۳؛ حسنی، ۱۶/۵؛ گلچین معانی، ۲/ ۱۴۶۳). منصب او نیز میان سالهای ۱۰۲۱ق - ۱۰۳۵ق/ ۱۶۱۲- ۱۶۲۵م از «هزاری ذات سه صد سوار» به «هفت هزاری ذات هفت هزار سوار» رسید (جهانگیر، ۱۰۶، ۴۱۲؛ شاهنوازخان، همانجا). در ۱۰۲۵ق به سرپرستی شاهزاده خسرو، فرزند مغضوب جهانگیر، و استانداری نواحی گوناگون رسید. در ۱۰۳۵ق در مقام سپهسالاری سپاه‌جهانگیر به نبرد با مهابت‌خان رفت (جهانگیر، ۲۷۳،۳۹۳؛ معتمد خان، ۲۷۸؛ شاهنواز خان، همانجا).

پس از درگذشت خسرو، شاهزاده خرّم، داماد آصف خان، نامزد ولایتعهدی شد ولی پس از ازدواج دختر نور جهان با شهریار، فرزند جهانگیر میان آصف خان که طرفدار

شاهزاده خرّم بود، با خواهرش، نورجهان که خواهان ولایتعهدی شهریار بود، نزاع در گرفت و نفوذ آصف خان در دربار،به‌ویژه با شورش شاهزاده خرم، رو به کاستی نهاد و برای دورگردانیدن او از کارها، به صوبه‌داری بنگال منصوبش کردند و از آن روی نفوذ مهابت‌خان بالا گرفت و به دربار فراخوانده شد. ولی اندکی بعد میان مهابت‌خان و جهانگیر و آصف‌خان نزاع درگرفت و جهانگیر اسیر مهابت‌خان شد و پس از تلاشهای بسیار رهایی یافت. آصف‌خان در این وقت به صوبه‌داری پنجاب و مقام وکالت منصوب شد (جهانگیر، ۳۹۱؛ معتمدخان، ۲۶۵-۲۷۹؛ شاهنوازخان همانجا؛ کامگار حسینی، ۴۴۴-۴۴۶)

جهانگیر در هنگام بازگشت از کشمیر در ۱۰۳۷ق درگذشت. آصف خان به کمک ارادت‌خان در دکن بر اوضاع مسلط شد و دخالت نورجهان را در امور محدود کرد. افزون بر این، داور بخش، پسر خسرو، را به طور موقت تا رسیدن شاهجهان بر تخت نشاند و شهریار را که به طلب سلطنت بر آمده بود در لاهور شکست داد و سپس به فرمان شاهجهان، مدعیان سلطنت، یعنی شهریار و داور، بخش را به قتل رساند (خافی‌خان، ۳۹۰، ۳۹۴؛ معتمدخان، ۲۹۳-۳۰۳؛ کامگار حسینی، ۴۹۱؛ بهکری، ۴۴/۲؛ شاهنوازخان، ۱۵۴/۱؛ عنایت خان، ۱۴؛ فدایی، ۴۶۱).

آصف‌خان در این دوره بیش از پیش نفوذ و اقتدار یافت. شاهجهان به پاس این خدمات، منصب ۸ هزاری و مقام وکالت، استانداری پنجاب و لقب «مبارزالدین یمین الدوله» به وی داد. در همین سال، وی به منصب ۹ هزاری رسید. در تاریخ بابریان هیچ صاحب مقامی، چنین پیشرفتی نداشته است. (لاهوری، ۱۹۳/۱؛ شاهنواز خان، ۱۵۶/۱-۱۵۷).

آصف‌خان در ۱۰۴۱ق/۱۶۳۱م، به پیکار با عادل‌شاه، حاکم بیجاپور، گسیل شد و قلعهٔ آن دیار را محاصره کرد، ولی کاری از پیش نبرد و به دهلی بازگشت (خافی‌خان، ۴۶۴-۴۶۷؛ فدایی، ۴۸۳/۲) در ۱۰۴۴ق پس از درگذشت مهابت‌خان، لقب «خانخانان» و مقام «سپه‌سالاری» به وی داده شد (شاهنوازخان، ۱۵۸/۱). سرانجام وی در لاهور درگذشت و در چارچمن در کنار آرامگاه جهانگیر به خاک سپرده شد (لاهوری، ۲۵۷/۲-۲۵۸؛ عنایت‌خان، ۲۸۲؛ شاهنواز، ۱۵۸/۱). به فرمان شاهجهان بر مقبرهٔ او گنبدی بلند بنا کردند که از نمونه‌های معماری دورهٔ بابریان و متأثر از معماری ایرانی است.

منابع: بهکری، فرید، *ذخیرة‌الخوانین*، به کوشش سید معین‌الحق، کراچی، ۱۹۷۰م؛ جهانگیر، نورالدین محمد، *تُزک جهانگیری*، به کوشش سید احمدخان، علیگره، ۱۸۶۴م؛ حسنی، عبدالحی بن فخرالدین، *نزهة‌الخواطر و بهجة‌المسامع و النواظر*، حیدرآباد دکن، ۱۳۹۶ق / ۱۹۷۶م؛ شاهنوازخان، *مآثر الامراء*، به کوشش عبدالرحیم، کلکته، ۱۸۸۸م؛ فدایی اصفهانی، نصرالله، *داستان ترکتازان هند*، بمبئی، ۱۳۱۰ق؛ کامگار حسینی، *مآثر جهانگیری*، به کوشش عذرا علوی، دهلی، ۱۹۷۸م؛ گلچین معانی، *کاروان هند*، مشهد، ۱۳۶۹ش؛ لاهوری، عبدالحمید، *پادشاه‌نامه*، به کوشش کبیرالدین و عبدالرحیم، کلکته، ۱۸۶۸م،معتمدخان، *اقبالنامهٔ جهانگیری*، به کوشش عبدالحی و احمدعلی، کلکته، ۱۸۶۵م.

افسانهٔ منفرد

آصف‌خان، خواجه عبدالمجید (وفات:ح ۹۸۱ق/ ۱۵۷۳م)، از صاحب‌منصبان دورهٔ همایون شاه.

او اهل هرات و از اولاد زین‌الدین ابوبکر تایبادی (وفات: ۷۹۱ق/۱۳۸۹م)، از مشایخ مشهور صوفیه، بود. خواجه نخست به خدمت میرزا عسکری، حاکم قندهار، و برادر کهتر همایون درآمد، ولی بعد، احتمالاً پس از فتح قندهار به دست همایون در ۹۵۲ق/ ۱۵۴۵م، مستوفی همایون شد (شاهنوازخان، ۸۹/۱؛ بایزید بیات، ۱۷۶-۱۷۷). هنگام بازگشت همایون به هند آصف‌خان از جمله ملتزمان او بود و چون در کار حسابداری خبره بود، در ۹۶۳ق/۱۵۵۶م در زمرهٔ دیوانیان و مستوفیان درآمد. پس از مرگ همایون نیز مورد اعتماد اکبر شاه واقع شد و در

شغل پیشین خویش باقی ماند. او در این مقام «جامع رقمی» نخستین آیین نامهٔ تفصیلی پرداختهای مالیاتی دوران امپراتوری گورکانیان را تهیه کرد. پس از برکناری بیرام‌خان، حاکم دهلی، در ۹۶۷ق/۱۵۶۰م، خواجه به حکومت آنجا و منصب ۳هزاری ارتقا یافت و لقب «آصف‌خان» به او اعطا شد (ابوالفضل علامّی، *آئین اکبری*، ۳۹۶/۱). سال بعد به فتح قلعهٔ چنار مأمور شد و آنجا را گرفت (بدایونی، ۶۳/۲) و به پاداش کره مانکپور را به اقطاع او دادند. پس به دستور اکبرشاه، به منظور تنبیه راجه رام چند که غازی‌خان تنوری، شورشی افغان، را پناه داده بود به پنّه حمله کرد و در این مأموریت نیز موفق شد.

آصف‌خان که از این پیروزی درخشان جسور شده بود، با اجازهٔ اکبرشاه، در ۹۷۱ق/۱۵۶۳م به گره‌کاتانگا (گوندوانه) در ناحیهٔ جبل پور حمله کرد و آنجا را گرفت و سپس منطقهٔ چوراگره را هم تصرف کرد و غنایم بسیار به دست آورد (ابوالفضل علامی، *اکبر نامه*، ۲۰۸/۳-۲۱۶؛ بدایونی، ۶۶/۲-۶۸)، امّا از تحویل همه غنایم به اکبر خودداری کرد. این امر، خشم اکبر را برانگیخت که البته با عذرخواهیِ آصف‌خان، از تقصیر او درگذشت‌و او در ۹۷۲ق و سپس در ۹۷۴ق همراه با اکبر به مقابله با علیقلیخان زمان و بهادرخان- از سردمداران ازبک- پرداخت و سرانجام نیز موفق به شکست آنان شد (شاهنوازخان، ۱ /۹۱ - ۹۴؛ بهکری، ۲۸/۱-۲۹). فتوحات و کارهای درخشان آصف‌خان، اکبر را بر آن داشت که بیانه را به اقطاع او دهد و فرمان دهد که در صدد تدارک مقدمات حمله به چتور[1] برآید. طی محاصرهٔ مشهور چتور، آصف‌خان با شجاعت بسیار جنگید و پس از فتح آن در ۹۷۵ق، حکومت آنجا به او محول شد. طی لشکرکشی برق‌آسای اکبر برای سرکوب شورش گجرات (۹۸۱ق/۱۵۷۳م)، آصف‌خان بار دیگر منشأ خدمات ارزشمندی بود و از جانب اکبر مأمور شد که با خان اعظم عزیزخان کوکه، حاکم گورکانی گجرات که شورشیان او را در دژ احمدآباد محاصره کرده بودند، ارتباط برقرار کند (بدایونی، ۱۶۶/۲). این واپسین مأموریت آصف‌خان بود. ظاهراً ضمن اقدام به این کار کشته شده است؛ زیرا اندکی پس از سرکوب شورشیان، لقب «آصف‌خان» به میرزا غیاث‌الدین علی قزوینی داده شد (همو، ۱۷۰/۲؛ قس: علامی، *آئین اکبری*، ۳۹۸/۱).

منابع: ابوالفضل علامّی، *آئین اکبری*، دهلی نو، ۱۹۷۷م؛ همو، *اکبرنامه*، به کوشش آغا حمید علی و عبدالرحیم، کلکته، ۱۸۷۳م؛ بایزید بیات، *تذکرهٔ همایون و اکبر*، به کوشش هدایت حسین، کلکته ۱۹۴۱؛ بدایونی، عبدالقادر، *منتخب التواریخ*، به کوشش احمد علی و کبیرالدین احمد، کلکته، ۱۸۶۹م؛ بهکری، فرید، *ذخیرةالخوانین*، به کوشش معین الحق، کراچی، ۱۹۶۱م. شاهنوازخان، صمصام‌الدوله، *مآثرالامراء*، ترجمهٔ اردو از محمد ایوب قادری، لاهور، ۱۹۶۹م.

محمد اقبال مجددی - نعیم الرحمان صدیق

آصف‌خان، خواجه غیاث الدین علی قزوینی (وفات:۹۸۹ق/ ۱۵۸۱م) دولتمرد و نظامی سرشناس ایرانی شبه قاره در دورهٔ اکبر شاه تیموری و عموی قوام الدین جعفر آصف خان*.

پدرش، میرزا علاءالدوله، معروف به «ملا دوات‌دار»، از رجال برجستهٔ دوران خود در دربار شاه تهماسب صفوی (حک: ۹۳۰ - ۹۸۴ق) و از نوادگان شیخ شهاب‌الدین سهروردی بود. غیاث‌الدین علی در تاریخی که از آن اطلاعی نداریم به شبه‌قاره رفت و به دربار اکبر شاه پیوست (شاهنوازخان، ۹۰/۱-۹۱؛ اسکندر بیگ، ۱۶۶؛ نذیر احمد، ۱۹۱). از آنجا که مورخان (فرشته، ۲۵۸/۱؛ خافی‌خان، ۱۷۳) از مسئولیتهای وی از ۹۷۶ق به بعد در دربار اکبر یاد کرده‌اند، باید اندکی پیش از آن به شبه‌قاره رفته باشد. آصف‌خان با تنی چند از سرداران وفادار به اکبر، عهده‌دار کارهای مهم نظامی گشت و غلبهٔ اکبر بر راجپوتها و تصرف قلعه‌ها و مراکز قدرت آنان در گجرات و نواحی شمال هند را تحقق بخشید چنان که ابوالفضل علامّی او را جزو

1.Chittor

«بهادران اخلاصمند» اکبر شمرده است (۴۹/۳). وی در ۹۷۶ق همراه با قلیج‌خان اندجانی، در مالوه شورش شاهزادگان را بر ضد اکبر فرونشاند (فرشته، همانجا؛ خافی‌خان، ۱۷۳). پس از آن، در لشکرکشی اکبر در ۹۸۱ق به گجرات همراه وی بود و چون دلیری و تدبیر نشان داد، اکبر بدو لقب «آصف‌خان» اعطا کرد و بخشی‌گری (منصب لشگر آرایی و انتظام امور آن) گجرات را به وی سپرد (نهاوندی، ۷۹۶-۷۹۹؛ ابوالفضل علامی، ۶۴/۳؛ *دبا*، ۴۲۰/۱). در جنگ اکبر با «رانا» در ۹۸۴ق آصف‌خان همراه با جگن‌نات[1] از فرماندهان هراول (دستهٔ پیشقراولان لشگر بود (ابوالفضل علامی،۱۷۳/۳-۱۷۴؛ شاهنوازخان ۹۱/۱؛ *دبا*، همانجا). پس از پیروزی در این جنگ، وی مأمور سرکوب شورشیان «ایدر» شد و در وضع بسیار سختی که به سبب کشته شدن میرزا مقیم‌خان نقشبندی روی داده بود، فرماندهی لشکر را به عهده گرفت و «ایدر» را تصرف کرد (شاهنوازخان، ۹۲/۱، ابوالفضل علامی، ۱۹۱/۳، ۱۹۹؛ *دبا*، ۴۲۰/۱). وی در ۹۸۶ق همراه کنورمان سینگ و زین‌خان کوکه، مأمور سرکوب امیران بلوچ شد و در رحیم‌آباد، کنار رود ستلج (پنجاب جنوبی در پاکستان فعلی)، آنها را شکست داد و مجبور به فرار کرد (ابوالفضل علامی، ۲۴۷/۳). او در ۹۸۷ق به مالوه، و پس از آن به گجرات فرستاده شد تا با همکاری شهاب‌الدین احمدخان و قلیج‌خان، به لشکر آرایی و شمارش و انتظام امور آن بپردازد، و در آنجا بود که او درگذشت (ابوالفضل علامی، ۶۴/۳؛ علی محمد خان، ۱۳۸/۱؛ شاهنوازخان، ۹۰/۱-۹۳؛ بدیوانی، ۳۱۲/۲).

آصف‌خان مردی صاحب کمال، دلاور و خوش سخن بود. ازدواج دختر او با ابوالحسن آصف‌خان، برادر نورجهان، ملکهٔ جهانگیر پادشاه و پدر ممتاز محل، نفوذ خانواده‌اش را در دربار بابریان هند افزایش داد. چنانکه برادرزادهٔ وی میرزا جعفر بیگ (وفات: ۹۵۸ق) پسر میرزا بدیع الزمان به مقامات بلند در دستگاه تیموریان هند دست یافت (نک: آصف‌خان*، جعفربیگ)

منابع: ابوالفضل علامی، *اکبرنامه*، به کوشش مولوی عبدالرحیم، کلکته، ۱۸۸۸م؛ اسکندر بیگ ترکمان، *تاریخ عالم آرای عباسی*، به کوشش ایرج افشار، تهران ۱۳۵۰ش؛ بدایونی، عبدالقادر، *منتخب التواریخ*، به کوشش ویلیام ناسولیس و مولوی احمد علی، کلکته، ۱۸۶۵م؛ خافی‌خان، نظام‌الملکی، *منتخب اللباب*، به کوشش کبیرالدین احمد و غلام قادر، کلکته ۱۸۶۹م؛ *دبا*؛ شاهنوازخان، صمصام‌الدوله، *مآثر الامراء*، به کوشش مولوی عبدالرحیم، کلکته ۱۸۸۸م؛ علی محمد خان، *مرآة احمدی*، بمبئی ۱۳۰۶ق؛ فرشته، محمد قاسم هندوشاه، *تاریخ فرشته*، نولکشور، ۱۸۶۴م؛ نذیر احمد، «ملکهٔ نورجهان‌کی سلسلهٔ مادری و پدری کی اهم افراد»، *معارف*، اعظم گره، ژوئیه ۱۹۵۸م؛ نهاوندی، عبدالباقی، *مآثر رحیمی*، به کوشش محمد حسین هدایت، کلکته، بی تا.

اقبال مجددی ـ محمد سلیم مظهر

آصف‌خان، قوام‌الدین جعفربیگ قزوینی (۹۵۸ - ۱۰۲۱ق /۱۵۵۱-۱۶۱۲م)، دولتمرد، مورخ و شاعر ایرانی شبه‌قاره در دورهٔ اکبر و جهانگیر.

وی در قزوین به دنیا آمد و همانجا به تحصیل علم پرداخت (صفا، ۹۲۰/۵). پدرش میرزا بدیع‌الزمان، پسر میرزا علاءالدوله آقا ملای دوات‌دار (فخرالزمانی، ۱۶۱؛ آذربیگدلی، ۱۱۵۶)، در روزگار شاه طهماسب (حک: ۹۳۰ ـ ۹۸۴ق) وزیر کاشان بود (اسکندر بیگ، ۱۶۵ - ۱۶۶؛ گلچین معانی، ۲۸۴/۱). بعضی گفته‌اند نسب ایشان به شیخ شهاب الدین سهروردی می‌رسد (اسکندر بیگ، همانجا ؛ شاهنوازخان، ۹۰/۱-۹۱؛ گلچین معانی ، همانجا).

پس از مرگ شاه اسماعیل دوم در ۹۸۵ق قوام‌الدین همراه موج گستردهٔ مهاجرت فرهیختگان ایرانی به هند، راهی آن سرزمین شد و اندکی بعد، با یاری عمویش، میرزا خواجه غیاث‌الدین علی آصف خان دوم، که بخشی الممالک (ریاست خزانهٔ دربار) هند بود (آفتاب اصغر، ۱۴۰-۱۴۱)، به حضور اکبر رسید (ابوالفضل علامی،

1. Jagan Nath

۲۸۸/۳) و به منصب دویستی نایل آمد، اما وی این مقام را پایین‌تر از منزلت خود می‌دانست؛ به همین سبب رابطهٔ او با دربار اکبر گسسته شد. اکبر، خشمگین از این رفتار، او را به بنگاله تبعید کرد (گلچین معانی، ۱/ ۲۸۶). آصف‌خان با انجام خدمات درخور در آن سامان بار دیگر محبت اکبر را به دست آورد و در ۹۸۸ق منصب نظامی دوهزاری و دیوانی میر منشی و لقب «آصف‌خان» دریافت داشت (علامی، ۳۰۴/۳). از آن پس تا پایان دورهٔ اکبر، مدارج ترقی را به سرعت طی کرد. در ۹۹۴ق مقام بخشی‌گری (ابوالفضل علامی، ۵۱۱/۳) و سال بعد استانداری دشت سواد به او سپرده شد (گلچین معانی، ۱/ ۲۸۷). در ۱۰۰۰ق مأمور سرکوب بومیان سرزمینهای بهت و کناره‌های دریای چناب گردید و در ۱۰۰۱ق جلاله، از پیروان بایزید انصاری، پس از نبردی انجامید، کشت. در ۱۰۰۳ق برای سامان بخشیدن به امور کشمیر و تقسیم درآمد به جاگیرداران آن ناحیه و گرفتن مالیاتهای مرسوم به آن سرزمین رفت سال بعد در گشایش قلعهٔ مو ونبرد با راجه باسو شرکت جست و سپس بار دیگر در ۱۰۰۶ق اکبر به حکومت کشمیر منصوب کرد. در ۱۰۰۸ق به مرتبهٔ دیوان کل دست یافت و سال بعد در گشودن مالی گدهه شرکت کرد. در ۱۰۱۰ق حکومت دارالخلافهٔ آگره به وی سپرده شد (ابوالفضل علامی، ۶۰۳/۳، ۶۵۴، ۶۶۱، ۷۲۶، ۷۳۲، ۷۴۲ - ۷۴۳، ۷۵۸، ۷۷۷، ۸۰۱). آصف‌خان در لشکر کشی شاهزاده سلیم (جهانگیر) به آگره به قصد دستیابی به تاج و تخت، که در همان سال رخ داد، کاملاً وفادار به اکبر، در صف مخالفان شاهزاده قرار گرفت (جهانگیر، ۷۵۳). اکبر در ۱۰۱۳ق منصب ۴ هزاری پیاده و دوهزاری سواره و صوبه‌داری بهار و الله‌آباد را بدو سپرد (علامی، ۸۳۴/۳).

آصف‌خان در دورهٔ حکومت جهانگیر (۱۰۱۴-۱۰۳۷ق) همچنان وزیر اعظم بود (نصر آبادی، ۵۳) و جهانگیر در ۱۰۱۵ق با اعطای خلعت و دوات و قلم مرصع ... را ابقا کرد و حتی دستور داد بر سکه‌ای، بیتی از وی راحک کنند؛ اما لحن پرنیش و کنایهٔ جهانگیر نسبت به او (جهانگیر، ۸، ۶۰، ۷۹، ۱۲۷) بیان‌کنندهٔ آن بود که او هرگز به موقعیت تثبیت شدهٔ خود در دورهٔ اکبر بازنگشت و جهانگیر همواره در پاک نیتی او تردید داشت. آصف‌خان در ۱۰۲۰ق به سرپرستی شاهزاده پرویز، فرزند جهانگیر، گمارده شد و در خدمت او به تسخیر دکن و سرکوب ملک رانا شتافت و والی دکن شد (فخرالزمانی، ۱۶۱؛ آذر بیگدلی، ۱۱۵۶).

سرانجام میرزا جعفر آصف‌خان در برهانپور دکن، درگذشت (جهانگیر، ۱۲۷؛ فخرالزمانی، همانجا، آذربیگدلی، ۱۱۵۷؛ صفا، ۹۲۲/۵). عبارت «صد حیف ز آصف‌خان» ماده تاریخ وفات اوست (گلچین معانی، ۲۸۸/۱). او را در برهانپور، در کنار آرامگاه انیسی، به خاک سپردند (صفا، همانجا).

آثار: از آصف‌خان آثاری بر جا مانده که عبارتند از: ۱. تألیف بخشی از *تاریخ الفی*. پس از مرگ ملا احمد تتوی ادامهٔ نگارش این اثر عظیم به او سپرده شد (آفتاب اصغر، ۱۴۰) و او وقایع را تا ۹۸۴ق پی‌گرفت. شرح بر کندن نقطویان در کاشان و نقش پدرش در این واقعه از جمله وقایعی بود که آصف‌خان تاریخ آن را نگاشت؛ ۲. *دیوان* شعری مشتمل بر غزلیات، رباعیات و قطعات (نفیسی، ۵۷۸). وی، که در شعر جعفر (مارشال، 213؛ صفا،(۲) ۹۱۹/۵؛ گلچین معانی، ۲۸۳/۱) یا جعفری (نصرآبادی، ۵۳) تخلص می‌کرد، در زمرهٔ شاعران پیرو مکتب وقوع بود. گلچین معانی شعر او را روان و استوار و خالی از ابهام و تعقید و ضعف دانسته و آن را حاصل تتبع وی در دیوانهای استادان و مصاحبت با شاعران هم دوره‌اش نظیر سلمان حسابی و ضمیری اصفهانی شمرده است (ص ۲۹۱؛ نیز نک: صفا،(۲) ۹۲۴/۵). قصاید او در مدح پیامبر(ص) و حضرت علی (ع) و خطاب به اکبر و جهانگیر است. در میان قطعات او و ماده تاریخی برای مرگ اکبر دیده می‌شود (مارشال، 214-213)؛ ۳. اثر دیگر او یک

مثنوی موسوم به خسرو و شیرین در بحر هزج مسدس مقصور محذوف است (صفا، همانجا؛ آقابزرگ، (۱)۹/۱۹۸؛ نفیسی، ۵۷۸/۱). این منظومه به نورالدین جهانگیر تقدیم شده و به این سبب پادشاه تیموری آن را *نورنامه* نامیده است (جهانگیر، ۱۲۱). نصرآبادی متذکر شده که بعد از نظامی کسی همانند او از عهدهٔ سرودن این داستان برنیامده (فخرالزمان، ۵۳) و در عصر خود در سرزمین هند اثری مشهور بوده است (آذربیگدلی، ۱۱۵۶). این اثر به نام *فرهاد و شیرین* نیز شهرت دارد (همانجا). خسرو و شیرین در ۱۲۹۴ق /۱۸۷۷م در لکهنو به چاپ رسید (نوشاهی، ۶۲/۱)؛ ۴. *تذکرهٔ آصف‌خانی* در احوال شاعران. این اثر از منابع میرزا احمد بنارسی در تدوین *حدائق الشعرا* بوده است (مجتبایی، ۴۲۱/۱).

آصف‌خان در خط تعلیق تسلط و مهارتی داشت (گلچین معانی، ۲۸۴/۱) و به باغبانی بسیار علاقه‌مند بود (فخرالزمانی، ۱۶۱؛ گلچین معانی، ۱/ ۲۸۸). گرچه تقی‌الدین اوحدی او را با وجود ثروت بسیار به خست متهم کرده (صفا، ۹۲۲/۵)، شواهدی در دست است که نشان می‌دهد او در تربیت ایرانیان اهل ذوق و در یاری به آنها در دستیابی به موقعیتهای ممتاز در هند می‌کوشیده است (آذر بیگدلی، ۱۱۵۷؛ اسکندر بیگ، ۱۸۲). گرایش وی به افکار اکبر و دین الهی او بیان کنندهٔ تساهلش در باورهای دینی است. از میان فرزندان وی میرزا زین العابدین در عصر جهانگیر شاه سمت بخشی یافت و به روزگار شاهجهان مناصب مهم داشت. نوهٔ آصف‌خان، که او نیز جعفر تخلص می‌کرد، در شاعری دستی داشت (گلچین معانی، ۲۹۰/۱).

منابع: آذر بیگدلی، لطفعلی بیگ، *آتشکده*، به کوشش حسن سادات ناصری، تهران ۱۳۳۷ش؛ آفتاب اصغر، *تاریخ نویسی فارسی در هند و پاکستان*، لاهور، ۱۳۶۴ش؛ آقا بزرگ تهرانی، *الذریعه*؛ ابوالفضل علامی، *آیین اکبری*، به کوشش مولوی آغا احمد علی، کلکته، ۱۸۷۷م؛ اسکندر بیگ ترکمان، *تاریخ عالم آرای عبّاسی*، به کوشش امیر افشار، تهران، ۱۳۵۰ش؛ جهانگیر گورکانی، *جهانگیر نامه*، به کوشش محمد هاشم، تهران ۱۳۵۹ش؛ شاهنوازخان، صمصام الدوله، *مآثرالامرا*، لاهور، ۱۸۸۸م؛ صفا، ذبیح‌الله، *تاریخ ادبیات در ایران*، تهران، ۱۳۶۸ش؛ فخرالزمانی قزوینی، عبدالنبی، *تذکرهٔ میخانه*، به کوشش احمد گلچین معانی، تهران، ۱۳۶۳ش؛ گلچین معانی، احمد، *کاروان هند*، مشهد، ۱۳۶۹ش؛ نصرآبادی، محمد طاهر، *تذکرهٔ شعرای نصرآبادی*، به کوشش وحید دستگردی، تهران، ۱۳۶۱ش؛ نفیسی، سعید، *تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی*، تهران، ۱۳۶۳ش؛ نوشاهی، عارف، *فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج بخش*؛ نیز:

Marshall.

افسانهٔ منفرد

آصف خان تهرانی ← آصف خان، ابوالحسن

آصف الدوله، ابراهیم اسدخان بهادر دهلوی (وفات: ۱۱۲۶ یا ۱۱۲۹ق / ۱۷۱۴ یا ۱۷۱۷م)، فرزند ذوالفقار، از دولتمردان حکومت بابریان هند.

اصل وی ایرانی بود. پدرش، ذوالفقارخان که بعدها از امرای بلند پایهٔ حکومت بابریان در هند شد، به همراه خانواده‌اش از ایران بدانجا مهاجرت کرد و آصف‌الدوله در هند زاده شد. تاریخ دقیق ولادت او دانسته نیست، امّا با توجه به اینکه مؤلفِ *تذکرهٔ روز روشن* وفات او را در ۹۴ سالگی دانسته (ص۱۴)، ولادت او می‌باید در اواخر حکومت جهانگیر (حک: ۱۰۱۴-۱۰۳۷ق)، در حدود ۱۰۳۵ق (و یا ۱۰۳۲ق) باشد. از آنجا که پدرش مشاغل دولتی داشت، او نیز از همان آغاز جوانی به کار دیوان روی آورد. در ۱۰۶۱ق فرماندهی هزار پیاده و ۳۰۰ سوار به او واگذار شد و در ۱۰۶۳ق از طرف شاهجهان (حک: ۱۰۳۷-۱۰۶۸ق) به «اسدخان» ملقب گردید، و در پایان دورهٔ حکومت شاهجهان به فرماندهی ۳ هزار پیاده و ۱۵۰۰ سوار ارتقا یافت (لاهوری، ۳۹/۱؛ کنبو، ۲۳۸/۳). اسد خان در دورهٔ حکومت اورنگ‌زیب (حک: ۱۰۶۸-

۱۱۱۸ق) نه تنها در مقام خود باقی ماند، بلکه مناصب بالاتری نیز یافت. او در ۱۰۸۱ق به مرتبهٔ سپهسالار اول، و در ۱۰۷۸ق به مقام وزارت کل نایل آمد و در ۱۰۹۸ق فرماندهی ۷ هزار نفر به او محول گردید و به دنبال آن لقب امیرالامرایی گرفت (مستعدخان، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۵۲، ۳۵۰). در دورهٔ حکومت شاه عالم بهادرشاه (حک: ۱۱۱۹ - ۱۱۲۴ق) به سمت «وکیل مطلق» منصوب شد و به «نظام‌الملک آصف‌الدوله» ملقب گردید (خافی‌خان، ۶۰۰/۲). بعد از وفات بهادر شاه در ۱۱۲۴ق، جهاندار شاه حکومت را به دست گرفت و در جنگی که میان مدعیان سلطنت فرخ سیر و جهاندار شاه درگرفت، ذوالفقارخان، فرزند آصف‌الدوله، از جهاندار شاه حمایت کرد، و به همین سبب پس از آنکه در همان سال، فرخ‌سیر (حک: ۱۱۲۴ - ۱۱۳۱ق) به حکومت رسید، ذوالفقار خان را به قتل رساند و آصف‌الدوله را به زندان انداخت و املاک او را مصادره کرد و روزانه فقط ۱۰۰ روپیه برای او مقرری تعیین کرد. آصف‌الدوله سرانجام در ۱۱۲۶ق/۱۷۱۴م یا به گفتهٔ برخی دیگر در ۱۱۲۹ق / ۱۷۱۷م درگذشت (شاهنوازخان، ۳۰۸/۱، ۳۱۸؛ خافی‌خان، ۷۷۱/۲-۷۷۲؛ صبا، ۱۴)

منابع: خافی خان؛ منتخب‌اللباب، به کوشش کبیرالدین احمد و غلام قادر، کلکته، ۱۸۷۳م؛ شاهنوازخان، مآثرالامراء، به کوشش عبدالرحیم، کلکته، ۱۸۸۸م؛ صبا، محمد مظفرحسین، تذکرهٔ روز روشن، به کوشش محمد حسین رکن‌زادهٔ آدمیّت، تهران، ۱۳۴۳ش؛ کنبو، محمد صالح، عمل صالح یا شاهجهان نامه، به کوشش غلام یزدانی، کلکته، ۱۹۳۹م؛ لاهوری، عبدالحمید، پادشاه‌نامه، به کوشش کبیر الدین احمد و عبدالرحیم، کلکته، ۱۸۶۷م؛ مستعد خان، مآثر عالمگیری، به کوشش احمد علی، کلکته، ۱۸۷۱م.

محمد افضل قریشی

آصف‌الدوله، محمد یحیی علیخان بهادر (۱۱۶۱ - ۱۲۱۲ق /۱۷۴۸-۱۷۹۷م)، چهارمین حکمران شیعی اَوَدْه و از شخصیتهای سیاسی و فرهنگی هند.

او در زمان شاه عالم گورکانی (حک: ۱۱۷۳ - ۱۲۲۱ق)، مقام «میرآتشی» داشت (غلام علیخان، ۱۱۹؛ نجم‌الغنی، ۱/۳) و پس از مرگ پدرش، شجاع‌الدوله، در ۱۱۸۸ ق به فرمانروایی اوده رسید (فدایی، ۴۱۲). پیشتر، شجاع‌الدوله طی معاهدهٔ مشهور بنارس با وارن هیستینگز، فرمانده کل هند، در زمرهٔ هم پیمانان کمپانی هند شرقی در آمده بود؛ اما اندکی پس از به قدرت رسیدن آصف الدوله، شورای جدید کمپانی معاهدهٔ پیشین را ملغا کرد و نواب جدید را مجبور ساخت که ضمن پرداخت هزینه‌های سپاه کمپانی، غازی پور و بنارس را نیز به کمپانی واگذارد (دولافوز، ۲۴۸؛ نیز نک: دبا، ۴۲۶/۱). سپس شورای جدید با حمایت از چیت سینگ، از زمینداران خراجگزار خانوادهٔ آصف الدوله، و نیز پشتیبانی از همسران پدر آصف (بیگم‌های اوده)، در ماجرای تملک نقدینه‌ها و قسمتی از املاک شجاع‌الدوله، دستگاه حکومتی نواب جدید را با بحران مالی شدیدی مواجه ساخت، اما چندی بعد که راجه چیت سینگ با همدستی بیگمها بر ضد انگلیسیها بشورید، هیستینگز به استرداد آن اموال به سود آصف‌الدوله فرمان داد (دولافوز، ۲۴۸، ۲۶۴). آصف‌الدوله پس از این ماجرا پایتخت خود را از فیض آباد به لکهنو منتقل کرد و به آبادانی آن پرداخت (حسن خان، ۶). او برادران بسیار داشت، ولی از سوی برادر ناتنی خود، نواب سعادت علی خان معروف به «میرزا جنگلی»، احساس خطر می‌کرد و از همین رو وی را به لکهنو فراخواند و بعد به بنارس فرستاد و ۳۰۰ روپیه مقرری نیز برایش تعیین کرد (غلام علیخان، ۱۲۰). آصف‌الدوله، سخت آرزومند بود که شاه عالم دوم حکمرانی موروثی او را بر اوده به رسمیت شناسد و لقب و خلعت وزارت بدو دهد؛ تا اینکه در ۱۱۸۹ق ، با گسیل ۵ هزار سپاه کمکی نزد پادشاه، خلعت وزارت و هدایای گرانبها گرفت (نجم‌الغنی، ۹۰/۳-۹۱). آصف‌الدوله، امور نظامی را به مختارالدوله سپرد و خود سرگرم عیش و عشرت شد. مختارالدوله

حکومت واقعی را در دست گرفت. او با افسران انگلیسی روابط نزدیکی داشت و نظامیان فرانسوی را از کار برکنار کرد. برخی از نزدیکان آصف‌الدوله، سپاهیان و تودهٔ مردم که از کارهای خودکامانهٔ مختارالدوله به ستوه آمده بودند سرانجام در ۱۷۷۶م او را در اتاوه به قتل رساندند (غلام‌علیخان، ۱۳۰-۱۳۲). پس از قتل مختارالدوله، فرماندهان دیگری در رأس سپاه آصف‌الدوله قرار گرفتند که همگی بی‌لیاقت، عیاش یا عامی و بی‌اطلاع بودند، و در نتیجه نابسامانیهای فراوانی در سپاه نواب رخ نمود. با این همه، آصف‌الدوله در ۱۷۹۴ م، در نبردی سخت با روهیله‌ها، آنان را شکست داد و بخشهایی از سرزمین روهیله‌ها را به قلمرو خود افزود (همو، ۱۳۵؛ ابوطالب خان، *تفضیح الغافلین*، ۳۵). آصف‌الدوله پس از حدود ۲۳ سال حکومت، در لکهنو درگذشت و همانجا در امام باره‌ای که خود ساخته بود، به خاک سپرده شد (غلام علیخان، ۱۵۷). او فرزندی نداشت و بنابر وصیتش، وزیر علیخان، فرزند یکی از ملازمانش، به حکومت نشست (شیروانی، ۴۶۲).

آصف‌الدوله به عمران و آبادانی پایتخت جدید خود، لکهنو، علاقهٔ فراوان داشت و از آنجا که به امام حسین(ع) ارادت می‌ورزید، حسینیه‌ای در لکهنو بنیاد نهاد که هم از لحاظ معماری و هم به دلیل فعالیتهای خیریه شهرت یافت (حسن خان، ۶). از دیگر بناهایی که به اهتمام او در لکهنو ساخته شده، رومی دروازه و مچهی بهون را می‌توان نام برد (حسن خان، همانجا).

تعلّق خاطر آصف‌الدوله به اهل بیت پیامبر (ص) موجب شدکه در انجام کارهای عمرانی در دیگر سرزمینهای اسلامی،بویژه در نواحی مورد احترام شیعیان، پیشگام شود که از جملهٔ آنهاست: پرداخت هزینهٔ بنای صحن و دیوارهای حرم حسین بن علی (ع) در کربلا (ابوطالب خان، مسیر *طالبی*، ۴۰۰-۴۰۸).

آصف‌الدوله، به دانشمندان و فعالیتهای فرهنگی و ادبی عنایت خاصی داشت. پس از مرگ عالم شاه بهادر اول، وقتی فعالیتهای علمی و ادبی به دربارهای محلی منتقل شد، لکهنو در روزگار آصف‌الدوله در شمار مراکز مهم فعالیتهای فرهنگی درآمد (رضوی، 75؛ *دبا*، همانجا). کسانی چون تفضّل حسین خان کشمیری ریاضی‌دان، میرزاابوطالب حسینی، علی ابراهیم خان متخلص به «خلیل»، و میرزافخرالدین احمد خان، نویسندهٔ *رحلهٔ آصفیه* (به نام آصف‌الدوله) از جمله بزرگان منسوب به دربار اویند (نقوی، ۴۵۸، ۴۸۷، ۴۸۸؛ رضوی، همانجا؛ آقا بزرگ، ۲۶/۵). از آن میان ابوطالب خان اصفهانی کتاب *تفضیح الغافلین* را در شرح وقایع روزگار آصف‌الدوله در ۱۲۱۱ ق به دستور کاپیتان ریچاردسن[1] انگلیسی نوشت. این کتاب شرح کاملی از اوضاع سیاسی و اجتماعی آن ناحیه در زمان حکومت آصف‌الدوله است (*دبا*، همانجا).

آصف‌الدوله خود به فارسی و اردو شعر می‌گفت و «آصف» تخلص می‌کرد (حسن خان، ۶). او شاگرد سراج الدین علی خان آرزو (آزاد بلگرامی، ۱۱۵-۱۱۶) و باسطی و میرسوز بود (نجم‌الغنی، ۳۵۹/۳). وی همچنین در مجالس مشاعره شرکت می‌جست (سعادت علیخان ، ۱۳۳/۱). از پاره‌ای اشعار میرتقی میر و میرزامحمد رفیع سودا پیداست که آصف‌الدوله به این دو شاعر التفات بسیار داشته است (حسن خان، همانجا).

منابع: آزاد بلگرامی، *خزانهٔ عامره*، کانپور، ۱۸۷۱م؛ آقابزرگ، *الذریعه*؛ ابوطالب خان اصفهانی، *تفضیح الغافلین*، به کوشش عابد رضا بیدار، رامپور، ۱۹۶۵م ؛ همو، *مسیرطالبی* (سفرنامهٔ میرزا ابوطالب خان)، به کوشش حسین خدیوجم، تهران، ۱۳۵۲ش ؛ حسن‌خان، سید علی، *صبح گلشن*، به اهتمام عبدالمجید خان، بهوپال، ۱۲۹۵ق؛ *دبا*؛ دولافوز، ث. ف.، *تاریخ هند*، ترجمهٔ محمد تقی فخرداعی گیلانی، تهران، ۱۳۱۶ش؛ سعادت علیخان، *تذکرهٔ خوش معرکهٔ زیبا*، لاهور، ۱۹۷۲م؛ شیروانی، زین‌العابدین، *حدائق‌السیاحه*، تهران، ۱۳۴۸ش؛ غلام علیخان، *عمادالسعادت*، لکهنو، نولکشور؛ فدایی اصفهانی، نصرالله، *داستان ترکتازان هند*، بمبئی، ۱۸۹۲م؛ نجم الغنی، *تاریخ اوده*، لکهنو، ۱۹۱۹م؛ نقوی، علیرضا، تذکره نویسی در

1- Richrdson

هند و پاکستان، تهران، ۱۳۴۳ش؛ نیز:

Razavi, A,"The Breakdown of Traditional Society," *The Cambridge History of Islam,* ed. M. Holt, Cambridge,1984.

محمد اقبال مجددی

آصف‌الزمان فرنگی، حکیم و نویسندهٔ فارسی زبان مسیحی سدهٔ ۱۱ق/۱۷م شبه‌قاره.

شهرت او را «آصف‌الزمانی» نیز ذکر کرده‌اند (بشیر حسین، ۵۳۸/۳؛ منزوی، ۴۷۰/۱). آصف در زمرهٔ علما و حکمای دورهٔ شاهجهان بود. در ۱۰۵۰ق کتابی با عنوان *قرابادین* تألیف کرد که به *قرابادین آصفی* شهرت یافت. عنوان کتاب حاکی است که او پیش از این تاریخ به تحقیق درباب داروهای گیاهی و آموختن فن طب اشتغال داشته است. از این اثر نسخه‌ای به شمارهٔ ۱۶۴۶ در کتابخانهٔ دانشگاه پیشاور موجود است (منزوی، ۶۷۹/۱؛ *پاکستان و هند* ۷۲۵/۴-۷۲۶). اثر دیگری به نام *منتخب الطعام* از او برجای مانده است که مؤلف در آن به ذکر غذاهای گوناگونِ افغانی، هندی، ترکی وبه‌ویژه ایرانی پرداخته است. با توجه به اینکه وی در این کتاب روش تهیهٔ برخی غذاهای محلی مانند قلیهٔ شیرازی و شیرینیهای خاص مناطق مختلف از جمله نان یزدی را بیان داشته، می‌توان احتمال داد که او صرفاً به منظور آشنایی و آموختن طرز تهیهٔ غذاهای متنوع مسافرتهایی به شهرهای مختلف کرده است. این کتاب مشتمل بر ۲۲ باب است و هر باب به غذا یا شیرینی خاصی اختصاص دارد. در آغاز هر باب مواد لازم برای تهیهٔ آن غذا یا شیرینی ذکر شده و سپس روش پختن آن شرح داده شده است (آصف‌الزمان، ۱ به بعد؛ *پاکستان و هند* ۳۷۷/۳). این اثر به زبان فارسی است، اما برخی ترکیبات و واژه‌های هندی و محلی به آن راه یافته است (همانجا). از این کتاب نسخه‌ای در مجموعهٔ شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور (شم ۳۷۱۴/۶۸۹) موجود است (بشیر حسین، ۵۳۸/۳-۵۳۹؛ منزوی، ۴۷۰/۱).

منابع: آصف‌الزمان فرنگی، *منتخب‌الطعام*، نسخهٔ خطی شم ۳۷۱۴/۶۸۹ مجموعهٔ شیرانی، کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور؛ بشیر حسین، محمد، *فهرست مخطوطات شیرانی*، لاهور، ۱۹۷۳م؛ *تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند*، لاهور، ۱۹۷۸م؛ منزوی، مشترک.

ظهور الدین احمد - محمد جواد شمس

آصف شیرازی، آقا میرزا محمد باقر تاجر، متخلص به «آصف»، دولتمرد و شاعر سدهٔ ۱۳ق/۱۹م.

او نخست به دستگاه میرحسین علیخان فرزند نور محمد (وفات: ۱۲۴۹ق / ۱۸۳۳م) پیوست و قصیده‌ای هم در مدحش سرود. سپس در دستگاه سرکار میر علی مراد خان (وفات: ۱۳۱۱ق)، والی امیر نشین خیرپور، به وزارت رسید، ولی به علت ناسازگاری کارپردازان نتوانست در آن سمت باقی بماند و ناچار به وطنش بازگشت. از او، قصیده‌ای به نام «عیدیه» در ۳۸ بیت در ستایش میرحسین علیخان برجای مانده است که در نشریهٔ *مفرح القلوب* (۲ شوال ۱۲۹۰ق/۲۳ نوامبر ۱۸۷۳م) به چاپ رسیده است. ابیاتی از آن قصیده در حواشی تکمله *مقالات الشعرا* آمده است (تتوی، ۳۸؛ راشدی، ۳۹-۴۰).

منابع: تتوی، محمد ابراهیم خلیل، تذکرهٔ *تکمله مقالات الشعرا*، به کوشش حسام الدین راشدی، کراچی، ۱۹۵۸م؛ راشدی، حسام‌الدین، حواشی *تکملهٔ مقالات الشعراء*، (نک: هم، خلیل تتوی،...).

محمد سلیم اختر

آصف قمی، محمد قلیخان (وفات: نیمهٔ دوم سدهٔ ۱۱ق/۱۷م) شاعر پارسی گوی عصر شاهجهان و اورنگ‌زیب.

او «آصف» یا به گفتهٔ نصرآبادی «آصفا» تخلص می‌کرد (ص ۳۲۵).اصل وی از ایل بهارلو، از طوایف ترک مقیم فارس، بود و چون زمانی دراز در قم بزیست، نسبت «قمی» یافت. یک چند در اصفهان منشی میرزا حبیب الله صدر بود، سپس درزمان فرمانروایی شاهجهان (حک :۱۰۳۷-

۱۰۶۸ق) به هند کوچید و به گفتهٔ بختاور خان (ص۵۴۳) در آنجا در لباس قلندران روزگار می‌گذرانید. از آنجا که لاهوری و کنبو، از مورخان معروف عهد شاهجهان، از آصف قمی، در زمرهٔ شاعران دربار این پادشاه گورکانی نام نبرده‌اند، می‌توان گفت که او نه به دربار وابسته بوده و نه در آن زمان شهرت به سزایی داشته است. پس این گفتهٔ سرخوش (ص۶) که آصف «به هیچ‌جا رشدی نیافت»، درست می‌نماید. او در اوایل پادشاهی اورنگ‌زیب (حک:۱۰۶۹-۱۱۱۸ق) در هند درگذشت (بختاورخان، همانجا).

آصف قمی از شاعران ناشناخته ولی پرشور سبک هندی است و شعر او پرمایه و بسیار روان است. نسخه‌ای از *دیوان* آصف قمی مشتمل بر قصاید و غزلیات در کتابخانهٔ دیوان هند (شم 1604) نگهداری می‌شود که ناتمام است و تا ردیف «د» را در بردارد (نک: اته، 1/808). نسخهٔ دیگری از *دیوان* او در مشرقیه دارالعلوم الاسلامیهٔ پیشاور (شم ۱۸۲۴) موجود است (نک: منزوی، ۸۵۱/۷). همچنین، ابیات پراکنده‌ای از آصف با مایه‌های بدبینی به زندگی و شکوه از روزگار، در برخی تذکره‌ها آمده است (نک: آرزو، ۲۴؛ حسین قلیخان، ۱۹۰-۱۹۱؛ شفیق، ۳۶-۳۷؛ واله، برگ ۴ الف).

مآخذ: آرزو، سراج الدین علی‌خان، *مجمع‌النفایس*، به کوشش عابد رضا بیدار، پتنه، ۱۹۹۲م؛ بختاور خان، محمد، *مرآة العالم*، به کوشش ساجدهٔ علوی، لاهور، ۱۹۷۹م؛ حسین قلیخان، *تذکرهٔ نشتر عشق*، تاجیکستان، ۱۹۸۱؛ شفیق، لچهمی نرائن، *شام غریبان*، کراچی، ۱۹۷۷م؛ منزوی، مشترک؛ نصرآبادی، محمد طاهر، *تذکرهٔ شعرای نصرآبادی*، به کوشش وحید دستگردی، تهران، ۱۳۶۱؛ واله داغستانی، *ریاض الشعراء*، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب، شم ۶/۱۲۸۹، برگ ۴۱؛ نیز:

Ethé.

ظهور الدین احمد - محمد آصف نعیم صدیقی

آصف اللغات، فرهنگ‌نامه‌ای به فارسی مشتمل بر واژه‌های مفرد و مرکب و اصطلاحات و امثال ادبی، نوشتهٔ شمس العلماخان بهادر احمد عبدالعزیز نایطی مشهور به عزیز جنگ و متخلص به «ولا» (۱۲۷۲-۱۳۴۳ق/ ۱۸۵۵-۱۹۲۴م).

وی از دانشمندان و نویسندگان مشهور و صاحب آثار متعدد به فارسی و اردو است (دبیر سیاقی، ۱۹۴؛ استوری، 1/758؛ نقوی، ۲۴۸). شمس‌العلما از ۱۳۲۵ق به تألیف *آصف‌اللغات* پرداخت و تا اواخر عمر بدان کار اشتغال داشت، اما نتوانست آن را به پایان رساند.این اثر به نظام الملک آصف‌جاه تقدیم شده است. شمس‌العلما برای تدوین این فرهنگ‌نامه از منابع بسیاری استفاده کرده که نام آنها را در مقدمه و متن فرهنگ ذکر کرده است. دسته‌ای از این منابع مشتمل بر فرهنگ‌نامه‌های مختلف (فارسی، اردو، عربی و ترکی) به دو یا چند زبان است. از فرهنگ‌نامه‌های فارسی: *بهار عجم*، *برهان قاطع*، *برهان جامع*؛ از فرهنگ‌نامه‌های دو زبانی: *کشف اللغات و الاصطلاحات* (فارسی - عربی)، *کنز اللغات* (ترکی - فارسی)؛ از فرهنگ‌نامه‌های سه زبانی: *خزینة الامثال* (فارسی - عربی - اردو)، *شمس اللغات* (فارسی - عربی - ترکی)؛ از فرهنگ‌نامه‌های چند زبانی: *لغات کشوری* (فارسی - عربی - ترکی - یونانی) و *لغات فیروزی* (عربی - فارسی - ترکی - یونانی - هندی - سریانی - انگلیسی - پرتغالی - فرانسوی - عبری) را باید نام برد. جز اینها، نویسنده از بسیاری از متون نظم و نثر فارسی، که ادیبان پارسی گوی ایران و شبه‌قارهٔ هند آنها را نگاشته‌اند، بهره برده است. این کتاب به شیوهٔ الفبایی تنظیم و در آغاز، غالب لغات و ترکیبات و نوع آنها معین شده و ضبط هر کلمه گاه با ذکر اعراب حرفی و گاه با ارائه کلمهٔ هم‌وزن و مشهورتر دیگر آمده است. از ویژگیهای این فرهنگ ذکر اختلاف نظر لغویان دربارهٔ معانی واژه‌هاست. نویسنده، پس از ذکر این اختلافات، نظر خویش و معنای رایج در عصر خود را نیز ذکر کرده است (نایطی، ۲۰۸۲/۴).

از ویژگیهای دیگر این کتاب، ذکر معادلهای کلمات فارسی به اردو است. کتاب در فاصلهٔ ۱۳۲۵-۱۳۴۰ق در ۱۷ جلد از آغاز حرف الف ممدود تا پایان شرح لغت جدار، تدوین شده و در حیدر آباد دکن به چاپ رسیده است.

منابع: دبیر سیاقی، محمد، *فرهنگهای فارسی و فرهنگ گونه‌ها*، تهران، ۱۳۶۸ش؛ نایطی، احمد عبدالعزیز، *آصف اللغات*، حیدر آباد دکن، ۱۳۲۵- ۱۳۴۰ق؛ نقوی، شهریار، *فرهنگ نویسی در هند و پاکستان*، تهران، ۱۳۴۱ش؛ نیز:

Storey.

دانشنامهٔ شبه‌قاره

آصف نامه، عنوان چند تذکره و رسالهٔ منظوم و منثور در تاریخ آصف‌الدوله و آصف‌جاهیان، فرمانروایان اوده و دکن.

۱. *آصف‌نامه* یا *تذکرهٔ آصفیه* اثر ویر*رای وقایع نگار در تاریخ سه تن از آصف جاهیان: نظام‌الملک آصف‌جاه (حک: ۱۱۳۱ - ۱۱۶۱ق) بنیانگذار دولت آصفیهٔ دکن؛ فرزند او ناصر جنگ (حک: ۱۱۶۱ - ۱۱۶۴ق) و نواده‌اش مظفر جنگ.

نویسنده، که خود به سبب نزدیکی به دربار آصف‌جاه شاهد بسیاری از وقایع این دوره بوده، اثری معتبر در تاریخ این دورهٔ دکن پدید آورده است که به ویژه، به سبب اشتمال برخاستگاه آصف‌جاهیان و نزاعها و جنگهای داخلی دکن، بسیار مهم است. نسخه‌ای از این کتاب، گویا به خط نویسنده، در موزهٔ سالار جنگ وجود دارد.

۲. *آصف‌نامه*، اثری منظوم سرودهٔ میرفرزند علی معروف به تجلی علی و متخلص به «موزون» مشتمل بر گزارشی دربارهٔ جنگ آصف‌الدوله حاکم اوده (حک: ۱۱۸۸ - ۱۲۱۲ق) با غلام محمدخان افغان سردار قوم روهیله در ۱۲۰۹ق. موزون که اصلاً از سامانه واقع در دکن برخاست، از گویندگان و نویسندگان مشهور عصر خویش بود و آثار منظوم متعددی پدید آورد. موزون مثنوی *آصف نامه* را با ذکر جلوس محمد علیخان، پسر نواب فیض‌الله‌خان، بر حکومت رامپور آغاز کرده و پس از ذکر مخالفت برادرش، غلام محمد خان، و قتل محمد علی خان، به قیام آصف الدوله فرمانروای اوده، برای خونخواهی حاکم پرداخته است. موزون در این مثنوی، گذشته از شرح این پیکار، گاه رفتار و سلوک دولتمردان را نیز توصیف کرده که برای بعضی بررسیهای اجتماعی و ارزیابی شخصیت حکام آن عصر مفید است و برای تأیید بعضی وقایع این دوره نیز منبعی معتبر به شمار می‌رود. این منظومه در ۱۹۶۲م در پتنه به کوشش سید حیدر علی به چاپ رسیده است.

۳. *آصف نامه*، اثر منظوم حاجی فتح‌الله یزدی متخلص به «مفتون» دربارهٔ تاریخ دودمان آصفیه تا عصر حکومت آصف‌جاه اول (حک: ۱۰۸۲ - ۱۱۶۱ق). مفتون که اصلاً از یزد برخاسته بود از ایام جوانی به سیاحت پرداخت و غیر از ایران از روسیه و عثمانی نیز دیدار کرد و در ایران با نهضت مشروطه همراهی کرد و پس از امضای قانون مشروطه به هند رفت و در دکن اقامت گزید. او در آنجا در زمرهٔ نزدیکان عثمان علیخان، شاهزادهٔ آصفیه، درآمد و چون عثمان علیخان به تخت نشست، مفتون به نظم تاریخ خاندان آصفیه پرداخت. او پس از سرودن «کاخ اول» از هفت کاخ تاریخ پادشاهان آصفیه، دکن را ترک کرد و توانست به کمک نظامت جنگ این منظومه را در بمبئی با عنوان *آصف نامه* به چاپ برساند. مثنوی *آصف نامه* مشتمل است بر مقدمه‌ای منثور دربارهٔ علم تاریخ و اهمیت آن و نام و نشان ۷۹ مأخذی که برای تدوین تاریخ دکن مراجعه به آنها لازم است. منظومه با ستایش خداوند و نعت پیامبر اکرم(ص) آغاز شده و سپس به ستایش میرعثمان علیخان و ذکر اوصاف سِراکبر حیدری وزیر حیدرآباد پرداخته و پس از آن احوال خود و سبب تألیف کتاب را نیز ذکر کرده است. متن منظومه با ذکر خاستگاه خاندان آصفیه از ورود نواب میر عابد خان قلیچ خان به

هندوستان در ۱۰۶۵ق آغاز می‌شود. فعالیتهای این خاندان هند و روابط آنان با دربار تیموریان هند، و نیز نزاعها و جنگهای آصفیه با مخالفان از دیگر بخش‌های این کتاب است. ذکر سنوات دقیق حوادث، اهمیتی خاص به این کتاب بخشیده و به‌علاوه به سبب استناد به مآخذ معتبر خود، اثری مهم برای تاریخ دکن به‌شمار می‌رود. این کتاب در ۱۳۶۳ق در حیدرآباد دکن به چاپ رسیده است.

منابع: سرور، میر محمدخان دهلوی، *تذکره عمدهٔ منتخبه*، به کوشش خواجه احمد فاروقی، دهلی، بی‌تا؛ قاسم، قدرت‌الله، *مجموعهٔ نغز*، به کوشش محمود شیرانی، لاهور، ۱۹۳۳م؛ مصحفی، غلام همدانی، *تذکرهٔ هندی*، به کوشش مولوی عبدالحق، کراچی، ۱۹۳۲م؛ موزون، فرزند علی، *آصف‌نامه*، به کوشش سید حیدر علی، پتنه، ۱۹۶۲م؛ مفتون، حاجی فتح‌الله یزدی، *آصف نامه* (کاخ اول)، حیدرآباد، ۱۳۶۳ق؛ نجم‌الغنی، *تاریخ اوده*، بخش دوم، تلخیص ذکی کاکوروی، لکهنو، ۱۹۷۹؛ نیز:

Ashraf, Muhammad, *Catalogue of Persian Manuscripts in Salar Jang Museum*, Hyderabad, 1980; Sprenger, A., *A Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustani Mss. in the Libraries of the Kings of Oudh*, Calcutta, 1854; Storey.

ذاکرهٔ شریف قاسمی – دانشنامهٔ شبه‌قاره

آصفی، امام باره، نخستین امام باره‌ای که محمّد یحیی علیخان بهادر، ملقب به «آصف‌الدوله» (حک:۱۱۸۸-۱۲۱۲ق /۱۷۷۴-۱۷۷۹م)، چهارمین فرمانروا از حکام شیعی اوده یا بنی میرزاناصر، در لکهنو آن را بنا کرد.

این بنا از نظر تاریخی و مذهبی یکی از قدیمی‌ترین ساختمانهای لکهنو و یکی از یادگارهای مهم فرهنگ اسلامی ـ ایرانی هند است.

بنای این ساختمان بزرگ در قحطی ۱۱۹۸ق، به قصد یاری رساندن به مردم قحطی‌زده آغاز شد. آصف‌الدوله گروهی از معماران را برای تدوین طرح این امام‌باره فراخواند و سرانجام طرح معمار دهلی، کفایت اللّه، را پسندید. از آنجا که دربار لکهنو به راجستان تسلط نداشت و امکان آوردن سنگ مرمر و نیز ایجاد نمایی ایرانی چون تاج محل میسر نبود، کفایت‌الله ناگزیر بود که برای ساخت بنا از معماران و مصالح محلی بهره برد از این رو، خشتهای گِلی و سنگی با مهارتی استادانه قالب‌ریزی شد و در بنا به کار رفت.

اتمام ساختمان امام‌باره برای آصف‌الدوله توفیقی بزرگ به شمار می‌آمد. این بنا دارای بزرگترین تالار مسقف (با طاق قوسی) بود. این سقف، بدون هیچ گسیختگی و حمایت، تنها با استفاده از خشت، بسیار محکم و استوار ساخته شده است. آرامگاه آصف‌الدوله در وسط این تالار قرار دارد. پس از آصف‌الدوله نیز امام‌باره همواره مورد توجه مردم بود و هدایا و نذوراتی به آن اختصاص می‌یافت و تشکیلات آن در ماه محرم به امور عام‌المنفعه می‌پرداخت (برای نمونه، نک: رضوی، 2/316). که ظاهراً هزینه‌های آن از عواید موقوفات حسین‌آباد تأمین می‌شده است (هولیستر، 158).

امام‌بارهٔ آصفی از نظر سبک و شیوهٔ معماری مسلماً تحت تأثیر بناهای اروپایی یا معماری اسلامی ایران قرار ندارد (داس، 65). هر چند آصف‌الدوله به معماران خاطرنشان کرده بود که طرح آنان نباید روبردار آثار هنری دیگر باشد (هولیستر، 157)، جنبه‌های تزیینی امام‌باره با مجموعهٔ تزیینی در مساجد و مدرسه‌هایی که پیش از آن در سراسر شمال هند ساخته شده بودند، مطابقت دارد. از سوی دیگر بناهایی که پس از امام باره در اوده و شمال هند ساخته شدند، از معماری آن تأثیر پذیرفتند (اَشر، 1/324).

امام‌بارهٔ آصفی دارای بخشهای ذیل است:

۱. دروازهٔ رومی، امام‌باره با ساختمان سه طبقهٔ دروازهٔ رومی آغاز می‌شود. این دروازه بر خیابانی قرار دارد که از امام‌بارهٔ حسین‌آباد آغاز شده و به امام‌بارهٔ آصفی منتهی می‌شود. دروازه به تزیینات سنگی و گچی قدیمی مزین است. این آرایه‌ها شامل نقشهای گل و بوته، محرابها و تاک‌هاست. تزیینی از همین دست هم درون امام‌باره دیده

می‌شود که نقش ماهی هم در آن به چشم می‌خورد. این دروازه، درهای متعددی دارد که رفت و آمد زایران و وسایل نقلیه از طریق این درها صورت می‌گیرد. در *فسانهٔ عجائب* که اثری به زبان اردوست، دروازه از نظر شکوه و بزرگی وصف شده است (سرور، ۱۱۰).

۲. نوبت خانه، در سمت راست دروازهٔ رومی ساختمان فرسودهٔ نوبت خانه قرار گرفته است. نوبت خانه در اصل واژه‌ای عربی ـ فارسی است که در متون فارسی به معنی نقاره خانه به کار رفته است، و محتملاً از این ساختمان نیز به عنوان نقاره‌خانه استفاده می‌شده است.

۳. جلوخانه، روبروی نوبت خانه، در جنوب شاهراه، جلوخانهٔ امام‌بارهٔ آصفی؛ سه در بلند و وسیع قرار دارد. که نقشهای ماهی و گل و بوته بر این درها منبت‌کاری شده است (سری واستوا، 33).

۴. صحن اول با چمنزار دایره‌وار، که با سه صحن پی‌درپی می‌توان به امام‌باره وارد شد. صحن نخست، که در جنوب جلوخانه قرار دارد، صحنی طولی است که با سه دروازه و برجهایی طاق قوسی محدود می‌شود.

۵. ساختمان دوم، این ساختمان در جنوب حصار چمنزار، پس از ۱۹ پلهٔ سنگی وسیع بر سطح مرتفعی قرار گرفته و به امام‌بارهٔ آصفی شکوهی خاص بخشیده است. کاربرد مهم این بنا محفوظ نگاه داشتن بناهای اصلی از طغیان‌های رودخانهٔ گومتی است (آغا مهدی، ۱/۳۳۵).

۶. دومین صحن و چمنزار، در جنوب ساختمان دوم صحنی بزرگ و سبزه‌زاری وسیع قرار دارد. در میان این چمنزار نیز پرچینی سنگی قرار گرفته است. درسمت راست پرچین یک حوض و در غرب آن مسجد آصفی و در جنوب آن ساختمانهای عزاخانه قرار دارد.

۷. حوض، در مجموعهٔ بناهای مربوط به امام‌باره، حوضی ۸ گوشه نیز دیده می‌شود. این حوض به شکلی ساخته شده که برای رسیدن به آن باید از پله‌های شرقی پایین رفت و پایینترین پله هم سطح آب حوض قرار دارد.

۸. مسجد آصفی، در غرب چمنزار دوم، ساختمانی وسیع و باشکوه درجایی مرتفع قرار گرفته است. در مسجد حوضی برای وضوی نمازگزاران و در شرق آن یک چاه وجود دارد. طول صحن مسجد حدود ۵۵ متر است. در غرب صحن دو تالار به اندازهٔ تقریبی ۲۴×۵۵ قرار دارد. در شرق این تالارها ۱۱در با سقف قوس‌دار وجود دارد. در میانی بزرگترین در است و در هر طرف آن ۵ در هلالی کوچکتر قرار گرفته است. در غرب مسجد جایگاهی برای ایستادن پیشنماز ساخته شده است. سقف مسجد منبّت‌کاری شده است و بربام آن سه گنبد دیده می‌شود و گلدستهٔ بزرگی دارد که بر شکوه آن افزوده است.

۹. عزاخانه، در جنوبی‌ترین بخش امام‌بارهٔ آصفی، در محلی مرتفع عزاخانه ساخته شده است. در بالا سکوی سنگفرش بزرگی قرار دارد که عمارت عزاخانه در سمت جنوبی آن است. این ساختمان از مغرب تا مشرق امتداد دارد و دارای ۱۳ دروازهٔ بلند، وسیع و هلالی است.

همچنین در ساختمان عزاخانه دو تالار بزرگ قرار دارد که با سنگ مرمر مفروش شده است. در تالار جنوبی آرامگاه نواب‌آصف‌الدّوله، بناکنندهٔ امام‌بارهٔ آصفی، جای گرفته است و در بخش شرقی آن مزار همسر آصف‌الدوله، شمس‌النسا بیگم که اکنون اثری از آن برجای نمانده، قرار داشته است (نجم‌الغنی، ۴ـ۵، تصدق حسین، ۴۲، ۴۴ـ۴۵).

تالار جنوبی با آرایه‌هایی چون آینه، فانوس و شمعدان آراسته شده است. در سمت جنوب این دو تالار، محل مرتفعی به نام شاه‌نشین ساخته شده که اکنون محل نگهداری وسایل عزاداری است.

۱۰. شبکهٔ راهها، درون دیوارهای ضخیم عزاخانه، راهروهای تودرتو قرار دارد. این شبکه از طبقهٔ اول آغاز می‌شود و به‌بام منتهی می‌گردد و دارای صدها در و راهروهای مسقف تنگ و پیچ در پیچ است. در شرقِ بامی که راهها بدان ختم می‌شود پلکانی بلند و وسیع قرار دارد.

این پلکان در شمال ساختمان عزاخانه و در سمت شرقی سکو به گونه‌ای ساخته شده که از چشمها پنهان است. جریان هوا در این راهروها موجب تعدیل هوای درون تالارهاست. گفته‌اند که این شبکه در زیرزمین نیز وجود داشته و مسدود شده است (آغامهدی، ۱/۳۳۶؛ صدیقی، ۱۲۷).

درباریان آصف الدوله برنامهٔ ساختمانی او را در مناطق حکومتی خود سرمشق قرار دادند. بیشتر شیعیان لکهنو، مانند آفرین علیخان، تحسین علیخان، رمضان علیخان و تجمّل حسین خان، امامباره‌هایی در این دوران بنا کردند. چنین به نظر می‌رسد که امامبارهٔ آصفی نخستین بنا از مجموعهٔ بناهایی بود که به نام آصفیه به دست آصف‌الدوله و جانشینان او ساخته شد، و الگوی دیگر امامباره‌ها گردید، مانند امامبارهٔ نجف که نواب نصرالدین حیدر، جانشین نواب سعادت‌خان، پدید آورد (ندیم حسن، 45). در سالهای آغازین دههٔ ۱۸۰۰م، نزدیک به ۲ هزار امامبارهٔ بزرگ و ۶ هزار عزاخانهٔ کوچکتر در لکهنو ساخته شد.

منابع: آغا مهدی، *تاریخ لکهنو*، کراچی، ۱۹۷۶م؛ تصدّق حسین، *بیگمات اوده*، لکهنو، ۱۹۵۶م؛ سرور لکهنوی، میرزا رجب علی بیگ، *فسانهٔ عجایب*، به کوشش اطهر پرویز، الٰه‌آباد، ۱۹۶۶م؛ صدیقی، اسحاق محمد، «لکهنوکی امام بارئی»، *ماهنامه نیادور*، لکهنو، مارس ۱۹۹۴م؛ نجم الغنی خان رامپوری، محمد، *تاریخ اوده*، کراچی، ۱۹۸۰م؛ نیز:

Asher, Cathrine, B., *Architecture of Mughul India*, Cambridge, 1992; Das, Neeta, *The Architechtures of Imambaras*, Lucknow, 1991; Hollister, *The Shi a of India*, New Delhi, 1979; Nadeem Hasan, *Shia an Shi a Islam In India*, New Delhi, 1988; Rizvi, A.A., *A Socio- Intelectual Histiry of the Isnā - ashari Shii in India*, Canberra, 1986; Sri Vastva, *The first Nuwābs of Auwdeh*, Agra, 1955.

کاظم علی‌خان ـ مهدی فرهانی منفرد

آصفی رامپوری، مولوی عبدالجبار خان (۱۲۷۷-۱۳۴۴ق / ۱۸۶۰-۱۹۲۶م)، شاعر، نویسنده و مترجم هندی.

او در رامپور، در خانواده‌ای که افراد آن به دینداری و علم و ادب شهرت داشتند، زاده شد. جدّ او، حافظ مولوی محمد عبدالله‌خان، معروف به حافظ کلان و پدرش عبدالرّزاق‌خان (وفات: ۱۳۳۱ق)، حافظ و قاری قرآن بودند (شوق رامپوری، ۱۹۰). آصفی، دروس مقدماتی زبان عربی و فارسی را نزد پدرش فراگرفت. سپس فارسی را نزد ولی محمد خان بِسمِل رامپوری (وفات: ۱۳۱۳ق)، نویسنده و شاعر مشهور، و نیز عربی را نزد مولانا عبدالقادر ولایتی ادامه داد.

آصفی در ۱۸ سالگی، زادگاه خود را ترک کرد و در حدود ۱۲۹۵ق به بهوپال رفت و یک چند نزد صدیق حسن خان (وفات: ۱۳۰۷)، نوابِ دانش دوست و عالم نواز، سپری کرد، ولی در حدود ۱۲۹۹ق در دورهٔ سالار جنگ، مختارالملک، به حیدرآبادِ دکن کوچید (امیر مینایی، ۶۰-۶۱، ۱۸۰؛ شوق رامپوری، ۱۹۰-۱۹۱، به بعد؛ مالک‌رام، ۷۱). او تا پایان عمر، حدود ۴۵ سال در حیدرآباد که کانون علما و نویسندگان و شاعران نامدار بود، روزگار گذرانید و به شاعری و نویسندگی پرداخت. آصفی با دو تن از فرمانروایان دودمان آصف جاهیان دکن به نامهای نواب میر محبوب علی خان نظام الملک (۱۸۶۹-۱۹۱۱م) و نواب میرعثمان علی خان نظام الملک (۱۹۱۱-۱۹۴۸م) معاصر بود و خود چندی ریاست «محکمهٔ صورالمهام صرف خاص» حیدرآباد را بر عهده داشت و از پشتیبانی نواب افسر الملک، کرنل مارشال، نواب آصف نواز الملک، نواب سرورجنگ و رای‌مری دهر برخوردار بود. او در حیدرآباد درگذشت و همانجا به خاک سپرده شد (شوق رامپوری، ۱۹۰، ۱۹۷-۱۹۸). مرگ او بنابر روایت مشهور در ۱۳۴۴ق روی داد، اما برخی منابع آن را در ۱۳۳۷ق دانسته‌اند (نوشاهی، ۴۷۱).

آصفی به فارسی و عربی شعر می‌سرود و در شعر فارسی، نخست «حامی» و بعد «آصفی» تخلص می‌کرد. قصایدی به عربی به تقلید از میرغلام علی آزاد بلگرامی (وفات: ۱۲۰۰ق) سروده و نیز در قصیده‌ای به عربی از یکی از قصاید ابونواس استقبال کرده است. آصفی در سرودن قصائد طولانی چیره‌دست بوده و در آنها برخی از امرا از جمله نواب عمادالملک بهادر و محبوب یارجنگ را مدح گفته است. نسخه‌هایی از *دیوان* اشعار او در کتابخانۀ آصفیه، موزۀ ملّی کراچی و سالار جنگ نگهداری می‌شود (نک: منزوی، ۱۹۷۰/۹).

آصفی افزون بر *دیوان* اشعار، دارای آثاری است به شرح زیر: ۱. *شمایل الرسول* (ترجمۀ کتابی از یوسف بن اسماعیل به اردو)، ۱۳۱۷ق؛ ۲. تذکرۀ *محبوب الزمن*، *محبوب الکلام*، حیدرآباد، ۱۳۰۶ق؛ ۳. *معجزات نبی‌الوری* (ترجمۀ کتاب شیخ جلال الدین سیوطی به اردو)، دو جلد، ۱۳۳۰-۱۳۳۲ق؛ ۴. *نورالانوار شرح اعتاد اصول فقه* (ترجمۀ *جلاء الابصار* به اردو)، دو جلد، ۱۳۱۹-۱۳۲۰ق.

از دیگر آثار آصفی می‌توان به *آثار الاقبال*، *تاریخ دکن*، *سلک گوهر*، *شواهد النجوم*، *مرآت العروس* و *نظام سروری* (تاریخ منظوم) اشاره کرد (نیز برای اطلاع از شرح احوال و زندگی وی، نک: صدق جایسی، ۷-۱۰؛ عرفان عباسی، ۱۵، ۱۶، ۱۴۴؛ قادری، ۴۶۵-۴۶۶؛ کاظم علی خان، ۷؛ مجیب الاسلام، ۵۵-۵۶، ۸۵، ۹۶، ۱۲۵، ۱۲۷؛ نقوی، ۷۰، ۸۰؛ نوری، ۲۴/۹).

منابع: امیر مینایی، امیر احمد، *انتخاب یادگار*، رامپور، ۱۲۹۷ق/۱۸۸۰م؛ شوق رامپوری، حافظ احمد علی خان، «کاملان رامپور»، *مجلۀ کتابخانۀ خدابخش*، پتنه، شم ۳۳-۳۵؛ صدق جایسی، میرزا نصدّق حسین، *دربار دُربار*، لکهنو، ۱۹۶۲م؛ عرفان عباسی، *دبستان امیر مینایی*، لکهنو، ۱۹۸۶م؛ قادری، حامد حسن، *داستان تاریخ اردو*، آگره، ۱۹۵۷م؛ کاظم علی خان، *سرسیدکی اهم هم‌نوا- عمادالملک*، دهلی، ۱۹۹۳م؛ ... *تذکرۀ ماه و سال*، دهلی، ۱۹۹۱م؛ مجیب الاسلام، *دارالترجمۀ عثمانیه کی علمی اور ادبی خدمات*، دهلی، ۱۹۸۷م، منزوی، مشترک؛ نقوی، نورالحسن، «پهلاکاروان»، *مجلۀ فکر و نظر*، ژانویه - سپتامبر ۱۹۸۵م؛ نوری، نورالله، *نواب فصیح الملک بهادر داغ دهلوی*، ۱۳۵۵ق/۱۹۳۶م؛ نوشاهی، عارف، *فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزۀ ملی کراچی*، اسلام آباد، ۱۳۵۰ش.

کاظم علی‌خان - ظهور الدین احمد

آصفیه / آصف‌جاهیان، سلسله‌ای از فرمانروایان دکن که از قرن ۱۲ - ۱۴ق/ ۱۷ - ۱۹م بر دکن فرمان راندند.

مؤسس این سلسله آصف‌جاه میر قمرالدین خان نظام‌الملک آصف‌جاه*، فرزند شهاب‌الدین و نوۀ خواجه عابد، است. نظام الملک پس از طی مراحل ترقی به صوبه‌داری بیجاپور، اوده، مرادآباد، مالوه، اکبرآباد، گجرات، دکن و فوجداری کرناتک و بیجاپور و لکهنو منصوب گشت و پس از مرگ محمد امین‌خان، صدراعظم محمدشاه گورکانی، به صدارت کل هند رسید. میرقمرالدین‌خان سه‌بار و آخرین بار در ۱۱۳۷ق با لقب «آصف‌جاه» به حکومت دکن منصوب شد. در این دوران که حکومت مرکزی هند به سراشیب ضعف و سقوط افتاده بود، آصف جاه توانست ارتشی تشکیل دهد و سراسر آن منطقه را تحت فرمان حکومت خودمختار خود درآورد. اما او نسبت به سلاطین تیموری هند وفادار ماند و به رغم استقلال، روابط خود را با آنها حفظ کرد و حتی هنگام حمله نادرشاه به هند منصب «امیرالامرایی» سپاه هند به او تفویض گردید. این خودمختاری مقدمه‌ای برای تشکیل سلسله‌ای به‌نام «آصف جاهیان» شد که چون مؤسس آن «نظام الملک» بود، پادشاهان این سلسله به «نظام» نیز نامبردار شدند. پس از نظام الملک ۶ تن از فرزندان و نوادگانش به حکومت رسیدند و تا ۱۹۴۸م بر دکن فرمانروایی کردند. اسم، لقب و مدت حکومت هر یک از آنها به این شرح است: نظام اول، میرقمرالدین‌خان نظام الملک آصف‌جاه (حک: ۱۱۳۷- ۱۱۶۱ق)؛ نظام دوم، میر

نظام علیخان نظام الدوله فرزند چهارم نظام الملک (حک: ۱۱۷۶-۱۲۱۸ق)؛ نظام سوم، میر اکبر علیخان سکندر جاه فرزند میر نظام علیخان (حک: ۱۲۱۸-۱۲۴۵ق)؛ نظام چهارم، میر فرخنده علیخان ناصرالدوله فرزند میر اکبر علیخان (حک:۱۲۴۵-۱۲۷۴ق)؛ نظام پنجم، میر تهنیت علیخان افضل الدوله فرزند میرفرخنده علیخان (حک:۱۲۷۴ - ۱۲۸۶ق)؛ نظام ششم، میر محبوب علیخان فرزند میر تهنیت علیخان (حک: ۱۲۸۶ - ۱۳۲۹ق)؛ نظام هفتم، میر عثمان علیخان فرزند میر محبوب علیخان (حک:۱۳۲۹-۱۳۶۷ق).

ظهور سلسله آصف جاهی در دکن همزمان با حضور انگلیسیها و فرانسویها در شبه‌قاره هند و رقابت شدید میان آنهابرای تسلط بر دکن بود. اما نظام الملک آصف جاه در روابط خود با آنها نوعی توازن برقرار کرد. بعد از مرگ او، میان فرزندان و اخلافش بر سر جانشینی وی نزاع درگرفت و هر یک برای حفظ موقعیت خود به خارجیان متوسل شدند و آنها نیز به این اختلافات دامن زدند. ابتدا ناصر جنگ، فرزند نظام‌الملک که داعیه صوبه داری دکن داشت، به دست مظفر جنگ، نوهٔ دختری نظام‌الملک، به قتل رسید. سپس او نیز درگیر و دار جنگهای داخلی دکن کشته شد و صلابت جنگ فرزند سوم نظام الملک با حمایت فرانسویها به حکومت رسید. صلابت جنگ پایتخت را از حیدرآباد به اورنگ‌آباد منتقل کرد و تا ۱۱۷۶ق که میرنظام علیخان، فرزند چهارم نظام الملک، وی را دستگیر و زندانی کرد، فرمان راند. در این سال میر نظام علیخان با فرمانی از سوی حاکم دهلی، که در آن او را «نظام دوم» نامیده بود، به حکومت دکن منصوب شد. میرنظام علیخان مجدداً پایتخت را به حیدرآباد منتقل کرد. با آنکه ناصر جنگ، مظفر جنگ و صلابت جنگ مدت ۱۵ سال بر دکن حکومت کردند، چون هیچ یک از آنها عنوان «نظام» نداشتند، مورخان نام آنها را در شمار خاندان آصف جاهی ذکر نکرده‌اند. به هر حال انگلیسیها کم‌کم در دستگاه آصف‌جاهیان نفوذ بیشتری یافتند و البته میزان این نفوذ در دوره‌های مختلف متفاوت بود. نظام الملک آصف جاه و نظام دوم روابط متعادلتری نسبت به سایرین با انگلیسیها داشتند. نظام چهارم آنها را از کلیه منصبهای دولتی عزل کرد، امّا در دوران حکومت دیگر جانشینان نظام الملک نقش عمده‌ای در سیاستهای داخلی و خارجی آصف‌جاهیان ایفا می‌کردند، به گونه‌ای که بعد از مرگ افضل‌الدوله برای جانشین خردسال وی نیابت سلطنت تشکیل داده او را برای تحصیل به انگلستان فرستادند. علاوه بر آن، انگلیسیها مطابق قراردادهایی که با آصف‌جاهیان منعقد کردند بر بخشهای زیادی از دکن مسلط شدند. هنگامی که صحبت از استقلال هند بود به «نظام» اطمینان دادند که بعد از استقلال، دولتهای محلی آزاد خواهند بود که مستقل باشند یا به اتحادیه دولتهای هند ملحق شوند. امّا در بیانیه استقلال، هیچ اشاره‌ای به این موضوع نشد و روابط نظام با دهلی به وخامت گرایید و نظام به شورای امنیت سازمان ملل شکایت کرد. سرانجام در ۱۳ سپتامبر ۱۹۴۸م با حمله ارتش هند به حیدرآباد، حکومت نظام ساقط شد. در ۱۹۵۶م که نقشه هند بر اساس زبانهای محلی رسم شد، نهرو، نظام را به عنوان حاکم ایالت آندراپرادش معرفی کرد، امّا او از قبول این سمت امتناع ورزید و گوشه‌نشینی را انتخاب کرد. نظام هفتم در ۱۳۸۶ق درگذشت. در دوران حکومت آصف‌جاهیان، زبان فارسی، زبان رسمی دکن بود، به همین جهت رشد و گسترش زیادی یافت و اهل فضل و هنر، آثار ارزنده‌ای در علوم مختلف از جمله طب، تاریخ، فلسفه، علوم دینی و ادبیات منظوم و منثور به زبان فارسی پدید آورند. در این دوره زبان اداری و دیوانی همه فارسی بود و مدرسه‌های بسیاری برای آموزش زبان فارسی ایجاد شده بود. همچنین فرمانهای صادره برای وزیران، امیران، فرمانداران، فرماندهان نظامی و کلیهٔ منصوبان دستگاههای دولتی به فارسی نوشته می‌شد. گسترش زبان فارسی در این دوره بر

زبانهای محلی دکن تأثیر گذاشت و بسیاری از واژه‌های فارسی وارد آن زبانها شد. همچنین نوشتن کتیبه‌های ساختمانها و سنگ‌مزارها به فارسی رواج یافت. فرهنگهای لغت فارسی به فارسی بسیاری در این دوره تألیف شد، که از جملهٔ آنها فرهنگ *نظام* است که در ۵ مجلد آن را سید محمد علی داعی الاسلام نوشت و به نظام هفتم اهدا کرد، و دیگری فرهنگ *آصف اللّغات* تألیف نواب عزیز جنگ بهادر است که به دلیل درگذشت مؤلف به اتمام نرسید. در زمان آصف جاهیان، شاعران پارسی گوی بسیاری در دکن می‌زیستند که از جمله آنان می‌توان از میرغلامعلی آزاد بلگرامی (حسان الهند)، شفیق اورنگ‌آبادی، غلام قادر گرامی و شاه تجلی علی حیدرآبادی نام برد. نظام‌الملک آصف جاه خود شاعری توانا و با ذوق بود. اشعار وی نخست با تخلص «آصف» و سپس با تخلص «شاکر» در دو دیوان به نامهای *آصف* و *شاکر* در حیدرآباد به چاپ رسیده است. غیر از نظام‌الملک آصف جاه، فرزندش، میراحمد خان ناصر جنگ، و نیز میر محبوب علیخان و میر عثمان علیخان نظام ششم و هفتم نیز اهل شعر و ادب بودند. از نواب میر احمد خان که «ناصر» تخلص می‌کرد، ۳ دیوان شعر برجای مانده است. میر محبوب علیخان نیز دیوان شعری به زبان فارسی دارد که در آن مانند نظام اول، «آصف» تخلص کرده است. میر عثمان علیخان متخلص به «عثمان» نیز دیوانهایی به زبانهای فارسی و اردو دارد. زبان فارسی تنها میان مسلمانان رواج نداشت بلکه هندوها نیز تحت تأثیر این زبان قرار گرفته و آثاری به زبان فارسی پدید آوردند. از جمله شاعران هندو مسلک عصر آصف جاهیان می‌توان از مهاراجه‌چندولعل شادان و مهاراجه کشن پرشاد نخست وزیران دولت آصف جاهی و شفیق اورنگ‌آبادی نام برد. چندولعل شادان در نثر هم کتابهایی به زبان فارسی دارد که از مشهورترین آنها عشرتکدهٔ *آفاق* است. رای کیول کشن، راجه مکن لعل، ذوالفقار علیخان صفا، حاجب شیرازی، فائض کاشانی، افشار میرزا محمد طاهر شیرازی و ملاّ محمد علی ساغر، از جمله شاعران دربار چندولعل بوده‌اند. مجموعه اشعار مهاراجه کشن پرشاد، شامل رباعی، مثنوی و غزل تحت عنوان‌های *نغمهٔ شاد*، *خمار شاد* و مثنوی *حُسن و عشق* معروف هستند. در زمان آصف‌جاهیان، هندوها و مسلمانان در انجام مراسم مذهبی خود آزاد بودند. مسجدها و عاشورخانه‌های زیادی در این دوره در دکن ایجاد شد و برگزاری مراسم اعیاد و سرگرمیهای مذهبی رونق یافت که شاعران و مداحان اهل بیت نیز در این مجالس اشعار خود را قرائت می‌کردند.

منابع: جوهر، غلامحسین خان، *گلزار آصفیه*، حیدرآباد دکن، بی‌تا؛ *دفتر دیوانی و مال و ملکی سرکار عالی*، حیدرآباد دکن، ۱۳۵۷ق؛ سکسینه، رمن راج، *تذکره درباره حیدرآباد*، دهلی، ۱۹۸۸م؛ کرمی، مجتبی، نگاهی به *تاریخ حیدرآباد دکن*، تهران، ۱۳۷۳ش؛ میر عالم، *حدیقه العالم* (مقالهٔ دوم)، حیدرآباد دکن، ۱۳۰۹ق؛ هاشمی، نصیرالدین، *دکن مین اردو*، دهلی، ۱۹۸۵م.

ظهورالدین احمد ـ مجتبی کرمی

آصفیه سرکار عالی، کتابخانه‌ای مهم در حیدرآباد دکن که در ۱۳۰۸ق/۱۸۹۱م بنیاد نهاده شد.

حیدرآباد از دیرباز از مراکز علمی - فرهنگی شبه‌قاره به شمار می‌آمده است؛ چندان که برخی از دولتمردان از کتابخانه‌های شخصی برخوردار بودند و به نشر کتاب اهمیت ویژه‌ای می‌دادند. همین امر، سالار جنگ را در ۱۲۶۷ق برآن داشت که فرمانی برای ایجاد کتابخانه‌های عمومی صادر کند. در پی آن، نواب فضیلت جنگ عزیز میرزا، عبدالکریم شرر، ملاّ عبدالقیّوم و نواب عماد الملک، مرکزی به منظور تصحیح و چاپ کتابهای دست‌نوشتهٔ علوم و زبانهای شرقی‌به‌ویژه عربی بنیاد نهادند. پس عماد الملک سید حسین بلگرامی که ناظم تعلیمات بود، در دفتر خود کتابخانه‌هایی ایجاد کرد و کتابهای سنسکریت، عربی، فارسی و انگلیسی کتابخانهٔ خود را بدان اهداء کرد. با کوششهای او و ملاّ عبدالقیوم در

۱۳۰۸ق/۱۸۹۱م این بنیاد، رسمی و دولتی شد و کتابخانهٔ ایالتی، «آصفیه» نام گرفت. نخستین مدیر کتابخانهٔ آصفیه سید علی حیدر طباطبایی بود. پس از مرگ او، مولوی تصدّق حسین، سالیان دراز ریاست کتابخانه را به عهده گرفت و پس از وی پسرش، مولوی عباس حسین، مدیر کتابخانه شد. بتدریج و پس از رسمی شدن و با توجهات آصف‌جاه هفتم، اهمیت و شهرت یافت،به‌ویژه آنکه وی ساختمان جدیدی برای کتابخانه بنیاد نهاد و به این ترتیب کتابخانه به سرعت توسعه یافت.

این کتابخانه پس از انقراض حکومت نظام شاهیهٔ دکن (آصف جاهیه) کتابخانهٔ مرکزی حیدرآباد نام گرفت.

در ۱۳۳۰ق/۱۹۱۱م تعداد کتابهای کتابخانه ۱۹۰۰۰ جلد بود. در دوران آصف جاه هفتم ۱۵۰۰۰ جلد کتاب خطی و چاپیِ عربی، فارسی و انگلیسی بدان افزوده شد. از آغاز دوران ارتباط دول غربی با شبه قاره، دولتها و سرمایه داران به خرید کتب نفیس خطی از آنجا پرداختند. پس میر عثمان علی خان به منظور مقابله با این امر به خرید کتابهای نفیس همت گماشت. از طرف دیگر، گروهی از خاندانهایی که مجموعه‌های نفیس در اختیار داشتند آنها را به کتابخانه اهدا کردند یا به آن فروختند؛ چنانکه در مدت ۱۰ سال کتابهای اردوی کتابخانه آصفیه به ۲۸۳۹ جلد و در ۱۳۹۰ق/۱۹۷۰م نسخه‌های دست نوشتهٔ اردو، فارسی و عربی آن به ۱۱۷۱۲۴ جلد رسید.

در ۱۳۹۱ق، مرکزی با نام کتابخانه دست‌نوشته‌های شرقی و ادارهٔ تحقیق بنیاد نهاده شد. وظیفه این نهاد، گردآوری همهٔ کتابهای دست‌نوشتهٔ ایالت و تصحیح و چاپ آنها بود. بدین طریق بیشترین نسخ خطی ارزنده از کتابخانهٔ مرکزی ایالتی (آصفیه) به کتابخانهٔ نسخه‌های شرقی انتقال یافت.

کتابخانهٔ آصفیه دارای نسخه‌هایی نفیس و گاه منحصر به فرد است. دربارهٔ کتابهای موجود در این کتابخانه فهرستها و آثاری انتشار یافته است که مهم‌ترین آنها عبارتند از:

۱. *کتبخانهٔ آصفیه سرکارعالی*، حیدرآباد، ۱۳۰۸ق. در این فهرست کتابهای چاپی و دست‌نوشتهٔ کتابخانه با ذکر عنوان کتاب، نویسنده، تاریخ تألیف، تاریخ مرگ مؤلف، تاریخ کتابت و زبان کتاب، فهرست‌وار آمده است؛ ۲. *فهرستِ کتبِ عربی و فارسی و اردوی کتبخانهٔ آصفیه*، به کوشش سید تصدّق حسین کنتوری، حیدرآباد ۱۳۲۵-۱۳۵۵ق، ۴ جلد؛ ۳. *یادداشتی بر کتابهای خطی عربی دربارهٔ کیمیاگری در کتابخانهٔ آصفیه*، حیدرآباد (دکن)، نوشتهٔ اچ.ای. استاپلتون، ۱۴ جلد، ۱۹۳۲م؛ ۴. *فهرست مشروح بعض کتب نفیسهٔ قلمیه مخزونهٔ کتبخانهٔ آصفیه سرکار عالی*، نوشتهٔ میر عثمان علی خان بهادر، حیدرآباد، ۱۳۵۷ق، دو جلد؛ ۵. *فهرست توصیفی دست‌نوشته‌های اردو*، به کوشش نصیرالدین هاشمی، حیدرآباد، دو جلد، دربردارندهٔ فهرست توصیفی ۱۳۴۳ کتابِ خطی؛ ۶. *ضمیمهٔ الفبایی موضوعیِ دست‌نوشته‌های قابل دسترسی اردو در مؤسسهٔ تحقیق و کتابخانهٔ دست‌نوشته‌های شرقی ایالت آندراپرادش*، به کوشش میرکرامت علی، حیدرآباد؛ ۷. *ضمیمهٔ الفبایی نسخه‌های دست‌نوشتهٔ اردو، ترکی، پنجابی، سندی، پشتو، هندی و انگلیسی*؛ ۸. *فهرست مخطوطات اردو، دواوین و کلیات*، به کوشش رفعت رضوانه، حیدرآباد، یک جلد.

منابع: *جشن عثمانی، یادگار سلور جوبلی میر عثمان علیخان آصفجاه سابع*، به کوشش محمّد فاضل، ۱۳۵۵ق/۱۹۳۶م؛ دبا؛ شهریار نقوی، «کتابخانه‌ها و نسخ خطی فارسی در شبه قارهٔ هند و پاکستان»، *معارف اسلامی*، ش ۹، شهریور ۱۳۴۸ش، ص ۱۰۱-۱۱۰؛ همو، «کتابخانه‌های دارای کتب فارسی در پاکستان»، *هلال*، ج۱۵، ش۱۱، بهمن ۱۳۴۶ش، ص ۱۰-۱۳؛ منزوی، مشترک.

ابوالقاسم رادفر - مهدی فرهانی منفرد

آغا حشر کشمیری، محمد شاه فرزند آغا غنی شاه، متخلص به «شاهی» و «حشر» (ربیع الثانی

۱۲۹۶-۱۳۵۴ق/ آوریل ۱۸۷۹-۱۹۳۵م) شاعر پارسی‌گوی و مشهورترین نمایشنامه نویس اردو زبان هند.

پدرش، آغا سیّد غنی شاه کاشمیری (کشمیری)، به قصد بازرگانی در ۱۲۸۵ق از کشمیر به امرتسر و سپس به بنارس کوچید و در آنجا تأهل اختیار کرد و آغا حشر در بنارس ولادت یافت، و چون پدرش مردی دین‌دار و مذهبی بود، از همان آغاز، او را به فراگیری علوم دینی ترغیب کرد. نخست قرآن را حفظ کرد و پس از آن ادبیات عربی، فارسی و اردو را نزد استاد مشهور بنارس، حافظ عبدالصمد، فراگرفت؛ آنگاه تحصیلات خود را در دانشکدهٔ جی‌نراین[1] بنارس ادامه داد (اعجاز، ۳۰۳-۳۰۴؛ رحمانی، ۱۸۵-۱۸۷؛ اثر، ۱۷؛ مالک‌رام، ۱۳۳؛ انجمن‌آرا، ۶۵-۷۲؛ شفیع، ۴۴-۴۵؛ وقار عظیم، ۸۵-۸۶؛ سلیم‌اختر، ۲۱۴؛ عسکری، ۱۵۰-۱۵۲).

او در آن زمان که نزد حافظ عبدالصمد تلمذ می‌کرد به سرودن شعر روی آورد. وی در اشعار فارسی «شاهی» تخلص می‌کرد و به پیروی از ملاّ محمدطاهر غنی کاشمیری (وفات: ۱۰۷۹ق) شعر می‌سرود و چون در دانشکدهٔ جی نراین بنارس مشغول تحصیل شد، با تخلص «حشر» شعرگفتن به زبان اردو را آغاز کرد. آغاحشر در شعر از استادان بسیاری بهره‌جست که از آن جمله باید از: حافظ مقبول احمد کوکب بنارسی، میرزا محمد حسن فایز بنارسی، نوّاب میرزاخان دهلوی (وفات:۱۳۲۲ق) نام‌برد (نظامی بدایونی، ۱۱۲-۱۱۳؛ صدیق، ۲۶-۲۷؛ شفیع، ۵۰-۵۱، ۸۰-۸۱، ۱۵۷؛ مالک‌رام، ۱۵۰؛ اشرف، ۱۱۶؛ سری‌رام، ۴۶۶).

وی در همان دورهٔ تحصیلش با منشی احسن لکهنوی، نمایشنامه نویس اردو زبان، آشنایی یافت و به دنبال آن به این هنر روی آورد. نخستین نمایشنامهٔ خود را با عنوان «آفتاب محبت» در پیروی از احسن لکهنوی و در جواب نمایشنامهٔ چندر اولی منشی نوشت. این نمایشنامه یک سال بعد، در ۱۳۱۴ق، در بنارس به چاپ رسید (انجمن آرا، ۶۷-۶۸؛ شفیع، ۱۹۰-۱۹۳؛ اشرف، ۸۸؛ کاظم علی‌خان، ۲۷-۲۸؛ نیز نک: *د.اردو*، ۳۴۲/۸-۳۴۳؛ *دبا*، ۴۳۸/۱). گفته‌اند که شوق و علاقهٔ وافر او به تئاتر و نمایشنامه نویسی تا بدان حد بود که درس و مدرسه و شهر بنارس را ترک گفت و در ۱۳۱۵ق به بمبئی که در آن روزگار یکی از مهم‌ترین مراکز نمایشنامه‌های سنّتی محسوب می‌شد، رفت. علاوه بر آن، برای آموختن و تحصیل بیشتر به شهرهای مدراس، کلکته، چرکهاری، حیدرآباد، لاهور، و... نیز سفر کرد و در این سفرها نمایشنامه‌های بسیاری را از نزدیک مشاهده کرد. او را پس از واجد علی شاه اختر لکهنوی، فرمانروای اوده، و سید آغا حسن امامت لکهنوی، سومین نمایشنامه‌نویس بزرگ شبه‌قاره شمرده‌اند (نک: اشرف، ۸۲-۸۴؛ کاشمیری، ۱۲-۱۳؛ عسکری، ۱۵-۱۵۱؛ وقار عظیم، ۸۵-۸۶؛ رضوی، ۱۳، ۱۲۲، ۲۲۵-۲۲۶؛ رحمانی، ۸۹-۱۰۷).

آغا حشر در ۱۳۱۵ق به بمبئی رفت و در شرکت آلفرد به نمایشنامه‌نویسی پرداخت. او در آغازِ کار نمایشنامه‌نویسی با مؤسسات مختلف همکاری داشت، امّا در ۱۳۲۹ق در لاهور مؤسسهٔ «تئاتر شکسپیر هندی»[2] را بنیاد نهاد و از آن به‌بعد نمایشنامه‌های او در آنجا به روی صحنه می‌آمد. امّا این موسسه چندان دوام نیافت و او دوباره به نوشتن نمایشنامه برای سایر مؤسسات پرداخت. در اواخر عمر شرکتی با عنوانِ «حشر پیکچرز»[3] تأسیس کرد که با وفاتش آنجانیز تعطیل شد. آغا حشر سرانجام در اثر بیماری درازمدتی در لاهور درگذشت و در گورستان «میانی صاحب» درکنار همسرش به خاک سپرده شد (*د.اردو*، ۳۴۳/۸-۳۴۴؛ *دبا*، ۴۳۸/۱-۴۳۹).

نمایشنامه‌های او: آغاحشر جمعاً ۳۸ نمایشنامه نوشت که نخستین آنها را در ۱۳۰۷ق/۱۸۹۰م و آخرین نمایشنامه را در دههٔ آخر عمرش نگاشت. او در نمایشنامه‌نویسی از آثار شکسپیر، شریدان[4]، آرتور جونز[5]، و الکساندر دوما استفاده کرد، امّا به سبک و شیوهٔ مارلو[6]

1.Jai narayan 2.Indian Shakes Peare Theatrical Company 3.Hashar Pictures 4.Sheridan 5.Arthur Jones 6.Marlowe

توجه بیشتری داشت. چنانکه برخی گفته‌اند زبان او ساده و روان است و گاهی در یک نمایشنامه دو طرح و دو داستان را به هم می‌آمیزد. نوشته‌هایش از طنز خالی نیست، حالات عاشقانه را در شخصیتهای نمایشنامه‌های خود بسیار خوب مجسم می‌کند و مشکلات زندگی را به نحوی مؤثر به تصویر می‌کشد (*د.اردو*، ۸/۳۴۵؛ *دبا*، ۱/۴۳۹).

نمایشنامه‌های آغاحشر را از لحاظ تاریخی می‌توان به ۴ دوره تقسیم کرد: الف – دورهٔ اوّل از ۱۳۱۴-۱۳۲۳ق/ ۱۸۹۶-۱۹۰۵م، مانند: ۱. *آفتاب محبت*، که در بنارس در ۱۳۱۴ق/۱۸۹۶م به چاپ رسید؛ ۲. *مرید شک*، که در بمبئی در ۱۳۱۷ق/۱۸۹۹م به چاپ رسید. ب – دورهٔ دوم از ۱۳۲۴-۱۳۲۷ق/۱۹۰۶-۱۹۰۹م، مانند: ۱. *سفید خون* که در بمبئی در ۱۳۲۴ق/۱۹۰۶م طبع شده است؛ ۲. *صید هوس*، این نمایشنامه نیز در ۱۳۲۵ق/۱۹۰۷م در بمبئی به چاپ رسید. ج – دورهٔ سوم از ۱۳۲۸ - ۱۳۳۴ق / ۱۹۱۰ - ۱۹۱۶م مانند: ۱. *نیک پروین/سلور کنگ*، چاپ حیدرآباد، ۱۳۲۸ق/۱۹۱۰م؛ ۲. *نخستین عشق/پهلاپیار*، چاپ در ۱۳۲۹ق/۱۹۱۱م. د – دورهٔ چهارم از ۱۳۳۵ - ۱۳۵۲ق / ۱۹۱۷ - ۱۹۳۳م مانند: ۱. *نعرهٔ شیر/ شیرکی گرج*، چاپ کلکته، ۱۳۳۸ق/۱۹۲۰م؛ ۲. *دختر ترک /ترکی حور*، که در کلکته در ۱۳۴۰ق/۱۹۲۲م به چاپ رسیده است؛ ۳ *خمار چشم/ آنکه کانشا*، کلکته ۱۳۴۳ق/۱۹۲۴م.

علاوه بر آن از لحاظ متن داستان نمایشنامه، نمایشنامه‌های او را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: الف – نمایشنامه‌هایی که داستان‌های آنها شرقی است، چون: *آفتاب محبت* و *رستم و سهراب*؛ ب – نمایشنامه‌هایی که از داستان‌های غربی برگرفته شده است، چون: ۱. «مرید شک»/ ونترس‌تیل، از شکسپیر؛ ۲. «اسیر حرص» پزارو[1]، شیریدن؛ ۳. «شهید ناز»، میژر فور میژر[2] شکسپیر؛ ۴. «سفید خون»/ کنگ سیر، شکسپیر؛ ۵. «صید هوس»/کنگ جان، شکسپیر؛ ۶. «خواب هستی»/ میک بهیته، شکسپیر؛ ۷. «نیک پروین»/ سلور کنگ، آرتور جونز؛ ۸. دختر یهودی/ دی جیویس، از مانکریف.

آغا حشر داستانهای غربی را بنا به مقتضیاتِ زمان، مضمون و اشخاص با مفاهیم و مضامین هنری تطبیق می‌داد، و گاه از اسامی هندی در آن سود می‌جست و آن را مطابق با ذوق و اشتیاق مردم هند در می‌آورد و در پاره‌ای موارد نمایشنامهٔ غمناک را به نمایشنامهٔ شاد تغییر می‌داد (شاهد حسین، ۲۵۷).

شمار آوازها در نخستین نمایشنامه‌های آغا حشر در مقابل نمایشنامه‌نویسان گذشته اگرچه زیاد نبود، امّا وی با مرور ایام با کوششهای بسیار توجه بینندگان را به موضوع اصلی جلب کرد.

آغا حشر در نمایشنامه‌های خود شخصیتهایی از گروههای مختلف جامعهٔ شبه‌قاره را ارائه داده است و در آنها با شخصیتهای زنده و واقعی روبرو می‌شویم و اگر چه به یاد ماندنی نیستند، زنده و واقعی‌اند. او همواره سعی کرده است که رفتار و زبان شخصیتهای نمایشنامه‌ها طبق محیط و مقام آنان باشد (انجمن آرا، ۲۳۴-۲۳۵، ۲۷۱؛ اشرف، ۱۹۹-۲۰۱، ۲۰۸-۲۱۰، ۲۱۶؛ کاظم علی خان، ۳۲).

در نمایشنامه‌های وی اهمیت مکالمه بیش از شخصیت‌پردازی و طرح داستان است. وی در فن مکالمه یکی از بهترین کارگردانان آن دوره به شمار می‌رفت و در فن مکالمه از شعر و نیز از چیره دستی خویش در سخنوری بهره می‌برده است (شاهد حسین، ۶۰-۶۱).

آغا حشر در دورهٔ اول نمایشنامه‌های خود مکالمه‌های منظوم به‌کار می‌برد. در دورهٔ دوم از پیوند نثر مسجّع و مقفّی بهره جست، و در دورهٔ سوم نه تنها نثر مسجّع و مقفّی بلکه مکالمه‌های منظوم نیز به‌کار می‌برد. او در این زمان به‌وسیلهٔ مکالمه‌ها، شخصیت‌پردازی و وقایع‌نگاری را پیشرفت داد. در دورهٔ چهارم مکالمه‌های منظوم و مقفّی دیده نمی‌شود بلکه زبان وی ساده و روان است (اشرف، ۲۱۹-۲۲۰؛ کاظم علی‌خان، ۳۲-۳۳).

1.Pizarro 2.Measure for measure

در نمایشنامه‌های او از لحاظ تکنیک هیچ نوع خشکی و عدم انعطاف دیده نمی‌شود، بلکه برعکس همواره جاندار و پویاست. او در آغاز بنا به درخواست بینندگان و برای تفریح آنان نمایشنامه می‌نوشت، امّا بعدها موضوعات جدّی‌تری را در نمایشنامه‌های خود به‌کار برد. آغاحشر تا زمانی که در استخدام شرکتهای نمایشنامه‌نویسی بود، طبق خواست آنان کار می‌کرد اما در ۱۳۲۸ق / ۱۹۱۰م که به طور مستقل به کار خود ادامه داد، موضوعاتی چون «فرهنگ غرب» را در نمایشنامه‌های خود وارد ساخت. به گفتهٔ جمیل جالبی، آغاحشر در نمایشنامه‌های خود مسائل و موضوعات اجتماعی و سیاسی را مدّ نظر داشته است (انجمن آرا، ۳۱۴).

به گفتهٔ برخی دیگر، آغا حشر تکنیک و فن نمایشنامه را نیز ترقی داد (آل احمد، ۱۵۰، ۱۵۹). آغاحشر دربارهٔ نمایشنامه‌نویسی خود چنین گفته است: «شخصیتهای نمایشنامهٔ خود را از میان دوستان و رفیقان انتخاب می‌کنم و گاهی آنها را از تخیل خود به وجود می‌آورم. هنگامی که فکر می‌کنم که نمایشنامه را بنویسم، اول همهٔ معلومات را دربارهٔ موضوع جمع‌آوری می‌کنم، وضع زمان و جامعه همواره مدّ نظر من بوده است و من طبق آن، برنامه نیکوی خود را ترتیب می‌دهم. من نمایشنامه‌های مقفی و بی‌هدفی را، که ۲۰ سال پیش خیلی رواج داشت، از روی صحنه بیرون کردم. ولی مدتی انتظار کشیدم تا مردم به نمایشنامه‌های ادبی عادت کنند» (انجمن‌آرا، ۳۱۵، ۳۱۸؛ نیز نک: آل احمد، همانجا).

علاوه بر نمایشنامه، اشعاری نیز از او برجا مانده است. از جمله، در ۱۳۲۵ق/۱۹۰۷م در رثای امرت لال، سوگنامه‌ای به زبان فارسی سرود که در مجلهٔ شکسپیر به چاپ رسید و نیز هنگام ورود امیر حبیب اللّه خان، فرمانروای افغانستان به شبه قاره، قصیده‌ای فارسی در مدح او سرود. مهم‌ترین اثر منظوم او موج زمزم است که دربردارندهٔ اشعار فارسی اوست. این اثر در ۱۳۳۵ق/۱۹۱۷م به چاپ رسیده است. اثر دیگر او، *شکریهٔ یورپ* است که شامل اشعار اردوی اوست و در ۱۳۳۱ق/۱۹۱۳م طبع شده است.

علاوه بر آن حدود ۸۰ رباعی عمر خیام را به زبان اردو ترجمه کرد (کاشمیری، ۵۴-۵۷، ۶۶-۷۴؛ نورالهی، ۳۶۷؛ رحمانی، ۱۸۱-۱۸۴؛ اشرف، ۱۳۹).

منابع: آل احمد، سرور، *تنقیدی اشاری*، لکهنو، ۱۳۸۳ق/۱۹۶۴م؛ اثر، اخلاق، «اردو دراما- آغاحشرکی بعد»، مجلهٔ *آکادمی*، لکهنو، نوامبر، دسامبر، ۱۴۰۴ق/۱۹۸۳م؛ اشرف، ای.بی، *آغاحشر اوران کافن*، دهلی، ۱۴۰۰ق/۱۹۸۰م؛ اعجاز، حسین، *نئی ادبی رجحانات*، الهٔآباد، ۱۳۶۱ق/۱۹۴۲م؛ انجمن آرا، انجم، *آغاحشر کاشمیری اور اردو دراما*، علی‌گره، ۱۳۹۹ق/۱۹۷۹م؛ *د.اردو*؛ *دبا*؛ رحمانی، عشرت، *اردو دراما- تاریخ و تنقید*، علیگره، ۱۳۹۵ق/ ۱۹۷۵م؛ رضوی، مسعود حسن ادیب، *لکهنو کاشاهی استیج*، لکهنو، ۱۳۸۸ق/۱۹۶۸م؛ سری‌رام، *خم‌خانهٔ جاوید*، لاهور، ۱۳۲۹ق/۱۹۱۱م؛ سلیم اختر، محمد، *اردو ادب‌کی مختصرترین تاریخ*، لاهور، ۱۳۹۸ق/۱۹۷۸م؛ شاهد حسین، محمّد، *عوامی روایات اور اردو دراما*، دهلی، ۱۴۱۳ق/ ۱۹۹۲م؛ شفیع، محمد، *آغاحشر کاشمیری اور انکی دراموں کاتنقیدی مطالعه*، مالیگاون، ۱۴۰۸ق/۱۹۸۸م؛ صدیق حسن خان، *شمع انجمن*، بهوپال، ۱۲۹۳ق/ ۱۸۷۶م؛ عسکری، محمد، *تاریخ ادب اردو*، لکهنو، ۱۳۸۹ق/۱۹۶۹م؛ کاشمیری، جمیل، *انتخاب کلام آغا حشر کاشمیری*، لکهنو، ۱۴۱۱ق/۱۹۹۱م؛ کاظم علی خان، *نصابی جایزی*، لکهنو، ۱۴۱۲ق/۱۹۹۱م؛ مالک رام، *تذکرهٔ ماه و سال*، دهلی، ۱۴۱۲ق/۱۹۹۱م؛ نظامی بدایونی، *قاموس اعشاهیر*، بدایون، ۱۳۹۹ق/۱۹۲۶م؛ نورالهی، محمدعمرو، *ناتک ساگر*، لکهنو، ۱۴۰۳ق/۱۹۸۲م؛ وقار عظیم، *آغا حشر اوران کی دوامی*، دهلی، ۱۳۹۹ق/۱۹۷۸م.

کاظم علی خان ـ محمد جواد شمس

آغا سلطان میرزا، فرزند آغافدا علی‌بیگ، مترجم معاصر فارسی به اردو.

وی در خاندانی از نظامیان اوده زاده شد. نیای بزرگ او در ارتش اوده، منصب رساله‌داری گروهی از سواران را

داشت و برادر بزرگش، میندوبیگ، نیز آجودان توپخانهٔ سلطنتی بود. اما آغا سلطان به فضل و ادب روی آورد و *تاریخ سند* اثر محمد معصوم نامی‌بکری را در ۱۳۲۴ق/۱۹۰۶م به زبان اردو ترجمه کرد. دستنوشتی از این ترجمه در بخش اردوی کتابخانهٔ نواب سالار جنگ (شم ۱۰۲۲) موجود است (راهی، ۱۷۲). *تاریخ سند* که دربارهٔ خاندان ارغون (حک: ۸۸۰ـ۹۶۱ق) و ترخان (حک:۹۶۱ـ۱۱۱۳ق) نگاشته شده است، پس از *چچنامه*، مهم‌ترین اثر در این مورد است (ظهورالدین احمد، ۱/ ۲۵۳-۲۵۴) ترجمه‌های دیگری نیز از *تاریخ سند* وجود دارد که از جمله آنهاست: ترجمهٔ جی.جی. میلیت به انگلیسی (۱۸۵۵م) و ترجمهٔ منشی نندی‌رام به سندی (کراچی، ۱۸۶۱م) و نیز ترجمهٔ اختر رضوی به اردو (کراچی، ۱۹۶۰م).

منابع: راهی، اختر، *ترجمه‌های متون فارسی به زبانهای پاکستانی*، اسلام آباد، ۱۹۸۶م؛ ظهورالدین احمد، *پاکستان مین فارسی ادب*، لاهور.

ظهور الدین احمد ـ محمد سلیم مظهر

آغا شاعر قزلباش، آغا ظفر علی بیگ ، متخلّص به شاعر و ملقب به «افسرالشعرا» (۱۲۸۷ - ۱۳۵۹ق / ۱۸۷۱ - ۱۹۴۰م) ، شاعر ، نویسنده و روزنامه‌نگار ایرانی‌الاصل هند.

موطن اصلی خاندان او مشهد مقدس بود. نیای وی، آغا محمد مرتضی، در ۱۱۵۱ - ۱۱۵۲ق همراه با سپاه نادر شاه افشار به هندوستان رفت و در دهلی اقامت گزید و سپس به دربار محمد شاه (حک: ۱۱۳۱ - ۱۱۶۱ق) راه یافت. آغا عبد علی بیگ ، پدر آغا شاعر، نیز شاعر بود و «فدایی» تخلص می‌کرد و کتابی از او با عنوان *آیات جلی فی شأن مولا علی* در ۱۳۳۰ق انتشار یافته است. آغا شاعر خود در محلّهٔ کهرکی ابراهیم خان دهلی زاده شد. نخست نزد پدرش دانش اندوخت و سپس به «اینگلو عربک کالج» دهلی راه یافت و تا کلاس هشتم در آنجا به تحصیل پرداخت. در همین ایّام به شعر و نویسندگی علاقه‌مند شد (صابری،۴ / ۴۶۴) و زیر نظر نواب احمد سعید خان طالب دهلوی و داغ دهلوی فنون شعری را فراگرفت. نواب شجاع‌الدین تابان نیز او را به سرودن شعر تشویق می‌کرد (سری رام، ۴ / ۴۰۲). آغا شاعر سفرهای بسیار کرد. او از ۱۹۰۱ تا ۱۹۰۳م در حیدرآباد به سر برد و در آنجا آوازه‌ای بلند یافت و با علاّمه اقبال لاهوری نیز آشنا شد (فیضان، ۳۱).

آغا شاعر در ۱۸۹۹م در دهلی شروع به انتشار ماهنامه‌ای به نام *گلدستهٔ نگارین* کرد (صابری، همانجا) و در همان حال هر ۱۵ روز یکبار مجلهٔ *آصف الاخبار* را منتشر می‌کرد. وی در ۱۹۱۷م به درخواست راج نرائن بهوافی سینگ، والی جهالاوار ، به دربار او در راجستان پیوست و در ۱۹۱۹م در همانجا *ماهنامهٔ آفتاب* را انتشار داد. او در ۱۹۲۷م به لاهور رفت و در آنجا به انتشار *ماهنامهٔ آفتاب* ادامه داد ولی مدیریت آن را به یکی از شاگردان خویش واگذار کرد. آغا شاعر در ۱۲ مارس ۱۹۴۰م درگذشت و در آرامگاه شاه مردانی (روبه‌روی مقبرهٔ صفدر جنگ) به خاک سپرده شد.

آغا شاعر در نظم و نثر اردو، دستی چیره داشت (فیضان، ۲۷) و حدود ۱۸ اثر به نظم و نثر از او باقی مانده است که در میان آنها چندین نمایشنامه و رمان نیز به چشم می‌خورد. برخی از آثار او بدین شرح است: ۱. *خمکدهٔ خیام* (*میخانهٔ خیام*). آغا شاعر در ۱۹۱۷م به درخواست جهالاوار سر بهوانی سینگ، ۸۰۰ رباعی خیام (یا منسوب به خیام) را به نظم اردو ترجمه و با عنوان *خمکدهٔ خیام* در ۱۹۳۲م منتشر کرد. او در مقدمهٔ این منظومه، پس از شرح زندگانی خیام، نظر خاورشناسانی راکه به این شاعر نامدار نسبت الحاد داده بودند مردود شمرده و سپس به نقد ترجمهٔ انگلیسی فیتز جرالد از رباعیات خیام پرداخته است. آغا شاعر در ترجمهٔ رباعیات خیام به نظم اردو،

کوشیده است واژه‌های فارسی را عیناً در ترجمهٔ خود وارد کند و از همین رو به متن اصلی بسیار وفادار مانده است؛ ۲. *آویزهٔ گوش*، لاهور، ۱۹۲۷م؛ ۳. تیر و نشتر (دیوان اردو)، دهلی، ۱۹۰۹م؛ ۴. *جهاندار بلقیس* (رمان)، دهلی، ۱۹۰۴م؛ ۵. *خمارستان*، دهلی، ۱۹۴۳؛ ۶. *شاعرکی سو شعر* (صد شعر شاعر)، دهلی، ۱۹۳۶؛ ۷. *نظم مقدس*، ترجمهٔ منظوم سوره‌هایی از قرآن که با «الم» آغاز می‌شود، کراچی، ۱۹۷۴م.

منابع: سری رام، *خمخانهٔ جاوید*، لاهور، ۱۹۰۸م؛ فیضان، حسن، *آغا شاعر قزلباش دهلوی، شخصیت و شاعری*، دهلی، ۱۹۹۵؛ صابری، امداد، *تاریخ صحافت اردو*، دهلی، ۱۹۷۴.

ذاکره قاسمی

آغا صادق‌حسین نقوی، فرزند سیدخیرعلی‌شاه نقوی باکهری، متخلص به «صادق» و مشهور به «آغا صادق» (۱۳۲۷-۱۳۹۷ق/۱۹۰۹-۱۹۷۷م)، مترجم، ادیب و شاعر پارسی‌گوی شبه قاره.

وی از سادات حسینی هند است. سلسلهٔ نسب او بدان‌گونه که در شجره‌نامهٔ خانواده‌اش مسطور است، به امام علی‌نقی(ع) می‌رسد. جد بزرگ وی، محمود مکی، از مکه به هند مهاجرت کرد و در آنجا سکونت گزید. آغا صادق در روستای سیدان کپور تهله، در پنجاب شرقی، ولادت یافت و در خاندانی اهل علم و فضل پرورش یافت. او نخست نزد پدرش و دیگر استادانِ آنجا، علوم دینی را فراگرفت و چنانکه خود گفته، پدر و مادرش وبه‌ویژه دایی وی، سیدظفرعلی شاه، نقش مهمی در تربیت او داشته‌اند. آغا صادق از همان آغاز، با کلیاتِ علوم اسلامی از جمله علوم قرآنی، فقه و حدیث، آشنایی یافت و در صرف و نحو عربی و زبان ادب فارسی تبحّر یافت (تسبیحی، ۳۸۸/۱؛ نوشاهی، ۷۸۸/۱).

آغا صادق در حدود ۱۹ سالگی به سرودن اشعار فارسی و اردو پرداخت. او سروده‌های خود را نزد پدر و دیگر شاعرانِ بزرگ از جمله لبهورام جوش ـ از شاعران پر آوازهٔ آن عصر ـ و میان محمد اختر لدهیانوی، تصحیح می‌کرد. وی علاوه بر آنان، با شاعران و ادیبان دیگری چون عبدالواحد متخلص به «یکتا»، از شاگردان بیخود دهلوی، و عبدالمجید سالک و سِر عبدالقادر مصاحبت داشت (تسبیحی، ۳۸۹/۱- ۳۹۰).

او از ۱۳۴۷ق به امور فرهنگی و علمی اشتغال یافت. در ۱۳۵۹ ق به اخذ مدرک فوق‌لیسانس از دانشگاه پنجاب موفق شد و پس از گذشت ۵ سال، در ۱۳۶۴ق به درجهٔ استادی نایل آمد، و از آن پس به تدریس زبان و ادبیاتِ فارسی، اردو و عربی پرداخت (همو، ۳۸۶/۱ - ۳۸۸).

آغا صادق در فاصلهٔ ۱۳۸۰ق تا ۱۳۹۱ق ریاست دانشکده‌های دولتی کویته، گوجره، مستونگ، قلات، لورالایی، مظفرگره و ساهیوال را در استان بلوچستان پنجاب بر عهده داشت و سرانجام در ۱۳۹۲ق ـ یا به گفتهٔ برخی دیگر در ۱۳۹۱ق (همو، ۳۸۸/۱) ـ بازنشسته شد و از آن پس در کتابخانه شخصی خود معروف به «مکتبهٔ آغا صادق» واقع در منطقهٔ گل‌گشت ملتان به تألیف و جمع و تدوین سروده‌های خود پرداخت (ریاض، ۶۸).

آغا صادق پس از عمری کوشش در راه احیایِ علوم و معارف دینی و ادبی در ملتان وفات یافت او به ایران و زبان و ادبیات فارسی عشق می‌ورزید و در دو قصیدهٔ «نقش وحدت کشور همسایه» و «پاک و ایران»، نهایت دلبستگی خود را به زبان و ادب فارسی و نیز وحدت دو کشور ایران و پاکستان نمایان ساخته است(تسبیحی، ۳۸۹/۱-۳۹۲).

آثار: مقاله‌ها و منظومه‌های بسیاری از آغا صادق در روزنامه‌ها و نشریات پاکستان انتشار یافته است. افزون بر آن تألیفات مستقلی نیز از وی بر جای مانده است که مهم‌ترین آنها عبارتند از:

۱. *آهنگ شیراز*، مجموعهٔ ۱۱ مقالهٔ علمی، ادبی،

تحقیقی، انتقادی و تاریخی به فارسی و نیز شرح احوال و آثار چند شاعر پارسی‌گوی برجستهٔ پاکستان(نوشاهی، ۲۵/۱؛ تسبیحی، ۳۸۷/۱). این اثر در ۱۳۹۲ق/ ۱۹۷۲م در ملتان به چاپ رسیده است.

۲. ترجمهٔ *منتخبی از رباعیات طاهر*، این اثر به نظم اردو است و محمدرضا میرزائی و کرارحسین در کویته و در ۱۳۹۶ق آن را به طبع رسانده‌اند.

۳. *شاخ طوبی*، شامل مثنویات، قطعات، رباعیات. شاعر در مقدمهٔ این اثر به شرح احوال و آثار خود پرداخته است. این اثر در کویته در ۱۳۳۸ش به چاپ رسیده است.

۴. *نکات فن*، این اثر به اردو است و در ۱۹۸۹م در لندن چاپ شده است.

کتابی با عنوان *آیینه*، در زمان حیات وی و در بزرگداشت او توسط ۶۱ نفر از نویسندگان نوشته شده است. عبدالمجید سالک ضمن مقدمه‌ای که بر این اثر به زبانِ اردو نوشته به معرفی تفصیلی و موضوعی کلیهٔ آثار صادق پرداخته است.

منابع: تسبیحی، محمدحسین، *فارسی پاکستان و مطالب پاکستان‌شناسی*، راولپندی، ۱۳۹۴ق/ ۱۹۷۴م؛ ریاض، محمد، «ادبیات فارسی در شبه قاره هند و پاکستان»، *هنر و مردم*، س ۱۴، شم ۱۶۱، ۱۳۵۴ش؛ نوشاهی، عارف، *فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب*، اسلام‌آباد، ۱۳۶۵ش.

دانشنامهٔ شبه‌قاره - عبدالقادر جعفری

آغا ظفر علی بیگ ← آغا شاعر قزلباش

آغا محمد ترک، از امرای صوفی مسلک هند در سده‌های ۷ و ۸ق/۱۳ و ۱۴م.

او نیای بزرگ شیخ عبدالحق محدث دهلوی نویسندهٔ کتاب *اخبارالاخیار فی‌اسرار الابرار*، است. محدث دهلوی احوال خانوادهٔ خود را در تکملهٔ *اخبارالاخیار* ذکر کرده و نویسندگان بعدی، احوال اعضای این خاندان را از همین اثر برگرفته‌اند. آغا محمد ترک اصلاً در بخارا می‌زیست و بر اثر حملات مغولها از آنجا به دهلی - که سلطان علاءالدین محمد خلجی بر آن دیار فرمان می‌راند - کوچید. چون آغا محمد در بخارا ریاست خاندان خود را داشت، پس از کوچ به دهلی تعداد زیادی از خویشان و متعلقانش نیز بدانجا آمدند. سلطان محمد خلجی، آغا محمد را بس گرامی داشت و او را به مراتب عالی نایل گردانید. آغا محمد به دستور سلطان، همراه امرای دیگر به تسخیر گجرات رفت (۶۹۸ق/۱۲۹۸م) و پس از تصرف آن دیار به خواست سلطان همانجا مقام گرفت (محدث دهلوی، ۳۰۵؛ امیرخسرو، ۵۳؛ فرشته، ۱۰۱). امّا اندکی بعد میان او و یکی از امرای آنجا اختلاف افتاد و آغا محمد به دهلی بازگشت. پس از مرگ سلطان محمد، به سلطان قطب‌الدین مبارک شاه خلجی و سپس غیاث‌الدین تغلق شاه (حک: ۷۲۰-۷۲۵ق) پیوست. آغا محمد ترک فرزندان بسیار داشت که طی مدت کوتاهی همه آنها را، جز یک تن به نام ملک معزالدین، از دست داد و این واقعه باعث تألّمات روحی وی شد و مشاغل دولتی را ترک گفته و خیل و حشم را رها کرده در خانقاه شیخ صلاح‌الدین سهروردی معتکف شد و به ریاضت و عبادت مشغول گردید. چندی بعد شیخ او را واداشت تا به میان خانواده بازگردد و مژده داد که از همین یک فرزند اخلاف وی تا قیامت ادامه خواهد یافت و آغا محمد یک چند پس از آن در ۱۷ ربیع‌الآخر ۷۳۶ق درگذشت. پیکر او را در «عیدگاه شمسی» در ناحیهٔ مهر ولی در دهلی به خاک سپردند.

برخی از اخلاف آغا محمد در ادبیات فارسی و معارف اسلامی نام‌آور شدند و آثار متعدد منظوم و منثور پدید آوردند.

منابع: امیر خسرو دهلوی، *خزائن‌الفتوح*، به کوشش وحید میرزا، کلکته، ۱۹۵۳م؛ محدث دهلوی، شیخ عبدالحق، *اخبار الاخیار*، دهلی، ۱۳۳۲ق؛ فرشته.

شریف حسین قاسمی

آغا میرزا صاحب، (وفات: ۱۲۷۴ق / ۱۸۵۸م) از خوشنویسان شبه‌قاره.

از زندگی و محل ولادت وی اطلاع چندانی در دست نیست، اما در مورد هنر خوشنویسی او می‌دانیم که نزد امیر رضوی (میر پنجه کش)، که خود از شاگردان غلام محمد علی هفت قلمی بود، خط نستعلیق را فراگرفت و به شیوهٔ عبدالرشید دیلمی کتابت می‌کرد (هفت قلمی، ۴ ؛ بیانی، ۱/۱). افزون بر این در سبک شفیعا نیز چیره‌دست بود (شاغل، ۷).

آغا میرزا به سفارش راجاینی سنگ والی الور (در راجستان کنونی) نسخه‌ای از *گلستان* سعدی را استنساخ کرد. این خوشنویسی ۱۵ سال طول کشید. غالب دهلوی، شاعر پرآوازه، ماده تاریخی دربارهٔ پایان این نسخه سروده که معادل با ۱۲۶۵ق / ۱۸۴۹م است. عبدالرحمان الوری و نتهی سنگ این اثر را تذهیب کردند و نگارگری آن را غلام علیخان عهده‌دار بود که مجموعاً ۱۷ تصویر این نسخه را نقش کرده است. این اثر که از ارزش زیادی برخوردار است اکنون در موزهٔ الور نگاهداری می‌شود (تجاردی، ۹۶ - ۹۷). آغا میرزا صاحب، نسخه‌ای از قرآن کریم را هم به درخواست راجاینی سنگ کتابت کرد که آن نیز اکنون در موزهٔ الور نگاه داشته می‌شود (همو، ۹۶). وی پیش از ۱۸۵۷م به دربار نواب ایالت جهجر رفت (شاغل، ۷۵) و برای وی نیز نسخه‌ای از *گلستان* را خوشنویسی کرد (تجاردی ، ۹۵).

آغا میرزا به سبب دوستی با والیان و حاکمان گاه در امور سیاسی نیز مورد مشورت قرار می‌گرفت و به پیشنهاد همو بود که میرزا اسفندیار بیگ (وفات: ۱۳۱۰ق / ۱۸۹۲م) نایب دیوان دربار الور شد. نزد آغا میرزا کسان بسیاری خط خوش آموختند. لچهمن سنگ بقال ، منشی رحیم الله و میر مدد علی الوری، که بعدها از استادان خط نستعلیق شدند، در زمرهٔ شاگردان وی بودند (شاغل، همانجا). آغا میرزا افزون بر خوشنویسی شعر نیز می‌سرود. صفیر بلگرامی در تذکرهٔ *جلوهٔ خضر* ابیاتی از وی نقل کرده است (ص ۲۴۶).

بسیاری از آثار خوشنویسی وی در کتابخانه‌ها و موزه‌های الور، جی‌پور و دهلی موجود بوده که اکنون در دست نیست؛ با این حال ۵ قطعه از خوشنویسیهای وی بر جای مانده است:

۱. قطعهٔ احترام‌الدین شاغل مؤلف *صحیفهٔ خوشنویسان*؛ ۲. قطعه‌ای در کتابخانهٔ مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگره؛ ۳. قطعه‌ای در کراچی (تجاردی، ۹۶)؛ ۴. قطعه‌ای در موزهٔ ملی هند، دهلی نو؛ ۵. قطعه‌ای در موزهٔ پنجاب (برای ۴ و ۵ نک: بیانی ،۱/ ۲).

منشی مخدوم تهانوی که با وی هم عصر بوده در *مرقع الور* ماده تاریخی برای درگذشت وی سروده است که معادل با ۱۲۷۴ق است.

منابع: بیانی، مهدی، *احوال و آثار خوشنویسان*، تهران، ۱۳۶۳ش؛ تجاردی، محمد مشتاق، «آغا مرزا، غالب کاایک شناسا خطّاط»، *غالب نامه* ، ج ۱۴، شم ۲، ژوئیهٔ ۱۹۹۳م؛ تهانوی، منشی مخدوم ، *مرقع الور*، بی جا، ۱۲۹۳ق؛ شاغل ، احترام‌الدین ، *صحیفهٔ خوشنویسان*، علیگره، ۱۹۶۳م؛ صفیر بلگرامی، *تذکرهٔ جلوهٔ خضر*، بی جا، ۱۳۰۲ق / ۱۸۸۵م؛ هفت قلمی، مولانا غلام علی، *تذکرهٔ خوشنویسان*، به کوشش محمد هدایت‌الله ، کلکته، ۱۹۱۰م.

شریف حسین قاسمی

آفاق، میرفریدالدین دهلوی فرزند سیدبهاءالدین (وفات: ۱۲۵۳ق/ ۱۸۷۳م) صوفی و شاعر فارسی سرای هند.

مولوی کریم‌الدین مؤلف *طبقات‌الشعرا* او را در اصل کشمیری و موطن وی را جلال‌آباد دانسته است امّا مؤلّف *مخطوطات انجمن ترقی اردو* با توجه به یکی از سروده‌های آفاق زادگاه او را دهلی گفته است (امروهوی، ۱/ ۳۴۳، ۳۴۶). آفاق پس از تحصیلات مقدماتی به صوفیان طریقت قادریه پیوست و دست ارادت به شاه

سلیمان ـ از عرفای سلسلهٔ قادریهٔ کشمیر ـ داد. وی اشعاری نیز در مدح شیخ عبدالقادر گیلانی (وفات: ۵۶۱ق) و شاه سلیمان سرود (قاسم، ۱/ ۳۷-۳۸؛ امروهوی، ۱۰۱/۱).

آفاق در تصحیح سروده‌های خویش از حکیم ثناءالله‌خان فراق، شاعر و پزشک نامدار دهلی، و میر قدرت‌الله قاسم (وفات: ۱۲۴۶ق) بهره می‌برد (قاسم، ۳۸/۱؛ ناصر، ۵۹۸/۲؛ امروهوی، ۳۴۴/۱).

او در فاصلهٔ ۱۱۸۷-۱۲۱۹ق که دهلی در آتش جنگهای داخلی می‌سوخت با پسر عموی خود، امیر بخش‌خان شهرت، به حیدرآباد کوچید و به خدمت غلام سیدخان، وزیر اعظم دولت آصفیه، درآمد و قصایدی در مدح او سرود. (امروهوی، ۳۴۳/۱-۳۴۵). سپس در دورهٔ حکمرانی سکندرجاه (حک: ۱۲۱۸-۱۲۴۴ق) در حیدآباد دکن به دربار نواب شمس‌الدوله ابوالخیرخان بهادر تیغ جنگ (وفات: ۱۲۸۰ق) پیوست و با دریافت مقرری ماهانه تا پایان عمر در خدمت او به سر برد. آفاق بسیاری از آثار خود را به درخواست نواب شمس‌الدوله پدید آورد.

او شاگردانی نیز پرورد که از جمله باید از پسر عموی وی، امیربخش‌خان متخلص به «شهرت» نام برد، که در تألیف پاره‌ای از آثار آفاق با او همکاری داشت (قاسم، ۳۵۴/۱). آفاق سرانجام در حیدرآباد درگذشت.

آثار: ۱. ترجمهٔ *منطق‌الطیر* عطار نیشابوری به نظم اردو. او این کار را به درخواست شمس‌الدوله و با همکاری امیربخش‌خان شهرت در حیدرآباد دکن به انجام رساند. این اثر حدود ۴ هزار بیت است و وی طی یک ماه در ۱۶ ذی‌الحجه ۱۲۲۷ق آن را به پایان رسانید سراینده در آغاز این منظومه، پس از نعت پیامبر اکرم (ص) اشعاری در ستایش مولانا فخرالدین دهلوی، مرشد خود و نیز شمس‌الدوله آورده است. نسخهٔ خطی این اثر که آغاز و انجام آن نیز افتاده، در کتابخانهٔ انجمن ترقی اردو نگهداری می‌شود (امروهوی، ۳۱۶/۱-۳۱۹؛ اختر، ۱۲۱).

۲. *چمنستان برکات*، منظومه‌ای در قالب مثنوی است که برخی نام آن را به خطا *گلدستهٔ مجلس* گفته‌اند (امروهوی، ۶۱/۱). *چمنستان برکات* در ۱۲۲۷ق به درخواست شمس‌الدوله، در ۱۶۶۷ بیت به زبان اردو سروده شد. سراینده خود گوید که در این منظومه، بخشی از کتابی منثور در احوال غوث اعظم را به نظم در آورده است. نسخهٔ خطی *چمنستان برکات* در کتابخانهٔ انجمن ترقی اردو نگهداری می‌شود(همو، ۶۱/۱-۶۳).

۳. *گلزار دانش*، ترجمهٔ اردوی *بهار دانش* اثر عنایت‌الله کنبوه لاهوری (وفات: ۱۰۸۲ق) است که در ۱۲۳۵ق به پایان رسید.

۴. *گلستان اردو*، ترجمهٔ منظوم *گلستان* سعدی به اردو در ۴ هزار بیت. آفاق این کتاب را در ۱۲۳۳ق طی ۴ ماه در حیدرآباد به نظم کشید. در آغاز این اثر اشعاری در مدح غوث اعظم و سیدشاه‌سلیمان و سکندرجاه، حکمران دکن و نواب شمس‌الدوله آمده است (همو،۹۹/۱-۱۰۴). نسخه‌ای از *گلستان اردو* که انجام آن افتاده است در کتابخانهٔ انجمن ترقی اردو کراچی نگهداری می‌شود.

۵. مثنوی *دانش‌افروز*، ترجمهٔ منظومی است به اردو از کتاب *انوار سهیلی* (همو، ۳۴۱/۱؛ راهی، ۲۵۴). آفاق به فرمان نواب شمس‌الدوله و با همکاری امیربخش‌خانِ شهرت در ۱۲۲۱ق این کتاب را در ۱۴ فصل و بیش از ۱۵هزار بیت به نظم کشید (امروهوی، ۳۴۱/۱-۳۴۲؛ راهی، ۲۵۴-۲۵۵). او پس از مقدمه، مطالبی دربارهٔ اوضاع آشفتهٔ دهلی و چگونگی ترک زادگاه خود و پیوستن به دربار شمس‌الدوله آورده است . یک نسخهٔ خطی از این اثر، که انجام آن افتاده، در کتابخانهٔ مرکزی دولتی حیدرآباد موجود است. افزون بر آثار مزبور، *دیوان ریختی*، *کلیات*، مثنوی *خواب و خیال* و *مجموعهٔ قصاید* را نیز به وی نسبت داده‌اند (امروهوی، ۳۴۱/۱ - ۳۴۷).

منابع: اختر، محمدسلیم، *هفت گفتار*، تهران، ۱۳۷۵ش؛ امروهوی، افسر صدیقی و رضوی، سیدفراز علی، *مخطوطات انجمن ترقی اردو*، کراچی، ۱۹۶۵م؛ راهی، اختر، *ترجمه‌های متون فارسی به زبانهای*

پاکستانی، اسلام‌آباد، ۱۳۶۵ش؛ قاسم، میرقدرت‌الله، *مجموعهٔ نغز*، به کوشش محمود شیرانی، دهلی، ۱۹۹۳م؛ ناصر، سعادت‌خان، *خوش معرکه زیبا*، لاهور، ۱۹۷۲م.

مریم ناطق شریف

آفتاب، میر احمد علی ناصر جنگ ملقب به «نظام‌الدوله» (۱۱۲۴-۱۱۶۴ق/ ۱۷۱۲-۱۷۵۱م) دولتمرد و شاعر فارسی‌زبان هند.

او پسر دوم نظام‌الملک آصف‌جاه اول بود. در سالهای کودکی علوم و فنون زمان را آموخت و آمادگی مناصب حکومتی را یافت (میرعالم، ۱۸۷/۲). هنگامی که محمد ناصرالدین (حک: ۱۱۳۱-۱۱۶۱ق) برای سرکوبی شورش، نظام‌الملک را از دکن به دهلی فراخواند، سامان‌بخشی دکن و توابع آن به ناصرجنگ سپرده شد (شاهنوازخان، ۶۹۶/۳). او کارها را در اختیار گرفت و اصلاحات و دگرگونیهایی را در دکن آغاز کرد (قاقشال، ۶۴) که به تثبیت موقعیتش انجامید. مؤلف *حدیقة‌العالم* می‌نویسد که او افزون بر اعطای مناصب و القاب و اقطاعات (جاگیرات) در بهبود حال عامهٔ مردم نیز کوشید (میر عالم، ۱۸۷/۲؛ نیز نک: شاهنوازخان، همانجا).

از دیگر کارهای ناصر جنگ سرکوبی مرهته‌ها بود. آنان با استفاده از غیبت آصف‌جاه، مالوه را تصرف کرده، بر دکن تسلّط یافتند و به غارت و تاراج دست زدند (همانجا). ناصرجنگ آنان را سرکوب کرد امّا سرانجام ماجرا به آشتی خاتمه یافت (میرعالم، ۱۸۷/۲-۱۸۸).

چون از زمان ورود نادرشاه به هند (۱۱۵۱ق / ۱۷۳۸م) فترتی در امور آن سامان راه یافته بود، سردار باجی رائو با بهره‌جویی از این فترت، اقطاعات صاحب‌منصبان دکن را تصرف کرد. پس از مراجعت نادر به ایران، ناصر جنگ سفیری نزد باجی رائو فرستاد و اقطاعات را طلب کرد. هر چند او در آغاز تسلیم شد، ولی دیری نگذشت که علم مخالفت برافراشت. ناصرجنگ این شورش و ... را ... و امنیّت را برقرار کرد (شاهنوازخان ۳۵۲/۲؛ میرعالم، ۱۸۷/۲).

با بازگشت نظام‌الملک از دهلی، نزاع میان پدر و پسر آغاز شد. ابتدا ناصرجنگ گوشه‌نشینی اختیار کرد و به خلدآباد رفت (شاهنوازخان، ۵۹۹/۳) ولی بعد راهی ملهیر شد و مقدمات جنگ را فراهم ساخت و برای رویارویی با پدر به حومهٔ اورنگ‌آباد لشکر کشید (همو، ۸۳۰/۲). بر خلاف نظر مؤلف *مآثرالکرام* (۱۸۵/۲) به نظر می‌رسد که جنگی روی نداده باشد. در ۱۱۵۵ق ناصرجنگ بخشیده شد و ۳ سال بعد به حکومت اورنگ‌آباد رسید (همانجا). ظاهراً او پیش از آن، حکومت برهانپور را نیز در دست داشت (شاهنوازخان، ۶۸۷/۳).

آصف‌جاه طّی درگیریهایی که برای سامان بخشیدن به اوضاع قلمرو تحت نفوذش داشت، در برهانپور درگذشت (همو، ۶۹۷/۳) و ناصرجنگ به حکومت دکن رسید. او در این مرحله با شورش هدایت محیی‌الدین‌خان ملقب به «مظفرجنگ» روبرو شد. هنگامی که احمدشاه (حک: ۱۱۶۱-۱۱۶۷ق) ناصر جنگ را برای سرکوبی شورشی به دهلی فراخواند (آزاد، *خزانهٔ عامره*، ۵۴)، هدایت محیی‌الدین‌خان، که در زمان آصف‌جاه حاکم رانچور وادونی بود، سر به شورش برداشت و به تحریک حسین‌دوست‌خان به ارکات حمله کرد. محیی‌الدین‌خان به فرانسویانی که در بندر پهلچری بودند پشت‌گرم بود و به یاری آنان در نبردی که در ۱۱۶۲ق درگرفت، حاکم ارکات، انورالدین‌خان بهادر را کشت (گوپاموی، ۵۱). ناصرجنگ به ارکات بازگشت، و پس از شکست فرانسویان، مظفرجنگ را دستگیر کرد (آزاد، ۵۵)، و بر خلاف توصیهٔ اطرافیان، او را آزاد کرد. امّا مظفر جنگ از دشمنی بازنایستاد و به کمک فرانسویان قلعهٔ چنجی را تصرف کرد و لشکری را که از سوی ناصر جنگ اعزام شده بود شکست داد (شاهنوازخان، ۶۹۹/۳). پس از آن، ناصرجنگ با ... به میدان آمد. در این اثنا، افاغنه کرناتک که در

شمار لشکر ناصر جنگ بودند، در نهان با فرانسویان و محیی‌الدین‌خان پیمان اتحاد بستند و ناصر جنگ که تصور می‌کرد به کمک افاغنه بر فرانسویان چیره خواهد شد به سوی آنان رفت و به دست سرکردهٔ آنان همّت‌خان کشته شد (آزاد، *مآثرالکرام*، ۱۸۸/۲-۱۸۹). در *مآثرالامرا* آمده است که وی به دست بهادرخان پنی به قتل رسید و در آرامگاه شاه برهان‌الدین غریب به خاک سپرده شد(شاهنوازخان،۲/ ۵۲۵-۵۲۶، ۷۰۴/۳).

ناصرجنگ در ترویج شریعت نیز کوششهایی انجام داد (آزاد، همانجا؛ گوپاموی، ۵۰) گفته‌اند که یکسال پیش از مرگش به توصیهٔ درویشی از مناهی توبه کرد (شاهنوازخان، ۷۰۰/۳) با این زمینه‌ها و به خاطر کشته شدن وی در جنگ با فرانسویان، وی را شهید خوانده‌اند مؤلف *خزانهٔ عامره* (ص ۵۵) مرگ او را در ۱۷ محرّم و صاحب *مآثرالامرا* (۶۹۷/۳) آن را در ۱۶ شعبان می‌داند.

ناصرجنگ شعر می‌گفت و «آفتاب» تخلص می‌کرد. گفته‌اند در فهم ظرافتهای شعری همتا نداشت(همو، ۶۹۶/۳). در شعر تتبّع صائب تبریزی می‌کرد و به گفتهٔ نویسندهٔ *مآثرالکرام* فرق نهادن میان شعر او و شعر صائب دشوار است (۱۸۴-۵/۲). *دیوان* او در حیدرآباد در ۳ مجلد به چاپ رسیده است. برخی از زبردستی آفتاب در علم موسیقی نیز سخن به میان آورده‌اند (قاقشال، ۸۲/۱).

منابع: آزاد بلگرامی، غلام‌علی، *خزانهٔ عامره*، کانپور، ۱۱۷۶ق؛ همو، *مآثرالکرام*، به کوشش عبدالله‌خان، لاهور، ۱۹۱۳م.؛ شاهنوازخان، صمصام‌الدوله، *مآثرالامرا*، ترجمهٔ محمد ایوب قادری، لاهور، ۱۹۷۰م؛ قاقشال، افضل‌بیگ‌خان، *تحفةالشعرا*، بی‌جا، ۱۹۶۱م، گوپاموی، قدرت‌الله، تذکرهٔ *نتایج‌الافکار*، بمبئی، ۱۳۳۶ق؛ میرعالم، *حدیقةالعالم*، حیدرآباد دکن، بی‌تا.

بشیرالنساء

آفتاب دهلوی، شاه‌عالم، میرزاعبدالله مشهور به «عالی‌گوهر» (گهر) و ملقب به ابوالمظفر جلال‌الدین «محمدشاه عالم ثانی» (ذیقعدهٔ ۱۱۴۰- رمضان ۱۲۲۱ق/ ژوئن ۱۷۲۸- نوامبر ۱۸۰۶م) آخرین سلطان مستقل دهلی، نویسنده و شاعر به زبانهای فارسی، اردو، پنجابی و هندی.

وی در دهلی زاده شد. پدرش، عزیزالدین عالمگیر ثانی، (حک: ۱۱۶۷-۱۱۷۳ق) فرزند فخرالدین جهاندارشاه، هنگام تولد وی به‌فرمان فرخ سیر (حک:۱۱۲۴ -۱۱۳۱ق) در منطقهٔ «سلیم گره» دهلی مشهور به «دیورهی سلاطین» زندانی بود. وی نیز ۲۵ سال اوّل زندگی را با پدر خود در زندان به سر بُرد و در همانجا به یاری پدر زبانهای عربی، فارسی، ترکی، هندی و دانشهای زمان را آموخت (آفتاب، ۵-۶؛ ملک، ۲۷؛ طباطبائی، ۵۹/۲؛ اظفری، ۸؛ قاسم، ۱۷-۱۸؛ حسن‌خان، ۷؛ *ایرانیکا*، 1/791؛ *د.اردو*، ۶۳۳/۱۱؛ شعار، ۴۴۸/۱).

وی پس از تاجگذاری پدر به سبب رشک و اعمال نفوذ عمادالملک وزیر، از دهلی گریخت و در ۱۱۷۲ق به لکهنو رسید و پس از کشته شدن پدرش در ۸ ربیع‌الثانی ۱۱۷۳ق در ۴جمادی‌الاول همان سال در پتنه اعلام پادشاهی کرد. احمد شاه ابدالی پس از پیروزی در سومین جنگ پانی‌پت (۱۱۷۴-۱۱۷۵ق) پادشاهی شاه‌عالم را به رسمیت شناخت و او را به دهلی دعوت کرد، ولی وی به سبب درگیریهای سیاسی و لشکری نتوانست بدانجا برود و به‌جنگ بکسر(۱۱۷۸ - ۱۱۷۷ق) که به شکست او انجامید، پرداخت چنانکه سرانجام در پی‌آن (۱۱۷۹-۱۱۷۸ق) بر اساس پیمانی با انگلیسیها دیوان مناطق بنگال و بهار و اوریسه را به ۲۶۰۰،۰۰۰ روپیه، به «کمپانی هند شرقی» واگذارد و خود به قلعهٔ اله‌آباد رفت. پس از ۶ سال اقامت در آن قلعه در ۱۱۸۵ق راهی دهلی شد (ملک، ۲۷-۲۸؛ فراق، ۲۸۰، ۴۲۳؛ طهماس بیگ، ۲۱۸-۲۲۰؛ طباطبائی، ۶۷۳/۲، ۶۷۶، ۶۸۶، ۶۹۲، ۷۲۸، ۷۶۲-۷۷۰ ؛ *ایرانیکا*، 1/791 ؛ *د.اردو*، ۶۳۳/۱۱ - ۶۳۴؛ شعار، ۴۴۸/۱).

در ۱۲۰۲ق غلام قادر روهیله به دهلی تاخت و شاه عالم را پس از ۶۸ روز اقامت در زندان نابینا کرد، اما مادهوجی سیندهیا، از فرماندهان وفادار لشکر شاه عالم، پس از شکست غلام قادر، شاه عالم نابینا را در محرم ۱۲۰۳ق بار دیگر بر تخت نشاند. با این حال آشوبهای پیاپی حکومت شاه عالم را بسیار ضعیف کرده بود و لُرد لیک با بهره‌گیری از همین شرایط در ۲۷ جمادی‌الاولی ۱۲۱۸ق حکومت بریتانیا را بر دهلی مسلط کرد و برای شاه عالم سالانه ۱۲۰۰،۰۰۰ روپیه مقرری تعیین کرد و او را در دهلی در قلعه‌ای به بند کشید و شاه عالم سرانجام در همانجا درگذشت. (ملک، ۲۸؛ اظفری، ۷-۹؛ علی‌حسن‌خان، ۷؛ *ایرانیکا*، همانجا؛ د.اردو، ۶۳۴/۱۱؛ شعار، همانجا).

شاه عالم به شعر و ادب علاقه بسیار داشت، و خودش نیز به زبانهای فارسی، اردو، هندی و پنجابی شعر می‌سرود. در فارسی، «آفتاب»، در اردو و هندی «شاه‌عالم» و گاه «خورشید» تخلص می‌کرد. دربار وی مجمع شاعران اردو و فارسی زبان چون میرنظام‌الدین ممنون، عبدالرحمن احسان و میرفقیرالله فقیر بود. وی در تصحیح شعر فارسی از میرزامحمد فاخر مکین و در اردو از میرزامحمدرفیع سودا بهره‌مند می‌شد. استواری سبک، بدیع‌گویی و تازگی مضامین از ویژگیهای برجستهٔ شعر اوست. از شاه‌عالم سروده‌هایی برجای مانده که از جملهٔ آنهاست قصیده‌ای با عنوان «شهر آشوب» که دربارهٔ قضایای غلام‌قادر روهیله سروده است.

افزون بر شعر، شاه‌عالم چنانکه از مکتوباتش نیز آشکار است نویسندهٔ چیره‌دستی بود. آثار و اشعاربه‌ویژه مثنوی و نامه‌های وی به سبب اشاره به وقایع تاریخی از ارزش خاصی برخوردار است (ملک، ۲۸-۵۰؛ قاسم، ۱۸-۲۰؛ د.اردو، ۶۳۴/۱۱؛ شعار، همانجا).

آثار: ۱. *نادرات شاهی*، مجموعه‌ای از اشعار شاه‌عالم به زبانهای اردو، فارسی، هندی، پنجابی، که در ۱۲۱۲ق تدوین شده و او خود نام *نادرات شاهی* بر آن نهاده است. این مجموعه به کوشش امتیاز علیخان عرشی با مقدمه‌ای جامع در ۱۹۴۴م در بهوپال به چاپ رسیده است.

۲. *دیوان فارسی*، شامل قصیده در ستایش حضرت علی(ع)، و غزلیات و رباعیات و مثنوی. از این دیوان نسخه‌هایی در برخی از کتابخانه‌های جهان از جمله موزهٔ بریتانیای لندن (شم or.273) موجود است (نوشاهی، ۴۷۱؛ ریو، 2/720؛ بلوشه، 3/1928؛ ملک، ۳۰).

به وی یک مثنوی به زبان اردو به نام «منظومهٔ اقدس» و کتابی به نثر اردو به نام *قصهٔ شاه شجاع‌الشمس* نیز نسبت داده‌اند (نک: ملک، ۳۰).

منابع: آفتاب، شاه‌عالم، *نادرات شاهی*، به کوشش امتیازعلی‌خان عرشی، رام‌پور، ۱۹۴۴م؛ اظفری گورکانی، میرزاعلی‌بخت، *واقعات اظفری*، مدراس، ۱۹۳۷م؛ حسن خان، علی، *صبح گلشن*، بهوپال، ۱۲۹۵ق؛ د.اردو؛ شعار، جعفر، «آفتاب دهلوی»، *دبا*؛ طباطبائی، غلام‌حسین، *سیرالمتاخرین*، کلکته، ۱۸۳۳م؛ طهماس‌بیگ، *طهماس‌نامه*، لاهور، ۱۹۸۶م؛ فراق، پریمکشور، *وقایع عالم‌شاهی*، به کوشش امتیازعلی‌خان عرشی، رام‌پور، ۱۹۴۹م؛ قاسم، میرقدرت‌الله، *مجموعهٔ نغز*، به کوشش محمود شیرانی، دهلی، ۱۹۷۳م؛ ملک، مظفر، «شاه‌عالم آفتاب»، *اورنیتل کالج میگزین*، ج ۳۵، شم ۲، فوریه ۱۹۵۹م؛ نوشاهی، عارف، *فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان*، کراچی، لاهور ۱۳۶۲ش؛ نیز:

Blochet, E., *Catalogue des manuscripts Parsans de la Bibliotheque Nationale*, Paris 1928; *Iranica; Rieu*.

ظهیرالدین ملک ـ سلیم مظهر

آفتاب رای لکهنوی، فرزند رای جی چند (امام‌بخش)، تذکره‌نویس پارسی‌زبان اواخر سدهٔ ۱۳ و اوایل سدهٔ ۱۴ق/۱۸م.

او در لکهنو در خاندانی از رایهای هندو زاده شد و در همانجا نشو و نما یافت و نزد امام اشرف جائسی و جواهر لعل به کسب دانش پرداخت (آفتاب رای، ۱/۱). آفتاب رای بعدها با خاندان صاحب نامی از لکهنو وصلت کرد.

همسرش دختر کنور دولت سنگ شکری، و نوهٔ راجه رتن سنگ زخمی لکهنوی، مؤلف تذکرهٔ *انیس‌العاشقین*، بود (همو، ۲۸۳/۱، ۳۵۷؛ ۳۵۲/۲؛ قس: راشدی، ۱۱-۱۲).

تنها اثر آفتاب رای تذکره‌ای است به زبان فارسی با نام *ریاض‌العارفین* که دربردارندهٔ شرح احوال ۲۱۵۷ شاعر پارسی سرای ایرانی و هندی است. این تذکره به ترتیب الفبایی تنظیم شده و تا شعرای عصر مؤلف ادامه یافته است (راشدی، ۱۴؛ گلچین معانی، ۸۱۰).

آفتاب رای *ریاض‌العارفین* را در ربیع‌الاول ۱۳۰۰ق آغاز و در رجب همان سال به پایان رسانید (آفتاب رای، ۱/۱، ۳۵۲/۲). در این تذکره شرحی مختصر از زندگی هر شاعر همراه با چند بیت از اشعار وی ذکر شده است.

مجلد اول این اثر با عنوان آتون آغاز و به ظهیرالدین عبدالله شفروه اصفهانی ختم می‌شود. مجلد دوم با شرح حال عابد شروع می‌شود و با عنوان یونس پایان می‌پذیرد (همو، ۳/۱، ۴۲۶، ۱/۲، ۳۵۲). آفتاب رای در دیباچه از منابع مورد استفاده به صراحت سخن نگفته و چنان که خود اشاره کرده در بیان مطالب بر حافظه اتکا داشته است (۲/۱)، امّا حسام‌الدین راشدی منبع اصلی او را تذکرهٔ *آتشکده آذر* دانسته و نیز گوید از *مخزن‌الغرائب* و تذکرهٔ *کلمات‌الشعرا* بهره برده است (راشدی، ۱۴). افزون بر این، *عرفات‌العاشقین* و *ریاض‌الشعرا* نیز در زمرهٔ منابع وی بوده است (نوشاهی،۵). *ریاض العارفین* به سبب اطلاعاتی که مؤلف، دربارهٔ همعصران خویش ارائه داده، ارزش خاصی دارد (همو، ۳)، اما عدم بهره‌گیری وی از دواوین شعرا و نقل اشعار از تذکره‌ها و نیز بسنده کردن به ابیات تغزلی و عاشقانه از کاستیهای این اثر است (آفتاب رای، ۱/۸-۹، ۱۴۶-۱۴۷؛ نیز نک: راشدی، ۱۳)،به‌ویژه آنکه در تاریخ درگذشت برخی اشخاص نیز بی‌دقتیهایی روی داده است (نوشاهی، ۲، ۲۰۸-۲۰۹). *ریاض‌العارفین* به کوشش حسام الدین راشدی در دو مجلد به چاپ رسیده است. جلد اول آن در ۱۳۵۵ش و جلد دوم پس از درگذشت راشدی، با پیشگفتار عارف نوشاهی در ۱۳۶۱ش انتشار یافت.

منابع: آفتاب رای لکهنوی، تذکرهٔ *ریاض العارفین*، به کوشش حسام الدین راشدی، ج ۱، ۱۳۵۵، ج ۲، ۱۳۶۱ش؛ راشدی، حسام‌الدین، مقدمهٔ *تذکرهٔ ریاض العارفین* (نک: همین منابع، آفتاب رای لکهنوی)؛ گلچین معانی، احمد، *تاریخ تذکره‌های فارسی*، تهران، ۱۳۶۳ش؛ نوشاهی، عارف، مقدمهٔ *تذکرهٔ ریاض‌العارفین* (نک: همین منابع آفتاب رای لکهنوی).

ثریا پناهی

آفتاب عالم، چاپخانه ← چاپخانه‌ها و چاپ آثار فارسی در شبه‌قاره

آفتاب عالمتاب، از مهم‌ترین تذکره‌های شاعران پارسی‌گوی، تألیف قاضی محمد صادق، متخلص به «اختر» (۱۲۰۱-۱۲۷۴ یا ۱۲۷۵ق/۱۷۸۷-۱۸۵۸م)، شاعر و نویسندهٔ معروف شبه‌قاره.

نویسنده تدوین این تذکره را در ۱۲۳۸ق آغاز و پس از ۳۱ سال در ۲۴ رمضان ۱۲۶۹ق به پایان رساند. در حالی که در این مدت ۱۹ اثر دیگر نیز به رشتهٔ تحریر درآورده بود (اختر، ۳،۱۵). در *آفتاب عالمتاب* شرح حال ۴۲۴۶ شاعر ذکر شده (صبا،۴۱) که با آذری‌هاشمی آغاز و با شرح احوال یوسف رضوی لکهنوی پایان می‌یابد.

اختر در مقدمهٔ فاضلانه‌ای که بر *آفتاب عالمتاب* نگاشته، آگاهیهای ارزشمندی از این اثر به‌دست می‌دهد. او بر خلاف افکار رایج آن دوره بر آن است که هنوز می‌توان به مضامین و اندیشه‌های نو و نادر در نظم و نثر فارسی دست یافت (اختر، ۵). اختر در این مقدمه شعر را به ۵ نوع تقسیم می‌کند: عاشقانه، بازارانه، فاضلانه، امیرانه و شاعرانه (همو، ۷). گرچه در تذکرهٔ خود از همهٔ این گونه‌های شعری نمونه‌هایی ذکر می‌کند، ولی به نقل اشعار عاشقانه و شاعرانه بیشتر عنایت دارد. اختر در تدوین *آفتاب عالمتاب*، از ۶۳ تذکرهٔ شعر فارسی، جُنگها، کتابهای تاریخی و جز آن بهره برده است و این تذکره از این لحاظ

اهمیت شایانی دارد؛ چه، برخی از این منابع اینک مفقودند (قاسمی، ۲۲۲). از سوی دیگر، احوال شعرای معاصر مؤلف نیز اهمیّت ویژه‌ای دارد. بیشتر این شعرا به هر دو زبان فارسی و اردو شعر می‌سروده‌اند و با مؤلف آشنایی یا مراوده داشته‌اند (اختر، ۱۳۱). اختر برای آگاهی از شرح حال برخی از شاعران معاصر خود، به آنان نامه می‌نوشت (همو، ۶۶۳)، و حتی به منظور دستیابی به شرح حال غالب دهلوی (وفات: ۱۲۸۶ق) که با «قتیل»، استاد خود اختر، اختلاف داشت، به یکی از دوستان مشترک خود و غالب، نامه نوشت و از آن طریق اطلاعاتی دربارهٔ او به دست آورد و در تذکرهٔ خود گنجاند (همو، ۲۶۷۴). نویسنده ضمن اشاره به نام زادگاه شاعران، دربارهٔ اوضاع جغرافیایی آن نواحی نیز، شرح مختصر و سودمندی به دست می‌دهد. همچنین در مقایسهٔ میان اشعار فارسی و اردوی شعرای معاصر خود، شیوه‌ای انتقادی در پیش گرفته که بسیار شایان توجّه است. نواب محمد صدیق حسن‌خان در آثار خود از *آفتاب عالمتاب* فراوان بهره برده است.

دست‌نوشتی ظاهراً منحصر به فرد از *آفتاب عالمتاب* در کتابخانه‌ای شخصی در بخش فرح‌آبادِ شمس‌آباد، واقع در اوتارپرادش، وجود دارد.

منابع: اختر، قاضی محمد صادق، *آفتاب عالمتاب*، نسخهٔ خطی در کتابخانهٔ شخصی سید حیدر عباس، شمس‌آباد، بخش فرح‌آباد، اوتارپرادش؛ صبا، مظفر حسین، روز روشن، بهوپال، ۱۳۹۷ق؛ قاسمی، شریف‌حسین، «تذکرهٔ آفتاب عالمتاب»، *غالب نامه*، ج ۳، شم ۱۹۸۲م.

شریف حسین قاسمی

آفتاب عالمتاب، چاپخانه ← چاپخانه‌ها و چاپ آثار فارسی در شبه‌قاره

آفریدی (آفریدی)، نام یکی از قبایل بزرگ پشتون ساکن در شمال غربی مرز پاکستان و افغانستان.

حدود تقریبی قلمرو آفریدیان را شرقی‌ترین بخشهای سفید کوه از جمله بلندیهای خیبر، سرزمین بارا و بخشهای جنوبی‌آن که کوهات را از پیشاور جدا می‌کند و بخشهای شمالی تیرا دانسته‌اند (ایبتسون، 89). جغرافیای نظامی مسکن این قبیله به آنان اهمیّت ویژه‌ای بخشیده است. منطقهٔ پیشاور را کوههایی در برمی‌گیرد که در ۴ جهت ۴ گذرگاه دارد: گذرگاهِ شمالی، آنان را با کوهستان مرتبط می‌کند. گذرگاه کوهات در جنوب، مناطقی چون وزیرستان و بلوچستان را در دسترس آفریدیان قرار می‌دهد. در شرق بر فراز جلگه‌ها، جاده‌ای است که به پنجاب می‌رسد؛ و سرانجام مهم‌ترین گذرگاه این منطقه خیبر است که در غرب قرار دارد و دسترسی به کابل را مقدور می‌کند (*ایرانیکا*، 1/580). قلمرو آفریدیان در طول تاریخ دروازهٔ اصلی ورود به دشت‌های شمال بوده است، چنانکه اسکندر مقدونی، محمود غزنوی، بابر تیموری، نادرشاه افشار و احمدشاه درّانی از این دروازه عبور کرده‌اند. در سدهٔ ۱۳ق/۱۹م این منطقه برای دولت انگلیسی هند به منظور اِعمال فشار بر شاهان کابُل اهمیّت ویژه‌ای یافت (EI^2, 4/1143).

در بارهٔ نژاد آفریدیان دیدگاههای متفاوتی ابراز شده است. برخی از خاورشناسان با تردید در افغانی بودن این قبیله، «آفریدی» (یا به قولِ خود آفریدیان «آپریدی») را همان اپروتئی[1] موجود در تاریخ هرودوت دانسته‌اند. (کارول، 46-44)، که به گفتهٔ این مورّخ یونانی با چند قوم دیگر در هفتمین ساتراپ پادشاهی هخامنشی می‌زیستند. هر چند حدود جغرافیایی این ایالت که تمام مردمان مشرق یا شمال و شرق ایران را در برمی‌گرفت (پیرنیا، ۱۴۷۳/۲) با محل زندگی امروزین آفریدیان مطابقت دارد، امّا طی دوره‌ای که به ۲۴۰۰ سال می‌رسد هیچ مدرکی در بارهٔ این قوم در دست نیست، از این رو، تنها بر پایهٔ شباهت ظاهری نمی‌توان این دو نام را یکسان انگاشت. به نظر می‌رسد که یونانی دانستن آفریدیان که از سنّتی عامیانه ناشی شده است و هنوز در میان آنان رواج دارد، در سده‌های ۱۳-۱۴ق/ ۱۹-۲۰م در چارچوب تبلیغ یونانی‌گرایی[2]

1.Aprutai 2.Helenism

توسط شرق‌پژوهان مورد تأکید ویژه قرار گرفته باشد (ایرانیکا، 1/579).

مؤلف تاریخ افغانی، آفریدیان را فرزندِ مانی و از کرلانیها می‌داند. بر اساس نوشتهٔ او نسب کرلانیها به قیس عبدالرشید یهودی، نیای بزرگ افغانها می‌رسد (خواجه نعمت‌الله، ۲/۶۴۰؛ نیز نک: حافظ رحمت‌خان، برگ ۱۹، ۱۳۴الف، ۵ ب). حتی برخی محققان برای دفاع از ریشهٔ آفریدیان به این استدلال روی آورده‌اند که اینان به رغم سُنّی بودن، گوشت را به شیوهٔ یهودیان می‌پزند (EI[2], 1066). میان این دیدگاههای متفاوت، داوری قطعی دشوار می‌نماید، ولی این نکته روشن است که هیچ یک از این دیدگاهها بر پایهٔ استواری قرار ندارد و نمی‌توانند اصل افغانی آفریدیان را به طور جدی به تردید افکند.

شش طایفهٔ اصلی آفریدیان که ساکن درهٔ خیبرانند، «آفریدی خیبری» نامیده می‌شوند و دو قبیلهٔ دیگر آفریدی که غیر خیبری محسوب می‌شوند: عبارتند از: قبیلهٔ آکا خیل که در باراندی سکونت دارند و قبیلهٔ آدم خیل که میان کوهات و پیشاور می‌زیند (د. اردو، ۲/۹۱۰؛ نیز نک: «فرهنگ جغرافیایی ...»[1]، 5/69).

از نظر ویژگیهای ظاهری، آفریدیان را باید نژادی کوه‌نشین دانست. بلندقامت، باریک اندام، قوی و پرطاقتند و گونه‌هایی با استخوانهای برجسته و سیمایی قدرتمند دارند (EI[1], 1/176). مهم‌ترین ویژگی آفریدیان روحیهٔ سلحشوری آنان است. افراد این قبیله در نبردها سخت دلیرند و گفته می‌شود که حتّی امروزه به تعداد نفوس خود سلاح در اختیار دارند (آریانا، ۳/۲۳۴).

به خاطر موقعیت بسیار استراتژیک منطقه، تاریخ قوم آفریدی با ستیزها و کشاکشهای پیاپی همراه بوده است، پیش از ورود ترکان به هندوستان، به‌ویژه در عهد سبکتکین و محمود غزنوی، بسیاری از افغانان برای جلوگیری از یورش غوریان به سپاه راجه جی‌پال پیوسته بودند (نک: عتبی، ۳۸۲؛ منهاج سراج، ۷۲؛ فرشته، ۱/۲۴). کیفر مدعی است که محمود غزنوی آفریدیان را به عنوان یک گروه نظامی در منطقهٔ خیبر ساکن کرد و دو قرن بعد سلطان شهاب‌الدین غوری نیز آنان را با یک ترکیب جمعیتی جدید از همین ریشه تقویت کرد (نک: ایرانیکا، 1/580) این سخنان از آنجا که بر اسناد تاریخی استناد ندارد قابل پذیرش نیست.

ظهور قطعی آفریدیان در تاریخ، مقارن پادشاهی بابُر تیموری است (همانجا؛ بابرنامه، ۲۳۱-۲۳۲). بابریان می‌کوشیدند تا با مطیع کردن آفریدیان ارتباط خود را با ایالت دور افتادهٔ کابل حفظ کنند. در آغاز سدهٔ ۱۰ ق/ ۱۶م ویژگی اصلی تاریخ آفریدیان ارتباط این قبیله با ظهور و رشد جنبشهای سیاسی ـ مذهبی فرقهٔ «روشنیه» است که بایزید انصاری مشهور به «پیر روشن» آن را بنیاد نهاد. گفته‌اند که بایزید در حدود تیرا ظهور کرد (یزدانی، ۲/۳۰) و گزارش محمد صالح کنبوه حاکی از آن است که افغانان تیرا و نواحی کابل مرید او شدند (همو، ۲/۳۱). آفریدیان با پیوستن به بایزید بر دشمنان محلی و منطقه‌ای خود چیره شدند و شمال تیرا را نیز تصّرف کردند (آریانا، ۳/۲۳۳).

به دلیل موقعیت جغرافیایی قلمرو آفریدیان و به خاطر دلیری و جنگاوری این قوم، بایزید انصاری از تیرا به عنوان یک دژ نظامی استوار و از جنگجویان آفریدی برای یورش بر سپاه بابریان که اصلی‌ترین دشمنانش بودند، سود می‌برد. اینان در ۹۹۶ق/ ۱۵۸۷م به دستور بایزید به سپاه اکبر (حک: ۹۶۳-۱۰۱۴ق) یورش بردند. نتیجهٔ این درگیری هر چه بود موجب شد که بابریان وجوهی را برای کمک به آفریدیان اختصاص دهند (EI[2], 1/238). این درگیریها در زمان سلطنت جهانگیر (حک: ۱۰۱۴ - ۱۰۳۷ق) واورنگ زیب (حک: ۱۰۶۹ - ۱۱۱۸ق) همچنان ادامه داشت (همانجا)، امّا هیچ یک از این لشکرکشیهای تنبیهی نتوانست آفریدیان را به اطاعت آورد (ایرانیکا، همانجا). یک بار بابریان، بایزید را دستگیر

---

1. The Imperial Gazetter...

کردند، ولی او پس از رهایی به تیرا آمد و به جمع‌آوری نیرو و سازماندهی دوباره پرداخت. او اطمینان داشت که در این منطقه از هر گونه حملهٔ غافلگیرانهٔ بابریان در امان خواهد بود (طارق احمد، 45). حتی می‌توان گفت که بایزید در این قلمرو شبه حکومتی داشت و مخالفانش را به آسانی سرکوب و خانه‌هایشان را ویران می‌کرد (همانجا). پس از بایزید فرزند ۱۴ ساله‌اش، جلال‌الدین، و پس از او نیز احدادخان رهبری پیروان روشنیه را بر عهده گرفتند. به دلیل سیاستهای دشمنانهٔ بابریان با افغانها، آفریدیان و دیگر قبایل افغان در این دوران به مبارزات مختلفی دست می‌زدند که اکبر و جهانگیر را بیمناک می‌کرد (بهکری، ۲۵۵/۲). احدادخان پس از شکست از بابریان به قندهار گریخت و در آنجا کشته شد، ولی جانشین او، عبدالقادر، در ۱۰۳۴-۱۰۳۶ق بابریان را شکست داد و غنایم در خور توجهی نصیب پیروان روشنیه کرد، امّا در نبردی دیگر شکست خورد و در ۱۰۴۸ق/ ۱۶۳۸م به سوی دربار کشیده شد و منصب یک هزاری یافت و بدین سان به فرمانبرداری گردن نهاد (طارق احمد، ۳۴).

احمد شاه دُرّانی (حک: ۱۱۶۰-۱۱۸۷ق) گرچه آفریدیان را در سپاه خود سازمان داد، اینان تنها به صورت اسمی در خدمت او قرار گرفتند (EI², 1/580). اشغالگران انگلیسی هند نیز در به اطاعت درآوردن آفریدیان از حاکمان پیشین، توفیق بیشتری نداشتند. آفریدیان همواره از انگلیسیها باج یا اصطلاحاً کمک مالی می‌گرفتند و هزینه‌های سنگینی را بر آنان تحمیل می‌کردند. در حقیقت آفریدیان توانستند از همهٔ جنگهای انگلستان و افغانان (۱۲۵۰-۱۲۵۸ق؛ ۱۲۸۵-۱۲۹۸ق و ۱۳۳۷-۱۳۳۸ق) و در دو جنگ جهانی برای حفظ و تثبیت استقلال خود سود جویند (همانجا). برای نمونه از اشغال پنجاب در ۱۲۶۵ق تا تشکیل ایالت سرحد شمال غرب در ۱۳۱۹ق نزدیک به ۸ لشکر کشی بر ضد آفریدیان صورت گرفت و در تمام این موارد زمانی آفریدیان دست از طغیان می‌کشیدند که کمکهای مالی بدانان می‌رسید (نک: EI², 1/ 238).

در ۱۲۹۹ق گروهی با عنوان «تفنگداران خیبر» تشکیل شد که متشکل از نیروهای قبیله‌ای بود و از دولت هند حقوق می‌گرفت. این گروه تا قیام اورکزائیان به رهبری ملّاسید علی‌اکبر در ۱۳۱۴-۱۳۱۵ق که صلح با انگلیسیها را بی‌اعتبار می‌دانست، مستقل بود و از آن پس با حمایت یک ستون سبک از نیروهای بریتانیایی، تأمین امنیت کاروانهایی راکه از خیبر می‌گذشتند، بر عهده گرفت و بعد از سومین جنگ انگلیس و افغانان به سبب نداشتن کارآیی منحل شد و جای خود را به نیروهای منظّم بریتانیایی و خاصداران (هندی) داد (EI², 4/1143). حتّی افتتاح راه‌آهن خیبر از جَمرود به لندخانه نیز صلح را تأمین نکرد. هر چند این کار در آغاز برای قبایل منبع سود شد، امّا پایان آن کمکهای مالی راکاهش داد و به دنبال آن شورشهایی رُخ داد، تا اینکه از ۱۹۴۷م دولت پاکستان مسئولیت کنترل طوایف آفریدی را بر عهده گرفت (EI², 1/238).

منابع: *آریانا*؛ بابر، ظهیرالدین محمّد، *بابرنامه*، به کوشش بیرام‌خان، بمبئی، ۱۳۰۸ق؛ بهکری، فرید، *ذخیرة‌الخوانین*، کراچی، ۱۹۷۰م؛ پیرنیا، حسن، *ایران باستان*، تهران، ۱۳۱۶ش؛ حافظ رحمت‌خان، *خلاصة‌الانساب*، نسخهٔ خطی علی گره؛ خواجه نعمت‌اللّه، *تاریخ خان جهانی و مخزن افغانی*، داکا، ۱۹۶۲م؛ *د.اردو*؛ عتبی، *تاریخ یمینی*، ترجمهٔ ابوالشرف جرفاذقانی،به کوشش جعفر شعار، تهران، ۱۳۵۷ش؛ فرشته استرآبادی، محمد قاسم هندوشاه، *تاریخ فرشته*، نولکشور، ۱۸۶۴م؛ منهاج سراج جوزجانی، *طبقات ناصری*، به کوشش عبدالحی حبیبی، کابل، ۱۳۴۹ش، یزدانی، حسین‌علی، *پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها*، بی‌جا، ۱۳۷۲ش؛ و نیز:

Carol, D., The Pathans, London, 1915; EI¹; EI²; Fück, G.W, "Ghidhā", EI²; Ibbetson, *The Panjab Castes and Tribes*, Patiale, 1970; *The Imperial Gazetter of India*, New Delhi, 19; Kieffer, G.M, "Afrīdī", *Iranica*; Longworth, Dames, M., "Afrīdī", EI¹; Tariq Ahmed, *Religio Political Ferment in the N. W. Frontier During the Mughal Period: The*

Rushaniya Movement, Delhi, 1982; Vire, f, "Khayl", EI^2.

اقبال حسین - مهدی فرهانی منفرد

آفریدی، محمدقاسم علیخان، (۱۱۸۳-۱۲۴۱ق/ ۱۷۶۹-۱۸۳۵م) فرهنگ‌نویس و شاعر افغانی منسوب به قبیلهٔ آفریدی.

در روزگار اورنگ زیب (حک: ۱۰۶۸-۱۱۱۸ق)، نیاکان او از منطقهٔ تیرا، مسکن اصلی آفریدیان، کوچ کرده به هند آمدند و در مناطق مختلف هند پراکنده شدند. آفریدی در ۲۰ رجب به دنیا آمد. او نیز چون دیگر آفریدیان که به سپاهیگری دلبستگی ویژه‌ای داشتند، سرباز بود، و نزد برخی چون جسونت هولکر، میرجعفر مسیح و دیگران خدمت کرد و به اقتضای حرفه‌اش بخش‌های گوناگون هند را دید و تجربه اندوخت (استوری، 1/1080). او احتمالاً به استخدام شرکت هند شرقی نیز در آمد (نک: منزوی، ۶۳۴/۱۰). در ۱۲۲۲ق به سمت ناظر زندان جنایی فرخ‌آباد و در ۱۲۲۳ق به سمت ناظر زندان مدنی منصوب شد (استوری، همانجا). آفریدی در ملیح‌آباد (در نزدیکی لکهنو) بنایی ساخت که امروزه نیز پابرجاست و به «قاسم‌گرهی» شهرت دارد (مارشال، 395). او به زبانهای فارسی، اردو و پشتو شعر می‌سرود و «آفریدی»، «افریدی» و «قاسم‌علی» تخلص می‌کرد (استوری، همانجا). او سرانجام در ۱۵ جمادی‌الاول درگذشت.

آثار: ۱. *خواب‌نامه*، این کتاب شامل مستزادهایی به زبان پشتو است (منزوی، مشترک، ۹۸۹/۱۱).

۲. *دیوانها*، قاسم‌علیخان آفریدی *دیوانی* به هندی و *دیوانی* به فارسی دارد. *دیوان* هندی او شامل غزلیاتش به زبان هندی است که به صورت الفبایی تنظیم شده و چند غزل فارسی نیز در آن به چشم می‌خورد. این اثر در ۱۲۱۶ق کامل شده است (استوری، 1/1081). *دیوان* دیگر او به زبان پشتو (عبدالمقتدر، ۱۵۹/۲) و فارسی و پشتو است (منزوی، مشترک، ۱۲۲۳/۸).

۳. *رسالهٔ آفریدی* یا *تزوک آفریدی*، این کتاب شجره‌نامهٔ افغانان و تاریخ پادشاهان تیموری از اورنگ‌زیب تا زمان مؤلف است. از آنجا که نویسنده در بیشتر رویدادهای سیاسی زمان خود فعّالانه حضور داشته، برخی از این رخدادها را در کتاب خود شرح داده است (مارشال، همانجا). او این اثر را در ۱۲۲۲ق در ۲۱ باب نگاشت و ۳ سال بعد باب بیست و دوم را در مرگ برادرش اعظم‌علیخان به کتاب افزود و در ۱۲۳۹ق آخرین باب کتاب را به رشتهٔ نگارش درآورد.

۴. *شفاعت آفریدی*، شجره‌نامه‌ای منظوم در احوال و فضیلت بزرگان، پیامبران و پیران که در ۱۲۱۰ق پرداخته شده و در برخی نسخه‌ها شامل ۴۱ بیت در قالب قصیده و غزل است (نک: منزوی، مشترک، ۹۸۹/۱۱؛ همو، *نسخه‌ها*، ۲۹۶۷/۴).

شایان ذکر است که اثر دیگری به نام *حالات شاه شجاع و جنگ افغانستان و تباهی لشکر انگریزی یا محاربهٔ کابل و قندهار* به او نسبت داده شده است. این کتاب در قالب مثنوی و به سبک و سیاق *شاهنامه* سروده شده و در بارهٔ نخستین جنگ افغانان و انگلیسیها است (نک: منزوی، مشترک، ۶۳۴/۱۰). چون جنگ یاد شده در ۱۲۵۰ق آغاز شد و قاسم‌علیخان آفریدی در ۱۲۴۱ق درگذشته بود، انتساب این اثر به وی نادرست می‌نماید.

منابع: عبدالمقتدر، *مرآةالعلوم*، پتنه، ۱۹۴۲م؛ منزوی، مشترک؛ همو، *نسخه‌ها*؛ نیز:

Marshal; Storey.

ریحانه خاتون

آفرین لاهوری، فقیراللّه (وفات: ۱۱۵۴ق/۱۷۴۱م)، عارف و شاعر پارسی‌گوی پنجاب.

وی از خاندان گوجر و قبیلهٔ جویه بود. در لاهور زاده شد و زندگانی خویش را در همانجا سپری کرد (آزاد، خزانه، ۲۸). از بزرگان زرتشتی لاهور بود که بعد مسلمان

شد (نک: ذریعه، ۱۰). آفرین زمان بسیاری زیست، حاکم لاهوری سن او را هنگام وفات هشتاد و چندسال ذکر کرده (ص ۱۷)، و خوشگو به گونه‌ای سخن گفته که گویی آفرین به ۹۰ سالگی یا حتی بیش از آن نیز رسیده است (ص، ۲۳۹). از این رو با توجه به تاریخ درگذشت وی (۱۱۵۴ق) ولادت او را می‌توان در حدود ۱۰۷۰ق یا حتی اندکی پیش از آن دانست. آفرین نیز چنانکه چون برخی صوفیان [illegible]ره نزد عامه به «شاه» شهرت یافت (آزاد، همانجا). آفرین پس از آموختن علوم متداول به شعر فارسی روی آو[illegible] بسیاری از سروده‌های شعرا را به خاطر سپرد. افزون بر [illegible] در رمل نیز دستی داشت (حاکم لاهوری، ۱۷). آفرین با سیف‌الدوله عبدالصمد و فرزند وی زکریاخان بهادر - والیان لاهور - آشنایی و مصاحبت داشت، امّا هرگز از این دوستی برای دستیابی به زندگیِ مرفه بهره نجست و گوشهٔ عزلت گزید و پارسایانه زیست (آرزو، ۱۵؛ حاکم لاهوری، ۱۷). گرچه او به هیچ یک از سلسله‌های صوفیان نپیوست، منشی صوفیانه داشت، چنانکه واله داغستانی پس از دیدار وی گوید: «او سراپا آلودهٔ درد بود، از مقالات و حکایاتش کیفیتی عجیبی بردم» (برگ ۵۲ الف). آزاد نیز در محرّم ۱۱۴۳ق/۱۷۳۰م هنگامی که آفرین داستان *هیرورانجها* را می‌سرود به دیدار وی رفت (آزاد، *سرو آزاد*، ۲۰۵). سراج‌الدین علی‌خان آرزو نیز با آفرین مکاتباتی داشته و خوش‌زبانی و نازک‌خیالی وی را ستوده است (ص ۱۶). شاعرانی چون حاکم لاهوری، میرمعصوم وجدان، نصرالله بیگ یتیم، عبدالعظیم تحسین و سرآمد کشمیری جزو شاگردان وی بودند. آفرین در مجالس شعر و ادبی که در مسجد وزیرخان لاهور بر پا می‌شد شرکت می‌جست و او را به سبب مرتبهٔ والایش بر صدر می‌نشاندند(*تاریخ ادبیات*، ۵۱/۵؛ احمد، ۱۱۳/۳-۱۱۴).

شعرهای آفرین مشحون از احساسات عارفانه است. او به خاندانِ نبوت، ائمهٔ اطهار(ع) و شهدای کربلا ارادتی خالصانه داشت و قصاید بسیاری در منزلت آنان سرود (احمد، ۱۲۳/۳-۱۲۴، آفرین، ۲۱، ۴۰۳).

آفرین از شعرای پیرو سبک هندی بود و از صائب تبریزی و ناصرعلی سرهندی تأثیر بسیار پذیرفت. در شعر او مضمون‌پردازی و صور خیال همراه با رنگی عرفانی رکن اساسی را تشکیل می‌دهد. وی در اشعار خود از انواع صنایع بدیعی چون ارسال مثل، مراعات نظیر و ایهام بهره جسته است و گاه به آداب و رسوم، جشن و اعیاد و وضع اجتماعی مردم محلی نیز پرداخته است. در اشعار وی کمابیش واژه‌های زبانهای بومی مردم شبه قاره دیده می‌شود (آفرین، ۱۲۳). او در پایان مثنوی «ناز و نیاز» *هیرورانجها* ابیاتی در وصف لاهور آورده که در آن زیبایی طبیعت، باغها، کوچه و بازار و بناهای لاهور توصیف شده و از صداقت، پاکی و مهرورزی اهالی آنجا سخن رفته است (ناز و نیاز، برگ ۱۲ب). با این حال اشعار او غث و سمین دارد و به گفتهٔ خوشگو: «شعر او از عیوب عروضی خالی نیست» (۲۴۰/۳).

آثار: *دیوان* آفرین در قالبهای مختلف از جمله غزل، قصیده، مثنوی و رباعی شعر سروده و منظومه‌هایی از خویش بر جای نهاده است. که از جملهٔ آنهاست: ۱. کلیات، بخش اول کلیات او در بردارندهٔ ۶هزار بیت غزل، ۱۴ رباعی، ۱۳ تضمین از اشعار حافظ، صائب، خسرو، فغانی و جز آنان و ترکیب‌بند در نعت پیغمبر(ع)، ترجیع‌بند در مرثیهٔ امامان شهید، مستزاد، مادهٔ تاریخ و یک قطعه است. این اثر به کوشش غلام ربانی عزیز در لاهور در ۱۳۶۷ق/ ۱۹۶۷م به چاپ رسیده است. بخش دوم *کلیات*ش تدوین شده امّا تاکنون به چاپ نرسیده و دارای ۳۸ قصیده و ۳ مثنوی به نامهای «ناز و نیاز» (*هیرورانجها*)، «ابنان معرفت» و «ابجد فکر» است.

۲. *هیرورانجها* (راز و نیاز، نیاز و راز، ناز و نیاز)، منظومه‌ای بزمی است در بارهٔ عشق «رانجها» به دختری به نام «هیر» این منظومه از افسانه‌های محلی پنجاب مایه گرفته که در قالب مثنوی در بحر متقارب مثمن محذوف در

۱۱۴۳ق/ ۱۷۳۰م برای فرخ سیر سروده شده است (آزاد، *سرو آزاد*، ۲۰۵). این منظومه همراه با ۳ مثنوی دیگر در پایان قطعه‌ای از قادربخش در حیدرآباد در ۱۹۵۷م به چاپ رسیده است.

۳. *ابجد فکر*، منظومه‌ای است در زمینهٔ عرفان و اخلاق در بحرِ خفیف مخبون مخذوف که به سبک و سیاق مثنوی معنوی و در عهد اورنگزیب عالمگیر (حک: ۱۰۶۹-۱۱۱۸ق) سروده شده است. (منزوی، ۱۰۹۳/۸)، دست‌نوشته‌هایی از این مثنوی در موزهٔ ملی پاکستان (شم ۲۶۲-۱۹۶۳ N.M)، و گنج‌بخش اسلام‌آباد (شم ۳۷۶۸) نگهداری می‌شود (همانجا).

۴. *مهتاب و کتان* (*جان و دل*)، داستان عشقی بزمی شاهزاده‌ای به نام «دل» است که عاشق «جان»، دختر وزیر، شده است. این منظومه در قالب مثنوی در بحر هزج مسدس محذوف سروده شده است. ماجراهای داستان از جمله اسارت دختر در شکم ماهی در بردارندهٔ نمادها و رمزهای عرفانی است. دست‌نوشته‌ای از این مثنوی در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه پنجاب، مجموعهٔ آذر به شماره ۷۳۰۹ موجود است (همو، ۱۰۹۴/۸).

۵. *ابنان معرفت*، این مثنوی در علم معرفت و توحید است و شاعر آن را در بحر رمل مسدس مخبون محذوف احتمالاً پیش از ۱۱۴۷ق سروده است؛ چه، آفرین نسخه‌ای از این اثر را در همان سال به صاحب *مآثرالکرام* تقدیم داشته است. (آزاد، *سرو آزاد*، ۲۰۵). از این اثر ظاهراً نسخه‌ای در دست نیست، امّا ابیاتی از آن در برخی تذکره‌ها نقل شده است.

منابع: آرزو، سراج‌الدین علی‌خان، *مجمع‌النفأس*، به کوشش عابدرضا بیدار، پتنه، ۱۹۹۲م؛ آزاد؛ *خزانهٔ عامره*؛ همو، سرو آزاد، لاهور، ۱۹۱۳م؛ آفرین لاهوری، *کلیات*، لاهور، ۱۹۲۷م؛ *تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند*، لاهور، ۱۹۷۲م؛ حاکم لاهوری، عبدالحکیم، مردم دیده، به کوشش سید عبدالله، لاهور، ۱۹۷۲م؛ خوشگو، بندرابن داس، *سفینه*، به کوشش عطاءالرحمن، پتنه، ۱۹۶۹م؛ ظهورالدین احمد؛ منزوی، *مشترک*، واله داغستانی، علی‌قلی‌خان، *ریاض‌الشعرا* (خطی) کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه پنجاب، لاهور، شم ۱۶۸۳.

شریف حسین قاسمی

آفی، احمدیارخان (وفات: ۱۲۵۶ق/ ۱۸۴۰م) فرزند نواب محمدامیرخان بهادر تونکی، متخلص به «آفی»، از شاعران فارسی‌گوی شبه‌قاره.

تخلص او را به اشتباه «عافی» و «آنی» نیز گفته‌اند (نک: آقا بزرگ، ۹(۱)/۱۰، ۱۸/ ۲۱۶؛ منزوی، ۱۲۷۲/۸-۱۲۷۳). آگاهی ما در بارهٔ وی مبتنی بر گزارش مختصری است که او خود در مثنوی *گلزار خیال* به دست داده است. محمدعظیم‌الدین قادری، کاتب منظومهٔ آفی در سال ۱۲۶۹ق، نیز مطالب مختصری در بارهٔ او بیان کرده است. آفی شعر و ادب فارسی را نزد میرزاگل‌محمدخان مکرانی متخلص به «ناطق» (وفات: ۱۲۶۴ق)، که از شعرای معروف آن زمان بود، فرا گرفت. او پیوسته با استاد خود معاشرت و همنشینی داشت، اما سفر ناگهانی ناطق به ایران، سبب پریشانی خاطر آفی شد. ناطق مدتی بعد به هند بازگشت و آفی توانست تحصیلات خود را نزد وی ادامه دهد (آفی، *گلزار خیال*، ۳۱؛ نیز برای اطلاع در بارهٔ ناطق، نک: کوثر ۴۰-۴۲). محمدعظیم‌الدین قادری که از معاصران آفی بوده او را «نظیری زمان» و «عرفی ثانی» دانسته است. این توصیفات هر چند مبالغه‌آمیز می‌نماید، نشان‌دهندهٔ محبوبیت او و نیز جایگاه وی در شعر و ادب فارسی است. از اشارات کاتب *گلزار خیال* و نیز نسبت «قادری» وی می‌توان احتمال داد که او در زمرهٔ صوفیان قادریه بوده است. از آفی دو اثر به شرح زیر بر جای مانده است: ۱. *دیوان*، مجموعهٔ مختصری است از اشعار فارسی وی شامل غزلیات، رباعیات، مفردات، دو قصیده در نعت پیامبر و نیز مخمّسی در استقبال غزلی از قدسی مشهدی. آفی در سرودن غزل بیشتر به حافظ نظر داشته و حتی برخی از تعبیرات او را نیز وام گرفته است (آفی، دیوان،

برگ ۲ ب، ۶ ب). از این اثر نسخه‌ای به شمارهٔ ۶۸۷/۱۲ در مجموعهٔ سلیمان در کتابخانه آزاد دانشگاه اسلامی علیگره موجود است.

۲. *گلزار خیال*، منظومه‌ای عاشقانه است در باره عشق شاهزاده و گدا. اساس این مثنوی داستانی است عشقی که شخصی آن را برای شاعر روایت کرده و او طی ۶ شب آن را در ۲۷۶ بیت به نظم درآورده است. تاریخ سرودن *گلزار خیال* را به اختلاف ۱۲۵۸ق (منزوی، ۱۲۷۳/۸) و نیز ۱۲۶۵ق (مدرس، ۵۱/۱) ذکر کرده‌اند. این مثنوی در ۱۸۵۹ در اجمیر به چاپ رسیده است.

منابع: آفی، احمدیارخان، *دیوان*، نسخه خطی (شم ۶۸۷/۱۲ مجموعهٔ سلیمان، کتابخانهٔ مولانا آزاد، دانشگاه علیگره؛ همو، *گلزار خیال*، اجمیر، ۱۸۵۹م؛ آقا بزرگ تهرانی، *ذریعة*؛ کوثر، انعام‌الحق، «ناطق مکرانی»، *هلال*، ج ۱۱، شم ۴، ۱۳۴۳ش؛ مدرس، محمدعلی، *ریحانة الادب*، تبریز، کتابفروشی خیام؛ منزوی، مشترک.

ذاکره شریف قاسمی

آقا احمد کرمانشاهی ← بهبهانی، آقا احمد

آقاخان، عنوان پیشوایانِ اسماعیلیان نزاری جهان از زمان فتحعلیشاه قاجار و از امامت حسنعلی‌شاه، چهل و ششمین امام اسماعیلی تاکنون.

نخستین کسی به این لقب خوانده شد محمدحسن حسینی یا حسنعلی‌شاه پسر شاه خلیل‌اللّه بود که در ۱۲۱۹ق زاده شد. جدش میرزاابوالحسن‌خان سید کهکی، حکمران کرمان، به فرمان آقامحمدخان قاجار از مقام خود برکنار گردید و در کهک قم عزلت گزید (سپهر، ۲۹۱/۲-۲۹۳؛ وزیری، ۳۸۶) و پس از مرگ سید کهکی، پسر و جانشین او، شاه خلیل‌الله، مقر امامت را از مرکز ایران به یزد منتقل کرد تا به پیروان خود در جنوب شرقی ایران و هند نزدیکتر باشد (الگار، 60-59). اما دو سال پس از ورودش به این شهر در پی تنشهای فرقه‌ای کشته شد و فتحعلیشاه برای پرهیز از پیامدهای این واقعه و دلجویی از این خانواده، دختر خود سروجان را به ازدواج حسنعلی‌شاه درآورد و وی را «آقاخان» لقب داد (آقاخان اول، ۴-۷). پس از مرگ فتحعلیشاه، محمدشاه به صلاحدید ابوالقاسم فراهانی و به سبب حمایت آقاخان از او در جانشینی فتحعلیشاه (افشار سیستانی، ۱۶۸)، در ۱۲۵۱ق حکومت کرمان را به آقاخان سپرد (آقاخان اول، ۸)، اما بدنبال وقایعی یا چنانکه آقاخان مدعی است بر اثر سعایتهای حاج‌میرزاآقاسی شاه به وی بدگمان شد (همو، ۹-۱۳) و آقاخان در ارگ بم تحصن گزید ولی پس از ۱۴ ماه محاصره با میانجیگری فریدون میرزا فرمانفرما، حاکم فارس، قلعه را ترک کرد و به تهران آمد (همو، ۲۰) و سرانجام شاه او را بخشید (خورموجی، ۲۸؛ بلاغی، ۱۴۲) و به محلات، جایگاه آبا و اجدادی خود، بازگشت. آقاخان کمی بعد از شاه اجازهٔ سفر برای حج گرفت. او خانوادهٔ خود را به عتبات فرستاد (سپهر، ۳۵۰/۲) و خود با جمعی از پیروانش محلات را به قصد جنوب ایران ترک گفت. نشانها و دلایلی حاکی از آن است که آقاخان در صدد بر پا کردن بلوایی در جنوب ایران و در صورت امکان، استقرار حکومتی در این نواحی بود (سپهر، ۳۱۵/۲-۳۵۰؛ پیرنیا ۸۱۳؛ وزیری، ۳۸۸؛ اعتضادالسلطنه، ۵۱۸-۵۱۹) اما در پی یک سلسله جنگ و گریزها و برخورد با حاکمان شهرهایی چون یزد و شهر بابک با وجود مساعدت برخی متنفذین محلی (افسر یغمایی، ۳۷۹) ناگزیر به فارس گریخت (آقاخان اول، ۲۵-۳۰؛ خورموجی، ۳۰-۳۸). امّا در محرم ۱۲۵۷ق/ پس از تجهیز قوا به کمک انگلیس‌ها بار دیگر راه کرمان را در پیش گرفت (آقاخان اول، ۳۲). امّا در سرحد بلوچستان از فضلعلی‌خان شکست سختی خورد (همو، ۴۲-۴۴) و از راه خراسان و از طریق ولاش به قندهار رفت (همو، ۴۲) و بساط امامت اسماعیلیان از ایران برچیده شد. اقامت آقاخان در قندهار با شورشهای ضد انگلیسی همزمان گردید و او در مقابله با این شورشها

از سوی بلوچها، در هرات، سند و کراچی، همواره در کنار نیروهای انگلستان قرار داشت (آقاخان اول، ۵۴-۵۸). ظاهراً یکی از هدفهای مأموریت راولنیسن (۱۸۱۰-۱۸۹۵م)، افسر سرویس اطلاعاتی انگلستان و مترجم کتیبهٔ بیستون، یاری رساندن به آقاخان برای ایجاد شورشی در نواحی شرقی ایران بود که با هوشیاری حکومت مرکزی ناکام ماند (امیری، ش ۳۷، ص ۵۳، ش ۱۸، ص ۹۵).

سه سال پس از سفر آقاخان به هند، دولت ایران کوشید به موجب مادهٔ دهم پیمان استرداد مخالفان (۱۲۲۹ق/ ۱۸۱۴م)، آقاخان را به ایران بازگرداند (آدمیت، ۲۵۸) اما توفیق نیافت. در دورهٔ ناصرالدین شاه، آقاخان کوشید با جلب رضایت میرزاحسین‌خان سپهسالار، کنسول وقت ایران در بمبئی (آقاخان، ۷۲) و به قولی تطمیع او (محبوبی اردکانی، ۱۸۹)، بازگشت مسالمت‌آمیز خود را به ایران ممکن سازد. سپهسالار در دورهٔ صدارت خود نیز به کوششهایی برای بهبود روابط آقاخان و دربار قاجار پرداخت اما با عزل او و صدارت آقاخان نوری موضوع بازگشت آقاخان مسکوت ماند (آقاخان اول، ۷۵).آنکه دولت ایران همواره از بازگشت آقاخان از طریق بلوچستان و کرمان با توجه به سابقهٔ وی در برپایی آشوب در این نواحی بیمناک بود (فرخ‌خان امین‌الدوله، ۳/ ۲۱۴-۲۱۵). از این رو آقاخان در هند ماندگار شد و با تکیه بر قدرت اقتصادی پیروان خود (خوجه‌ها) که غالباً از بازرگانان ثروتمند بودند بر رونق دستگاه رهبری خود افزود. پیروزی او در اثبات امامتش در دادگاه (۱۲۸۲-۱۲۸۳ق) پایگاهش را بیش از پیش مستحکم کرد. آقاخان اوّل که از دولت انگلستان عنوان والاحضرت دریافت کرده بود (نک: *دبا*، ۱/ ۴۶۳) در ۱۲۹۸ق/ ۱۸۸۱م در بمبئی درگذشت و همانجا به خاک سپرده شد (بلاغی، ۱۴۴؛ معصوم‌علیشاه، ۲۹۶؛ معلم حبیب‌آبادی، ۳/ ۶۶۹). از آقاخان اثری با عنوان *عبرت‌افزا* که مجموعهٔ یادداشتهای او در بارهٔ رویدادهای زندگی خویش است بر جای مانده که در ۱۲۷۸ق/ ۱۸۶۱م در بمبئی به چاپ رسیده است. این اثر دیگر بار در ایران به کوشش کوهی کرمانی منتشر شد سپس محسن ساعی بخشهایی از آن را در کتاب خویش با عنوان آقاخان محلاتی به چاپ رساند.

پس از مرگ آقاخان اول، علیشاه، فرزند او، از سروجهان با عنوان آقاخان به امامت رسید او زادهٔ محلات و ساکن کراچی بود (سیاح، ۸). آقاخان دوم به تصوف گرایش داشت و به صوفیان برجستهٔ عصر خود ارادت می‌ورزید. چنانکه در عراق از محضر آقا صابرعلی جرقویه‌ای و رحمت علیشاه بهره‌مند شد. البته گرایش اسماعیلیان به تصوف بیشتر از او و از زمان آقاخان اول نیز مشهود بود و نشانه‌هایی از تمایل آنان به درویشان نعمت‌اللهی در دست است (مدرسی چهاردهی، ۵۶۵). آقاخان با وجود ادامهٔ سیاست دوستی با انگلستان و دریافت لقب «شوالیه» (آریانا، ۳۵۴) و دوستی نزدیک با ادوارد هفتم، و انتقال سپرده‌های مالی خانواده به بانکهای انگلیس (پیرزاده، ۱۳۳) همچنان به صورت رهبری سنّتی باقی ماند. او پس از ۴ سال امامت در ۵۵ سالگی در پونا درگذشت و بر طبق وصیت خود در نجف اشرف به خاک سپرده شد (آقاخان سوم، 270).

پس از وی، پسرش، سلطان محمدشاه که در ۲ شوال ۱۲۹۴ق/ ۱۱اکتبر ۱۸۷۷م در کراچی زاده شده بود، با لقب آقاخان سوم در ۱۳۰۳ق/ ۱۸۸۶م به امامت اسماعیلیان رسید (آقاخان سوم، 21). او علوم اسلامی و زبانهای فارسی و عربی را نزد معلّمان ایرانی (همو، 16-15) و زبان و تاریخ و فرهنگ اروپایی را نزد مبلّغان مسیحی آموخت. آقاخان سوم از همان دورهٔ جوانی با در پیش گرفتن شیوهٔ همزیستی مسالمت‌آمیز با پیروان دیگر ادیان و مذاهب هوشمندی و کاردانی سیاسی خود را در ادارهٔ امور اسماعیلیان نشان داد، در همین روزگار سفر به کشورهای مختلف جهان را آغاز کرد (همو، 67-66). او در بازگشت به

هند همزمان با اوج‌گیری نهضت استقلال‌طلبانه در هند، به رهبران نهضتهای اسلامی از جمله سیداحمدخان نزدیک شد (رضوی، 92). و در عین حال مناسبات صمیمانهٔ خود را با دولت انگلستان حفظ کرد چنانکه به عنوان امام اسماعیلیان و نمایندهٔ مسلمانان غرب هند در مراسم شصتمین سالگرد تاجگذاری ویکتوریا در سیملا حضور یافت (همو، 39). و سال بعد به دعوت لرد کرزن به عضویت مجلس قانونگذاری نایب‌السلطنهٔ هند در آمد (همو، 92). او از بنیان‌گذاران سازمان مسلم‌لیگ بود و از آنجا که توانست طی مذاکره با انگلیسها برای ایالت مسلمان‌نشین پنجاب و بنگال شرقی کرسی مستقل نمایندگی کسب کند، در ذی‌القعدهٔ ۱۳۲۴ق به رهبری مسلم‌لیگ برگزیده شد و تا ۱۳۳۱ق در این مقام باقی ماند (آقاخان سوم، 114-113). برخی اقدامات او را در این دوره از جمله انتقال رهبری از علیگره به لکهنو و معطوف کردن فعالیتهای مسلمانان از عرصه‌های سیاسی به زمینه‌های فرهنگی را کوشش‌هایی برای جداکردن صفوف مسلمانان و هندوان در رویارویی با انگلستان دانسته‌اند (رضوی، 93-92). آقاخان سوم تقریباً همزمان با این وقایع در سالهای ۱۹۲۰-۱۹۴۹م نفوذ فرقهٔ اسماعیلیه را در آفریقا گسترش داد و به سازماندهی گسترده‌ای در میان پیروان خود و جوانان اسماعیلی پرداخت (*یاد*، ۷۱). او همچنین از «نهضت خلافت» اسلامی در پی انقراض دولت عثمانی حمایت کرد (آقاخان سوم، 155)، اما پشتیبانی انگلستان از نامزدی او برای احراز مقام خلافت مایهٔ تشویش خاطر سران دول مسلمان از جمله فاروق در مصر بود (ریاحی، ۵۹۲). در ۱۳۵۰ق آقاخان سوم از رهبری مسلم‌لیگ کنار نهاده شد و محمدعلی جناح به جای او برگزیده شد. از آن پس فعالیت آقاخان معطوف به جامعهٔ ملل گردید تا آنجا که در ۱۹۳۷م ریاست این سازمان را برعهده گرفت. او با آغاز جنگ دوم جهانی به ژنو رفت (همو، ۲۷۱) و از آن پس این شهر و جنوب فرانسه را برای اقامت برگزید.

آقاخان سوم به مسائل ایران علاقه‌ای خاص داشت و با دربار قاجار و پهلوی روابط نزدیکی برقرار کرده بود. او در ۱۳۱۷ق در سفر مظفرالدین‌شاه به اروپا از میزبانان او بود (ظهیرالدوله، ۲۶۶، ۲۷۰) و در سفر احمدشاه به انگلستان در ۱۳۳۷ق سرپرستی هیأتی از مسلمانان هند را برعهده داشت که به حضور شاه قاجار رسیدند (ملک‌آرا، ۳۰) و در همین دیدار ناخشنودی انگلیسیها را از بازگشت احمدشاه به ایران به او ابلاغ کرد (مکی، ۳۶۸/۳). نیز با توجه به نفوذ او نزد انگلیسیها بود که محمدحسن‌میرزا، آخرین ولیعهد قاجار، وی را برای جلب حمایت انگلستان واسطه قرار داد (ظهیرالاسلام، ۷۶). با این همه، روابط آقاخان سوم با دربار پهلوی از گرمی بیشتری برخوردار بود. چنانکه بازماندگان قاجاری در کودتای ۱۲۹۹ از او برای رهایی از زندان رضاخانی یاری خواستند (نک: قاسمی، ۱۰۸-۱۰۷) و همو پهلوی اول را به مداخله در جنگ دوم به نفع متفقین تشویق کرد (آقاخان سوم، 279-275). آقاخان در بهمن ۱۳۲۸ش به هنگام ازدواج محمدرضا پهلوی و ثریا بختیاری به ایران آمد و از این فرصت برای دیدار پیروان خود در محلات و اصفهان بهره بود (یغما، ۵۱۳). دربار ایران نیز در همین سال به او عنوان «والاحضرت» اعطاء کرد (همان، ۳۳۶) و تقاضای او را در باره تابعیت ایرانی پذیرفت (نشریهٔ *وزارت امور خارجه*، ۱۴۷).

شهرتِ ثروتِ افسانه‌ای آقاخان و توزین او با طلا و نقره و جواهرات به مناسبت پنجاهمین، شصتمین و هفتادمین سالگرد امامت او انعکاسی وسیع یافت و به نمایشی برای اثبات قدرت و نفوذش تبدیل شد (معتمدی، ۱۶۱؛ *یاد*، ۷۳). این ثروت سرشار ضمن آنکه صرف زندگی پرتجمل او شد، در زمینهٔ پرورش اسب که علاقهٔ موروثی او بود (آقاخان سوم، 309 ,308 ,189 ,192)، تأسیس مدارس، دانشگاهها و مؤسسات تحقیقاتی اسماعیلیان، مشارکت در سهام کارخانجات صنعتی و دیگر مؤسسات پر سود اقتصادی و استقرار نهادهایِ حقوقی و اداریِ خاصِ

جماعت‌های اسماعیلی در نقاط مختلف جهان به کار گرفت می‌شد (همو، 288 ,286 ,79-72).

از جمله آثار مکتوب او دو کتاب *هند در حال تحوّل* (۱۹۱۸م) و *خاطرات* (۱۹۵۴م) و مقالاتی در *تایمز* است (نک: آقاخان سوم، 163-153).

آقاخان سوم در ۱۳ ذی‌الحجهٔ ۱۳۷۶ق/ ژوئیه ۱۹۵۷م درگذشت (بامداد، ۲۹/۲) و در اسوان مصر به خاک سپرده شد (جمالزاده، ۴۲). طبق وصیت او، نوه‌اش کریم با عنوان آقاخان چهارم به امامت اسماعیلیان رسید.

منابع: آدمیت، فریدون، *امیرکبیر و ایران*، تهران، ۱۳۶۱ش؛ *آریانا*، آقاخان اول، *عبرت‌افزا*، بمبئی، ۱۲۷۸ق؛ اعتضادالسلطنه، علیقلی‌میرزا، *اکسیرالتواریخ*، به کوشش جمشید کیانفر، تهران، ۱۳۷۰ش؛ افسر یغمایی، علی‌اکبر، «شهر بابک» در *یغما*، شم ۸، آبان ۱۳۳۷ش، افشار سیستانی، ایرج، *چاه‌بهار و درباری پارس*، تهران، ۱۳۷۲ش؛ امیری، مهراب، «خاطرات لابارد» در *خاطرات وحید*، شم ۱۸، آبان و آذر ۱۳۵۳ش؛ بامداد، مهدی، *شرح رجال ایران*، تهران، ۱۳۴۷ش؛ بلاغی، عبدالحجت، *تاریخ نایین*، تهران، ۱۳۶۹ش؛ پیرزاده، محمدعلی، *سفرنامه*، به کوشش حافظ فرمانفرماییان، تهران، ۱۳۶۰ش؛ پیرنیا، مشیرالدوله حسن و عباس اقبال، *تاریخ ایران*، تهران، خیام، ۱۳۶۲ش؛ خورموجی، محمدجعفر، *حقایق‌الاخبار ناصری*، به کوشش حسین خدیوجم، تهران، ۱۳۶۳ش؛ *دبا*؛ دبستانی، محمود، «میرزا آقا خان کرمانی»، *یغما*، شم ۶، تهران، ۱۳۲۸؛ ریاحی، منوچهر، *سراب زندگی، گوشه‌هایی مکتومی از تاریخ معاصر*، تهران، ۱۳۷۱ش؛ سپهر، محمدتقی، *ناسخ‌التواریخ*، به کوشش محمدباقر بهبودی، تهران، ۱۳۴۴ش؛ سیاح، حمید و حمید گلکار، *خاطرات حاج سیاح*، تهران، ۱۳۵۶ش؛ ظهیرالاسلام، «من اولین روحانی عالم تشیع..» دنیا، ش ۱۱، ۱۳۳۴ش؛ ظهیرالدوله، *سفرنامه*، به کوشش محمداسماعیل رضوانی، تهران، ۱۳۷۱ش؛ فرخ‌خان امین‌الدوله، *مجموعهٔ اسناد و مدارک*، ۱۲۷۴ - ۱۲۷۵، به کوشش کریم اصفهانیان، تهران، ۱۳۵۰ش؛ قاسمی، ابوالفضل، «الیگارشی یا خاندانهای حکومتگر ایران» در *خاطرات وحید*، شم ۱۳، آبان - آذر ۱۳۵۱ش؛ محبوبی اردکانی، حسین، «ترکه‌نامهٔ میرزاحسین‌خان سپهسالار» در *راهنمای کتاب*، س ۱۹، ۱۳۵۵ش؛ مدرسی چهادهی، نورالدین، «سلاسل تصوف ایران» در مجلهٔ وحید، ش ۹، دورهٔ چهارده؛ معتمدی، علی، «سه سمت در یک مأموریت»، *سالنامهٔ دنیا*، سال بیست و چهارم، ۱۳۴۷ش؛ معصوم علیشاه، محمد، *سفرنامهٔ نایب‌الصدر شیرازی*، تهران، بابک، ۱۳۶۲ش؛ معلم حبیب‌آبادی، *مکارم‌الآثار*، اصفهان، ۱۳۵۱ش؛ *نشریهٔ وزارت امور خارجه*، شم ۴ (جلد اول)، آذر ۱۳۲۸ش؛ وزیری کرمانی، احمدعلی، *تاریخ کرمان*، به کوشش محمدابراهیم باستانی پاریزی، تهران، ۱۳۴۰ش؛ *یاد*، فصلنامهٔ تاریخ انقلاب اسلامی ایران، س ۵، شم ۲۰، پاییز ۱۳۶۹؛ نیز:

ÄghäKhän, *The Memoires*, London, 1954, Algar, Hamid, "The Revolt of AghaKhan Mahallati and the Transference of the Isma'ili Imamate to India", *studia Islamica*, California, 1969; Rizvi,A.A., *"The Breakdown of Traditional Society"*,*The Cambridge History of Islam*,Vol 2 A.

افسانه منفرد

آقا رضا، فرزند علی‌اصغر کاشی، نقاش چیره‌دست و نامدارِ سده‌های ۱۰-۱۱ق/۱۶-۱۷م.

منابع و اطلاعات موجود در شرح احوال و آثار او را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: نخست، نقاشیها و آثار به جامانده از او، چون «مرقع گلشن» که در فاصلهٔ ۱۰۰۸ - ۱۰۱۸ق / ۱۵۹۹ - ۱۶۰۹م به جهانگیر (حک: ۱۰۱۴ - ۱۰۳۷ق) تقدیم داشت و اکنون در موزهٔ گلستان تهران نگهداری می‌شود و مرقعی به ضمیمهٔ نسخهٔ خطی کتاب *انوار سهیلی* (شم ۱۸۵۷۹) در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا؛ دستهٔ دوّم منابع متقدم و همعصر او، از جمله *جهانگیرنامه*، *تاریخ عالم آرای عباسی* و *گلستان هنر*، که آگاهیهای مختصری دربارهٔ او به دست داده‌اند.

تاریخ ولادت آقارضا دانسته نیست، امّا با توجه به امضای یکی از آثارش که در آن خود را در ۱۰۳۰ق، ۶۰ ساله خوانده است می‌بایست در ۹۷۰ق/۱۵۶۳م متولد شده باشد (کریم زاده، ۲۰۱-۲۰۲؛ دریائی، ۶۸).

آقارضا در اصل کاشانی بود و اینکه او را هروی خوانده‌اند یا از آن روی است که وی چندی در هرات به سر

برده یا آقا رضا هروی احتمالاً شخصی دیگر غیر از آقارضا کاشی بوده است. آقارضا حدود ۱۰ سال از ایام کودکی خود را به همراه خانواده‌اش در مشهد در دربار سلطان ابراهیم میرزا گذراند، و در این مدت در منزل شرف‌الدین حسین منشی قمی پدر قاضی میراحمد منشی اقامت گزید (منشی قمی، ۱۹۳). پدر وی نقاش معروفِ دربارِ سلطان ابراهیم میرزای صفوی (۹۸۴ق) بود. آقا رضا نزد پدر و سایر استادان آن زمان از جمله عبدالواحد شیرازی به فراگیری هنر نقاشی پرداخت وبه‌ویژه در طراحی چهره به مهارتهایی دست یافت و در سیاه‌قلم از پدر پیشی گرفت (همو، ۱۴۹؛ اسکندربیگ، ۱/۱۷۶؛ سهیلی، ۱۵۰؛ دریائی، همانجا). او در همان اوان جوانی به دربار شاه عباس اوّل (حک: ۹۹۶-۱۰۳۰ق) راه یافت، و دیری نپایید که چهره پرداز خاص دربار صفوی شد؛ چندانکه شاه عباس به وی لقب «نادرة الزمان» و «وحیدِ دوران» داد و نیز مؤلف کتاب *گلستان هنر* (ص۱۴۲-۱۵۰) او را برتر و بالاتر از مانی و بهزاد به شمار آورد، امّا چندی بعد به سبب بی‌بندوباری از دربار رانده شد (منشی قمی، ۱۴۹-۱۵۱؛ اسکندربیگ، همانجا؛ کریم زاده، ۲۰۱؛ بیانی، ۲۳۵). او سرانجام راهی هندوستان گردید. تاریخ ورود او به شبه‌قاره دانسته نیست، اما با توجه به اینکه اثرش در شبه‌قاره متعلق به ۱۰۰۸ق است، سفر وی می‌بایست پیش از این تاریخ صورت گرفته باشد. سفر وی به هند از طریق مشهد و قندهار بوده است. او در مشهد در منزل حاجی میرزا خواجگی صورتی کشید و درکنار آن امضا کرد «راقمه رضا سنه ۱۰۰۷ق». در هند به خدمت جهانگیر که در آن زمان بر پدر شوریده بود و در الّله آباد دعوی سلطنت داشت درآمد و کارگاه هنری مستقلی برای خود ایجاد کرد. چون شاهان مغول‌به‌ویژه جلال الدین اکبر و فرزندانش جهانگیر آرزومند بودند که در جلال و شوکت و عالم‌آرایی بر شهریاران صفوی برتری یابند، مقدمات بسیاری برای هنرمندانی چون آقارضا فراهم ساختند. و آقارضا و فرزندانش ابوالحسن توانستند با بسط و تلفیق هنر صفوی که از ایران به ارمغان برده بودند با هنر هندی مکتب پرمایه‌ای ایجاد کنند که سالها در آن دیار رواج داشت. نخستین اثر آقارضا در هند، در ضمائم مرقع گلشن در تهران بارقم «شاه سلیم، غلام بااخلاص، آقا رضای مصوّری،...فی‌التاریخ، رمضان ۱۰۰۸» نگهداری می‌شود (کریم زاده، ۲۰۱-۲۰۲؛ دریائی، ۶۸-۶۹؛ سهیلی، بیانی، همانجاها؛ نیز قس: ایرانیکا، 2/180-181).

آقا رضا در آثاری که در هند از خود به‌جا گذاشته خویش را «غلام»، «بنده» و «مریدِبا اخلاصِ» شاه سلیم یا پادشاه سلیم خوانده و نیز در ادامهٔ نام خودش نسبتِ «جهانگیری» یا «جهانگیر شاهی» اضافه کرده است. به علت شباهت آثار نخستین این هنرمند با نقاشیهای رضا عباسی، که گاه تنها رقیب آقارضا بود و پس از او نقاش ویژه دربار صفوی شد، آثار آن دو گاه با یکدیگر خلط شده اما با تحقیقات جدیدی که در این اواخر انجام گرفته تا حدّی این مشکل برطرف گردیده است (نک: کریم‌زاده، ۲۰۲؛ جغتائی، ۳۱-۳۶؛ همایونفرخ، ۲۷-۳۰؛ اقبال، «آثار رضا عباسی...»، ۳۷-۵۷). ظاهراً پرسی براون نخستین کسی بود که بر اساس مطالب و گزارشهای *جهانگیرنامه*، «آقارضا» و «رضا عباسی» را شخصیتهای جداگانه دانست، پس از او سرتوماس آرنولد نیز این مطلب را تأیید کرد (جغتائی، ۳۴).

برخی از محققان آقارضا کاشی و آقا رضا هروی را دو تن جداگانه دانسته‌اند. در منابع دورهٔ صفوی هیچ‌گونه اطلاعی از آقا رضا پس از رانده شدنش از دربار صفوی در دست نیست. از سوی دیگر، در دورهٔ جهانگیری نیز اطلاعی از سوابق وی و خانواده‌اش موجود نیست و لذا صرفاً به خاطر نسبت «هروی» و «کاشانی» نمی‌توان آن دو را شخصیتهای جداگانه‌ای انگاشت. او چه بسا در مدت اقامتش در مشهد، مدتی نیز در هرات به سر برده و از آنجا نسبت هروی یافته باشد.

تاریخ وفات آقا رضا دانسته نیست، امّا با توجه به

اینکه رقم یکی از تصاویرش ۱۰۳۰ق است (کریم زاده، ۲۰۱-۲۰۲)، درگذشت وی را می‌بایست پس از این تاریخ دانست. دو فرزند آقا رضا یکی ابوالحسن و دیگری محمد عابد از هنرمندان برجستهٔ عصر خود بودند. جهانگیر در ۱۰۲۷ق به ابوالحسن لقب «نادر الزمانی» داد و در کتابش او را همردیف عبدالحی و بهزاد دانست (جهانگیر، ۲۶۶). ورما[1] در کتابِ «نقاشان مغول»[2] (ص55-48) فهرستی شامل ۶۴ تصویر از ابوالحسن نادرالزمانی به دست داده است. دومین پسر او محمد عابد بود که ورما از چند نقاشی او یاد کرده است (همانجا). نقاشیهای وی بیشتر متعلق به دوران شاه‌جهان است.

برخی از آثار اصیل و رقم دار آقارضا عبارتند از:

۱.تصویری زیبا و نفیس در یکی از مرقعات موزهٔ ویکتوریا و آلبرت لندن. در این تصویر پیرمردی با دستار سپید در حالی که یک پای خود را بر زمین نهاده و پای دیگر را بلند کرده پیکانی را به سوی هدف نشانه گرفته است. بر روی پای چپ او یک کمان آویزان و یک گرز فلزی دیده می‌شود.

۲.تصاویر کتابِ *انوار سهیلی*، این کتاب در ۱۰۱۸ق برای جهانگیرشاه، و زیرِ نظر آقا رضا که سرپرست گروه ۱۶نفری نقاشان معروف آن دوره بود، فراهم آمده است. ۵ تصویر این کتاب اثر آقا رضاست و در ذیل آنها اسامی آقا رضا، آقا محمّدرضا و محمد رضا با عنوان اضافی مرید یا مرید پادشاه دیده می‌شود. البته آقا رضا در ارائه نقاشیهای *انوار سهیلی* تحت تأثیر نقاشی هندی به گونه‌ای رئالیسم گراییده است. برخی بر آنند که فقط تصویر شمارهٔ ۲۹ کتاب *انوار سهیلی* عملِ آقارضا، و بقیه کار هنرمندان دیگر دربار بوده است (دریائی، ۶۹-۷۰؛ کریم‌زاده، ۲۰۲-۲۰۳؛ جغتائی، ۳۵-۳۶). این تصویر مجلس بزمی شاهانه است که شاه جوان را در حال صحبت با ندیمان نشان می‌دهد. از نوشتهٔ بالای تصویر برمی‌آید که یکی از خواص نزدیک، طبق زرینی زیر قبای خود پنهان کرده و شاه متوجه آن شده است. در این اثر، شاه در وسط تالار نشسته و چند نوازنده در کنار دیده می‌شوند و عده‌ای نیز به خدمت مشغولند. در پایین جدول به خط قرمز امضای «آقا رضا» آمده است (نک: هنر و مردم، شم ۱۸۲).

۳.تصویر نشستهٔ شاهزادهٔ جوانی که بازی شکاری به دست گرفته و دو زانو در مقابل پیرمردی قرار دارد. مرد تنومندی نیز در کنار جوی آب و جوانی در حال نواختن عود دیده می‌شود و در گوشهٔ چپ تصویر اسب شاهزاده، قرار دارد. این اثر را نقاش در ۱۰۳۰ق در سن ۶۰ سالگی به تصویر کشیده است و خود را در آن مرید با اخلاص آقارضا جهانگیر پادشاهی خوانده است (نک: روی جلد هنر و مردم، شم ۵۳ و ۱۲۱).

۴.تصویری در مرقع گلستان که در آن پادشاهی دوزانو در خدمت پیرمردی لاغر اندام نشسته و صحبت می‌کند. پیرمرد در میان برکه آب و درختی بلند دوزانو برروی زمین نشسته و قوش باز و کماندار سلطنتی درپشت سر پادشاه دیده می‌شود. یکی از ندیمانِ مرشد، کنار دست وی قرار گرفته و درخت پربرگ انگوری نیز در تصویر دیده می‌شود. روی تکه سنگی در تصویر این رقم آمده است: «مرید با اخلاص آقا رضا».

۵.آثاری که از وی در کتابخانهٔ گلستان تهران وجود دارد بدین شرح است:

الف- تصویر مجلس شاهانه و جمع نوازندگان، با رقم: «عمل رضای مرید پادشاه سلیم».

ب- تصویر مرد جوانی که نامه می‌خواند با رقم: «بندهٔ با اخلاص آقارضا».

ج- تصویر شاه سلیم با دوستان خود در صحرا با رقم: «آقا رضا مرید با اخلاص عمل نادرالزمانی جمعه تمام شد».

۶.تصویر مجلس شاهانه جهانگیر که شاه در آن با آرایش و صلابت پادشاهی در قصر نشسته است. در این تصویر ۴ مستخدم مخصوص در صحن باغ دیده می‌شوند

1. Verma 2.Moghal Painters..

منظرهٔ باغ و تصویر قصر سلطنتی و افق دور و نمایش کوهها بسیار هنرمندانه نقاشی شده است. این اثر با رقم: «عمل غلام باالخلاص آقا رضا مصوّر جهانگیر شاهی» در موزهٔ هنرهای تزیینی ایران نگهداری می‌شود (نک: روی جلد هنر و مردم، شم ۶۵).

۷. تصویر دختری با لباس سبز و کلاهی پارچه‌ای که بادبزنی نگارین در دست گرفته و در محلی ایستاده است. در زمینهٔ این تابلو چند گل و چند تکه سنگ در بالای تصویر و یک ردیف ابر چینی (چین دومانی) دیده می‌شود. مهر مخصوص سلطنتی باسجع (بندهٔ شاه ولایت عباس) در قسمت بالا و سمت راست جلب نظر می‌کند. رقم نقاش به خط قلم مویی چنین است «مشقهٔ آقا رضا».

۸. تصویری از سعدی در حال مطالعهٔ کتاب. این تصویر در کتابخانهٔ ملّی اتریش (شم ۳۱۳) در مجموعه‌ای به نام «مجموعهٔ مختلط»[1] موجود است. این مرقع مشتمل است بر چندین صفحه از خطوط بسیار زیبای خوشنویسان عهد صفوی و چند صفحهٔ نقاشی که یکی از آنها کار آقا رضا کاشانی است. کورت هولتر[2] نقاشی آقا رضا را از سعدی در آخر کتاب «صورتهای ایرانی»[3] با همان رنگهای اصلی به چاپ رسانده است (اقبال، «تصویری از شیخ سعدی...» ۴۶۰؛ برای موارد دیگر نک: کریم زادهٔ تبریزی، ۲۰۳-۲۰۵؛ دریائی، ۷۱-۷۲؛ جغتائی، ۳۶؛ *ایرانیکا*، 2/181-182؛ تیتلی، 205-206, 186؛ *آثار ایران*، ۱/۵-۱۰؛ سوارپ، 146؛ بینیون، 192، 149؛ آشر، 1(4)/101-105؛ بیخ، 78 , 1(3)/72-73).

منابع: اسکندر بیگ ترکمان، *تاریخ عالم آرای عباسی*، تهران، ۱۳۵۰ش؛ اقبال، عباس، «تصویری از شیخ سعدی، کار آقا رضا، نقاش معروف عصر صفوی»، مهر، تهران، س۸، ۱۳۳۱ش؛ همو؛ «آقا رضا عباسی و آقا رضا کاشی»، یادگار، تهران، س۲، شم ۱۰، ۱۳۲۵ش؛ بیانی، مهدی، *کارنامهٔ بزرگان ایران*، تهران، ۱۳۴۰ش؛ جغتائی، محمد، «سخنی پیرامون هنر بهزاد و آقا رضا»، ترجمهٔ محمد ریاض، هنر و مردم، تهران، س۱۶، شم ۱۸۲، ۱۳۵۶ش؛ دریائی، ابوالفضل، تأثیر فرهنگ و هنر ایران در شکل‌گیری مکتب *نقاشی هند و ایرانی در دورهٔ بابریان هند*، پایان نامهٔ تحصیلی دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ۱۳۷۲ش؛ سهیلی خوانساری، احمد، پاورقی بر *گلستان هنر*، (نک: همین منابع، منشی)؛ کریم‌زادهٔ تبریزی، محمدعلی، *احوال و آثار نقاشان قدیم ایران و برخی از مشاهیر نگارگر هند و عثمانی*، لندن، ۱۳۶۳ش؛ منشی قمی، احمدبن شرف‌الدین حسین، *گلستان هنر*، به کوشش احمد سهیلی خوانساری، تهران، بی‌تا؛ همایونفرخ، رکن‌الدین، «کارنامهٔ هنری هنرمندان همنام رضا عباسی، رضا مصوّر کاشی، آقا رضا مصوّر هروی»، در هنر و مردم، تهران، س ۱۴، شم ۱۵۸، ۱۳۵۴ش؛ نیز:

Asher, C.B., *The New Cambridge History of India, Architecture of Mughal India,* Cambridge,New Delhi, 1987; Beach,M.C., "Mughal and Rajput Painting"in *New Cambridge History of India,* Cambridge, New Delhi, 1987; Binyon. and J.v.S. Wilkinson, and, Basil Gray, *Persian Miniature Painting,* NewYork, N.d; *Iranica;* Titley,N.M., *Persian Miniature Painting,* London, 1983; Swarup, sh, *5000 Yers of Arts and Crafts in India and Pakistan,* Bombay, 1968; Verma. A. M, *Mughal Painters and Their Works*, Delhi, 1990.

نذیر احمد ـ محمد جواد شمس

آقا صادق حسین نقوی ← آغا صادق حسین نقوی

آقا صوفی، مترجم و انقلابیِ مسلمانِ هند در سدهٔ اخیر.

آقا صوفی مبارزی سیاسی و ضد استعمار بود و سالها علیه انگلیسیها جنگید. وی مسئولیت پخش اعلامیه‌های تبلیغاتی را بر عهده داشت. این فعالیتها موجب دستگیری و محکومیت و زندانی شدن او شد و سرانجام نیز در زندان دست چپ خود را از دست داد. وی که متحمل رنجهای بسیاری شده بود، پیش از جنگ جهانی اول به همراه آقا سردار هندی (لاهوری) جلای وطن کرد و به ایران پناه آورد و در شیراز ساکن شد و در آن شهر ازدواج کرد و صاحب

1.Cadex Mixte 2.Kurt Holter 3.*Persische Miniaturen*

فرزند شد. او در شیراز ضمن ادامه فعالیتهای سیاسی به تدریس زبان انگلیسی نیز پرداخت.

آقا صوفی در ۱۳۳۳ق در تأسیس و انتشار روزنامه *تازیانهٔ غیرت* با منکوآقاخان اصفهانی همکاری کرد. دشمنی او نسبت به استعمارگران، خاصه انگلیسیها سبب کینه‌توزی و انتقام‌جویی آنان گردید، از این رو به دنبال همکاری عبدالحسین‌میرزا فرمانفرما، والی فارس، با انگلستان در تشکیل واحد پلیس جنوب، آقا صوفی نیز دستگیر شد و به زندان افتاد، و در آنجا به یاری هم‌بند ایرانی خود با خوردن سم خودکشی کرد.

او به عنوان وطن‌خواهی ملی‌گرا در طول حیات خویش متحمل رنج آزار فراوان شد، اما از تعقیب هدف خود که روشنگری اذهان جوانان نسبت به اهداف ملل استعمارگر بود، لحظه‌ای غافل نماند. آقا صوفی هنگام اقامت در شیراز، دو کتاب به فارسی ترجمه کرد:

۱. *دوستداری وطن*، تألیف سردار جتیسنکه لاهوری، که اصل آن به زبان اردو است. این اثر شامل بیش از ۶۹ حکایت تاریخی است. در این کتاب ضمن بیان مطالب تاریخی، احساسات وطن‌پرستانه به جوانان القا شده است. دوستداری وطن در ۱۳۳۱ق به کوشش علی‌اصغر حکمت در شیراز با چاپ سنگی منتشر شد.

۲. *دام صیادان یا عبرت ایرانیان*، تألیف کشیشی معروف به نام ولیم هورت، در بارهٔ افشاگری اعمال دولت انگلیس در هند که برخلاف آیین و احکام دین مسیحیت بود و آقا صوفی آن را از انگلیسی به فارسی ترجمه کرد و به کوشش میرزامحمدرحیم عکاس‌باشی کازرونی در شیراز پنهانی به چاپ رساند (نک: آدمیت، ۱۰۴، ۳۲۹-۳۳۲؛ صدرهاشمی، ۶۹۱؛ مشار، ۲/۲۰۱۶، ۲۲۲۴).

منابع: آدمیت، محمدحسین رکن‌زاده، *فارس و جنگ بین‌الملل*، تهران، ۱۳۴۹ش؛ صدرهاشمی، محمد، *تاریخ جرائد و مجلات ایران*، تهران ۱۳۶۳ش.

ثریا پناهی

آقا مهدی لکهنوی، فرزند سیدمحمدتقی (۱۳۱۶ - ۱۴۰۶ق / ۱۸۹۸-۱۹۸۶م) عالم و نویسندهٔ شیعی مذهب و از نوادگان سید دلدار علی.

خاندان وی از سادات برجسته و عالمان و مجتهدان شیعی اوده بودند و خدمات دینی و علمی بسیاری در جهت اعتلای فرهنگ تشیع انجام دادند. نَسَب او به ۴ واسطه به سیّد دلدار علی (وفات: ۱۲۳۵ق) مؤسس و بزرگ آن خاندان و نخستین امام جماعت شیعیان اوده در دورهٔ نواب آصف‌الدوله (وفات ۱۲۱۲ق) می‌رسد. علاوه بر نیای بزرگش، بسیاری از افراد خاندان او در شمار عالمان و مجتهدان بودند (آقا مهدی، ۱۲۴/۲؛ نوگانوی، ۱۲۴-۱۲۸، ۱۴۶-۱۵۲؛ نقوی، ۵۸-۵۹؛ کاظم‌علی، ۸۴؛ نیز برای اطلاع از تاریخ اوده در آن عصر، نک: بهتنگر[1]، 151؛ وستوا[2]، 29). آقا مهدی در ۱۳۱۶ یا ۱۳۱۵ق در لکهنو ولادت یافت.در آغاز نزد پدرش به فراگیری علم فقه، اصول، منطق و فلسفه پرداخت و در فعالیتهای دینی - علمی دستیار پدر بود. پس از آن به مراکز علمی و فرهنگی لکهنو چون مدرسهٔ واعظین و کتابخانهٔ رام‌پور، راه یافت. کار مهم او تأسیس انجمن «جمعیت خدّام عزا» بود که نخست در لکهنو و سپس شعبهٔ آن را در کراچی بنیاد نهاد (دانش، ۱۸-۲۶). وی در ۱۳۸۰ق/ ۱۹۶۰م، در ۶۴ سالگی به پاکستان هجرت کرد و در کراچی ساکن شد و تا پایان عمر در آنجا زیست. آقا مهدی علی‌رغم شرایط نامساعد کراچی، همچنان به فعالیتهای دینی و علمی خود ادامه داد و چنانکه گذشت، انجمن جمعیت خدّام عزا را نیز در آنجا بر پا ساخت. وی عمر خود را وقف زنده نگاهداشتن یاد و خاطرهٔ اهل بیت(ع)به‌ویژه قیام عاشورا و اصحاب و فرزندان امام حسین(ع) کرد. بیشتر تألیفات او در بارهٔ امام حسین(ع) و واقعهٔ کربلا است (دانش، ۲۳-۲۴؛ نیز برای اطلاع نک: بخش آثار). آقا مهدی در ۲۰ ذی‌القعده در کراچی درگذشت و در همانجا به خاک سپرده شد (دانش، ۱۸-۲۶).

1. Bhatnagar 2. Vastava

آثار: از او آثار متعددی بر جای مانده که برخی از مهم‌ترین آنها عبارتند از: ۱. *بی‌بی پاک دامنان*، چاپ کراچی ۱۴۰۳ق/ ۱۹۸۳م؛ ۲. *تاریخ شهزاده علی‌اصغر*، این کتاب توسط جمعیت خدّام عزا در لکهنو چاپ شده است؛ ۳. *تاریخ لکهنو*، این اثر دارای ۳ بخش است. بخش نخست مصور و در کراچی در ۱۹۷۶م به طبع رسیده و دومین بخش آن نیز مصور است و در همانجا، (۱۴۰۴ق/ ۱۹۸۴م) به طبع رسیده است. امّا قسمت سوّم هنوز چاپ نشده است (نک: دانش، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۲۵)؛ ۴. *الحجة عجل‌الله فرجه*، کراچی، ۱۳۸۶ق؛ ۵. *الحسین*، چاپ جمعیت خدّام عزا لکهنو؛ ۶. حسین *اور مذهب*، چاپ جمعیت خدّام عزا لکهنو؛ ۷. *حصول اسلام کی حقیقت*، جمعیت خدّام عزا لکهنو؛ ۸. *حضرت غفران مآب*، جمعیت خدّام عزا، کراچی، چاپ دوّم ۱۴۰۲ق/ ۱۹۸۲م؛ ۹. *زندگانی علی‌اکبر* (ع)، در کراچی رحمت‌اللّه‌بک آن را در ۱۹۸۴م چاپ کرده است؛ ۱۰. *سوانح حیات جناب حر*، چاپ کراچی، ۱۴۰۴ق/ ۱۹۸۴م؛ ۱۱. *سوانح حیات شهزاده زیب‌النساء*، دختر شهنشاه اورنگزیب عالم‌گیر، این اثر در کراچی در ۱۹۷۷م چاپ شده است؛ ۱۲. *سوانح عمری حبیب بن مظاهر*، جمعیت خدّام عزا، لکهنو.

مقاله‌ها و کتاب‌های دیگری نیز از او بر جای مانده که برخی از آنها هنوز به طبع نرسیده است (برای اطلاع نک: آقا مهدی، ۱/ ۶، ۲/ ۲۰؛ دانش، ۲۴، ۱۰۶-۱۱۶).

منابع: آقا مهدی لکهنوی، *تاریخ لکهنو*، کراچی، ج ۱، ۱۳۹۶ق/ ۱۹۷۶م، ج ۲، ۱۴۰۴ق/ ۱۹۸۴؛ دانش، علی احمد، *خطوطِ مشاهیر به نامِ داکتر سکندر آغا*، لکهنو، ۱۹۹۴م؛ کاظم علی‌خان، «اودهـ مین اردو شاعرون کی آخری آرام گاهین»، نیادور لکهنواودهـ، شم ۱، فوریه ـ مارس، ۱۹۹۴م؛ نقوی، سید سبط محمد، «او دهـ کی چند ممتاز علماء» مجلهٔ *نیادور لکهنو اودهـ* شماره ۱، فوریه - مارس ۱۹۹۴م؛ نوگانوی، محمدحسین، *تذکرهٔ بی بها فی تاریخ العلماء*، دهلی، ۱۹۳۱م؛ نیز:

Bhatnagar. G. D., *Awath under wajid Ali Shah Bhartiyavidya Prakeshare*, Awadh, 1968; vastava A.L, *The first two Nawabas of Awadh*, Agra, 1959.

کاظم علی‌خان

آکادمی اقبال، پاکستان، مؤسسه‌ای است علمی و فرهنگی و تحقیقاتی برای معرفی، انتشار و ترویج آثار و اندیشه‌ها و آرای اقبال لاهوری.

این آکادمی در ۱۹۵۱م در کراچی، پایتخت وقت پاکستان، به صورت نیمه رسمی و در ۱۹۶۲م، طبق لایحه‌ای که در مجلس مرکزی تصویب شد، به طور رسمی تأسیس گردید (*اقبال آکادمی*، ۲؛ خسروشاهی، ۱۴). آکادمی پس از انتقال پایتخت پاکستان از کراچی به اسلام‌آباد به لاهور منتقل شد و در حال حاضر در «ایوان اقبال» لاهور، مستقر است. سازمان علمی و اداری آکادمی مشتمل است بر «صدر» یا ریاست عالیه، رئیس، نایب رئیس، حسابدار، دبیر، هیئت امنا و هیئت مدیره. ریاست عالیه آکادمی با رئیس جمهور وقت کشور و ریاست هیئت امنا با وزیر فرهنگ و آموزش دولت مرکزی است. نایب رئیس و حسابدار برای مدت معیّنی از طرف صدر آکادمی تعیین می‌شوند. نایب رئیس معمولاً دانشمندی صاحب اثر در زمینهٔ اقبال‌شناسی است و در حال حاضر دکتر جاوید اقبال، فرزند علاّمه محمد اقبال، این مقام را در دست دارد. «دبیر» آکادمی مدیریت اجرایی آکادمی را برعهده دارد و او نیز باید اقبال‌شناسی سرشناس و در آن زمینه صاحب اثر یا دارای دانشنامهٔ دکتری باشد. وی از طرف هیئت امنا برای مدت معیّنی تعیین می‌شود(*اقبال آکادمی*، ۲، ۳۲-۳۶؛ خسرو شاهی، ۱۴).

آکادمی اقبال برای تحقق اهداف مذکور، فعالیتهای خود را در این چهار چوب محصور کرده است:

۱. انتشار و انتقال اشعار و اندیشه‌های اقبال به اقصا نقاط پاکستان از طریق تألیف کتب و نشریات مختلف؛ ۲. جذب پژوهشگران برای پژوهش در بارهٔ زندگی، اندیشه و آثار اقبال؛ ۳. چاپ و نشر کتابهای ارزشمند در بارهٔ اقبال و

موضوعات مورد علاقهٔ او به قلم نویسندگان داخلی و خارجی به زبانهای زندهٔ دنیا؛ ۴. اعطای جوایز به نویسندگانی که در بارهٔ اقبال تألیفات ارزنده‌ای ارائه دهند؛ ۵. برگزاری میز گرد، سمینار، نمایش و کنگره در بارهٔ اندیشه و هنر اقبال؛ ۶. مساعدت به اقبال‌شناسان سرشناس که به نمایندگی از سوی آکادمی، در کنگره‌های اقبال‌شناسی در داخل و خارج از کشور شرکت کنند؛ ۷. برگزاری نمایشگاه در داخل و خارج از کشور برای عرضهٔ کتابها، مجلات و مقالاتی که آکادمی یا مؤسسه‌های دیگر در بارهٔ اقبال چاپ کرده‌اند؛ ۸. همکاری با دیگر ادارات و مؤسسه‌های علمی و فرهنگی پاکستان که دربارهٔ اقبال و نشر و ترویج پیام وی فعالیت دارند (*اقبال آکادمی*، ۳-۴؛ خسروشاهی، ۱۸).

آکادمی اقبال برای یاری رساندن به پژوهشگران و تسریع در تحقق این اهداف گامهای مهمی برداشته است، از آن جمله: گردآوری دست‌نویسهای اقبال، چاپهای نخستین و کمیاب و نایاب کتابهامقالات و نامه‌های اقبال و نامه‌های دیگران به اقبال و وسائل شخصی او که پس از تأسیس موزهٔ اقبال در منزل مسکونی وی، بدانجا انتقال یافت و هم اینک با مساعدت مالی دولت ادار می‌شود. هدف از این کار ارائهٔ اطلاعات اساسی و دست اوّل به اقبال‌شناسان است (*اقبال آکادمی*، ۴-۵؛ خسروشاهی، ۱۵-۱۶).

آکادمی برای سازماندهی فعالیّتها و ارزشیابی دست‌آوردها، کارهای خود را بر اساس موضوع به گروههای زیر تقسم کرده است:

۱. **بخش انتشارات**: فعالیت این بخش منحصر به چاپ کتابها، مجلات و جز آن، از محققان داخلی و خارجی به زبانهای مختلف و به هزینهٔ آکادمی است. این کتابها افزون بر آنکه به ادیبان سرشناس و دانشمندان اهدا می‌شود، در نمایشگاههای داخل و خارج از کشور و در محل آکادمی نیز برای فروش عرضه می‌شود. تاکنون تعداد زیادی کتاب را این بخش چاپ و نشر کرده است (*اقبال آکادمی*، ۶-۹).

۲. **بخش ترجمه**: در این بخش آثار منظوم و منثور اقبال به همت مترجمان دانشمند و سرشناس، به زبانهای مهم دنیا و محلی پاکستان چون اردو، انگلیسی، فارسی، عربی، بنگالی، سندی، پشتو، پنجابی، و غیره ترجمه و چاپ می‌شود. تاکنون ۱۳ کتاب اقبال در این بخش ترجمه شده و شمار دیگری نیز در دست ترجمه است (اقبال آکادمی، ۶، ۲۳-۲۴).

۳. **بخش مجلات**: این بخش دو مجله به نام *اقبالیات* به اردو و دیگری *اقبال ریویو*[1] به انگلیسی ـ که در هر سال دو شماره از آنها منتشر می‌شود ـ و نیز مجله سالیانهٔ *اقبالیات* را به زبان فارسی و عربی منتشر می‌کند. در این مجلات مقالاتی در بارهٔ اقبال و نیز فرهنگ و تمدن، فلسفه، تاریخ، نهضت پاکستان، علوم اجتماعی و شعر و ادب اسلامی و آن سرزمین درج می‌شود (اقبال آکادمی، ۱۸؛ خسروشاهی، ۱۹).

۴. **بخش روابط عمومی**: این بخش به سؤالهای پژوهشگرا حلی و خارجی در بارهٔ زندگی و آثار و اندیشه و هنر اقبال پاسخ می‌دهد و آنها را راهنمایی می‌کند (*اقبال آکا ی*، ۱۷).

۵. ۀ **ادبی**: این بخش در ۱۴۰۴ق/ ۱۹۸۴م، برای انتقال پیـ م اقبال به ادیبان، شاعران و محققان تشکیل شد. جلسات بحث و مذاکرهٔ این انجمن سالی چند بار در لاهور برگزار می‌شود که در آنها اقبال‌شناسان برجستهٔ کشور با مقالات و سخنرانیها، تحقیقات خود را در بارهٔ اقبال ارائه می‌دهند (اقبال اکادمی، ۸؛ خسروشاهی، ۱۷)؛

۶. **بخش سمعی و بصری**: وظیفهٔ آن ضبط و پخش اطلاعات سمعی و بصری در بارهٔ اقبال است (*اقبال آکادمی*، ۲۱-۲۳)؛

۷. **کتابخانهٔ اقبال**: این کتابخانه در ساختمان آکادمی مستقر است و علاوه بر کتابهایی از اقبال و نیز کتابهایی

1. Iqbal Review

دربارهٔ اقبال، کتابهای بسیاری هم در موضوعات فلسفه، الهیات، تاریخ، نهضت پاکستان، عرفان و تصوف، جامعه‌شناسی، فرهنگ و هنرهای زیبا و جز آن و همچنین مجله‌های تحقیقی معروف و کتابهای نایاب برای استفاده پژوهشگران در آن گردآوری شده است (اقبال اکادمی، ۹-۱۰؛ خسروشاهی، ۱۷).

منابع: *اقبال آکادمی پاکستان* (معرفی نامه به زبان اردو)، لاهور، بی‌تا؛ خسروشاهی، هادی، *مقدمهٔ اندیشه‌های اقبال لاهوری* تألیف سیدغلامرضا سعیدی، تهران، بی‌تا.

محمد سلیم مظهر

آکادمی غالب، از مراکز مهم ادبی و فرهنگی دهلی، منسوب به میرزا اسدالله غالب دهلوی (وفات: ۱۲۸۶ق/ ۱۸۶۹م)، شاعر و نویسندهٔ مشهور اردو و فارسی‌گوی شبه‌قاره.

این آکادمی در یکصدمین سال درگذشت غالب (ح ۱۳۸۶ق) به پیشنهاد و همّت چند تن از دانشمندان و صاحب‌منصبان هند چون حکیم عبدالحمید متولّی‌بنیاد همدرد، پرفسور همایون کبیر، از دانشمندان و وزرای مرکزی هند، گوپی‌نات‌امن، شاعر مشهور، و خواجه غلام‌السیّدین، دانشمند و نویسنده، تشکیل شد و در ۲۲ فوریهٔ همان سال ساختمان آن را نیز ذاکر حسین‌خان، رئیس جمهور وقت هندوستان، افتتاح کرد. امور اجرایی این آکادمی در دست شورای مرکزی است که زیر نظر مدیر آن قرار دارد.

آکادمی غالب، اساساً برای تحقیق در احوال و آثار این شاعر مشهور، و دانشمندان و ادیبان معاصر او، تشکیل شده است، امّا اهداف دیگری نیز در دستور کار خود دارد که از جملهٔ آنهاست: ایجاد موزهٔ غالب، گردآوری هر آنچه در بارهٔ غالب در سراسر جهان نوشته شده و می‌شود، ترویج زبانهای شرقی و تشکیل کلاسهای آموزشی، تشکیل سمینارهای ادبی، مجالس شعرخوانی، نمایشگاه، اجرای نمایشها، چاپ و انتشار کتابها و مقالات تحقیقی در بارهٔ غالب و عصر او.

آکادمی غالب دارای کتابخانه‌ای است متشکل از آثار ادبی به زبانهای مختلف خاصه زبانهای فارسی، اردو و انگلیسی. گذشته از جلسات و سمینارها و مجالس ادبی که خود آکادمی در این محل برگزار می‌کند، بعضی مجالس و سمینارهای علمی و ادبی مراکز دیگر نیز در این آکادمی برگزار می‌گردد.

منابع: نظام‌الدین، *فهرست کتب و مطبوعات غالب*، دهلی نو، غالب اکیدمی؛ نیز:

Memorandum of Association and Rules and Regulations of Ghalib Acadimy, Hamdard Foundation, Delhi, 1969.

ذاکرهٔ شریف‌قاسمی

آگاه، علی‌رضاخان، فرزند حسین‌دوست شمس‌الدوله، ملّقب به «ضیاءالدّوله» و متخلص به «آگاه»، از شاعران و دولتمردان شبه قاره در سدهٔ ۱۲ق/ ۱۸م. وی از رؤسای قوم نایط ، قومی در مناطق هند جنوبی ، بود. فنون شعری و خوشنویسی را نزد سیدعبدالقادر فرا گرفت. آگاه در مدتی که ریاست قوم خود را بر عهده داشت به سخاوت و دلاوری مشهور بود. او در اواخر سدهٔ ۱۲ق از مقام خود عزل شد و به دنبال آن به حیدرعلیخان بهادر (۱۱۳۴-۱۱۹۷ق)، والی میسور، توسل جست و منصب «بخشیگری» یافت. آگاه مدتی در این سمت باقی ماند و سرانجام هنگامی که به قصد بازپس‌گیری کرناتک[1] ، ناحیه‌ای در جنوب هند ، روانه شد، در نخستین منزل درگذشت. از او ابیات اندکی بر جای مانده که برخی از آنهادر صبح وطن آمده است.

منابع: د. اردو؛ غلام غوث‌خان، *صبح وطن*، مدراس، ۱۲۵۹ق/ ۱۸۴۳م

ظهورالدین احمد

---

1. Carnatic (Karnatik)

آگاه، نظام‌الدین احمد ← نظام‌الدین احمد

آگاه بلگرامی، علی‌رضا فرزند عبدالواحد ذوقی متخلص به «آگاه» (وفات: ۱۱۸۹ق/ ۱۷۷۵م) شاعر فارسی گوی شبه قاره.

اجداد وی که در اصل از سادات ترمذ بودند، به هند مهاجرت کردند. آگاه در بلگرام زاده شد. خانوادهٔ او، از جمله پدرش، عبدالواحد متخلص به «ذوقی» و «واحد» (وفات ۱۱۳۴ق) و نیز عمویش، حسن ایما (وفات: ۱۱۱۹ق)، در شمار ادبا و شعرای عصر خود بودند (خوشگو، ۳/۴۶-۴۷، ۲۶۳؛ بهگوان داس، ۲۳۴؛ آزاد بلگرامی، ۳۴۱-۳۴۵؛ عبدالرشید، ۸۰) آگاه در خاندانی اهل علم و ادب بالید و با فنون شعری آشنایی یافت. برخی از معاصرانش توانایی او را ستوده و از وی به بزرگی یاد کرده‌اند (آزاد، ۳۴۶-۳۴۷؛ خلیل، ۱۸، شفیق، ۵۳؛ نیز نک: صدیق حسن، ۵۷). آگاه چندی در عظیم‌آباد به سر برد، اما سرانجام به زادگاه خود بازگشت و در ۱۴ رجب در روستای داعی‌پور درگذشت (صدیق حسن، همانجا؛ گوپاموی، ۸۴؛ شفیق، ۵۴). از اشعار آگاه ابیاتی پراکنده در تذکره‌ها، موجود است (نک: آزاد، ۳۴۷؛ گوپاموی، خلیل، همانجاها؛ شفیق، ۵۳-۵۴).

منابع: آزاد بلگرامی، میرغلام‌علی، *سرو آزاد*، به کوشش عبدالله‌خان و مولوی عبدالحق، لاهور، ۱۹۱۳م؛ بهگوان‌داس هندی، *سفینهٔ هندی*، به کوشش محمد عطاءالرحمن عطا کاکوی، پتنه، ۱۳۷۷ق/ ۱۹۵۸م؛ خلیل، علی ابراهیم‌خان، *صحف ابراهیم*، به کوشش عابدرضا بیدار، پتنه ۱۹۷۸م؛ خوشگو، بندر ابن داس، *سفینهٔ خوشگو*، به کوشش محمد عطاءالرحمن عطا کاکوی، پتنه، ۱۳۷۸ق/ ۱۹۵۹؛ شفیق اورنگ آبادی، لچهمی نرائن، *گل رعنا*، نسخهٔ خطی شمارهٔ ۱۴۹۰، مجموعهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب؛ صدیق حسن، محمد، *شمع انجمن*، بهوپال، ۱۲۹۳ق؛ عبدالرشید، *تذکرهٔ شعرای پنجاب*، لاهور، ۱۳۴۷ش؛ گوپاموی، محمد قدرت‌الله، *تذکرهٔ نتایج الافکار*، بمبئی، ۱۳۳۶ش.

ظهورالدین احمد

آگاه پیشاوری، محمدصلاح‌بیک (وفات: ۱۱۴۰ق/ ۱۷۲۸م)، فرزند صدرالدین محمد پیشاوری، متخلص به «آگاه»، شاعر پارسی گوی هند.

نام او را محمدکاظم نیز ذکر کرده‌اند (خوشگو، ۳/۳۶۵؛ خلیل، ۱۱). دانسته‌های ما در بارهٔ زندگانی و شرح احوال وی مبتنی است بر گزارش کوتاهی که خوشگو (۳/۲۶۵-۲۶۶) و به تبع او دیگران به دست داده‌اند (نک: بهگوان داس، ۱۱-۱۲؛ خلیل، ۱۱-۱۲؛ حسین دوست، ۴۴). وی در خاندانی اهل ادب و عرفان زاده شد. پدرش، صدرالدین محمد، از عارفان طریقت قادریه و در شمار رباعی سرایان عصر خود و از همنشینان بیدل دهلوی بود (خوشگو، ۳/۲۶۵؛ اخلاص، ۱۴۴). آگاه از نوجوانی در جرگهٔ عرفان و ادب وارد شد و با شاعران همعصر خود از جمله گل محمد معنی‌یاب‌خان، از شاگردان بیدل دهلوی، و بندرابن داس خوشگو صاحب سفینهٔ خوشگو مصاحبت و همنشینی یافت (خوشگو، همانجا؛ نیز نک: ۳/۲۴۳-۲۴۵؛ بهگوان‌داس، ۱۱؛ نیز نک: ۱۱۸-۱۱۹؛ اخلاص، ۱۳۱؛ خلیل، ۹۰). آگاه علاوه بر کسب علوم ذ ـ به عرفان و تصوف نیز تمایل یافت و به پیروی از پدرش به سلک مریدان طریقت قادریه درآمد و پس از آن به راهنمایی شیخی کامل بر علوم و معارف صوفیه وقوف یافت و به سر منزل کمال معنوی رسید.

آگاه مدتی نیز به نیابت از غلام محی‌الدین علیخان عهده‌دار امور دربار شاهی بود (خوشگو، ۳/۲۶۵-۲۶۶؛ بهگوان داس، ۱۱؛ خلیل، ۱۱). از اشعار او تنها یک غزل، قصیده‌ای کوتاه و چند رباعی بر جای مانده است (نک: خوشگو، ۳/۲۶۶؛ بهگوان داس، ۱۱-۱۲؛ ایمان ۸۱؛ خلیل، ۱۱-۱۲).

منابع: اخلاص، کشن چند، *تذکرهٔ همیشه بهار*، به کوشش وحید قریشی، کراچی، ۱۹۷۳؛ ایمان، رحم‌علیخان، *منتخب اللطایف*، به کوشش محمدرضا جلالی نائینی و امیرحسین عابدی، تهران، ۱۳۴۹ش؛ بهگوان داس

هندی، *سفینهٔ هندی*، به کوشش محمدعطاءالرحمن عطاکاکوی، پتنه، ۱۳۷۷ق/ ۱۹۵۸م؛ حسین‌دوست، *تذکرهٔ حسینی*، لکهنو، ۱۸۷۵م؛ خلیل، علی‌ابراهیم‌خان، *صحف ابراهیم*، به کوشش عابدرضا بیدار، پتنه، ۱۹۷۸م؛ خوشگو، بندر ابن داس، *سفینهٔ خوشگو*، به کوشش محمدعطاءالرحمن عطاکاکوی، پتنه، ۱۹۵۹م.

ظهورالدین احمد

آگاه شاهجهانپوری، مکندرای متخلص به «آگاه»، ادیب و شاعر پارسی‌گوی هند در سدهٔ ۱۳ق/ ۱۹م.

دانسته‌های ما در بارهٔ وی مبتنی بر گزارش کوتاهی است که او خود در دو اثرش *رسالهٔ اثناعشر المتبرکه* و *توصیف نظرباغ* به دست داده است. وی ساکن شاهجهانپور بود. در آغاز جوانی به مشاغل دولتی روی آورد و به همین مناسبت مدتی در شهرهای آگره، بدایون، سهوان، و اتاوه به سر برد (آگاه، *اثناعشر*، برگ ۲۳). به احتمال در دهه ۱۲۵۰ق در تونک در خدمت وزیرالدوله محمد وزیرخان بهادر نصرت جنگ بوده است، زیرا در فاصلهٔ ۱۲۵۱-۱۲۸۱ق فرمانروایی ایالت تونک راجستان را بر عهده داشت. در ۱۲۵۱ق *رسالهٔ توصیف نظرباغ* را در تعریف و ستایش باغ وزیرالدوله نوشت و نیز در ۱۲۵۴ق *رسالهٔ اثناعشر المتبرکه* را به وی تقدیم کرد (آگاه، *اثناعشر*، برگ ۲؛ همو، *توصیف نظرباغ*، برگ ۱؛ نیز نک: بشیرحسین، ۲۲/۱، ۵۴۲/۳؛ منزوی، ۴۱۲/۱، ۳۳۳/۱۰). از آگاه دو اثر به جای مانده است:

۱. *رسالهٔ اثناعشر المتبرکه*، در مدح و ستایش خاتم‌النبیین با عباراتی مقفی و مزین به رباعیاتی از مؤلف که آن را در ۱۲۵۴ق به انجام رساند. مؤلف علی‌رغم اینکه هندو است، از پیامبر اکرم (ص) با تجلیل و احترام بسیار یاد کرده و در وجه تسمیهٔ این اثر آورده است که از هزاران صفت و ویژگیهای بی‌نهایت آن حضرت فقط اندکی به تحریر آمده و به همین سبب آن را *رسالهٔ اثناعشر المتبرکه* نام می‌گذارد (همو، *اثناعشر*، برگ ۲). برخی این رساله را در فضایل امیرالمؤمنین علی(ع) دانسته‌اند. از این اثر نسخه‌ای به شمارهٔ ۴۲۵۹/۱۲۰۶/۱ در مجموعهٔ شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور موجود است (بشیرحسین، منزوی، همانجاها).

۲. *توصیف نظرباغ*، چنانکه پیش از این گذشت، مؤلف آن را در ۱۲۵۱ق در تعریف باغ وزیرالدوله محمد وزیرخان بهادر نگاشت. از این رساله نیز نسخه‌ای به شمارهٔ ۴۲۵۹/۱۲۰۶/۲ در مجموعهٔ شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور موجود است (بشیر حسین، ۵۴۲/۳؛ منزوی، ۴۱۲/۱). علاوه بر آن، آگاه اشعاری نیز در قالب غزل و رباعی دارد که ضمیمهٔ این دو اثر آمده است (نک: آگاه، *اثناعشر*، برگ ۲۵؛ همو، *توصیف نظرباغ*، برگ ۱۱).

منابع: آگاه شاهجهان پوری، مکندرای، *اثناعشر المتبرکه*، نسخهٔ خطی شمارهٔ ۴۲۵۹/۱۲۰۶/۱، مجموعهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور؛ همو، *توصیف نظرباغ*، نسخهٔ خطی شمارهٔ ۴۲۵۹/۱۲۰۶/۲، مجموعهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور؛ بشیرحسین، محمد، *فهرست مخطوطات شیرانی*، لاهور، ۱۹۷۷م؛ منزوی، مشترک.

ظهورالدین احمد ـ محمدجواد شمس

آگاه لکهنوی، سیدمحمدخان، دولتمرد و شاعر پارسی‌گوی شبه قاره در سدهٔ ۱۳ق/ ۱۹م.

در بارهٔ تاریخ ولادت وی اطلاعی در دست نیست، ولی باتوجه به اینکه مصحفی در *عقد ثریا* (تألیف ۱۲۲۶ق/ ۱۸۱۱م) سن وی را نزدیک به ۶۰ سال نوشته است، آگاه باید حدود ۱۱۶۶ق/ ۳-۱۷۵۲م به دنیا آمده باشد. وی مدتی متولی آستانه‌ای در اوده بود، و ظاهراً پس از آن به لکهنو رفت و همانجا به سر برد. آگاه به عرفان و تصوف گرایش داشت و اغلب به عبادت مشغول بود.

شعر وی ساده و روان است و در حالی که بیشتر شاعران شبه قارهٔ هم دورهٔ وی از سبک هندی پیروی می‌کردند و شعر آنها مشحون از صنایع لفظی و معنوی بوده است، آگاه به سبک خراسانی شعر می‌سرود.

منابع: زحمی، اتن سینگ، *انیس العاشقین*، نسخه خطی در کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور، مجموعهٔ شیرانی، شم 5/194؛ مصحفی، غلام همدانی، *عقد ثریا*، دهلی، ۱۹۳۴م.

ظهورالدین احمد

آگاه نائطی مدراسی، محمدباقر (۱۱۵۸ - ۱۲۲۰ق / ۱۷۵۴ - ۱۸۰۵م)، شاعر و ادیب.

وی از نائطیانِ ساکن مدراس بود. نیای وی از ستم حجاج بن یوسف به هند مهاجرت کرده بود (پاندی، ۷۲-۷۳). پدر آگاه، محمدمرتضی، معروف به «محمدصاحب»، در ویلور اقامت داشت. آگاه نیز در آنجا به دنیا آمد و در همانجا به تحصیل پرداخت (رایق، ۱۱؛ اعظم، *گلزار*، ۸؛ حسن خان، ۶۹). در ۷ سالگی به فراگیری علوم قرآنی روی آورد و سپس نزد سیدابوالحسن قربی، که بعدها به جرگهٔ مریدان وی پیوست، متون فارسی، چون *گلستان* و *تحفةالعراقین* و دیباچهٔ *سکندرنامه*، را فراگرفت (رحمان‌علی، ۱۸۸) و ادبیات عرب را نیز آموخت (همانجا). در دورهٔ اقامتش در نتهرنگر، واقع در جنوب هند، نواب والاجاه اول (۱۱۶۳-۱۲۰۹ق)، والی کرناتک، او را به سمت اتالیقی (مربی شخصی، معلم آداب و معاشرت) فرزندش، نواب امیربهادر، برگزید و پس از چندی نیز ناحیهٔ التور را به وی سپرد.

آگاه بیشتر صحایف (نامه‌های) اهل حجاز را برای نواب والاجاه اول می‌نوشت. شیوهٔ او در نگارش نامه‌ها مطلوب اهل نظر قرار گرفت. به گونه‌ای که سبک نگارش او تحسین اهل ادب را برانگیخت و نواب نیز گهواره‌ای نقره‌ای به وی هدیه کرد (اعظم، *گلزار*، ۱۱؛ همو، *صبح وطن*، ۱۵).

آگاه شاگردان بسیاری داشت که اسامی آنها در *اشارات بینش* آمده است و از آن جمله‌اند: احقر، سیدنظام‌الدین؛ رونق، عارف‌الدین؛ فایق، مولوی سیدخیرالدین (بینش، ۵۰، ۸۲، ۹۸، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸). آگاه در مدراس درگذشت (رحمان‌علی، همانجا).

آثار: اگر چه به گفتهٔ اعظم وی پس از مرگ پیر خود، سید شاه ابوالحسن قربی، تمامی اشعار خویش را به آب سپرد (اعظم، *گلزار*، ۹)، دیوانی به فارسی، عربی و اردو از سروده‌های وی (نک: اشرف، 5/322) در دست است. آگاه به سبب آشنایی با زبانهای فارسی، عربی و هندی (تامیلی، تلوگو و سنسکریت) آثار فراوانی تألیف کرده (همو، *صبح وطن*، ۱۹؛ شعیب علیم، 553) که بیشتر این آثار به صورت دست نوشته در کتابخانه‌ها موجود است از جمله: ۱. *احسن‌التبیین فی آداب المتعلّمین*، شامل دو باب. از این کتاب دو نسخه در کراچی، انجمن ترقی به (شم ۴۵۲۱) و موزهٔ ملی (شم ۴۵۲۲) موجود است (نک: منزوی، مشترک، ۹۲۱/۲)؛ ۲. *تحفةالاحباب*، در مناقب صحابهٔ پیامبراکرم(ص). نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ شرق‌شناسی مدراس به (شم ۱۲۳) موجود است (نک: «فهرست کتابخانهٔ مدراس[۱]»، 3/750). ۳. *چهار صد ایراد بر کلام آزاد عشرات آزادیه*، که به دستور غلام محمد غوث‌خان در ۱۷۸۴م نگاشته و شامل ۴۰۰ مورد انتقاد از تألیفات و اشعار غلام‌علی آزاد بلگرامی است. نسخه‌ای از آن به (شم ۸۵۹۳) در کتابخانهٔ آصفیه موجود است (منزوی، نسخه‌ها، ۲(۱) /۹۳۰)؛ ۴. *دیوان آگاه*، شامل سروده‌های فارسی، اردو و عربی مشتمل بر ۳ بخش: بخش نخست سروده‌های فارسی، بخش دوم که بسیار اندک است اشعار عربی و بخش انتهایی آن اشعار اردو است. دو نسخه از دیوان وی در کتابخانهٔ سالار جنگ (شم ۲۱۶۴ و ۲۱۶۵) موجود است (اشرف، 5/322-323)؛ ۵. *رباعیات بدیعه*، در بیان معتقدات شیعه، که در آن اعتقادات کلامی شیعه (همچون نبوت و معاد) را نقد کرده است. از این کتاب نسخه‌ای در کتابخانهٔ سالار جنگ (شم ۲۱۶۹) موجود است (نک: همو 5/325)؛ ۶. *صف اللآل فی وصف الهلال*، جنگی از سروده‌های شاعرانی که در وصف هلال شعر گفته‌اند از جمله: ظهیر فاریابی، سلمان ساوجی، نظام، سلیم طهرانی، آزاد بلگرامی و خودآگاه. دست نوشته‌ای از

---

۱. *A Descriptive Catalogue of the...*

این نسخه در کتابخانهٔ سالار جنگ (شم ۲۱۶۸) موجود است (همانجا)؛ ۷. *کتاب الرسائل*، به نثر فارسی در بارهٔ آداب و رسوم اسلامی در ۱۱ بخش مجزا، بخشهای مختلف این اثر در کتابخانهٔ شرق‌شناسی مدراس (شم ۵۵۴ - ۵۶۴) موجود است (همان 1/638-644)؛ ۸. *مثنوی گلزار عشق*، داستانی عاشقانه که تصنیف آن از ۱۱۹۱ق شروع شد و در ۱۲۱۰ق به پایان رسید. این اثر در دست‌نوشته‌های کتابخانهٔ شرق‌شناسی مدراس (شم ۱۹) موجود است (فهرست کتابخانهٔ مدراس»، 1/21-22؛ نیز نک: مارشال، 314)؛ ۹. *مثنوی مرآت حسن*، از این اثر نسخه‌ای در کتابخانهٔ سالار جنگ (شم ۲۱۶۶) موجود است (نک: اشرف، 5/324)؛ ۱۰. *مثنوی نوبهار عشق*، ترجمهٔ قصهٔ رضوان شاه و روح‌افزا به زبان اردو که در ۱۲۱۱ق سروده شده است (راهی، ۲۷۲). برخی دیگر از آثار منسوب به آگاه عبارتند از: *تنویر البصیر*، *القول المبین*، *نفایس النکات*، *الدرالنفیس*، دیوان شعر عربی موسوم به *النفحة العنبریه*، *کشف الغطا*، *اتحاف السالک*، *جلاءالبصایر*، *تبیین‌الاتصاف*، *النقول البدیعه*، *الحجةالبدیعه*، *ریاض‌الجنان روضةالسلام* (رحمان علی، ۱۸۸).

منابع: اعظم، نواب غوث خان بهادر، *صبح وطن*، مدراس، ۱۲۵۹ق؛ همو، *گلزار اعظم*، مدراس، ۱۲۷۲ق؛ بینش، سیدمرتضی، *اشارات*، به کوشش شریف‌حسین قاسمی، دهلی، ۱۸۳۸م؛ پاندی، برهان‌خان، *توزک والاجاهی*، به کوشش چندرشیکرن، مدراس، ۱۹۵۷م؛ حسن‌خان، محمدصدیق، *شمع انجمن*، بهوپال، ۱۲۹۳ق؛ راهی، اختر، *ترجمه‌های متون فارسی به زبان‌های پاکستانی*، اسلام‌آباد، ۱۳۶۵ش؛ رابق، غلام‌علی موسی، *گلدستهٔ کرناتک*، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال، کلکته، شم ۱۶۶؛ رحمان‌علی، *تذکرهٔ علمای هند*، لکهنو، ۱۹۱۴م؛ منزوی، *مشترک*؛ همو، *نسخه‌ها*؛ نیز:

Ashraf, Muhammad, *Catalogue of Persian Manuscripts in Salar Jang Mauseum*, Hydherabad, 1980; *A Descriptive Catalogue of the Islamic Manuscripts in the Government Oriental Manuscripts Library*, Madras, Vol.I by vidyavacaspati, Madras: Vol.II by T. chandrasekharan, Madras, 1950; Marshall; Shuayb Alim, I., *Arabic, Arawi and Persian in Sarandib and Yamil Nadu*, Sanfrancisco, 1993.

شریف‌حسین قاسمی

آگره، شهری قدیمی در ایالت اوتارپرادش[1] هند و از جایگاههای گسترش فرهنگ پارسی در شمال این کشور.

در باره معنی آگره نظرهای بسیاری ذکر شده است. برخی آن را بر گرفته از واژه آگر[2] در زبان هندی به معنی نمک دانسته‌اند، زیرا در ناحیه‌ای نمک‌زار واقع است (*آزیاتیکا* 1/44). لطیف (ص 2)، این نام را برگرفته از نام طایفه آگروال[3] که در این ناحیه سکونت داشتند حدس زده و نیز ریشه آگره را از واژه سنسکریت آگو[4] به معنی مقدم و نخستین دانسته، زیرا نخستین جایگاه کریشنا بوده است. مجتبائی، این واژه را مشتق از آگره‌هاره[5] دانسته که در هند باستان به معنی زمین یا دهکده‌ای بوده که راجه‌ها به برهمنان می‌بخشیدند (۱/۵۳۰). نام آگره در منابع بابریان پس از سده ۱۱ق/ ۱۷م به اکبرآباد تغییر یافت (نک: کنبو، ۱/۱۳؛ برهمن، ۴۲).

آگره در کنار رود جمنا و در ۲۷ درجه و ۱۰ دقیقه عرض شمالی و ۷۸ درجه ۳ دقیقه طول شرقی و در ۱۸۰ کیلومتری دهلی قرار دارد. وسعت آگره ۴۸۲۰ کیلومتر مربع و جمعیت آن طبق آمار ۱۹۸۱ برابر ۷۴۷،۳۱۸ نفر بوده است (*بریتانیکا*، 153؛ EI^2، 1/252؛ «اطلس هند»، 156). آگره از مراکز مهم تجاری، صنعتی و سیاحتی هند است و کارخانه‌های نساجی، چرمسازی و شیشه‌گری در آن وجود دارد و دارای تولیدات متنوع کشاورزی از جمله برنج، گندم و ذرت است (*بریتانیکا*، همانجا).

از پیشینه باستانی شهر آگره آگاهی درستی در دست نیست. ناحیه‌ای که آگره در آن قرار گرفته از نواحی مقدس هندوان بوده و کتیبه‌ها و سکه‌هایی در آن یافت شده است

1.Uttarpradesh 2.Agar 3.Agarwal 4.Agu 5.Agrahara

که نشان از اهمیت مذهبی آن دارد (ناته، 1/103). تاریخ دقیق نفوذ و سلطه مسلمانان در آگره روشن نیست. مسعود سعد سلمان، شاعر پارسی‌گوی سده ۶ق/ ۱۲م در قصیده‌ای گوید محمود بن ابراهیم غزنوی در دوره سلطان مسعود سوم (حک: ۴۹۳ - ۵۰۸ق) آگره را تصرف کرد. در منابع دوره غوریان و شاهان دهلی نام آگره ذکر نشده است و احتمالاً بخشی از سرکاربیانه بوده است. در ۸۷۹ق حکمران محلی به نام باول سینگ، دژی در آنجا بنا کرد که باول‌گره نامیده شد. دورهٔ شکوفایی و توسعه آگره از هنگام حکومت سلطان سکندر لودی (حک: ۸۹۴ - ۹۱۵ق) آغاز گردید. او در ۹۱۱ق آگره را به پایتختی برگزید و در آبادانی و توسعهٔ این شهر کوشید. از آن پس بر جمعیت آگره افزوده شد و از مراکز مهم گسترش فرهنگ اسلامی و ایرانی در شبه قاره گردید. بناهایی از دورهٔ او هنوز در شهر باقی مانده است (مرتضی‌حسین، ۱۶۱؛ هروی، ۱۹۵-۱۹۶؛ سعد سلمان، ۲۶۷-۳۰۷؛ فرشته، ۱۸۳/۱؛ لطیف 4-5؛ *ایرانیکا*، 1/611). به گفتهٔ عبدالله آگره پیش از حکومت لودیان دارای دژی بود که به عنوان زندان مورد استفاده قرار می‌گرفت (ص ۳۹-۴۰).

پس از شکست ابراهیم لودی در ۹۳۲ق، آگره به تصرف نیروهای بابر درآمد و به پایتختی برگزیده شد. بابر به توسعه و گسترش شهر پرداخت و بناها و باغهای فراوانی در آنجا ایجاد کرد (بابر، ۱۷۶-۱۷۷). پس از او پسرش، همایون (حک: ۹۳۷ - ۹۶۳)، در آگره تاج‌گذاری کرد. در دوره فترت حکومت همایون، رشید شاه‌سوری در آگره حکومت کرد (ناته، 1/103-104). دوره اکبر شاه بابری (۹۶۳ - ۱۰۱۴ق) آگره توسعه و گسترش فراوان یافت و بناهای باشکوهی در آن ساخته شد و پس از تقسیم هند به ۱۲ صوبه جداگانه، آگره صوبه‌ای جداگانه گردید که از ۱۳ سرکار تشکیل شده بود (ابوالفضل علامی، *اکبرنامه*، ۷۶/۲؛ همو، *آیین اکبری*، 2/190-191؛ مرتضی‌حسین، ۱۶۱). فینچ،[1] (17 18) سیاح انگلیسی سدهٔ ۱۰ق در سفرش به آگره، آن را شهری بزرگ و پرجمعیت توصیف کرده که دارای ساختمان‌های سنگی و خیابان‌های عریض بوده است.

آگره در دوره ضعف حکومت مرکزی هند از هجوم مراته‌ها، احمدشاه ابدالی، و جاتها آسیبهای فراوان دید. در ۱۲۱۸ق انگلیسیان آگره را تصرف کردند. در شورش ۱۸۵۷م مدت کوتاهی از اختیار آنان خارج شد ولی دوباره نیروهای انگلیسی آن را تصرف کردند («فرهنگ جغرافیایی...»[2]، 5/82-83).

آگره از مراکز مهم گسترش فرهنگ اسلامی و ایرانی در هند است که تأثیر هنر و فرهنگ ایرانی در بناهای قدیمی شهر گواه آن است. بیشتر آثار به جا مانده از دوره اسلامی در آگره تلفیقی از معماری هندی، اسلامی و ایرانی است که برخی از آنها را معماران ایرانی طراحی و اجرا کرده‌اند. آثار برجسته معماری آگره عبارتند از: دژ آگره (دژ سرخ)، تاج محل، مقبره اعتمادالدوله، مسجد جامع، و مسجد موتی. عناصر وارداتی معماری ایرانی و آسیای مرکزی در زمینه‌های کاشیکاری مختلط، ترکیب پیچیده شاه‌نشین‌های قوسی، طرح داخلی و ترکیب سطوح، در اکثر بناهای آگره جلوه‌گر است. در دوره اکبر باشکوه‌ترین آثار معماری التقاطی در آگره پی افکنده شد که با بینش فرهنگی سیاسی و مذهبی او همخوانی داشت. دژ آگره (دژ سرخ) نمونه ارزشمندی از معماری التقاطی دوره اکبر است که به دستور او در کنار رود جَمنا بر جای دژ بدل‌گده، از آثار دوره لودیان، بنا گردید. بناهای متعددی که در دوره اکبر و جانشینان او در داخل دژ ایجاد شد، دارای سبکهای متفاوت معماری است که از آن جمله: جهانگیر محل، خاص محل و موتی مسجد را می‌توان نام برد (قندهاری، ۱۴۸؛ ابوالفضل علامی، *اکبرنامه*، ۳۶۵/۲؛ ناته، 2/108-112؛ نیکلسون، 133-134).

تاج محل، زیباترین نمونه‌های معماری اسلامی در هند، متأثر از معماری ایرانی است. این بنا به دستور

---

1. Finch 2. *The Imperial Gazetteer...*

شـــاهجهان (حک: ۱۰۳۷ - ۱۰۶۸ق) پس از مـــرگ همسرش، ممتاز محل، در آگره پی افکنده شد. بنای آن ۲۲ سال به درازا کشید و شاهجهان نیز پس از مرگ در آن به خاک سپرده شد. امانت‌خان، استاد خوشنویس ایرانی، ابیاتی به فارسی بر گنبد آن نقش کرده است. تاج محل را نقطه اوج معماری اسلامی در هند دانسته‌اند. در آرامگاه اعتمادالدوله وزیر ایرانی تبار جهانگیر (حک: ۱۰۱۴-۱۰۳۷ق) به جای سبک ترکیبی اکبر با شیوه‌ای کاملاً ایرانی مواجه می‌شویم که به جای طرحهای سنگین از ظرافت خاصی برخوردار است. آرامگاه اکبر در سکندر، در نزدیکی آگره، از بناهای متأثر از سبک معماری ایران است که کتیبه‌های آن به خط امانت‌خان است. از دیگر آثار معماری آگره، که تأثیر سبک ایرانی در آن نمایانده شده است، می‌توان از مسجد جامعه، که به دستور جهان‌بیگم دختر شاهجهان بنا گردید؛ موتی مسجد که از مرمر سفید ساخته شده؛ مقبره قاضی نورالله شوشتری زیارتگاه شیعیان، و مسجد نیاز علی که از مساجد شیعیان است یاد کرد (لطیف، 183 - 182؛ «فرهنگ جغرافیایی...»، 89-85؛ بیگلی، 65-60، 20-1؛ لعل، 92-91 و 138-137).

باغهایی در دوره بابریان در آگره به سبک چهار باغهای ایرانی ساخته شد، که از آن جمله است: باغ گل‌افشان که در دوره بابر ساخته شده؛ «چینی روضه کا» که مقبره افضل‌خان شیرازی وزیر ایرانی‌تبار شاهجهان در آن قرار دارد؛ «مهتاب باغ»؛ «باغ زهره»، و «موتی باغ» (ایرانیکا، 1/611؛ لطیف، 190؛ نیکلسون، 135-134).

آگره از مراکز گسترش زبان و ادب پارسی در هند و خاستگاه و محل زندگی برخی از شاعران و نویسندگان پارسی‌زبان هند نیز بوده است. در دوره پادشاهان لودی و نخستین سلاطین بابری، بسیاری از شاعران و نویسندگان پارسی‌زبان ایران و آسیای مرکزی و دولتمردان از جور و ستم حکمرانان به هند مهاجرت کردند و در آگره از حمایت حکمرانان و دولتمردان برخوردار شدند که از آن جمله، سراجی، سرور کاشانی، فضلی قزوینی و قاسمی جوینی را می‌توان نام برد (گلچین معانی، ۹۴، ۱۶۵، ۸۴۰، ۱۱۸۹، ۱۵۲۳).

منابع: ابوالفضل علامی، *اکبرنامه*، به کوشش عبدالرحیم، کلکته، ۱۸۷۹م؛ بابر، *بابرنامه*، ترجمه عبدالرحیم‌خان خانان، بمبئی، ۱۳۰۸ق؛ برهمن، چندربهان، *چهارچمن*، متن فارسی، به کوشش انصاری، دهلی، ۱۹۸۹؛ سعد سلمان، مسعود، *دیوان*، به کوشش ناصر هیری، تهران، ۱۳۶۲ش؛ عبدالله، *تاریخ داودی*، به کوشش عبدالرشید، علی گده، ۱۹۵۴م؛ فرشته،محمد قاسم هندو شاه، *تاریخ فرشته*، لکهنو، ۱۸۶۴م؛ قندهاری، محمد، *تاریخ اکبری*، به کوشش امتیازعلی عرشی، ۱۹۶۲م؛ کنبو، محمدصالح، *شاهجهان‌نامه یا عمل صالح*، به کوشش انصاری، دهلی، ۱۹۸۹م؛ گلچین معانی، *کاروان هند*؛ مجتبائی، فتح‌الله، «آگره»، *دبا*؛ مرتضی‌حسین، *حدیقة‌الاقالیم*، به کوشش محمد اسحاق، کلکته، ۱۹۶۳م؛ هروی، نعمت‌الله، *تاریخ خان‌جهانی*، به کوشش محمدامام‌الدین، داکا، ۱۹۶۰م؛ نیز:

Abulfazl Allami, *The Ain-i-Akbari*, tr. by Jarret, New Delhi, 1988; *An Atlas of India*, Delhi, 1990; *Asiatica*, Delhi, 1980; Beglcey, W., *Taj Mahal*, London, 1989; *Britanica*; EI^2; Finch.R., Early Traveler in India, ed. Foster, Lahore, 1921; *Imperial Gazetteer of India*, New Delhi, 1981; *Iranica*; Lal.J, *Taj Mahal*, New Delhi, 1991; Latif.M., *Agra-Historical and Descriptive*, Calcutta, 1895; Nath, *History of Mughal Architecture*, New Delhi, 1982; Nicholson, L., *Delhi, Agra, Jaipur, Hongkong*, 1995.

مجید سمیعی

آگره، درگاه شاه رفیع‌الدین محمد شیرازی، خانقاه و آرامگاه میرسیّدرفیع‌الدین بن مرشدالدین صفوی شیرازی، صوفی و محدث ایرانی تبار هند (وفات: ۹۵۴ق/ ۱۵۴۷م).

شاه رفیع‌الدین محمد از شیراز به هند رفت (حسنی، ۱۱۵/۴)، چندی در گجرات و دهلی ماند و سرانجام در آگره

سکونت گزید. در زمان ورود او به آگره، یعنی در روزگار حکمرانی اسکندر لودی (حک: ۸۹۴-۹۱۵ق) این منطقه در حال آباد شدن و رونق گرفتن بود. او در کنار رودخانهٔ جمنا خانقاه خود را بنا نهاد و گفته‌اند که ۳۴ سال، یعنی تا پایان عمر در آن تدریس کرد (مارهروی، ۹۶). بر این اساس با توجه به تاریخ وفاتش می‌توان تاریخ تقریبی بنای خانقاه را در اوایل سدهٔ ۱۰ ق/۱۶م دانست. گفته‌اند که حکمرانان زمان بدین خانقاه ارج می‌نهادند و اسکندر لودی به رفیع‌الدین محمد ارادتی تمام داشت (رحمان‌علی، ۱۵۹).

این مکان در نوع خود یکی از مشهورترین بناهای تاریخ آگره بود که در دوران لودی به سبک خانقاههای ایران و آسیای میانه ساخته شد. مؤلف *مرّقع اکبرآباد* می‌نویسد که بنا درکوچه‌ای واقع در خیابانی که محلّهٔ بانس دروازه را به بیلن گنج[1] متصل می‌کرده، قرار داشته است (مارهروی، ۱۰۶).

در این خانقاه، چون دیگر خانقاهها حجره‌هایی برای تدریس و اتاقهایی برای زندگی طالبان علم ایجاد شده بود. تدریس شیخ رفیع‌الدین محمّد سبب شد که این مکان به عنوان مرکز بزرگ آموزش علم حدیث آوازه یابد. در خانقاه به تربیت روحی و معنوی دانش‌جویان نیز اهمیّت داده می‌شد و افزون بر اینها بخشی برای اطعام فقیران و جایی برای اسکان مسافران و دیدارکنندگان شیخ ساخته شده بود. در این بنا کتیبه‌ای نیز به خط ثلث و به زبان عربی وجود داشته که از بین رفته است («کتیبه‌های هند»[2]، 168). از آن پس محلّه‌ای که این درگاه در آن قرار داشت نیز به «محلّهٔ شاه رفیع‌الدین» شهرت یافت.

پس از درگذشت رفیع‌الدین محمد؛ خانقاه، آرامگاه وی شد (جهلمی، ۳۹۹). آصف‌خان که از مشاهیر دوران شاهجهان بود، سرای خود را در محلّهٔ شاه رفیع‌الدین محمد بنا کرد و درگاه را به تصرف خود درآورد (مارهروی، ۱۰۶). چنانکه مؤلف *مرقع اکبرآباد*، نقل کرده محلّهٔ شاه رفیع‌الدین، در ۱۳۱۰ش، هنوز وجود داشته، امّاه درگاه از میان رفته بوده است (همو، ۱۰۸). این محله بعدها به نام شخصی که در آن محلّه سکونت داشت (بیلن گنج) تغییر نام یافت (نک: «کتیبه‌های هند»، همانجا).

منابع: جهلمی، فقیر محمد، *حدایق‌الحقیقه*، لاهور، بی‌تا؛ حسنی، عبدالحّی بن فخرالدین، *نزهةالخواطر و بهجةالمسامع و النواظر*، حیدرآباد دکن، ۱۳۷۴ق/ ۱۹۵۴م؛ مارهروی، سعیداحمد، *مرّقع اکبرآباد*، آگره، ۱۹۳۱م؛ نیز:

Annal Report on Indian Epigraphy: for 1975-76, ed. by P.R. Srinivasan, New Delhi, 1986.

انجم رحمانی - جمال‌محمد صدیقی

آگره، کتیبه‌ها، در شهر تاریخی آگره، که سالها پایتخت بابریان بود، آرامگاهها، مساجد، و بناهای تاریخی بسیاری وجود دارد که دارای کتیبه‌های فارسی هستند. مهم‌ترین این کتیبه‌ها عبارتند از:

الف - کتیبه‌های قلعه آگره (سرخ). در قلعه آگره کتیبه‌های فارسی بسیاری از دورهٔ بابریان بر جای مانده که از جملهٔ آنهاست:

۱. کتیبه‌های دروازهٔ دهلی، شامل سه کتیبه فارسی که دو کتیبهٔ آن بر در نگهبانی این دروازه نصب شده است. در یکی از آن دو که به نثر فارسی است و تقریباً در ارتفاع ۳ متری از سطح زمین قرار دارد، واقعهٔ رفتن جلال‌الدین اکبرشاه به دکن در ۱۰۰۸ق و بازگشت وی در ۱۰۱۰ق ذکر شده است (اشرف‌حسین، 2-3؛ ناته، «تاریخ معماری مغولی»، 2/117). کتیبه دوم که به نظم فارسی است و در زیر کتیبه نخست قرار دارد، در زمان جهانگیر* در ۱۰۱۴ق - گذاشته شده است. کتیبهٔ سومی هم وجود دارد که شاهکار خط نستعلیق و به نظم فارسی است. کاتب آن محمد معصوم بکری* مصنف مشهور زمان اکبر است (اشرف‌حسین، 5؛ حکمت، ۱۱۲).

۲. تخت جهانگیری، مقابل «دیوان خاص» دو تخت

1. Belan Ganj 2. *Annal Report on Indian Epigraphy*

سنگی وجود دارد که بر آنها مجموعاً ۵ کتیبهٔ منقوش قرار دارد. سه کتیبه متعلق است به دوران شاهزادگی جهانگیر و زمانی که وی در اله‌آباد در ۱۰۰۸ق دعوی سلطنت داشت. این کتیبه‌ها به نظم و نثر فارسی و به خط نستعلیق‌اند و اطلاعات مفیدی از اوضاع سلطنت هند در آن دوره به دست می‌دهند (اشرف‌حسین، 3).

۳. حوض جهانگیری، بر روی حوض سنگی پیاله‌ای شکلی که در مقابل کاخ جهانگیری واقع شده، نوشته‌ای فارسی به خط نستعلیق حک شده است که اکنون خوانا نیست. این کتیبه به فرمان جهانگیر در ۱۰۱۹ق نقر شد. به نظر برخی از محققان جهانگیر هنگام ازدواج با نورجهان، این حوض را به وی پیشکش کرد (اشرف‌حسین، 6؛ ناته، همان، 2/127).

۴. کتیبهٔ دیوان خاص شاه‌جهانی، این کتیبه که در ارتفاع ۶ متری از سطح زمین بر سر در تالار بیرونی قرار دارد، متعلق به زمان بنای دو تالار این دیوان در ۱۰۴۶ق است و شامل قصیده‌ای ۱۴بیتی و ماده تاریخی از میرزا ابوطالب کلیم به خط نستعلیق است (اشرف‌حسین، 7؛ حکمت ۲۵-۲۶).

۵. کتیبهٔ موتی مسجد یا مسجد جامع آگره، نزدیک محراب این مسجد که در زمان شاهجهان از سنگ مرمر ساخته شده است، کتیبه‌ای از مرمر سیاه قرار دارد که بر آن با نثر فارسی به خط نستعلیق مطالبی در بارهٔ بنای این مسجد نوشته شده است (اشرف‌حسین، 9؛ اَشر، 188-187؛ حکمت، ۳۳-۳۴).

۶. کتیبه معبد راجارتن، در بالای محراب میانی این بنا که در ۱۱۸۲ق ساخته شده، اشعاری فارسی به خط نستعلیق درج شده است (اشرف‌حسین، 12-11).

ب - کتیبه‌های آرامگاه تاج محل. این کتیبه‌ها را که شامل برخی سوره‌های *قرآن* است عبدالحق شیرازی ملقب به «امانت‌خان» کتابت کرده است (ناته، «هنر خوشنویسی در معماری مغولی»[1]، 31). بر مزار ممتاز محل (ارجمند بانوبیگم) دو کتیبه قرار دارد که بر یکی آیات *قرآنی* و بر کتیبهٔ دیگر تاریخ وفات وی، ۱۰۴۰ق، نوشته شده است (همو، 49). بر کتیبهٔ مزار شاهجهان، که به خط نستعلیق بر روی سنگ مرمر سیاه نقر شده است، این عبارت به چشم می‌خورد: «مرقد منور... شاهجهان پادشاه غازی طاب ثراه و جعل‌الجنة مثواه در شب بیست و ششم شهر رجب سنه یک هزار و هفتاد و شش هجری...» (مارهروی، ۵۰؛ بگلی، 193-192).

علاوه بر کتیبه‌های فوق، بر قبر قاضی نوراللّه شوشتری، که در محلهٔ دیال باغ آگره واقع است، لوحه مرمرینی وجود دارد که با خط نستعلیق روی آن چنین نوشته شده است: «مرقد مطهر... ابوالفضائل سید نوراللّه شوشتری نورالله مضجعه که در سنهٔ ۱۰۱۹ به عهد جهانگیر به درجهٔ شهادت فایز گشته و مرمت مرقد مطهرش در سنهٔ ۱۱۸۸ هجری به شهود پیوست» و بر روی لوحهٔ قبر او به خط ثلث چنین کتابت شده است: «مرقد منور السید نورالله الحسینی الشوشتری» و در پایین سنگ قبر نوشته است: «در عهد جهانگیر پادشاه به سعادت شهادت فایز شدند سنه ۱۰۱۹هجری» و نیز در وسط لوحهٔ قبر او قطعه‌ای در ماده تاریخ شهادتش آمده است. سر در جدیدی از سنگ سرخ در آن آرامگاه نصب شده که پیرامون آن قطعه‌ای فارسی در ۱۴ بیت به خط نستعلیق نوشته شده است (حکمت، ۱۰۰-۱۰۲).

در مسجد همایون، که در ساحل سمت چپ رود جمنا[2] (اکنون روبروی تاج محل) واقع است، دو کتیبه فارسی وجود دارد که در ۹۳۷ق به اتمام رسیده است (ناته، «تاریخ معماری مغولی»، 134-133 /1).

در آرامگاه شاه جلال‌الدین محمداکبر، واقع در سکندرا[3] (حومه آگره) چندین کتیبه وجود دارد که بر آنها اشعاری به خط نستعلیق به قلم عبدالحق شیرازی در ۱۰۲۲ق نقر شده است (اَشر، 111-108؛ بگلی، 252-251؛ حکمت، ۹۷-۱۰۰).

---

1. *Calligraphic Art in Mughal Architecture* 2. jamuna 3. Sikandra

علاوه بر آنچه ذکر شد در آگره کتیبه‌های دیگری نیز در مساجد، مقبره‌ها، مزارات و قبرستانهای قدیمی وجود دارد، از جمله کتیبه‌های آرامگاههای ملا شکرالله شیرازی و نظیر اکبرآبادی و مسجد اورنگ‌زیب، حتی در برخی قبرستانها بر قبرهای مسیحیان هم کتیبه‌های فارسی نصب شده است.

منابع: حکمت، علی‌اصغر، *نقش پارسی بر احجار هند*، تهران، ۱۳۳۷؛ مارهروی، سیداحمد، *مرقع اکبرآباد*، آگره، ۱۹۳۱؛ نیز:
Asher, C. B., *Architecture of Mughal India*, Cambridge, 1992; Ashraf Husain, "Arabic and Persian Inscription in the Agra Fort", *Epigraphia Indica*, 1951-1954, New Delhi, 1987; Begley, W.E. and Z.A. Desai, *Taj Mahal* Cambrige Massachusetts, 1989; Nath, R., *Calligraphic Art in Mughal Architecture*, Calcutta, 1979; ibid, *History of Mughal Architecture*, New Delhi, 1982-1985.

انجم رحمانی

آگره، مدرسه‌ها، شهر آگره که در ۹۰۶ق/ ۱۵۰۱م سلطان سکندر لودی (حک: ۸۹۴-۹۱۵ق) آن را بنا کرد بسرعت به یکی از مراکز علمی و فرهنگی تبدیل گردید و بسیاری از دانشمندان و شخصیتهای برجسته و «اکابر و مشایخ و علما» از کشورهای مختلف اسلامی به دعوت سلطان در آگره گرد آمدند (عبداللّه، ۳۶). اهمیّت آگره در روزگار اکبر پادشاه نیز روی به فزونی نهاد. در عصر جهانگیر و شاهجهان، فعالیتهای علمی و ادبی و فرهنگی در این شهر به اوج خود رسید و مدارس و مراکز علمی متعددی در آنجا پدید آمد. از نام و نشان و جایگاه همهٔ مدرسه‌های آگره در آن ایام اطلاع دقیقی در دست نیست، امّا تعدادی از مشهورترین مدارس این شهر از این قرار است:

۱. خانقاه سیدرفیع‌الدین صفوی تبریزی معروف به محدّث اکبرآبادی، نخستین مدرسه معتبر آگره بود و در دورهٔ سکندر لودی تأسیس شد (مارهروی، مرقع، ۱۰۷-۱۰۸). سید رفیع‌الدین خود مردی دانشمند بود و سکندر لودی به وی ارادت فراوان داشت و به آگره دعوتش کرد. وی به طور منظم در خانقاه خود حدیث تدریس می‌کرد و آن را در برنامهٔ درسی علوم اسلامی آنجا گنجاند. شیخ مبارک ناگوری پدر ابوالفضل علاّمی در دوران اقامت خود در آگره در این خانقاه حاضر می‌شد (مارهروی، بوستان، ۷۹). مدرسه و خانقاه سید رفیع‌الدین از نخستین مراکز علوم اسلامی ـ بویژه علم حدیث ـ در شبه قاره بود، که در تربیت دانشمندان برجسته اهمیت بسزایی داشت (بدایونی، ۱۲۹/۳) و هزاران طالب علم در آنجا دانش آموختند. از جمله شیخ ابوالفتح تهانیسری، شاگرد سید رفیع‌الدین، را باید یاد کرد که خود ۵۰ سال در این مدرسه و خانقاه به تدریس اشتغال داشت.

۲. مدرسهٔ شاهی، این مدرسه در دورهٔ اکبرشاه احداث شد. در بارهٔ این مدرسه اطلاع بیشتری در دست نیست و تنها می‌دانیم میر شمس‌الدین خلقانی در دورهٔ شاهجهان در مدرسهٔ شاهی مأموریت داشت. در جایی که مدرسه قرار گرفته بود اکنون محله‌ای است به نام محله «مدرسهٔ شاهی»، ولی هیچ اثری از خود مدرسه باقی نمانده است. تنها در اینجا مسجدی به نام مسجد شاهی وجود دارد که ۳ کتیبه به زبان فارسی در آن دیده می‌شود. این کتیبه‌ها مربوط به دورهٔ اکبر و جهانگیر و شاهجهان است و یادگاری است به قلم خوشنویس معروف، امانت‌خان شیرازی. به عقیدهٔ سعید احمد مارهروی این کتیبه‌ها اصلاً متعلق به مسجد شاهی دیگری بوده که از آنجا آورده و در این مسجد نصب کرده‌اند (مارهروی، مرقع، ۱۲۰).

۳. مدرسهٔ خاص، مولانا علاءالدین لاری که از شاگردان جلال‌الدین دوانی، و اصلاً از مردم لار بود، به هند مهاجرت کرد (ابوالفضل علاّمی، ۶۰۹) و مدرسه‌ای در آگره ساخت که مادهٔ تاریخ بنای آن، «مدرسه خاص» (= ۹۶۹ق) بود (بدایونی، ۵۶/۲). امروز از این مدرسه اثری بر

جای نمانده است.

۴. جامع مسجد معین‌الدین‌خان فرنخودی، معین‌الدین احمدخان فرنخودی در ششمین سال حکومت اکبرشاه به مقام استانداری آگره گماشته شد و مسجدی در آنجا بنیاد کرد. میرزا مفلس ازبک، که از ماورالنهر به هند مهاجرت کرده بود، در این مسجد مدرسه‌ای ساخت. وی شاگرد ملا احمد جندو نویسندهٔ شرح حافظ بود. میرزا مفلس ۴ سال در این مدرسه تدریس کرد. وی در سن ۷۰ سالگی در مکهٔ معظمه درگذشت (بدایونی، ۱۵۶/۳، ۱۵۷؛ ابوالفضل علامی، ۶۱۰).

۵. مدرسهٔ عالیه جامع آگره، مسجد جامع آگره به فرمان جهان آرابیگم در ۱۰۵۸ق/ ۱۶۴۸م در وسط شهر، نزدیک قلعه بنا شد. در آشوبِ ۱۸۵۷م، درِ شرقی و راهرو مسجد ویران شد و به فرمان حکومت انگلیس آن را تعطیل کردند تا اینکه بر اثر کوشش و پیگیری محمد قمرالاسلام، این مسجد برای نماز به مسلمانان آگره سپرده شد (مارهروی، همان، ۱۱۳). مولانا محمد قمرالاسلام در ۱۸۷۶م مدرسه‌ای به نام مدرسهٔ عالیه در این مسجد جامع بنیاد گذاشت و تولیت این مسجد را هم بر عهده گرفت. در آغاز این مدرسه مخصوص آموزش زبان عربی و درس قرآن مجید بود. ولی بعدها به طور منظم در آنجا به تدریس حدیث و درس نظامیه پرداختند. شهرت این مدرسه نه تنها در سراسر شبه قاره پیچید بلکه به خارج از کشور، به برمه و جاوه هم رسید و طلاب برای تحصیل علم به آنجا می‌آمدند. بعدها دوره‌های آموزشی مختلف به اجرا در آمد که پس از امتحان مدارکی نیز به طلاب داده می‌شد. مفتی اعظم شهر آگره هم مدارکی به طلاب موفقِ دورهٔ حدیث و نظامی می‌داد. پس از مولانا قمرالدین، برادرش، سراج‌الاسلام، و سپس فرزندش، ضیاءالاسلام، تولیت مسجد را به عهده گرفتند (مارهروی، همان، ۱۱۴).

۶. مدرسهٔ محمّدیه. این مدرسه در مسجد مشهور و تاریخی آگره، به نام مسجد لشکرخان، واقع است. لشکرخان لقب خواجه ابوالحسن مشهدی بود که در عصر اکبر شاه و جهانگیر از دیوانیان و امرای ایرانی و برجستهٔ هند به شمار می‌رفت. مسجد او هم در منزلش قرار داشت و مدرسهٔ محمّدیه در ۲۳ مه ۱۹۱۱م در همین مسجد بنا شد. این مدرسه در آموزش علوم دینی شهرت داشت. نخست مولانا سعید احمد مارهروی به مدیریت این مدرسه منصوب شد و پس از تعطیلی کوتاه مدت، مولانا سعید احمد مارهروی دوباره ادارهٔ آن را به عهده گرفت. بر حوضی که به یادبود مولانا محمد شعیب تونکی در این مدرسه بنا نهاده شده کتیبه‌ای به زبان فارسی وجود دارد که بر آن نوشته شده: «این حوض نفیس به یادگار محب قلبی مولانا محمد شعیب تونکی المتوفی ۸ شعبان ۱۳۳۱ هجری که آن مرحوم به سعی بلیغ این مسجد کهنهٔ ویران از سر نو حیات تازه بخشیده و برای تعلیم دینی در مسجد هذا مدرسه محمّدیه اجرا کرد.» (مارهروی، همان، ۱۷۶).

۷. مدرسهٔ مجیدیه درگاه شاه ولایت صاحب، از آثار حضرت شاه علاءالدین مجذوب معروف به شاه ولایت (وفات ۹۵۳ق) است و محله‌ای هم به نام شاه ولایت وجود دارد. مدرسهٔ مجددیه در درگاه مسجد مجدد قرار داشت و در آن علوم دینی تدریس می‌شد.

۸. مدرسهٔ اسلامیه اهل حدیث، این مدرسه در شهر آگره، نزدیک چهارراه موسوم به چورا هانای کی مندی، واقع است و به آموزش زبان عربی اختصاص دارد.

منابع: ابوالفضل علامی، *آیین اکبری*، دهلی، ۱۹۶۵م؛ بدایونی، عبدالقادر، *منتخب‌التواریخ*، کلکته، ۱۸۶۵م؛ عبدالله، *تاریخ داوودی*، به کوشش شیخ عبدالرشید، علیگره، ۱۹۶۹م؛ مارهروی، سعید احمد، *بوستان اخبار*، آگره، ۱۹۳۱م؛ همو، *مرقع اکبرآباد*، آگره، ۱۹۳۱م.

جمال محمد صدیقی

آگه، عبدالشهید، صوفی و شاعر پارسی‌گوی شبه قاره. از اشعارش پیداست که وی اهل تصوف بوده و شیخ عبدالرحیم از پیران صوفیه را که نسبت معنویش به خواجه

بهاءالدین نقشبندی ۷۹۱ق می‌رسد، مرشد خود می‌دانسته و به سلسلهٔ طریقت نقشبندی وابستگی داشته است.

از آگه دیوان اشعاری باقی است که نسخهٔ خطی آن با قطع کوچک و به خط تعلیق شکسته در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب به شماره ۴۰۱۷(۸۱۷الف) نگهداری می‌شود. این دیوان حاوی غزلیات، قصاید، مثنویات، رباعیات و چندین مخمّس است که در همهٔ آنها احساسات عرفانی بیان شده است. ویژگی دیوان آگه در این است که ۲۸ غزل با ردیف عشق دارد و ۲۰ غزل با ردیف‌های «بیخودی» و «خاموشی» که این غزل‌ها یکی پس از دیگری آمده است.

آگه در غزل‌سرائی از حافظ، صائب و امیر خسرو پیروی کرده است.

منابع: آگه، عبدالشهید، *دیوان شعر*، نسخهٔ خطی، شمارهٔ ۴۰۱۷ (۸۱۷الف)، کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب؛ منزوی، مشترک.

ظهورالدین احمد

آگهی اصفهانی ← الهی شیرازی، صدرالدین

آل احمد مارهروی (۱۱۶۰-۱۲۳۵ق/ ۱۷۴۷-۱۸۱۹) از صوفیه و از سادات حسینی، معروف به «اچهی میان» (نیک مرد)، پسر حمزهٔ بلگرامی (ه م) عارف و نویسندهٔ مشهور و نوادهٔ برکت‌اللّٰه ملقب به «صاحب‌البرکات» در ۲۸ رمضان ۱۱۶۰ق به ماده تاریخ «سلطان مشایخ جهان» زاده شد و تحت نظارت پدر تربیت ظاهری و باطنی یافت و سرانجام نیز جانشین او در مسند مرشدی اهل طریقت گردید. مردی سخت پاکدامن و کریم‌النفس و اهل توکّل و فقر بود و در خانقاهش به تربیت مریدان و ارشاد سالکان روزگار می‌گذرانید. شاه عالم دوم امپراتور هند در ۱۱۹۸ق چند روستا را برای مخارج خانقاه او وقف کرد. آل‌احمد سرانجام در ۱۷ ربیع‌الاول ۱۲۳۵ق مطابق ماده تاریخ «خاتم اولیاء کامل» درگذشت.

منابع: حافظ، محمدحسین، *انوارالعارفین*، لکهنو ۱۸۷۶م؛ مفتی،

ولی‌اللّٰه، *عهد بنگشی کی سیاسی علمی ادر ثقافتی تاریخ*، ترجمه شریف‌الزمان، محمدایوب قادری، کراچی، ۱۹۶۵م.

ظهورالدین احمد

آل حسن امروهوی، سید محمد ← امروهوی، محمد

آل لنگاه ← لنگاهیان

آل محمد، حاجی ← حاجی آل محمد

آل محمد بن برکت‌اللّٰه، (۱۱۱۱-۱۱۶۴ق/ ۱۷۰۰-۱۷۵۱م)، از صوفیه و سادات حسینی واسطی و از خاندان عبدالواحد (وفات: ۱۰۱۷ق) نویسندهٔ کتاب *سبع سنابل*.

آل محمد در ۱۹ رمضان ۱۱۱۱ق در بلگرام زاده شد. زیر نظر پدر رشد یافت و به تحصیل علوم متداول آن عصر پرداخت و در همان هنگام نیز مشغول تربیت باطنی و طی مراحل سلوک شد تا سرانجام از شیخ لطف‌اللّٰه حسینی بلگرامی خرقهٔ خلافت گرفت. او سراسر عمر را به تربیت روحانی مردم و ترویج شریعت اسلام سپری کرد. آل‌محمد در ۱۵ رمضان ۱۱۶۴ق در مارهره درگذشت. میرغلام علی آزاد بلگرامی ماده تاریخ وفات او را در ابیاتی، «نصیب آل محمد بود نعیم بهشت» آورده است.

منابع: آزاد بلگرامی، میرغلام‌علی، *مآثرالکرام*، کراچی، ۱۹۸۳م؛ بهتی، محمداسحاق، *فقهای هند*، ج ۵، بخش اول، لاهور، بی‌تا؛ حسنی، عبدالحی، *نزهة‌الخواطر*، ج۶، حیدرآباد دکن، ۱۹۵۷م.

ظهورالدین احمد

آل محمد پهلواری، از فقهای پهلوار فرزند محمد و نوهٔ نعمت‌اللّٰه پهلواری. وی در روستای پهلوار، واقع در استان بهار هند، سکونت داشت و به همین سبب به «پهلواری»شهرت یافت. تنها اطلاعی که از او در دست است تألیف رساله‌ای به نظم در فقه اسلامی است. وی این

رساله را با عنوان موجز*الفقه* در ۱۲۴۷ق/ ۱۸۳۲م به انجام رساند. همچنانکه از نام آن آشکار است، رساله‌ای است مختصر در بیان اصول عقاید و مسائل طهارت، نماز، زکات، حج و...؛ از این اثر تنها یک نسخه در کتابخانهٔ انجمن ترقی کراچی موجود است (نک: نوشاهی، ۲۲۹-۲۳۰؛ منزوی، ۱۲۴۵/۸).

منابع: نوشاهی، عارف، *فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو کراچی*، اسلام‌آباد، ۱۹۸۴؛ منزوی، *مشترک*.

ظهورالدین احمد

آمبر، شهری کهن در هند که مدتی پایتخت دولت راجپوتها[1]، از قبایل هندو، بود و امروز جز ویرانه‌ای از آن برجای نیست. آمبر در گلوگاه کوهی صخره‌ای قرار دارد و دریاچهٔ ماگاتا (مائوتا[2]) در آن جای گرفته است. تقریباً تمام شهر را تپه‌هایی احاطه کرده که موقعیت طبیعی زیبایی به آن بخشیده است («فرهنگ جغرافیایی...»[3] 7/290).

گفته‌اند نام این شهر از نام معبد امبیکشور[4] و به روایتی از امبریشا[5]، پادشاه اجودهیا[6]، گرفته و بتدریج به صورت آمبیر و آمبر در آمده است. قدیمی‌ترین کتیبهٔ به دست آمده از این شهر تاریخ ۹۵۴م را بر خود دارد.

در بارهٔ تاریخ این شهر آگاهی چندانی در دست نیست. در عهد حکومت جلال‌الدین محمد اکبر، آمبر جزئی از استان اجمیر به شمار می‌آمد (ابوالفضل علامی، ۳۴۱/۱). در نیمهٔ دوم سدهٔ ۶ق/ ۱۲م.، راجپوتها آنجا را تصرف کردند و آن را در طول ۶ قرن پایتخت خود قرار دادند («فرهنگ جغرافیایی...»، همانجا). راجپوتها با امپراتوران گورکانی هند روابط نزدیک داشتند و به آنان خراج می‌دادند. از ۱۱۴۰ق/ ۱۷۲۸م راجه جی سینگ، حکمران آمبر، شهر باشکوهی بنیاد نهاد (الیوت، 8/44) که به نام خود او «جی‌پور» نامیده شد و از ان پس آمبر بتدریج اهمیت خود را از دست داد و رو به ویرانی گذارد.

در آمبر بناهای زیبای بسیاربه‌ویژه پرستشگ‌اههای متعددی وجود داشته که تعدادی از آنها از جمله دو پرستشگاه سری جگت سارومانچه و امبیکشور، که هر دو به سبب حجاریهای زیبا ممتاز بودند، از میان رفته‌اند. فردی به نام ابوتراب گزارش کرده که در ۱۰۹۰ق/ ۱۶۷۶م، ۶۶ معبد را با خاک یکسان کرده است (*الیوت*، 7/188). بعضی از بناهای مشهور و ممتاز این شهر بدین قرار است:

آمبر، قصر. این قصر درون قلعهٔ آمبر قرار دارد. در زمرهٔ بناهای قلعهٔ آمبر از دیوان عام، دیوان خاص و شیش محل (محلی که چهار سویش از شیشه باشد) یاد شده که گمان می‌رود این بناها به قصر آمبر مربوط باشد. شیوهٔ نقاشی، سنگبری، کاربرد سنگها و آجرهای رنگی و گچبری، تأثیر هنر ایرانی را در این بنا نشان می‌دهد که در عصر گورکانیان رایج بوده و از این طریق به راجپوتها رسیده است (دیویس، 2/353-349). گمان می‌رود که برخی از نمونه‌های آثار هنری و تزیینی موجود در موزهٔ آمبر به این قصر تعلق داشته باشد (نک: گوپتا، 771-740). کتیبه‌ای به زبان فارسی در این مکان وجود دارد که در آن تاریخ اتمام بنای قصر ۱۰۰۸ق آمده و تصریح شده که ساختمان آن ۲۵ سال طول کشیده است (حکمت، ۲۸).

آمبر، کتیبه مسجد. کتیبه‌ای به زبان فارسی بر ورودی مسجدی در قلعهٔ آمبر قرار دارد که به رغم تاریخی که بر روی آن نوشته شده در مورد زمان بنای آن اختلاف است. به نوشته پراساد (P.26) که گویا متن کتیبه را به غلط خوانده، این مسجد پس از فتح رنتمبور و پیش از ورود جلال‌الدین اکبر به آمبر و در ۹۷۷ق/ ۱۵۲۹م ساخته شده است. اما بنابر گزارش ابوالفضل علامی مبنی بر آنکه اکبرشاه در ۲۱ رمضان ۹۷۶ق به رنتمبور وارد شد و پس از چند روز به آگره رفت (۳۳۹/۲) نظر پراساد درست به نظر نمی‌رسد. ناته بنای این مسجد را به دستور اکبر روایتی عامیانه دانسته و آن را به ستایش و احترامی که مردم برای این شهریار قایل بوده‌اند، نسبت داده است. او متذکر شده که در بنای این مسجد هیچ نمونه‌ای از ویژگیهای معماری در دههٔ اکبر

1.Rajputs 2.Maota 3.*Imperial Gazetteer* 4.Ambikeshwar 5.Amberishā 6.Ajodhya

وجود ندارد. به گمان او اکبر برای ایجاد چنین بنایی در آمبر فرصت کافی نداشته است (ص 299؛ قس: براون، 119). با این همه، کتیبهٔ مذکور حاکی از آن است که به دستور اکبرشاه ساختمان مسجد آغاز شد و در ۹۷۸ق/ ۱۵۷۰م پایان یافت. بر این کتیبه، که بر لوحه‌ای از سنگ سرخ کنده شده، اشعاری به زبان فارسی آمده است (حکمت، ۳۲).

آمبر، موزه. قلعهٔ آمبر شامل جایهایی چون جَل محل، باغ دل‌آرام، دیوان عام (مَحل بار دادن شاه به مردم)، دیوان خاص (محل بار دادن شاه به درباریان)، شیش محل و مسجد جامع اکبری بوده است (دیویس، 2/349-353). سازمان میراث فرهنگی استان راجستان[۱] برای حفظ بناهای تاریخی قلعهٔ آمبر، در ۱۹۴۹م این قلعه را به موزه تبدیل کرد. ساختمان اصلی موزه در ابتدا در یکی از باغهای قلعه قرار داشت ولی بعداً به باغ دل‌آرام انتقال یافت.

موزهٔ آمبر بر اساس نوع آثار تاریخی به ۳ بخش تقسیم شده است: بخش اول به اشیای باستانی کشف شده در حفاری‌های رائیره، سنبهل، ناگر و مناطق دیگر اختصاص دارد. بخش دوم شامل نمایشگاهی از آثار نقاشی و سنگتراشی از جمله مجسمه‌هایی است که در کاوشهای مناطق یاد شده به دست آمده و نیز دربردارندهٔ نمونه‌هایی از نقاشی‌های موجود در بناهای قدیمی قلعه آمبر است. بعضی از این نقاشیها بر در و پنجره و چارچوب درها انجام شده است (گوپتا، 771-740). در بخش سوم کتیبه‌هایی که از اطراف قلعهٔ آمبر پیدا شده نگهداری می‌شود. ۳ کتیبه از کتیبه‌های موجود در این بخش به زبان فارسی است: اوّلی که خطوط آن فرسوده شده به نسخ است؛ دومین کتیبه در مورد چاهی در یکی از شهرهای بخش جی‌پور است که در ربیع‌الاول ۷۶۵ق/ ۱۳۶۳م ساخته شده (بخاری، 60-57)؛ و سومین کتیبه نیز مربوط به یک چاه و به خط نستعلیق است. موزهٔ آمبر با آثار متنوع خود معرف تأثیر زبان فارسی و فرهنگ و هنر ایرانی در هند است.

منابع: حکمت، علی‌اصغر، *نقش پارسی بر احجار هند*، تهران، ۱۳۳۷ش؛ ابوالفضل علامی، *اکبرنامه*، به کوشش مولوی عبدالرحیم، کلکته، ۱۸۷۹م؛ نیز:

Brown, Perrcy, *Indian Architecture (Islamic Period)*, Bombay,1959; Bukhari,"Transcriptions from the Archeological Museum, Amber", *Epigraphica Indica, Arabic and Persian Supplement*, New Delhi, (1955-56), 1960; Davies, Philip, *Monuments of India*,NP, 1989; Elliot, H.M., *History of India as told by Its Own Historians*, Delhi, 1990; Gupta, Saritri, *Rajaothn Diott Gazetteers, Jaipur*, 1987; Prasad, R. N., *Raja Man Sings of Amber*, Calcutte, 1966; *The Imperial Gazetteer of India*, New Delhi, n.d.

ظهورالدین احمد ـ جمال محمدصدیقی

آمدنامه/ آمدن نامه، عنوان چند رساله در آموزش دستور زبان فارسی‌به‌ویژه در بارهٔ تعلیم افعال فارسی و مصادر و مشتقات آن.

از آنجا که بسیاری از این رساله‌ها با مصدر «آمدن» و صرف زمانهای مختلف فعل «آمد» آغاز شده به *آمدنامه* یا *آمدن نامه* شهرت یافته‌اند. این رسایل در آغاز، انجام، حجم مطالب و... با یکدیگر متفاوتند، به علاوه در برخی از آنها برابر هر مصدر و فعل فارسی، زمان و حالت صرفی آن به زبان اردو یا پنجابی نیز آورده شده است و به همین سبب این گونه *آمدنامه*ها را در ردیف فرهنگهای فارسی به اردو نیز محسوب می‌کنند (نک: بشیرحسین، ۳/۲۰۶؛ منزوی، مشترک، ۱۳/۲۴۸۷؛ حاج سیدجوادی، ۹۸-۱۰۰). قدیمی‌ترین *آمدنامه* متعلّق به سدهٔ ۱۲ق/ ۱۸م است، و ظاهراً آغاز تألیف آنها بعد از مرگ اورنگ زیب (وفات: ۱۱۱۸ق) یعنی مقارن با روزگار انحطاط زبان فارسی است، و مؤلفان بسیاری از آنها نیز شناخته شده نیستند (منزوی، همان ۱۳/ ۲۵۱۲ - ۲۵۱۵؛ همو، *گنج‌بخش*، ۳/ ۱۰۸۵ - ۱۰۸۷).

۱. *آمدنامه*، تألیف حافظ علاءالدین بن حافظ بهلول

---

1. Rajesthan

دین که آن را در دورهٔ محمدشاه (حک: ۱۱۳۱-۱۱۶۱ق) در ۱۱۵۷ق/ ۱۷۴۴م بـه درخـواست بـرادرش، شـیخ بدرالدین، و چند تن دیگر برای آموزش زبان فـارسی بـه کودکان نوشت. نسخه‌ای از آن در دارالعلوم نعمانیهٔ لاهور به خط مؤلف موجود است (منزوی، مشترک، ۱۳/۲۴۷۲).

۲. *آمـدنامه*، مشـهور بـه «چشـم و چـراغ» تألیـف محمدحسین شیرازی. این اثر کـه مـؤلّف آن را بـا صـرف زمانهای مختلفِ فعل «آمد» آغاز کرده، با توجه به نسـخهٔ موجود در حیدرآباد می‌بایست در سدهٔ ۱۲ق/ ۱۸م تألیف شـده بـاشد. نسـخه‌های مـتعددی از آن در کـتابخانه‌های مختلف از جمله در حیدرآباد سـند، در کـتابخانهٔ مـدرسهٔ قـاسمیهٔ شکـارپور مـوجود است (مـنزوی، هـمان، ۱۳/۲۵۱۱-۲۵۱۲).

۳. *آمـدنامه*، از خـرم شـاه عـاشق‌اللّـه فـرزند شـیخ مـحمدفاضل کـه در روسـتای بـیجاور از تـوابـع لکـهنو می‌زیسته است. وی این رساله را در ۱۱۳۷ق/ ۱۷۲۵م به رشته تحریر در آورد. نسخه‌ای از آن به شمارهٔ ۶۱۲۵/۴ در کتابخانهٔ مجلس شورا مـوجود است (مـنزوی، *نسـخه‌ها*، ۳/۲۰۴۷).

۴. *آمدنامه*، در دستور زبان فارسی، تألیفِ حیات علی صاحب دهلوی، از دانشـمندان فارسی زبان هـند در سـدهٔ ۱۲ق/ ۱۸م. نسـخه‌ای از آن در دارالکـتب قـاهره مـوجود است. میکروفیلم این نسخه به شمارهٔ ۲۶۹۲ در کـتابخانهٔ مرکزی نگهداری می‌شود (منزوی، *نسخه‌ها*، ۳/۲۰۴۷).

۵. *آمدنامهٔ* بدیع، از سکه رام داس. مؤلف این رساله را برای توانایی کودکان در فراگیری زبـان فـارسی در حـدود ۱۲۱۴ق/ ۱۷۹۹م نوشته است. نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا نگهداری می‌شود (ریو، 2/521؛ سیّدعبداللّـه، ۱۵۰؛ مارشال، 455).

۶. *آمدنامه*، تألیف کیول رام فرزند تیج سینگ، منشی دربار پادشاهی قوم کـاتهیه کـه در ۱۲۲۸ق/ ۱۸۱۳م ایـن رساله را همراه با ترجمهٔ واژه‌های فارسی به اردو به انجام رساند. به همین جهت این اثر را «فرهنگ فارسی به اردو» نیز گـفته‌انـد. نسـخه‌ای از آن بـه شـمارهٔ ۳۶۴۶/۶۲۵ در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب در مجموعهٔ شـیرانـی نگـهداری مـی‌شود (بشـیر حسـین، ۳/۲۰۶؛ مـنزوی، مشـترک، ۱۳/۲۴۸۷). رساله‌های ناشناختهٔ دیگـری نـیز بـا عـنوان آمدنامه وجود دارد. از این رسـایل نسـخه‌هایی هـمراه بـا ترجمهٔ اردو یا پنجابی و حتی ترکی همراه با مـتن اصـلی موجود است (نک: منزوی، همان، ۱۳/ ۲۵۱۲ - ۲۵۱۶؛ همو، *نسخه‌ها*، ۳/۲۰۴۸؛ هـمو، گـنج‌بخش، ۳/۱۰۸۵ - ۱۰۸۷؛ بشیرحسین، ۳/۶۰۲-۶۰۵). تعدادی از آمدنامه‌ها به صورت سنگی به چاپ رسیده‌اند. از جمله باید از اینها نام برد:

آمدنامه که به شیوهٔ جامع علوم مولوی محمد مخدوم تألیف شده و شامل دو فصل است: فصل اول مصادر «دن»؛ فصل دوم مصادر «تن». صرف افعال در آن بدین صـورت است: ۱. مفرد غایب؛ ۲. جمع غایب؛ ۳. مفرد حاضر؛ ۴. جمع حاضر؛ ۵. مفرد متکلم؛ ۶. جمع متلکم. این رساله در ۱۲۶۲ق/ ۱۸۴۶م در دهلی به طبع رسیده است (نوشاهی، ۱/۳۲۹).

*آمـــدنامه یـا صـفوة‌المـصادر**، تألیـف مـحمد مصطفی‌خان.

مآخذ: بشیرحسین، محمد، *فهرست مخطوطات شیرانی*، لاهور، دانشگاه پنجاب؛ حاج سیدجوادی، حسن صدرالدین، *دستورنویسی فارسی در شبه قاره*، اسلام‌آباد، ۱۳۷۲ش؛ سید عبداللّـه، *ادبیات فـارسی مـین هندوون کاحصه*، لاهور، ۱۹۶۷م؛ منزوی، گنج‌بخش؛ همو، مشترک؛ همو، *نسخه‌ها*؛ نوشاهی، عارف، *فهرست کتابهای فـارسی چـاپ سـنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش*، لاهور، ۱۳۶۵ش؛ نیز:

Marshall; Rieu.

محمد جواد شمس - ظهورالدین احمد

آمدنامه (صفوة‌المصادر)، کتابی آموزشی به فارسی و اردو در زمینهٔ دستور زبان فارسی و نحوهٔ صرف فـعلهای

گوناگون برای آموزش مردم شبه قاره، تألیف محمد مصطفی‌خان فرزند حاج محمدخان روشن از ادیبان سدهٔ ۱۳ق/ ۱۹م در هند.

سبب شهرت کتاب به *آمدنامه*، انتخاب مصدر «آمدن» برای نشان دادن صرف افعال در زمانهای مختلف است. کتاب در دو بخش با عنوان «صرف کبیر» و «صرف صغیر» به ترتیب حروف الفبا و به صورت خودآموز تدوین یافته است. نویسنده در دیباچهٔ کتاب، ضرورت دانستن دستورزبان و چگونگی صرف مصدرها را برای کسانی که با کتابهای فارسی سر و کار دارند یا به ترجمهٔ از این زبان می‌پردازند بیان کرده است. سپس در بخش اول که «صرف کبیر» نام دارد، جدولی برای مصدر لازم «آمدن» با یک ستون افقی در بالای صفحه و یک ستون عمودی در سمت راست صفحه آورده و در ستون افقی این عنوانها را به صورت مجزا درج کرده است: مصدر، حاصل مصدر، غایب، حاضر، جمع و متکلم.

ستون عمودی سمت راست صفحه نیز شامل این عنوانهاست: ماضی مطلق، ماضی قریب (نقلی)، ماضی بعید، ماضی ناتمام (استمراری)، ماضی احتمالی (التزامی)، ماضی تمنایی، مضارع (حال)، مضارع التزامی، مستقبل (آینده)، امر، نهی و اسم فاعل.

در بخش بعدی «صرف کبیر» مصدرها، دو عنوان فعل معروف و فعل مجهول نیز افزوده شده است. در بخش «صرف صغیر»، شکل جدول تغییر یافته و تنها در یک ستون افقی بالای صفحه این عنوانهای درج شده است: مصدر، معنی مصدر به اردو، حاصل مصدر، طریق تعدیه، ماضی مطلق، حال، امر، اسم فاعل قیاسی، اسم فاعل سماعی، اسم مفعول. مثلاً مصدر آراستن در صرف صغیر بدین صورت آمده است: آراستن، سنوارنا، آرایش، آراست، آراید، بیارای، آراینده، جهان‌آرا، آراسته (آقا بزرگ، ۵۱/۱۵؛ حاج سیدجوادی، ۵۴ - ۵۵؛ منزوی، ۲۴۹۶/۱۳ - ۲۴۹۷؛ استوری، 3/133-134). این کتاب بارها در کانپور، لکهنو، لاهور، آگره، میرتهه و دهلی به چاپ رسیده است. از جمله چاپهای آن می‌توان از چاپ ۱۲۶۴ق لکهنو و ۱۸۷۷م میرتهه نام برد (نک: مشار، ۳۳۹۹/۳ - ۳۴۰۰).

منابع: آقا بزرگ تهرانی، *الذریعه*؛ حاج سیدجوادی، حسن صدرالدین، *دستورنویسی فارسی در شبه قاره*، اسلام‌آباد، ۱۳۷۲ش؛ محمدمصطفی‌خان، *صفوة‌المصادر*، نسخهٔ خطی دانشگاه پنجاب، مجموعهٔ شیرانی، شم ۲۰۱۲؛ مشار، *فهرست*؛ منزوی، *مشترک*، نیز:

Storey.

ظهورالدین احمد

آمدنامهٔ ترکی، عنوان چند رساله در دستور زبان فارسی و ترکی. موضوع این رساله‌ها که به «آمدنامه» یا «آمدنامهٔ ترکی» شهرت دارند، متفاوت است. برخی از آنها همانند آمدنامه‌های فارسی متداول در شبه قاره در دستور زبان فارسی،بویژه صرف افعال است؛ با این تفاوت که واژه‌های فارسی ، به جای اردو ، به ترکی ترجمه شده است، امّا در دیگر آمدنامه‌ها، واژه‌های ترکی به فارسی ترجمه شده است و گاه در دستورزبانِ ترکی نگارش یافته‌اند. از این رو، برخی گروه اخیر «آمدنامه»ها را «فرهنگ ترکی ـ فارسی» نیز نامیده‌اند (نک: *فهرست*... راجه محمودآباد ۲۲۵؛ مارشال، 190؛ منزوی، *نسخه‌ها*، ۲۰۴۷/۳؛ همو، مشترک، ۲۵۱۶/۱۳؛ نبی هادی، 735).

برخی از مهم‌ترین «آمدنامه»های ترکی که در سده‌های ۱۲-۱۳ق/ ۱۸-۱۹م تألیف شده‌اند عبارتند از:

۱. *آمدنامه*، تألیف سیدحسین، وی این رساله را در دوران اورنگ زیب (حک ۱۰۶۸-۱۱۱۸ق) به رشتهٔ تحریر درآورد. این *آمدنامه* به سبب آنکه ترجمهٔ واژه‌های ترکی به فارسی را در بر دارد به فرهنگ ترکی ـ فارسی و نسخهٔ ترکی نیز شهرت یافته است. نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ دیوان هند موجود است (نبی هادی، 735؛ مارشال، 190).

۲. *آمدنامهٔ ترکی یا فرهنگ ترکی به فارسی*، از فضل‌الله‌خان پسر عموی سیف‌خان، استاندار دهلی در

دورهٔ اورنگ زیب. نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ راجه محمودآباد لکهنو، (شم ۱۰۳۵) موجود است (نک: فهرست... راجه محمودآباد، ۲۲۵).

۳. *آمدنامه* یا *تحفة‌الطالبین*، از حیات علی صاحب دهلوی از دانشمندان فارسی زبان هندوستان، در دستور صرف زبان ترکی شامل چندین فصل و یک خاتمه. خاتمهٔ آن در بردارندهٔ فرهنگ واژه‌های ترکی به فارسی است. از این اثر دو نسخه موجود است: نسخه‌ای در کتابخانهٔ عمومیِ لاهور و نسخه‌ای در دارالکتب قاهره. میکروفیلمی از نسخهٔ قاهره تهیه شده که در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران (شم ۲۶۹۲) نگهداری می‌شود (منزوی، *نسخه‌ها*، ۲۰۴۷/۳).

۴. *آمدنامه* یا ترجمهٔ ترکی، مؤلف این رساله دانسته نیست، امّا با توجه به اینکه روی جلد آن آمده «آمدنامهٔ ترکی شیخ فیض» احتمالاً مؤلف آن می‌باید همان شخص باشد. از این اثر دو نسخه در پیشاور موجود است (منزوی، مشترک، ۲۵۱۶/۱۳).

منابع: *فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ راجه محمودآباد لکهنو*، لکهنو، مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران؛ منزوی، مشترک؛ همو، *نسخه‌ها*؛ نیز:

Marshal; Nabi Hadi.

ظهورالدین احمد - محمد جواد شمس

آملی، رکن‌الدین حسینی، از منجمان و دانشمندان سدهٔ ۹ق/ ۱۵م پسر اشرف‌الدین حسینی.

او در آمل متولد شد، اما بنا به گفتهٔ مؤلّف *اعیان‌الشیعه*، در قم سکونت داشته است. همچنین از تبحّر او در فقه، حدیث و نجوم سخن گفته است (امین، ۳۵/۷). از بیان خود او پیداست که به هند رفته و چون بازگشته در کرمان اقامت گزیده و سپس رهسپار هرات شده است. در هرات به خدمت حاکم آنجا ابوالقاسم بابر، پسر بایسنقر میرزا و نوادهٔ شاهرخ تیموری از شاهزادگان دانشمندپرور، پیوست و دو کتاب زیر را در آنجا نگاشت (امین، همانجا؛ صفا، ۱۰۷/۴ - ۱۰۸؛ نفیسی، ۲۷۱/۱).

آثار: ۱. *پنجاه باب سلطانی*، در دو مقاله و ۵۰ باب در اسطرلاب و استخراج تقویم. مؤلف این کتاب را در ۸۶۰ق به اتمام رساند و آن را به ابوالقاسم بابر تقدیم کرد (آقابزرگ، ۳/ ۱۹۸؛ برای *نسخه‌های خطی* آن نک: منزوی، ۱/ ۲۴۹-۲۵۰ ؛ اعتصامی، ۴۰۹/۲ ؛ دانش پژوه، ۴/ ۸۴۲ - ۸۴۳).

۲. *زیج جامع سعیدی*، این تألیف، تنقیح زیج ایلخانی خواجه‌نصیرالدین طوسی است که به نام ابوسعید گورکانی نوشته شده است. رکن‌الدین بعد از نگارش ۵۰ *باب سلطانی* به نوشتن زیج نوینی در رصد جدید پرداخت (امین، همانجا؛ صفا، ۴ / ۱۰۸ ؛ نفیسی، همانجا؛ برای نسخه‌های خطی آن نک: فهرست مجلس تهران، ۱۰۰۰/۲؛ فهرست دانشگاه، ۲۹۳۲/۱۳).

دیگر آثاری که به او نسبت داده‌اند عبارتند از: زیج *مفاتح الاعمال*، و کتابی در شرح احوال علمای مرعشی (نک: امین، همانجا؛ صفا، ۱۰۸/۴).

منابع: آقا بزرگ، *الذریعه*؛ اعتصامی، یوسف، فهرست کتابخانهٔ مجلس *شورای ملی*، تهران، ۱۳۱۱؛ امین، محسن، *اعیان‌الشیعه*، به کوشش حسن امین، بیروت، *دارالتعارف للمطبوعات* ؛ دانش پژوه، محمد تقی، *فهرست کتابخانهٔ اهدایی آقای سید محمد مشکوة به کتابخانهٔ دانشگاه تهران*؛ تهران، ۱۳۳۲ش؛ صفا، ذبیح‌الله، *تاریخ ادبیات در ایران*، تهران؛ منزوی، *نسخه‌ها*؛ نفیسی، سعید، *تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی*، تهران، ۱۳۴۴ش.

دانشنامهٔ شبه قاره و ظهورالدین احمد

آملی، نجم‌الدین سکندر حسینی، پزشک، طبیعی دان و دانشمندِ سدهٔ ۱۱ق / ۱۷م.

در بارهٔ زندگی او اطلاعی در دست نیست، امّا از آثارش پیداست که در پزشکی و علوم طبیعی دستی داشته و در سدهٔ ۱۱ق/ ۱۷م می‌زیسته است. آثار او در کتابخانه‌های

ایران و شبه قارهٔ هند موجود است.

۱. *گوهرشناسی*، در شناخت سنگها و جواهر و فلزات مشتمل بر یک مقدمه، ۴ آیینه و یک خاتمه. با توجه به سنوات مندرج در آن، باید در نیمهٔ اول سدهٔ ۱۱ق نوشته شده باشد. نسخه‌ای از آن در مجموعهٔ ۲۷۷ کتابخانهٔ امام جمعهٔ کرمان در دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران و نسخه‌ای در کتابخانهٔ ملّی تبریز (شم ۳۵۶۳) موجود است (منزوی، *نسخه‌ها*، ۱/۴۵۰).

۲. *مرآت التقی*، در ۴ آیینه و یک خاتمه که برای محمدتقی، پسر علی‌بیگ صفاهانی، در ۱۰۵۹ق نوشته شده و در واقع گزیده‌ای است از *آیینهٔ سکندری* اثر امیرخسرو.

۳. *مرآت‌الشروط*، در ۸ شرط برای دعا خواندن (نک: منزوی، مشترک، ۱/۷۳۵).

۴. *مرآت صحت*، در طب نظری و عملی مشتمل بر یک مقدمه، ۶ مرآت، ۷ آیین و یک خاتمه در داروهای مفرد و مرکّب از این اثر نسخه‌ای در کتابخانهٔ سید شمس‌الدین گیلانی در اوچ موجود است (منزوی، مشترک، ۱/۷۳۴-۷۳۵).

۵. *مرآت الکرامة*، در یک مقدمه و ۴ مرآت و یک خاتمه در بارهٔ کرامات عارفان و حکیمان و احوال آنان. این رساله نیز در نیمهٔ قرن ۱۱ق نوشته شده است.

۶. *معرفت تقویم*، شامل ۱۲ مرآت در گاهشماری. نسخه‌ای از آن در همان مجموعه موجود است (دانش پژوه، ۱/۷۳۵).

منابع: منزوی، مشترک؛ همو، نسخه‌ها؛ دانش‌پژوه، محمدتقی، *فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ دانشکده ادبیات*، مجموعه امام جمعهٔ کرمان، تهران، ۱۳۴۴ش.

ظهورالدین احمد

آمون، شیخ احمد چارگانوی (وفات: ۷۸۴ق/۱۳۸۲م)

از صوفیان برجستهٔ سلسلهٔ فردوسیه و خلیفهٔ شیخ شرف‌الدین یحیی منیری.

او از نوادگان شیخ عبدالله اصفهانی بود. از اصفهان به هند رفت و در چوسا (واقع در نواحی بکسر، بلوک شاه‌آباد، بیهار) اقامت گزید (ارزانی، ۱۴۱). شیخ ابراهیم، پدر شیخ آمون (در زبان هندی یعنی لباب، مالامال، سرشار) از ارادتمندان شیخ شرف‌الدین یحیی منیری بود و به توصیهٔ او از چوسا به ابراهیم‌پور (منسوب به خود او، یعنی شیخ ابراهیم) رفت و آمون در همانجا زاده شد و رشد کرد. تاریخ تولد او را منابع ذکر نکرده‌اند ولی از آنجا که در ۷۸۴ق به سن ۹۶ سالگی، درگذشته (همو، ۱۵۵) باید در ۶۸۸ق/۱۲۸۹م زاده شده باشد. او در ۱۲ سالگی در زمرهٔ شاگردان شرف‌الدین یحیی منیری او را در آمد (همو، ۱۴۳). از آن پس، آمون ملازم شیخ گردید و سراسر زندگی را در سفر و حضر در خدمت وی به سر برد و سرانجام به خلافت او نایل آمد (عربی، ۵-۸، ۲۵-۲۶). شیخ منیری او را با لقب «بهایی [برادر] آمون»، «مولانا آمون»، «مقبول عالم آمون» می‌خواند (همو، ۹۱)، که گویای شفقت و علاقهٔ خاص او نسبت به شیخ آمون بوده است. احمد آمون روز جمعه ۴ شعبان ۷۸۴ق درگذشت و در قریهٔ چارگانون، در باغ و تکیهٔ خود، که به نام باغ گلچکان شهرت دارد، مدفون گشت (ارزانی، ۱۵۵). یکی از ارادتمندان او به نام شاه نصیرن، تقریباً ۲۰۰ سال بعد از رحلتش، در ۹۸۴ق/ ۱۵۷۶م مقبره‌ای برای شیخ آمون بنا کرد که تاکنون زیارتگاه علاقه‌مندان است. شاه آمون از خود کتابی برجای ننهاد، ولی پسرش، مولانا شاه ارزانی، و نوه‌اش، مولانا شاه مبارک، سخنان او را در دو مجلد جداگانه زیر عناوین مختلف گردآورده‌اند:

۱. *تحقیقات المعانی*، گردآوری مولاناشاه ارزانی. رساله‌ای است مختصر مشتمل بر دو باب و هر باب منقسم بر سه مجلس. مولانا ارزانی این کار را در ۷۸۳ق مقارن وفات شاه آمون آغاز کرد. در این رساله، احوال معتبر و

تعلیمات شیخ شرف‌الدین یحیی منیری و خلفای دیگر او هم بیان شده است. نسبنامه‌ای نیز در آن آمده که مؤلف، خود از شیخ منیری استماع کرده است و بر نسبنامه‌هایی که در آثار بعدی آمده از لحاظ صحت و قدمت رجحان دارد.

۲. *مطلوب‌المبارک*، اثر مولانا شاه مبارک، پسر مولانا شاه ارزانی. در این رسالهٔ مختصر، سخنان پدربزرگ خود، آمون، را تقریباً هم زمان با پدر خود، در ۷۸۳ق و ۷۸۴ق گرد آورده است. این رساله دارای یک مقدمه و دو باب مشتمل بر ۷ مجلس است و نویسنده آن را به خواهش برخی دوستان نگاشته است (مبارک، ۱۵۹). آمون خود این رساله را خوانده و آن را *مطلوب‌المبارک* نام نهاده بود (همانجا). بسیاری از واژه‌ها، اصطلاحات، عبارات و مطالبی که در *مطلوب‌المبارک* آمده، عیناً از *تحقیقات‌المعانی* گرفته شده و آنچه در باب دوم *مطلوب‌المبارک* مندرج است با مطالبی که در *تحقیقات‌المعانی* آمده، مطابقت بسیار دارد. سبک نگارش *مطلوب‌المبارک* نسبت به زبان و بیان *تحقیقات‌المعانی* آسانتر است. این هر دو رساله از نمونه‌های قدیمی نثر فارسی در هند به شمار می‌رود.

منابع: ارزانی *تحقیقات‌المعانی*، به کوشش عطاکریم برق، کلکته، ۱۹۹۲م؛ عربی، زین بدر، *راحت‌القلوب*، آگره، ۱۳۳۱ق؛ مبارک، *مطلوب‌المبارک*، به کوشش عطاکریم برق، کلکته، ۱۹۹۲م.

شریف حسین قاسمی

آنتیا، آدل جی گرشاسب جی[1]، از پارسیان هند و متخصص زبانهای ایران باستان در سده‌های ۱۳-۱۴ق/ ۱۹-۲۰م.

او اوستا و پهلوی می‌دانست و به زبانهای انگلیسی و گجراتی نیز آشنایی داشت و چنانکه خود در مقدمهٔ *کارنامهٔ اردشیر بابکان*[2] اشاره کرده بیشتر به تدریس زبان و متون پهلوی اهتمام می‌ورزیده و ترجمه‌ای از *اوستا* فراهم آورده و به چاپ رسانده است (آنتیا، 9). از او در زمینهٔ *اوستا*، متون پازند، افسانه‌ها و ضرب‌المثل‌های اوستایی و پازند، و متنهای پهلوی چندین اثر منتشر شده است.

آثار: الف ـ کتابها:

۱. *معلّم دین زرتشتی*[3]، این اثر به زبان انگلیسی است و در بمبئی در ۱۸۷۶م به چاپ رسیده است؛ ۲. تصحیح *کارنامهٔ اردشیر بابکان*. آنتیا متن پهلوی این اثر را همراه با ترجمهٔ گجراتی و انگلیسی آن و به ضمیمهٔ ترجمهٔ بخشهایی از *اوستا* همراه با اصل آن و شرح لغات مشکل به چاپ رسانده است. او خود گوید که این اثر متن پهلوی و ترجمه بخشی از *اوستاست* و لغات دشوار آن برای استفاده دانشجویان شرح شده است و در مواردی که نیاز بوده پاورقی‌هایی نیز آورده است و نیز بخشهایی از *شاهنامهٔ* فردوسی را که مربوط به دوران حکومت اردشیر بابکان بوده، به آن افزوده است (آنتیا، 10؛ نیز نک: مهرین، ۱۸۶). شایان ذکر است که ترجمهٔ انگلیسی این اثر را از روی متن گجراتی و توسط جمشید جی مرون جی آنتیا، انجام داده است (همو، 10). این اثر در ۱۹۰۰م در بمبئی به چاپ رسیده است؛ ۳. تصحیح *وندیداد*[4]: این اثر نیز در بمبئی در ۱۹۰۱م به چاپ رسیده است.

ب ـ مقالات:

۱. «مطالبی چند از اوستا به زبان نویسندگان روایت»[5]، این مقاله نیز در بمبئی در ۱۹۰۰م به چاپ رسیده است؛

۲. «کیسهٔ سلطان محمود به نقل از روایات»[6]، این مقاله نیز در بمبئی در ۱۹۸۸ به طبع رسیده است؛ ۳. «افسانهٔ گرشاسب»[7]، چاپ بمبئی ۱۹۰۸م؛ ۴. «متون پازند»[8] که آن را آنتیا گردآوری کرده و در بمبئی در ۱۹۰۹م به طبع رسیده است؛ ۵. «چند ضرب‌المثل پندآمیز اوستایی و پازند»[9]،

1.Antiya Edal Ji Karsasp Ji 2.Karnamak Artakhshir Papakan 3.Zoroastian Religion teacher 4.The Vandidad

5.A few statements of the Avesta as unerstood by the writers of the revayat 6.The Kiseh of sultan Mahmud as Given in the Revayets 7."The legeend of kersasfa" 8."Pazand Texts" 9."A few Avesta and Pazand Maxims of Advice"

بمبئی ۱۹۱۴م؛ ۶. «روایاتی در بارۀ آتش»[1] بمبئی، ۱۹۱۸م (سحاب، ۱۶۲؛ هال، 1/998,1409 - 2/854؛ ماهیار، 8/744 - 7/79 - 6/268 - 2/208 - 1/2,120,121,181,245).

منابع: سحاب، ابوالقاسم، *فرهنگ خاورشناسان*، تهران، ۱۳۷۲ش؛ مهرین شوشتری، عباس، *تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج از ایران*، تهران، ۱۳۵۲ش؛ نیز:

Hall, G.K., *London University Literary Catalogue*, Boston, 1963; Mahyar Nawabi, Yahya., *A Bibliography of Iran, Tehran*, Iranian Foundotion, 1969.

ظهورالدین احمد

آنکتیل دوپرون، آبراهام یاسنت[2] (۱۷۳۱-۱۸۰۵م)، از بنیانگذاران مطالعات ایران‌شناسی و شرق‌شناسی در اروپا.

در پاریس زاده شد. پدرش، پیر آنکتیل، به تجارت ادویه اشتغال داشت. دوپرون نام یکی از املاک پدر او بود که برای تمییز وی از برادرش، آنکتیل دوبریانکو[3]، که کنسول فرانسه در سورت (در هند) بود، به نام آبراهام افزوده شد (رجب‌نیا، ۴؛ جمال‌زاده، ۱۰۵؛ *فرهنگ خاورشناسان*، ۱۶۷؛ *ایرانیکا*، 1/100). آنکتیل بسیار جوان بود که به دانشگاه سوربن وارد شد؛ سپس به سبب علاقه به زبانهای شرقی،بویژه عربی، به آمرسفورت[4] در هلند رفت و نزد ژانسنیسهای[5] تبعیدی به فراگیری زبان پرداخت و پس از بازگشت به پاریس در کتابخانه سلطنتی مشغول به کار شد و هم در آنجا بود که در ۱۷۵۴م چند سطری از *اوستا* را که تا آن هنگام کسی نتوانسته بود آن را بخواند، به آنکتیل نشان دادند. آنکتیل، که شیفتۀ این خط ناشناخته و نیز متون سنسکریت کتابخانۀ سلطنتی شده بود، بر آن شد که به هندوستان برود (همانجاها). در فوریۀ ۱۷۵۵م راهی این سفر شد و پس از تحمل بلایای فراوان و جان به در بردن از بیماریهای مهلک، در ۱۰ اوت ۱۷۵۵ به پوندیچری[6] رسید و بی‌درنگ به فراگیری زبان فارسی پرداخت. سپس، برای آموزش زبانهای هندی به بنگاله رفت، اما در میان راه به سبب ابتلا به بیماریهای رایج در مناطق گرمسیر و به طور کلی آب و هوایی که با طبع وی سازگار نبود، دوباره بیمار و مدت زیادی در بیمارستان نظامی فرانسویان بستری شد (جمال‌زاده، ۱۰۸؛ رجب‌نیا، ۵-۶؛ *ایرانیکا*، 1/101). سرانجام پس از ۳ سال سرگردانی، برای فراگرفتن زبانهای کهن ایرانی و خواندن متون مقدس زرتشتی، از شرق هند به بندر سورت رفت. به هنگام ورود بدانجا برادرش، آنکتیل دوبریانکور، از وی استقبال کرد. در آن هنگام موبدان کتابهای مقدس را به غیر خود نمی‌آموختند و آنکتیل با کوشش فراوان آنان را راضی به آموزش کرد. او خود در خاطراتش از روز ۱۴ مارس ۱۷۵۹م که نزد استادان پارسی (موبدان داراب و کاووس) شروع به آموختن کرد، به عنوان روزی مهم در زندگی خویش یاد کرده است (جمال‌زاده، ۱۰۹؛ رجب‌نیا، ۶-۷). او در زمان تعلیم متون مقدس از آنها نسخه‌برداری نیز می‌کرد و در مدت دو سال از ۱۲۰ کتاب نسخه‌برداری و ۲۵۰۰صفحه دست‌نویس تهیه کرد (رجب‌نیا، ۸-۹). در ۱۷۶۰م مصمم به آموختن زبان سنسکریت شد و از ۳ فرهنگ این زبان نیز نسخه‌برداری کرد (جمالزاده، ۱۱۲).

سرانجام آنکتیل، پس از ۱۷ سال تحقیق و پژوهش در ادیان هند و ایرانی، عزم بازگشت به وطن کرد و در ۱۵ مارس ۱۷۶۱م با یک کشتی انگلیسی، که حامل اسیران فرانسوی و جمعی از سپاهیان انگلیسی بود، راهی اروپا شد و به پورتسموت رفت. او را چون اسیری جنگی به اردوگاه اسیران فرانسوی بردند و تمامی اسناد و دست‌نوشته‌هایی را که در طی سالیان گرد آورده بود، از او گرفتند، اما به وساطت برخی از دوستانش رهایی یافت و اسناد و دست‌نوشته‌هایش را بازپس گرفت و از آنجا که بسیار مشتاق دیدن اوستایی بود که ۱۷ سال پیش از آن

---

1. The Revavets on Fire
2. Abraham Hyacinthe Anquetil-Duperron
3. Brian Court
4. Amersfoort
5. Jansenist
6. Ponichery

سبب مسافرت وی به هند شد، به آکسفورد رفت و آن نسخه را با دست‌نوشته‌های خویش مقابله کرد. سپس رهسپار پاریس شد و فردای همان روزی که به پاریس رسید به گفتهٔ خودش «این گنجینهٔ پربها» را، که شامل ۱۸۰ نسخهٔ خطی از جمله دو نسخه از کتابهای مقدس ایران باستان بود، به کتابخانهٔ‌سلطنتی پاریس تقدیم کرد (جمال‌زاده، ۱۱۳-۱۱۴؛ *فرهنگ‌خاورشناسان*، ۱/۱۶۷؛ رجب‌نیا، ۱۱ و در بارهٔ فهرست این مجموعه، نک: همو، ۱۴-۱۷). پس از آن به پژوهش، مقاله‌نویسی، ترجمه و ایراد سخنرانی در جلسات «آکادمی اسناد مکتوب»[1] پرداخت (جمال‌زاده، ۱۱۴؛ رجب‌نیا، ۱۲).

یک سال پیش از درگذشت وی، هنگامی که ناپلئون امپراتور فرانسه شد، آنکتیل در بازگشایی انستیتو از ادای سوگند وفاداری به ناپلئون خودداری کرد و در پاسخ به این درخواست در ۲۸ مه ۱۸۰۴م، پس از شرحی مفصل در بارهٔ خویش، تنها نوشت که مطیع قوانین دولتی است که او را در کنف حمایت خود قرارداده است (جمال‌زاده، ۱۱۸؛ رجب‌نیا، ۱۴).

آثار: از آنکتیل دوپرون کتابها و مقالات بسیاری بر جای مانده است. از جملهٔ آنهاست: ترجمهٔ *وندیداد* (۱۷۵۹م) که آن را ظرف ۳ ماه به پایان رساند؛ ترجمهٔ *اوستا* در ۳ جلد؛ «پژوهش‌هایی در زبان‌های کهن ایران: زند، پازند، پهلوی، پارسی و دری»[2] (۱۷۶۸)؛ «رساله‌ای در بارهٔ صحت و درستی زند ـ اوستا»[3] (۱۷۶۹)؛ ترجمهٔ اوپانیشاد به لاتینی، استراسبورگ (۱۸۰۱-۱۸۰۲). افزون بر این، او از نخستین کسانی است که در بارهٔ فلسفهٔ چین مقاله نوشت و متون بودایی را به فرانسه ترجمه کرد و در بارهٔ *شاهنامه* فردوسی نیز تحقیقاتی انجام داد (برای فهرست مهم‌ترین آثار او نک: *فرهنگ خاورشناسان*، ۱۶۷-۱۶۹).

منابع: جمال‌زاده، محمدعلی، «شناسانندهٔ زردشت و اوستا»، نامهٔ مینوی، به کوشش حبیب یغمایی و ایرج افشار، تهران، ۱۳۵۰ش؛ رجب‌نیا، مسعود، «زندگی‌نامهٔ آنکتیل دوپرون»، *یادنامهٔ آنکتیل دوپرون*، تهران، بی‌تا؛ *فرهنگ خاورشناسان*، تهران، ۱۳۷۲ش؛ نیز:

Iranica.

دانشنامهٔ شبه‌قاره

آنکلساریا، بهرام گور (۱۲۵۱-۱۳۲۳ش/ ۱۸۷۳-۱۹۴۴م)، از دانشمندان پارسی هند و استاد زبان‌شناسی باستانی و متون دینی زرتشتی، منسوب به آنکلسار، شهر کوچکی در گجرات.

او خود در بمبئی زاده شد. پدرش، هیربد تهمورث دینشاه‌جی، از دانشمندان نامدار جامعهٔ پارسیان هند و از شاگردان ممتاز خورشیدجی رستم‌کاما بود که در رشته‌های فرهنگ ایران باستان، تاریخ، لغت، زبان‌های فارسی و پهلوی و اوستایی و آیین مزدیسنا شاگردانی چون تهمورث دینشاه‌جی تربیت کرد (پورداوود، ۴۱۷).

دینشاه‌جی سرچشمهٔ اندوخته‌ها و آموخته‌های علمی پسرش، بهرام گور، بود. بهرام گور تحصیلات خود را در دانشگاه بمبئی پی گرفت و به عنوان نخستین دانش‌آموختهٔ رشتهٔ نوبنیاد اوستایی و پهلوی‌شناسی موفق به گرفتن درجهٔ فوق‌لیسانس شد. بهرام گور آموزش همین رشته را در مدرسه‌های ج. ج. زرتشتی و ملاّ فیروز بر عهده گرفت و چون این هر دو در هم ادغام شدند به ریاست مدرسهٔ جدید رسید (جاماسب‌آسا و بویس، 2(1)/96).

آنکلساریا در زبان‌های اوستایی و پهلوی دانشی گسترده داشت و سالهای زیادی از عمر را برای آموزش و پژوهش این زبان‌ها و ترجمه، تصحیح و چاپ متون پهلوی و اوستایی صرف کرد. او از اعضای فعّال مؤسسهٔ شرق‌شناسی ک.ر. کاما[4] در بمبئی و نیز دبیر افتخاری نشریهٔ آن موسسه بود (*فرهنگ خاورشناسان*، ۱۶۹) و حدود ۲۰ مجلّد از این نشریه در زمینهٔ تاریخ و

1.Academie des Inscriptions 2." Recherches sur les anciennes Langues de la Perse: le Zend, le Pa-Zand, Le Pehlevi, Deri" in *Memorire de Litterat* 3."Memo[illegible] *Savant* 4. K.R.Cama

لغت پهلوی و اوستایی به کوشش وی به چاپ رسید (پورداوود، ۴۱۹).

او همچنین تکمیل‌کنندهٔ برخی از کارهای ناتمام پدرش در زمینهٔ چاپ متون پهلوی بود (جاماسب‌آسا، 96). بهرام گور به سبب دلبستگی بسیار به تقویم پارسی و اصلاح آن، مقاله‌هایی هم در بارهٔ نجوم و گاهشماری نوشت (*فرهنگ خاورشناسان*، همانجا). او در سال ۱۲۹۰ش با دو تن از همکارانش به نامهای وَدیا[1] و کترک[2] رساله‌ای بر ضد تصوف نگاشت (جاماسب آسا و بویس، همانجا) با این همه گفته‌اند که در انجمن کاما سخنرانیهایی در بارهٔ تصوف در دوران باستان ایراد کرد (*فرهنگ خاورشناسان*، همانجا).

بهرام گور تا پایان عمر رئیس «انجمن گاتها» بود و در نشستهای آن مقاله‌های پژوهشی پر باری ارائه کرد.

او همچنین از اعضای فعّال «انجمن ترویج تحقیقات دین» و «رهنمای مزدیسنان سبحه» به شمار می‌رفت.

بهرام گور به فارسی دلبستگی ویژه‌ای داشت و فارسی را نسبتاً خوب صحبت می‌کرد، امّا آشنایی و ارتباط پیوستهٔ او با زبان پهلوی سبب می‌شد جمله‌هایش رنگ و بوی پهلوی داشته باشد (پورداوود، ۴۱۸). او در ۱۳۰۹ش به دعوت جامعهٔ زردتشتیان به ایران آمد و سه سخنرانی ایراد کرد. در سال ۱۳۱۳ش برای شرکت در جشن هزارهٔ فردوسی بار دیگر به ایران سفر کرد. در ۱۳۱۴ش در شهر میسور ریاست بخش ایرانی هشتمین کنفرانس شرق‌شناسی سراسری هند را برعهده داشت (*فرهنگ خاورشناسان*، همانجا). کسانی چون ابراهیم پور داوود و صادق هدایت در آموختن زبان پهلوی از وی بهره‌های فراوان بردند (نک: آنکلساریا، ۵۲). هدایت دو سال در بمبئی نزد او پهلوی آموخت و چند ترجمه از متون پهلوی در تهران انتشار داد (پورداوود، ۴۱۹).

او در ۲۴ آذر ۱۳۲۳ش در بمبئی درگذشت.

آثار: افزون بر سخنرانیها، مقاله‌ها و مقدمه‌هایش بر آثار دیگران، آثار مستقل مهمی از وی برجای مانده که برخی از مهم‌ترین آثار او عبارتند از:

۱. «سفری در ایران عصر پهلوی»[3] (به زبان گجراتی)، ۱۹۳۳م؛ ۲. «گاتهای مقدس زرتشت»[4] (همراه با آوانگاری و ترجمه به انگلیسی)، بمبئی، ۱۹۵۳م؛ ۳. «کارنامهٔ اردشیر پاپکان»[5] (متن و ترجمه)؛ ۴. «زند و هومن یسن و دو قطعه به زبان پهلوی»[6]، ۱۹۱۹م؛ ۵. «متن کامل اوستایی یشتها با مقایسه و تطبیق»[7]، بمبئی، ۱۹۲۵م؛ ۶. «وندیداد پهلوی (زند جت ـ دیودلت)»[8]، آوانویسی و ترجمه به انگلیسی.

برخی از کتابهای مهم و ارزشمند وی ناتمام مانده است. بیشتر آثار وی پس از مرگش منتشر شد و همه در بمبئی به چاپ رسید.

منابع: آنکلساریا، بهرام گور در «فردوسی جاودان...»، ترجمهٔ مهدی غروی، *سیمرغ*، شم ۳ (آبان ۱۳۵۵ش)، ص ۷۶-۵۱؛ پورداوود، ابراهیم «بهرام گور انکلساریا»، *سخن*، س ۲، شم ۶ (خرداد ۱۳۲۴ش)؛ *فرهنگ خاورشناسان* (زندگینامه و کتابشناسی ایرانشناسان، ج ۱، تهران، ۱۳۷۲ش؛ نیز:

Jamasp asa and Boyce, "Anklesaria" in *Iranica*.

نورالسعید اختر

آنکلساریا، هیربدتهمورث (۱۳۲۱-۱۲۵۸ق/ ۱۹۰۳-۱۸۴۲م) موبد، استاد زبانهای باستانی و دانشمند پارسی هند.

او فرزند دینشاه بود و در شهر کوچک انکلسار، مرکز روحانی پرستشگاه گودَوره، به دنیا آمد. تحصیلات مقدماتی خود را نزد پدر و سپس در مدرسهٔ خاص پسران موبدان در سورت فراگرفت و در سن ۹ سالگی «ناوَر» شد و اندکی بعد مقام «مراتب» یافت. در سن ۱۱ سالگی به عنوان روحانی به ریساکه منطقه‌ای نظامی بود فرستاده شد

1. P.A.Wadia 2. N.N.Katrak 3. *Travels in Pahlavi Iran* 4. *The Holy Gathas of Zaruthustra* 5. *Karnamak-i Ardakhsir-i Papakani* 6. *Zand-i Vohuman Yasna and Two Pahlavi Fragments* 7. *Complete Avesta Text of all the Yasht will collations* 8. *Pahlavi Vendidad (Zand-i Juit - dev dat)*

و از یکی از منشیان آنجا فارسی آموخت. او در ۱۸ سالگی برای ادامهٔ تحصیل رهسپار بمبئی شد و در مؤسسهٔ خیریه پارسی به نام سِر جمشید جی جیبهوی به تحصیل پرداخت و همزمان در یکی از آتشکده‌های گوَدوره مشغول به کار شد (جاماسب‌آسا وبویس، 1(2)/96-97). در حین تحصیل به کشیشی کاتولیک به نام لنگمان فارسی آموخت و از او زبان آلمانی فراگرفت. نیز به گرسن دانشمند فرانسوی در استخراج نوشته‌های مسکوکات ساسانی کمک کرد و از او زبان فرانسه آموخت. همچنین به یک معلم ریاضی به نام پشوتن اوستایی آموخت و ریاضیات را از او فراگرفت. آداب و مراسم و زبان فارسی دری را هم از موبدان ایرانی فراگرفت. آنکلساریا به زبانهای اردو و گجراتی هم تسلط کامل داشت. آنکلساریا عضو گروه جوانان روحانی بود که با شیوه علمی نوینی اوستایی و پهلوی را از خورشید جی کاما فرا می‌گرفتند. در طی دوران تحصیل توانست کتابخانهٔ عظیمی از کتابهای کمیاب و قدیمی بخصوص دست‌نوشته‌های پهلوی را گردآوری کند و دانشمندانی همچون دارمستتر، ای. دبلیو. وست و ک.اف. گلدنر از فضلای مغرب زمین را یاری دهد. از این رو دارمستتر و دکتروست او را استاد زبان پهلوی می‌دانستند (جاماسب آسا و بویس، همانجا؛ *فرهنگ خاورشناسان*، ۱۷۱؛ مهرین، ۱۹۰). تهمورث در ۱۸۷۶م چاپخانهٔ فررت را خریداری کرد و به چاپ کتابهای بسیاری *وندیداد*، *سینا* و خرده *اوستا* با حروف اوستایی پرداخت و این در دورانی بود که پارسیان تمایل بسیاری به نگارش به خط گجراتی داشتند. او بدین طریق خدمت بزرگی به زبان اوستایی، تحقیقات زردتشتی‌شناسی و ایران‌شناسی انجام داد. همچنین مجموعه‌ای مهم از متون پهلوی را نیز چاپ کرد که همین باعث شهرت جهانی او شد. پس از او پسرش بهرام گور آنکلساریا کار پدر را ادامه داد. بعضی از آثار مهمی که وی به چاپ رسانید بدین قرار است:

۱. خردهٔ *اوستا* به حروف زند ۱۸۸۱م؛ ۲. خردهٔ *اوستا* با معانی فارسی؛ ۳. *داناک و مینوی خرد* متون پهلوی پازند ـ سنسکریت با چم کوستیک ۱۹۱۳م؛ ۴. *بُندَهِشن* (۱۹۰۸م)؛ ۵. *اَردویسور یَشت* (ترجمه به گجراتی) ۱۸۷۴م؛ ۶. *مادیگان هزار دارِستان* بخش سوم، ۱۹۱۳م؛ ۷. *دادستان دینک* با همکاری دکتر بروچا ۱۸۷۲م.

منابع: مهرین، عباس، *تاریخ زبان ادبیات ایران در خارج از ایران*، تهران، ۱۳۵۲ش؛ *فرهنگ خاورشناسان*، تهران، ۱۳۷۲ش؛ نیز:

Jamasp Asa and Boyce, "Anklesaria) in *Iranica*.

الهام شمسائی

آننت، از نقاشان مشهور هند در روزگار جهانگیر (حک: ۱۰۱۴-۱۰۳۷ق/ ۱۶۰۵-۱۶۲۷م). از شرح احوال و زندگانی وی اطلاعی در دست نیست. او می‌بایست در اواسط سدهٔ ۱۰ق/ ۱۶م زاده شده باشد و ظاهراً از هنرمندان بنام دربار جهانگیر بوده است. به روزگار جهانگیر نسخه‌ای نفیس از کتاب *انور سهیلی* اثر مولانا حسین بن علی واعظ کاشفی سبزواری (وفات: ۹۰۶ یا ۹۱۰ق) مصور گردید. نقاشی این اثر مهّم که در سال ۱۰۱۸ق برای جهانگیر شاه صورت گرفت به عهدهٔ شانزده نقاش زبردست مقیم کتابخانهٔ دربار هند و به سرپرستی آقارضا کاشانی، گذاشته شد (کریم زاده ۹/۱). آننت نقاش نیز جزو این گروه بود. او توانست با مهارت خود در مینیاتورسازی، ۵ تصویر متنوع و زیبا را که بیشترین اثر از یک هنرمند در این نسخه نفیس و ارزنده است، به خود اختصاص دهد (همو، ۱۰/۱). آننت در ارائه حالات مختلف، منظره‌پردازی، جانورسازی و انتخاب رنگها مهارت خاصی داشته که گواه این امر آثار به جا ماندهٔ او در *انوار سهیلی* است. این کتاب در موزهٔ بریتانیا شم ۱۸۵۷۹ موجود است (ریو، 2/755-756). آثار آننت در نسخه نفیس *انوار سهیلی* به این شرح است: ۱. تصویر یکی از خلفای عباسی که بر تختی نشسته و به پیروی از انوشیروان عادل. پادشاه ساسانی، علاقهٔ خود را برای بدست آوردن کتابی نشان می‌دهد؛ ۲.

پادشاه و زاهد پیری که در مقابل یکدیگر نشسته‌اند و گویا شاه از قضاوت زاهد در امر مهّمی شادمان است. در اطراف این دو، حاضران و ندیمه‌ها، دست به دعا به سوی آسمان، قرار گرفته‌اند؛ ۳. تصویر شمارهٔ ۱۷، مرد صاحب مقامی سوار بر شتر و مارکبرایی نیز در برابر گاو قرار گرفته است. کوهها، درخت خشکیده و جمع پرندگان گوناگون، زمینهٔ نقاشی را تشکیل می‌دهند که با زیبایی تمام نقاشی شده‌اند؛ ۴. تصویر شمارهٔ ۱۸ پادشاهی را نشان می‌دهد که در اطاق مخصوصی روی تختی نشسته است. شاه از چهرهٔ زیبای دختری جوان حیران شده و خدمهٔ مخصوص شاه نیز که پشت سر او هستند، نظاره‌گر این صحنه‌اند؛ ۵. آخرین اثر آننت، خانه‌ای با درختان پر برگ زیبا است که زاهدی به درون می‌آید خوشحال از سلامت فرزند خود که در گهواره است. در گوشهٔ اطاق، حیوانی که گویا در غیبت زاهد با مار مهاجم ستیز کرده، و او را شکست داده، به چشم می‌خورد (نک: کریم‌زاده، ۱/۱۰-۹).

منابع: کریم‌زادهٔ تبریزی، *احوال و آثار نقاشان قدیم ایران و برخی از مشاهیر نگارگر هند و عثمانی*، لندن، ۱۳۶۳؛ نیز

Rieu.

هدی سیدحسین‌زاده

آنندراج، فرهنگ، فرهنگ جامع فارسی به فارسی تألیف محمد پادشاه فرزندغلام محیی‌الدین متخلص به شاد، که جامع‌ترین و منظم‌ترین فرهنگ زبان فارسی تا زمان خود به شمار می‌رود (برای صورتهای مختلف این نام: آنندراج، آنندااراج، انااندراج، نک: عثمان علیخان، ۶۱۶-۶۱۷؛ حکمت، ۹۹؛ خراسانی، ۱۸۵؛ بهار، ۲۹۰/۳؛ رضازادهٔ شفق، ۲۶۵؛ شاد، ۴۶۹۳/۷-۴۶۹۴). اگر چه واژه‌های عربی آن افزونتر از واژه‌های فارسی است (پاکستان و هند، ۵۷۹/۵) و گویا مؤلف اصلاً قصد داشته واژه‌های عربی و فارسی را در یک فرهنگ گرد آوَرَد (شاد، ۷/۱) و بیشتر منابع به این نکته توجه نداشته‌اند. تألیف این فرهنگ در ۱۲۹۸ق به اشاره و تشویق و حمایت یکی از راجه‌های هند به نام آنند، فرمانروای ایالت ویجی نگر هند، آغاز شد و محمد پادشاه به پیشنهاد همو، شیوهٔ فرهنگ‌نویسی را از فرهنگهای انگلیسی «برونس» و بویژه «وبستر» اقتباس کرد. تألیف این کتاب ۱۰ سال به طول انجامید و در ۱۳۰۷ق/ ۱۸۸۹م به انجام رسید و نویسنده فرهنگ خود را به نام مهاراجه آنندراج مُصدَّر گردانید و نام او را بر آن نهاد (در باره تصریح مؤلف به سال تألیف و تسوید کتاب نک: شاد، ۷/۱، ۴۶۹۲/۷؛ بنابر این سالهای ۱۳۰۵ و ۱۳۰۶ راکه برای تألیف این فرهنگ ذکر کرده‌اند: نوشاهی ۳۰۳/۱؛ نقوی، ۲۳۷؛ خانلری (کیا) ۳۷۵، درست نیست).

مؤلف جز واژه‌های تازه و کهن عربی و فارسی، لغات بیگانه‌ای را هم که در زبان فارسی آن روزگار رایج بوده، آورده و هویّت هر یک را با نشانه‌های اختصاری «ف» برای فارسی، «ع» برای عربی، «ت» برای ترکی، «هـ» برای هندی، «س» برای سنسکریت، «ر» برای رومی و «ی» برای یونانی تعیین کرده و معدودی الفاظ انگلیسی و فرانسوی را هم آورده است. وی همچنین بسیاری از ترکیبات کنایات، استعارات، الفاظ و اصطلاحات متداول بیان عامّه، اصطلاحات صرف و نحو و صنایع و دانشهای ادبی و بعضی اصطلاحات علوم مختلف و نیز نامهای خاص را با عنوان مستقل در این کتاب جای داده است.

روش مؤلّف در گردآوری این فرهنگ چنان بوده که واژه‌ها را پس از استخراج از کتابها و فرهنگها بر حسب حروف الفبا مرتّب ساخته و تلفظ هر واژه را با درج عبارت و گاه با ذکر کلمه‌ای مشهور هم وزن آن ثبت کرده است. او همچنین صیغه و جنس لغات عربی را هم نوشته و توضیحات هر واژه را بدون تعمّق در انتخاب سند از یک یا چند مأخذ با عین عبارات نقل کرده و معانی گوناگون یک لفظ را از یکدیگر ممتاز نموده است. او غالباً مترادفات، صفات، تشبیهات، استعارات و ترکیبات هر کلمه را به

دنبال همان کلمه آورده و بیشتر موارد را با پشتوانه‌ای از شواهد فارسی منظوم و گاه منثور از آثار متقدّمان و متأخّران آراسته و در آغاز یا پایان هر توضیح مأخذ یا مآخذ خود را گاه با نام و غالباً با نشانه‌های اختصاری یاد کرده و در برخی موارد هم سندی به دست نداده است. گاهی در شرح لغات و شواهد سخن به درازا کشیده و حتی گاه رساله‌ای را به تفصیل تمام درج کرده و با این حال برخی لغات و اعلام مشهور از آن ساقط شده است. بعضی نویسندگان به دلیل شیوهٔ مؤلّف در نقل عین عبارات مآخذ پنداشته‌اند که وی در این فرهنگ مفصّل چیزی از خود نیاورده است (داعی الاسلام، ۵۰/۵؛ ستوده، ۳۸). حال آنکه در بسیاری موارد با نظر انتقادی و اصلاحی به ذکر اختلافات منابع پرداخته و گاه نظر خود را نیز بیان کرده است. الفاظ این فرهنگ با «الف ممدوده» آغاز و به «یین» ختم می‌شود.

محمّد پادشاه برای تألیف این فرهنگ کتابخانهٔ کم نظیری از آنِ مهاراجه آنندراج در اختیار داشته و از دهها فرهنگ معتبر عربی و فارسی و چندین شرح و تذکره و برخی آثار ادبی، تاریخی و علمی سود جسته و از آن میان در مقدّمه فقط به ذکر چند مأخذ اصلی اکتفا کرده و برای هر یک نشانه‌ای اختصاری قرار داده است (مثلاً: ب= بهار عجم، غ= غیاث‌اللّغات، ن= فرهنگ انجمن‌آرای ناصری، ر= برهان قاطع)، بعضی از منابع همچون فرهنگ *جهانگیری* در متن آمده است (نک: شاد، ۷/۱، ۴۶۹۲/۷؛ قس: داعی‌الاسلام، ۵۰/۵ که پنداشته محمد پادشاه از این کتاب استفاده نکرده است). استوری نیز پنداشته که او از آثار آرزو نام نبرده است (نک: 3/52)، در حالی که محمد پادشاه نه در مقدمه بلکه در متن چند بار از خان آرزو و آثار او چون *چراغ هدایت* نام برده است و *سراج‌اللغة* نیز از آن جمله است (نک: داعی‌الاسلام، همانجا، به گفته او نویسنده از این فرهنگ استفاده نکرده است). محمّد پادشاه تقریباً همهٔ *انجمن‌آرا*، *بهار عجم* و *جواهرالحروف* و منتخب مفصّلی از *برهان قاطع*، *غیاث‌اللّغات*، *منتهی‌الارب* و *هفت‌قلزم* و برخی فرهنگهای دیگر را در کتاب خود جای داده است. مؤلّف در نقل الفاظ عربی به *منتهی‌الارب*، *غیاث‌اللّغات* و *فرهنگ فرنک*، در نقل لغات و ترکیبات محاوره‌ای به *بهار عجم* و *مصطلحات‌الشّعرا*، در نقل اصطلاحات علمی به *غیاث‌اللّغات*، در معرّفی مشاهیر به *تذکرة‌الشّعرا* و *آتشکده*، در نقل شواهد به *بهار عجم* و *انجمن‌آرا*، در نقل مترادفات به *بهارعجم*، و تألیف دیگر خود به نام *مجموعهٔ مترادفات*، و در نقل اساطیر به *برهان قاطع* بیشتر توجّه داشته و کلمات دساتیری *برهان* را به عنوان لغات «زند و پازند» آورده و بهترین و بیشترین نظرهای انتقادی را از فرهنگ *انجمن‌آرای ناصری* نقل کرده است.

مؤلّف در آغاز فرهنگ مقدّمه‌ای در حمد خدای و نعت پیامبر(ص) و مدح مخدوم و سبب تألیف و معرّفی مآخذ و ذکر دستیاران و ویژگیهای کتاب، و در پایان مؤخّره‌ای در شکر و ذکر ارزش کتاب و مدح مخدوم و التماس دعا و عذر تقصیر نوشته است. اشخاصی چون قاضی محمّد معین‌الدّین صاحب الهامی، منشی قادر محی‌الدّین صاحب افندی، منشی مولی بخش صاحب آزاده، مولوی محمّدرضا علی بنارسی رضا و دو برادر مؤلّف، به نامهای منشی محمّد داوود عزیز و منشی محمّد امام که هر دو در تألیف این فرهنگ محمد پادشاه را دستیار بودند، به نظم و نثر تقریظها و مادّه تاریخیهایی بر این کتاب نوشته‌اند که همه در پایان فرهنگ درج شده است.

فرهنگ *آنندراج* نخستین بار میان سالهای ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۳ق در سه جلد در مطبعهٔ نولکشور لکهنو با هزینهٔ مهاراجه آنندراج چاپ سنگی شد. یکی از دوستان دیرین مؤلف به نام و. و. کتوندرو پانتولوگرو[1] بر فرهنگ *آنندراج* مقدمه‌ای کوتاه مشتمل بر شرح احوال محمد پادشاه به انگلیسی نوشت که همراه با نامه او به نویسنده در آغاز فرهنگ چاپ شده است. همچنین در حواشی این چاپ

1. V.V.Kothundarow Pantulu Garu.

توضیحاتی دیده می‌شود که به قلم منشی مولی بخش است (۴۶۹۷/۷) و در پای بعضی «آزاد» یا «م. آزاد» امضاء کرده و گویا کاتب فرهنگ نیز همین شخص بوده است (۱۷۶۲/۳، ۴۶۹۸/۷). در این چاپ مدخلهای اصلی به خط نسخ و توضیحات و مقدمه و تقریظات به خط نستعلیق است. جلد اول از «الف» تا «خ» در ۱۰۸۹ صفحه در ۱۳۰۷ق/ ۱۸۸۹م؛ جلد دوم از دال تا کاف در ۱۱۷۰ صفحه در ۱۳۱۱ق/ ۱۸۹۴م؛ و جلد سوم از گاف تا یاء در ۸۵۷ صفحه در ۱۳۱۳ق/ ۱۸۹۶م به چاپ رسید (تاریخ ۱۳۰۹ق / ۱۸۹۲م که در صفحه عنوان جلد سوم آمده سهو است، زیرا در همین جلد از سنوات پس از این تاریخ در چند موضع یاد شده است).

چاپ دوم فرهنگ *آنندراج* از روی طبع سیاق، زیر نظر محمد دبیر سیاقی در ۷ مجلد از ۱۳۳۵ش در تهران با عنوان «*آنندراج*، فرهنگ جامع فارسی» آغاز شد و در ۱۳۳۸ش به انجام رسید (نقوی، ۲۳۹-۲۴۰). تصحیح قریب ۱۵۰ صفحه آغاز جلد اول را مظاهر مصفا بر عهده داشته است. چند سال بعد، در ۱۳۶۳ش، همین فرهنگ پس از مقابله با چاپ هند توسط محمد دبیرسیاقی و همکاران در تهران تجدید چاپ شد.

منابع: بهار، محمدتقی، سبک‌شناسی، تهران، ۱۳۳۷ش؛ *تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند*، لاهور، ۱۹۷۸م؛ حکمت، علی‌اصغر، سرزمین هند، تهران، ۱۳۳۷ش؛ خانلری (کیا)، زهرا، *فرهنگ ادبیات فارسی دری*، تهران، ۱۳۴۸ش؛ خراسانی، سیداحمد، «یک بحث بر علیه وله»، *دانش*، سال ۱ شم ۴، تیر ۱۳۲۸ش؛ داعی‌الاسلام، سیدمحمدعلی، فرهنگ نظام، تهران، ۱۳۶۴ش؛ سنوده، غلامرضا، *مرجع‌شناسی و روش تحقیق در ادبیات فارسی*، تهران، ۱۳۷۲ش؛ رضازادهٔ شفق، صادق، *تاریخ ادبیات ایران*، شیراز، ۱۳۵۵ش؛ شاد، محمدپادشاه، *فرهنگ آنندراج*، لکهنو، ۱۸۹۶م؛ به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، ۱۳۳۸ش؛ عثمان علیخان بهادر، *فهرست کتب عربی و اردو مخزونه کتب‌خانه آصفیه سرکار عالی*، حیدرآباد دکن، ۱۳۴۷ق؛ مشار، *فهرست*؛ مولی‌بخش، حواشی فرهنگ آنندراج، لکهنو، ۱۸۹۶م؛ نقوی، شهریار، فرهنگ‌نویسی در هند و پاکستان، تهران، ۱۳۴۱ش؛ نوشاهی، عارف، *فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش*؛ نیز:

Storey.

محسن ذاکرالحسینی

آنندرای، نویسندهٔ *تاریخ بهرت پور* کانستهو به فارسی در ۱۲۴۰ق. در بارهٔ نویسنده اطلاعی در دست نیست. امّا کتاب او به سبب اشتمال بر تاریخ عمومی این منطقه (در جنوب راجستان) و نیز ذکر کشمکش میان راجه درجن سال، حاکم بهرت‌پور، و افسران کمپانی هند شرقی و محاصره آنجا توسط لرد کمبرمور[1] در ۱۸۲۶ م بسیار مهم می‌نماید. بعضی از محققان و نویسندگان تألیف کتاب را در همین سال دانسته‌اند. کتاب تاریخ بهرت‌پور مشتمل بر ۴۰ برگ در کتابخانه خدابخش (پتنه) موجود است که در ۱۲۴۷ق قادربخش آن را استنساخ کرده است (منزوی، مشترک، ۱۸۵۷/۱۲-۱۸۵۸؛ همو، *نسخه‌ها*، ۴۵۹۹/۶؛ استوری 1/690؛ عبدالمقتدر، 2/129-130؛ نبی هادی، 114).

منابع: عمران خان، حکیم محمد، «خدابخش لائبریری کی چنداهم و نادر مخطوطات»، *خدابخش لائبریری جرنل*، شم ۱۹، پتنه، ۱۹۸۱م؛ منزوی، *مشترک*؛ همو، *نسخه‌ها*؛ نیز:

Abdul Muqtadir, *Catalogue of the Arabic and Persian Manuscripts in the Khuda Bakhsh Oriental Public Library*, Patna, 1977; Nabi Hadi; Storey.

ابوالقاسم رادفر

آنندروپ، کوپال رای گور برهمن (۱۲ق / ۱۸م)، نویسنده کتاب *میزان دانش*، تاریخ مختصر هند از آغاز تا زمان محمدشاه گورکانی به فارسی.

برهمن در یکی از روستاهای ناربول به فاصلهٔ ۴۰ فرسنگی دهلی زاده شد. چون پدرش درگذشت همراه برادران خود برای یافتن شغلی به ناگپور رفت و در آنجا به خدمت جانوبتی بهو نسلی (قس: ریو، 3/910 که بهو سلا

آورده است) پیشوای مهراته در آمد و مدتی بعد به دستگاه ناصرالملک (ناصر جنگ)، والی حیدرآباد، راه یافت (آنندروپ، ۷/۶). آنندروپ کتاب *میزان دانش* را در همین دوره نگاشت و پیداست که نگارش کتاب را در ۱۱۸۲ق در اللهآباد به پایان برد. نویسنده، چنانکه خود تصریح کرده، مواد کتاب *میزان دانش* را از کتابهای تاریخی چنان استخراج و تألیف کرده که خواننده برای اطلاع از تاریخ هند نیازمند مراجعه به آثار انبوه دورانهای مختلف نباشد (همو، ۵۶). *میزان دانش* مشتمل بر ۴ دوره است. نویسنده پس از ذکر تاریخ هند قدیم و دورهٔ میانه به عصر امپراتوری گورکانیان پرداخته و وقایع این عصر را تا سلطنت محمدشاه آورده است. با این همه، توجه نویسنده بیشتر بر وقایع نیمهٔ دوم قرن ۱۸م و شورشها و جنگها و تشکیل حکومتهای محلی مستقل و نیمه مستقل و اوضاع و احوال سیاسی و اقتصادی آنها متمرکز بوده است. روابط گورکانیان و انگلیسی‌ها و تحولات سیاسی بنگال بر اثر فعالیتهای حاکمان انگلیسی، تاریخ افغانهای روهیله از دیگر موضوعات کتاب است. آنندروپ در تألیف کتاب، با آنکه از منابع بسیار سود برده غالب آنها را ذکر نکرده است و اطلاعاتی که در بارهٔ بسیاری از وقایع تاریخی، انساب فرمانروایان و ارقام مختلف نظامی و اقتصادی به دست داده، دور از حقیقت، مبالغه‌آمیز یا بی‌مأخذ است. در ذکر وقایع نیز ترتیب و تسلسل تاریخی را رعایت نکرده است. همچنین گاه عناوین و القاب نادرست به بعضی حکام داده است، چنانکه نواب بنگال را پادشاه خوانده در حالی که در این عصر هیچ‌کس جز تیپو سلطان چنین ادعایی نکرده بود. با این همه، کتاب آنندروپ به سبب اشتمال بر اطلاعات اجتماعی و اقتصادی و آگاهیهایی در بارهٔ حکام محلی، قبایل، زمینداران، درآمدها، مالیاتها، مخارج ایالات، مذاهب و ادیان هند، شهرهای زیر نفوذ امپراتور، شهرهای خارج از قلمرو او در هند و حکومتهایی چون راجپوت، مراته، برای پژوهش در تاریخ هند اواخر ایام گورکانیان خالی از اهمیت و و ارزش نیست (حبیبی، ۵۴۸؛ عبدالله، ۹۸؛ منزوی، *نسخه‌ها*، ۴۷۰۶/۶؛ همو، مشترک، ۱۹۸۲/۱۲؛ ریو، 3/910-911؛ استوری، 1/473؛ مارشال، 77؛ نبی هادی، 81).

منابع: آنندروپ، کوپال رای گور برهمن، *میزان دانش*، نسخهٔ خطی موزهٔ بریتانیا، شم or.۱۶۴۸؛ حبیبی، عبدالحی، *راهنمای تاریخ افغانستان*، کابل، ۱۳۴۸ش؛ عبدالله، *ادبیات فارسی مین هندوؤن کاحصّه*؛ منزوی، مشترک؛ همو، نسخه‌ها؛ نیز:

Marshal; Nabi Hadi; Reiu; Storey.

اقبال حسین

آنندکایسته گوالیاری، از علمای هند در سدهٔ ۱۳ق/ ۱۹م. نام این شخص به صورتهای مختلف در فهرستها آمده است. وی را آنندرام بن هیم راج، امندراج کهان کایته (منزوی، مشترک، ۱۹۲/۱)، آنند کاهن بن هیم راج کاتهیه بشیر، ۴۶۷)، امندکهان فرزندهیم راج کایته گوالیاری (منزوی، *نسخه‌ها*، ۱۶۹/۱)، نند بن هیم راج (نوشاهی، ۲۷) نیز خوانده‌اند.

با اینکه نام او در فهرستهای متعددی آمده، اطّلاع زیادی در بارهٔ زندگانی او وجود ندارد. آنچه می‌توان پیرامون زندگینامهٔ او نوشت این است که او در سدهٔ ۱۳ق در گوالیار هند می‌زیسته و کتابی به نام *حساب‌نامه* یا رساله در *حساب* یا کتاب *حساب* در علم حساب به فارسی نوشته است. این کتاب که در سدهٔ ۱۳ق نوشته شده (بشیر حسین، همانجا) مشتمل بر هفت باب است: ۱. شمار، ۲. شانزده پهاره، ۳. جریب، ۴. برآوردن غلّه، ۵. مکان‌المدّ، ۶. مدّات، ۷. شمار دانه‌های انار و... (منزوی، مشترک، همانجا).

منابع: بشیر حسین، محمد، *فهرست مخطوطات شیرانی*، لاهور، ۱۹۷۳م؛ منزوی، مشترک؛ همو، *نسخه‌ها*،نوشاهی، عارف، *فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملّی پاکستان کراچی*، لاهور، ۱۳۶۲ش.

ابوالقاسم رادفر

آنندی پرشاد، متخلّص بـه «نـیک» از پـارسی‌سرایـان هندو.

او نزد «عصر»، که از شاگردان ممتاز فیض بود، تلمّذ کرد و در مجلس مشاعرهٔ عُرس فیض هم شرکت می‌جست و ابیاتی در رثای فیض نیز سرود که نصیرالدّین هاشمی بـه نـقل از گلدستهٔ فـیض آن را در کـتاب خـود آورده است (هاشمی، ۷۹).

آنندی پرشاد به دستور میرزا مـرادعـلی‌بیگ، فـرهنگ گونه‌ای به نام گلدستهٔ گفتار در ۳۵ برگ نوشته که نسـخهٔ خطّی آن که تاریخ چهارشنبه پنجم ربیع‌الثانی ۱۲۶۸ق را دارد، در کتابخانهٔ آصفیهٔ حیدرآباد نگهداری می‌شود. آنندی پرشاد در گلدستهٔ گفتار تعدادی از لغات فارسی را به ترتیب موضوعی احتمالاً برای آموزش زبان فارسی به نوجوانان با سلیقهٔ خاص خود گرد آورده است (نقوی، ۲۲۸-۲۲۹؛ نبی هادی، 119).

منابع: نقوی، شهریار، فرهنگ‌نویسی در هند و پاکستان، تهران ۱۳۴۷ش؛ هاشمی، نصرالدّین، دکـهنی هـندو اور اردو، حیدرآباد دکن، ۱۹۵۸؛ نیز:

Nabi Hadi.

ابوالقاسم رادفر

آنـوله، حـاکـم‌نشین کـهنی در سـرزمین کـیتهر[1] یـا (روهیلکهند[2]) که از دوره سلاطین دهـلی از مـراکـز مـهم پادشاهان و حکام محلی مخالفِ تسلط مسلمانان بود. در سالهای آخر قرن ۶ق/ ۱۲م قطب‌الدیـن‌ایـبک* بـدایـون، مرکز مهم کیتهر، را فتح کرد ولی حاکم آنوله به مبارزه بـا حکمرانان مسلمان پرداخت. در حالی که در برابر قـدرت نظامی و سیاسی سلطان قطب‌الدین ایبک و جانشین او، سلطان شمس‌الدین التتمش، کاری از پـیش نـبرد، پس از مرگ التتمش، در دوران زمامداری جانشینان ضـعیف او، آنوله به مرکز حکومت شاهان کیتهری و مبارزهٔ مجدد بـر ضد مسلمانان تبدیل شد. در ۶۵۰ق بـه روزگـار سـلطان نـاصرالدیـن مـحمود یکـی از سـرداران او بـه نـام مـلک سیف‌الدین، به جنگ با یاغیان کـیتهریِ و سـرکوب آنـها پرداخت (منهاج سراج، ۲/ ۴۶ - ۴۷) در ۶۹۵ق نیز سلطان غیاث‌الدین بـلبن (بـلبان) بـه مـقابله بـا یـاغیان رفت. او جـنگلهای انـبوه کـیتهر را از بـین بـرد و خـانه‌هایی بـرای زمینداران در آنجا بنا کرد و سـرزمین وسـیعی را از خـطهٔ بدایون جدا کرده و اقطاع امروهه را با تقسیمات نوین ایجاد کرد و امرای نظامی و سپاهی را در آنجا اسکان داد. یاغیان سرکوب شدند و حاکم آنـوله دم از مـخالفت فـرو بست (برنی، ۳۷، ۵۶).

در زمان سلطنت فیروزشاه سوم خـلجی در دهـلی در ۷۸۲ق راجپوتان* کیتهریه شورش کردند و والی بدایون را با حیله به قتل رساندند. سلطان خود با سپاهی عظیم بـه آنوله حمله کرد و تمام منطقه را به تاراج داد. حاکم شکست خـورده آنـوله روی بـه گـریز نـهاد و در جـنگلهای دامـنهٔ کوهستان مخفی شد. سلطان نـیز تـمام زمـینداران دامـنهٔ کوهستان را مجازات کرد و حکومت بدایون را بـه مـلک قبول قرآن داد و نیز به جـای امـروهه، «سـنبهل» را مـرکز تقسیمات آن بخش گردانـید و ریـاست آنـجا را بـه مـلک خطّاب افغان داد و دستور داد تا حاکم آنوله و طرفدارانش را به دقت تحت نظر داشته باشد. او همچنین قـلعه‌ای در بیولی (بـریلی[3] حـاضر) سـاخت کـه نـامش را فـیروزپور گذاشت (سرهندی، ۱۲۵).

پس از هجوم تیمور به دهلی و تضعیف سلطنت دهلی حاکم آنوله، بری سنگهه، دوباره قدرت گرفت و از زمـان خضرخان تا پایان دولت بنی خضر به مخالفت و مـبارزه پرداخت. به روزگار بهلول لودی زمینداران آنوله و دوآبـه (یوپی غربی) چنان سرکوب و مطیع شدند کـه تـا زمـان اورنگ زیب جرأت ابراز مخالفت نیافتند. ضعف جانشیان اورنگ زیب موجب قدرت‌یابی زمینداران کیتهر شد. چون افغانهای روهیله در سپاه امپراتوران هند روی بـه افـزایش نهادند، در کیتهر سکنا گـرفتند. و بـتدریج صـاحب زمـین

1. Kethar 2. Rohilkhand 3. Bareily

شدند. در بین افغانهای روهیله، داودخان بسرعت به سرداری قدرتمند تبدیل شد. علی‌محمدخان، فرزند خوانده و جانشین داودخان در ۱۱۴۲ - ۱۱۴۳ق دوُجاسنگه، حاکم آنوله، را شکست داده به قتل رسانید و آنوله را مرکز سپاهیان خود گردانید. افزایش قدرت نظامی علی‌محمدخان سبب شد که او بر سراسر کیتهر تسلط یابد (رستم علی، ۲۱ - ۲۵ ؛ مستجاب خان، گ۱۳ الف).

آنوله در این زمان بهٔ شهری زیبا تبدیل شد و تا پیش از درگذشت علی‌محمدخان ۱۱۵۲ق مرکز حکومت روهیله‌ها بود، ولی پس از او حافظ رحمت‌خان بریلی را مرکز حکومت گردانید.

علی محمدخان و دیگر امرای روهیله در بیشتر امور دنباله‌رو امپراتوران مغول هند بودند. الغون نیز به پیروی از آنها در آنوله، محله‌ها و باغها و مساجد و مقبره‌های زیبا ساخت. هر کدام از امرای ثروتمند روهیله هم برای کسب ثواب مسجدی ساختند و بدین ترتیب در حدود ۲۰ سال، بیش از هزار مسجد در آنجا ساخته شد. آنوله از ۳ بخش تشکیل می‌شد: ۱. آنوله خاص؛ ۲. بازارچه (کتره)؛ ۳. انبار. در فواصل این ۳ بخش، قبرستانها و مساجد کهنی وجود داشت که اکنون خرابه‌های آن برجاست. همچنین مقابر کوچک و بزرگی دیده می‌شوند که بر اثر مرور زمان و بی‌توجهی، شکوه و جلال قدیمی خود را از دست داده‌اند رقم چاههای آنوله نیز حاکی از اهمیت و آبادانی این شهر است. چنانکه گفته‌اند ۱۷۰۰ مسجد و چاه در اینجا وجود داشته است. در ساخت بناهای ساخته شده در زمان روهیله‌ها به جای سنگ از آجر استفاده شده و به همین دلیل بر اثر مرور زمان دچار فرسودگی و خرابی شده‌اند.

آنولهٔ خاص،قلعه آنوله بود که علی محمدخان آن را ساخته و از آنجا بر قلمرو خود حکومت می‌کرد. در داخل قلعه ساختمانهای اداری بسیاری ساخته شده بود. یک ساختمان زیبا به عنوان دیوان خانه داشت که حاکم در آنجا مردم را به حضور می‌پذیرفت. ولی از این ساختمانها اکنون جز ویرانه‌هایی باقی نمانده است. در داخل قلعه مسجدی وجود دارد که به دستور یکی از سرداران علی محمدخان به نام سردار خان ساخته شده و از نظر معماری حائز اهمیت است، امّا زیباترین قسمت آنوله، مسجد بیگم است که آن هم روی به ویرانی است. همچنین مسجد ۱۲ برج که به دستور فتح‌خان خانسامان ساخته شده یکی از مساجد مهم آن دیار است.

بازارچه پس از قلعه واقع است که ۴ طرف آن را دیوار احاطه کرده بود. این بخش شامل محله‌های مسکونی و نیز بازار بود. در قسمت جنوبی محوطهٔ خارجی آن مقبرهٔ زیبای علی‌محمدخان شامل ساختمانهای وسیع چهار گوشه‌ای قراردارد که گرداگرد همه دیوار کشیده شده بود. سنگ مقبره بلندتر از سطح زمین ساخته شده و برای ورود به آن باید از ۱۲ پله عبور کرد. بالای مقبره گنبد بلندی وجود دارد. بعدها مقبره‌های دیگری هم در اطراف آن ساخته شد.

در مقابل در جنوبی مقبره تالابی از آجر ساخته‌اند که از راه پله وارد آن می‌شوند. در اطراف تالاب مقبره‌های افغانهای روهیله قرارداشته که اکنون همه ویران شده‌اند. بخش سوم که گنج یا انبار نامیده می‌شود امروزه هم بازار مهم آنوله را تشکیل می‌دهد و اطراف آن را خانه‌های مسکونی احاطه کرده است.

در ۱۹۳۶م آنوله مرکز «بخش» گردید. امروزه تعداد چشمگیری مسلمان ساکن آنوله‌اند. خانواده‌های شیخ و سید از جمله خاندانهای قدیمی مسلمان آنجا به شمار می‌روند. علاوه بر آنها اکثر صاحبان مشاغل مسلمانند. مسلمانانی از خاندان سلطنتی پیشین نیز در اینجا ساکنند.

منابع: برنی، ضیاءالدین، *تاریخ فیروز شاهی*، کلکته، ۱۸۶۲م؛ رستم علی بجنوردی، *تاریخ روهیله*، *قصه و احوال روهیله*، به کوشش قاضی، عارف حسین، واه کنیت، بی تا؛ سرهندی، یحیی، *تاریخ مبارکشاهی*، کلکته، به کوشش ای.بی.جوشی، کلکته، ۱۹۶۸م؛ منهاج سراج ، *طبقات ناصری*، به کوشش عبدالحی حبیبی، کابل، سال ۱۹۳۶؛ مستجاب‌خان، *گلستان رحمت*،

نسخهٔ خطی، کتابخانهٔ علیگره.

اقتدار حسین صدیقی

آنی هروی (یا کشمیری)، شاعر پارسی‌گوی عهد اکبرشاه (حک: ۹۶۳ - ۱۰۱۴ق).

از شرح احوال وی بجز گزارش کوتاهی که معاصر او مؤلّف *هفت اقلیم* و به پیروی از او دیگران به دست داده‌اند اطلاع چندانی در دست نیست. اصل او از هرات است، اما در آغاز جوانی به هند سفر کرد و در کشمیر سکونت گزید و تا پایان عمر در آنجا ماندگار شد. از این رو، نسبت «کشمیری» نیز یافت (رازی، ۱۶۲/۲؛ حسن‌خان، ۶۷؛ راشدی، ۱۷۲۹/۴؛ گلچین معانی، *کاروان*، ۶/۱). رازی او را از «مستعدان زمان خود» خوانده است (همانجا). آنی در کشمیر وفات یافت و در همانجا به خاک سپرده شد (شفیق، ۲۹؛ راشدی، همانجا). تاریخ دقیق درگذشت او دانسته نیست، اما با توجه به مطالبی که مؤلّف *هفت اقلیم* در بارهٔ او آورده (رازی، همانجا) می‌توان احتمال داد که آنی قبل از تألیف *هفت اقلیم* (تدوین در فاصلهٔ ۹۹۶-۱۰۰۲ق، نک: گلچین معانی، *تاریخ تذکره‌ها*، ۴۰۲/۲) یعنی در نیمه دوم سدهٔ ۱۰ ق وفات یافته باشد.

این بیت را تذکره‌نویسان از وی نقل کرده‌اند

فخری هروی در مجلس نهم *لطایف‌نامه* (امیر علیشیر نوایی، ۱۵۱) یکی از ابیات وی را به صدقی هروی (زنده در ۹۲۸ق) نسبت داده، لیکن مؤلّف *عرفات العاشقین* یک جا آن رابه صدقی هروی و جای دیگر به آنی هروی نسبت داده است (اوحدی، برگ، ۹۶، ۳۹۶).

منابع: امیر علیشیر نوایی، نظام‌الدین، *مجالس النفائس*، به کوشش علی‌اصغر حکمت، تهران، ۱۳۶۳ش؛ اوحدی بلیانی، تقی‌الدین، *عرفات‌العاشقین*، نسخهٔ عکسی کتابخانهٔ ملک، شم ۵۳۲۴؛ حسن‌خان، صدیق، *شمع انجمن*، به کوشش محمد عبدالمجیدخان، دهلی ۱۲۹۳ق؛ رازی، امین احمد، *هفت اقلیم*، به کوشش جواد فاضل، بی تا؛ راشدی، حسام‌الدین، *تذکره شعرای کشمیر*، کراچی، ۱۳۴۶ش؛ شفیق، لچهمی

نرائن، *شام غریبان*، به کوشش محمد اکبرالدین صدیقی، کراچی، ۱۹۷۷م؛ گلچین معانی، احمد، *تاریخ تذکره‌های فارسی*، تهران، ۱۳۶۳ش؛ همو، *کاروان هند*.

ام‌البنین صادقی

آهنگ شیرازی ← شیرازی، میرزا محمد

آهنگ یزدی، شاعر پارسی‌گوی عصر جهانگیر (حک: ۱۰۱۴-۱۰۳۷ق).

صبا مؤلف تذکرهٔ روز روشن (ص ۱۲)، و به تبع او تفهیمی در *شعرای اصفهانی شبه قاره* (ص ۴۲) از وی با عنوان «آهنگ اصفهانی» یاد کرده‌اند. امّا چنانکه دیگران گفته‌اند، وی در یزد ولادت یافت و نسبت یزدی وی بدین سبب است (اوحدی، برگ ۹۳؛ شفیق، ۳۱). آهنگ بعدها به هند سفر کرد. تاریخ مهاجرت او دانسته نیست، اما از آنجا که اوحدی بلیانی او را در ۱۰۲۵ق در اجمیر دیده ناگزیر مدتی قبل از آن یعنی در دههٔ نخستین حکومت جهانگیر به آنجا رفته است. اوحدی که از مصاحبان و همنشینان آهنگ بوده وی را بسیار ستوده و از او به نیکی یاد کرده است (اوحدی، همانجا). از تاریخ وفات او اطلاعی در دست نیست. از او اشعار پراکنده‌ای در قالب رباعی در تذکره‌ها به جا مانده است (اوحدی، شفیق، همانجاها؛ هاشمی سندیلوی، ۲۰۷؛ صبا، ۱۲، گلچین معانی، ۱/ ۷؛ تفهیمی، ۴۲).

منابع: اوحدی بلیانی، تقی‌الدین، *عرفات العاشقین*، نسخه عکسی کتابخانه ملک، شم ۵۳۲۴؛ تفهیمی، ساجدالله، *شعرای اصفهانی شبه قاره*، اسلام‌آباد، ۱۳۷۲ش؛ شفیق، لچهمی نرائن، *شام غریبان*، به کوشش محمداکبرالدین صدیقی، کراچی، ۱۹۷۷م؛ صبا، مولوی مظفرحسین، *روز روشن*، به کوشش محمدحسین رکن‌زادهٔ آدمیت، تهران ۱۳۴۳؛ گلچین معانی، احمد، *کاروان هند*؛ هاشمی سندیلوی، احمدعلی، *تذکرهٔ مخزن‌الغرائب*، به کوشش محمدباقر، لاهور، ۱۹۶۸م.

ام‌البنین صادقی

آهی هروی، عبیدالله، متخلص به «نرگسی» و «آهی»، شاعر پارسی‌گوی شبه قاره در سده ۱۰ق/ ۱۶م.

زادگاهش هرات بود و ظاهراً در همانجا رشد و نمو یافت. از آنجا که او از ملازمان شاه‌بیگ فرزند امیر ذوالنون ارغون (وفات: ۹۲۷ یا ۹۲۸ق)، حاکم مستقل قندهار در ۹۱۳ق، بود می‌توان دریافت که او از هرات به قندهار مهاجرت کرده بود. آهی در حدود ۹۲۷ق بعد از شکست همایون‌شاه از شیر شاه سوری همراه شاه بیگ به قریه جون، از توابع سند، رفت و در باغات سکونت گزید و تا پایان عمر در آنجا ماندگار شد (قانع تتوی، *تذکرهٔ مقالات‌الشعرا*، ۱۲ - ۱۳؛ همو، *تحفة‌الکرام*، ۱۱۱-۱۱۴؛ گلچین معانی، ۷ - ۸). او نخست «نرگسی» تخلص می‌کرد و پس از آن تخلص خود را به «آهی» تغییر داد. به گفته امیر علیشیر نوایی که از مصاحبان او بود، وی در اشعار دیگران تصرف می‌کرد (ص۲۳۸؛ نیز نک: سام میرزا، ۱۸۲؛ اوحدی، ۱۰۹۷). با آنکه تألیفات او را متجاوز از ۱۰۰ گفته‌اند، اکنون جز اشعاری پراکنده در برخی تذکره‌ها اثر دیگری از او در دست نیست. گفته‌اند در آخر عمر در اثر ابتلاء به بیماری جنون کتابخانه خود را به آتش کشید (قانع تتوی، *تذکرهٔ مقالات‌الشعرا*، همانجا؛ ظهورالدین احمد، ۱/۱۹۹). گویند هنگامی که میان همایون و ارغون در قریه جون جنگ درگرفت آهی در حالی که به بیماری جنون مبتلا بود از میان لشکر آنها گذشت و ناگهان تیری به گلویش اصابت کرد و درگذشت (ظهورالدین احمد، همانجا؛ قانع تتوی، *تذکرهٔ مقالات‌الشعراء* ۱۲، ۱۳). وفات او را به اختلاف ۹۵۰ق (قانع تتوی، همانجا) و ۹۵۲ق (ظهورالدین احمد، همانجا) ذکر کرده‌اند.

منابع: امیر علیشیر نوایی، نظام‌الدین، *تذکره مجالس‌النفایس*، به کوشش علی اصغر حکمت، تهران، ۱۳۶۳ش؛ اوحدی بلیانی، تقی‌الدین، عرفات‌العاشقین، نسخه خطی کتابخانه ملک، شم ۵۳۲۴؛ سام‌میرزا صفوی، تحفه سامی، به کوشش وحید دستگردی، تهران، کتابخانهٔ فروغی؛ ظهورالدین احمد، *پاکستان مین فارسی ادب*؛ قانع تتوی، میرعلیشیر، *تحفة‌الکرام*، به کوشش سیدحسام‌الدین راشدی، حیدرآباد سند، ۱۹۷۱م؛ همو، تذکره *مقالات‌الشعراء*، به کوشش حسام‌الدین راشدی، کراچی، ۱۹۵۷م؛ گلچین معانی، *کاروان هند*.

زهرا رضائی

آیامَل[1]، راجه کهتری، متخلّص به آگهی (وفات: ۱۱۶۱ق/۱۷۴۸م)، از دولتمردان و دانشمندانِ شبه قاره.

وی در میان مردم به «راجه مل» و «مل جی» نیز شهرت و محبوبیت داشت. او نخست در دوران حکومت اورنگ زیب (حک: ۱۰۶۸-۱۱۱۸ق) سمت وکالت یافت، سپس در دربار راجه جی سنگهه (۱۱۵۵ق/ ۱۷۴۲م) در جی‌پور - واقع در استان راجستان کنونی - به مقام وزارت ارتقاء یافت، و بعدها به امور نظامی نیز پرداخت، چنانکه در جنگ بُندی در فاصلهٔ ۱۱۵۶-۱۱۵۷ق نقش عمده‌ای را عهده‌دار بود (انصاری، ۳۷۳-۳۷۴). با این همه، بر نثر فارسی نیز مسلّط بود. وی به سبب ارادت و علاقه‌اش به اورنگ زیب ۳۸ سال بعد از مرگ وی در ۱۱۵۶ق به جمع و تدوین نامه‌های او پرداخت، و کسانی را به این کار مأمور کرد. نخست محمد صلاح جعفری اسکندری، که یکی از نزدیکان خود او بود، مجموعهٔ ۲۱۳ نامهٔ اورنگ زیب را که به افراد خانواده‌اش و دولتمردان وقت نگاشته بود، گرد آورد. وی این نامه‌ها را در ۱۱۵۷ق جمع آورد، و «دستورالعمل آگهی» نام نهاد که به دستور *نامهٔ آگهی* و *رقعات عالمگیر* نیز شهرت دارد. (منزوی، ۲۳۸/۵؛ نوشاهی، ۳۹۴ - ۳۹۵؛ بشیر حسین، *فهرست مخطوطات شیرانی*، ۳۹؛ نبی هادی، 145). در دیباچهٔ *دستورالعمل* در سبب تحریر آن آمده است که هر چند نامه‌های اورنگ زیب را که به شاهزادگان و بزرگان نگاشته بود، جمع آورده بودند، به دستور وی همه آنها در یک جا گردآوری شد (جعفری، برگ ۱). شخص دیگری که به فرمان آیامل مأمور جمع‌آوری نامه‌های اورنگ زیب گردید، منشی سدهـ مل - یا بدهـ مل - موسوم به سید همال و متخلص به «رام» از

1. Rajah Ayamal

منشیان اوست که به فرمان آیـامل در ۱۱۵۷ق نـامه‌های عالمگیر را جمع‌آوری کرد و به صورت کتابی در آورد و نام آن را *رقعات خاص* نهاد. این اثر با عنوان *رمز و اشاره‌های عالمگیری* شهرت دارد، زیرا به گفتهٔ بشیر حسین (*فهرست مخطوطات شفیع*، ۴۹) در این رقعات، رمز و اشـاره‌های خاصی بـه کـار رفـته است. در ایـن مـجموعه رقـعه‌ای از داراشکوه موجود است که پیش از قتل خود برای به اورنگ زیب نوشته بود (برای اطلاع نک: منزوی، ۲۴۰/۵؛ بشیر حسین، همانجا؛ انـصاری، ۳۷۴؛ ریـو، 1/401-402؛ بـراون، 4/176؛ الیوت، 7/203, 205) از این اثـر نـیز چـندین نسـخه موجود است (برای اطلاع نک: منزوی، ۲۴۰/۵-۲۴۱).

منابع: انصاری، نورالحسن، *فـارسی ادب بـه عـهد اورنگ زیب*، دهلی، ۱۹۶۹م؛ بشیر حسین، محمد، *فهرست مـخطوطات شـفیع*، بـه کوشش احمد ربّانی، لاهور، دانشگاه پنجاب؛ همو، *فهرست مـخطوطات شـیرانی*، دانشگاه پنجاب لاهـور؛ جـعفری اسکـندری، مـحمد صـلاح، *دستورالعمل آگهی*، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دانشگاه دهـلی، شـم ۳۹۹۵۵؛ منزوی، مشترک؛ نوشاهی، عارف، *فهرست نسخه‌های خـطی فـارسی موزهٔ ملّی پاکستان*، کراچی، لاهور، ۱۳۶۲ش؛ نیز:

Brown E. G., *A Literary History of Persia*, Cambridge, 1953: Elliot. H. M., *The History of India*, Delhi, 1990; Nabi Hadi; Rieu.

سیده بلقیس فاطمه حسینی

آیـــبک، (آیـبگ ـ أیـبک) قـطب‌الـدین، (حک ۶۰۲-۶۰۷ق) از امرای سلاطین غوری، و مؤسس دولت سلاطین دهلی.

آیبک اصلاً از مردم ترکستان بود. در کـودکی او را بـه غلامی گرفتند و سرانجام به سلطان معزالّدین مـحمد بـن سام غوری، فـرمانروای غـزنه، بـفروختند. او در دسـتگاه سلطان به سرعت ترّقی کرد و چندان به او نزدیک گردید که لقب «معزّی» یافت. چندی بعد کُهرام را به اقـطاع گـرفت. پس از یورش سلطان معزالدین به هند در ۵۸۸ق/ ۱۱۹۲م و تسخیر دهلی و هانسی و اجمیر، آیبک که در رکاب او بود به سپهسالاری کل قوای سلطان در هـند مـنصوب شـد و سلطان بر اقطاعاتش بیفزود. قدرت و نفوذ آیـبک از ایـن زمان روی به فزونی نهاد. نخست به توسعهٔ قـلمرو خـود پرداخت و میرت و دهلی راگشود و گجرات را به غارت داد و چون به دهلی بازگشت خطبه و سکه به نام سلطان کرد و این سرزمین از همین زمان مرکز دولت‌های اسلامی هـند شد. در ۵۹۰ق سلطان به هند آمد و آیبک در کنار سلطان، راجهٔ بنارس را شکست داد و قنوج و بنارس را تسخیر کرد. نیز سردارانی را به نقاط دیگر فرستاد و چند شهر دیگر را به چـــنگ آورد. در ۵۹۱ق تـهنگر، در ۵۹۳ق نـهرواله و در ۵۹۹ق کالنجر را گرفت و در ۶۰۲ق شورشیان کـوکه‌ی در کوههای لاهور و مولتان را سرکوب کرد.

پس از مرگ سلطان معزالّدین، جانشین او، غیاث‌الدین محمود، حکومت آیبک را در دهلی به رسمیت شناخت و «چتر و امارت پادشاهی و خطاب سلطانی و خط آزادی» او را فرستاد. در حالی که گفته‌اند پس از مرگ معزالدین، آیبک در خطبه و سکه را به نام خود کـرد و خـلعت و خـطاب غیاث‌الدین در واقع تأیید این کـار بـوده است. بـرخـی از مؤرخان آورده‌اند که آیبک در این زمان به لاهور رفت و بر تخت نشست و سپس به تـختگاه خـود دهـلی بـازگشت. آخرین پیکار آیبک، جنگ با تـاج‌الدوله ایـلاوز (یـلاوز) مملوک بود که در غزنین خود را شاه خواند، و قصد تسخیر لاهور داشت. آیبک در ۶۰۳ق او را به سختی شکست داد و مدتی در غزنین مقام گرفت. تاج‌الدوله به ناگاه بر او تاخت و آیبک به ناچار عقب نشست و بـه لاهـور رفت. آیـبک همانجا بود تا در ۶۰۷ق در بازی چوگان از اسب بیفتاد و بمرد.

آیبک را بعضی مورخـان بـه دادگـری و بـخشندگی و جنگاوری ستوده‌اند. با این همه، از سفاکیهای او نیز یـاد شده که گفته‌اند: «بخشش او همه لک لک بود و کشتن او نیز همه لک لک.» از آثار او برمی‌آید که به عمران و آبادی

قلمرو خود علاقه داشته است. مسجد قبة‌الاسلام در دهلی نیز منار قطب در همان جا، که از آثار تاریخ و معماری پر ارزش هند اسلامی به شمار می‌رود، از ساخته‌های اوست. تاج‌الدین محمد، صاحب *تاج المآثر*، نیز این کتاب خود را به نام سلطان غوری و قطب‌الدین آیبک نگاشته است.

منابع: حکمت، علی‌اصغر، سرزمین هند، تهران، ۱۳۳۷ش؛ سلیم، غلامحسین، *ریاض‌السلاطین*، کلکته، ۱۸۹۰م؛ قزوینی، محمد، تعلیقات بر *لباب‌الالباب* عوفی، تهران، ۱۳۶۱ش؛ لاهوری، مفتی علی‌الدین، *عبرت‌نامه*، به کوشش محمد جهانگیرخان صاحب، لاهور، ۱۸۵۳م؛ منهاج سراج، *طبقات ناصری*، به کوشش عبدالحی حبیبی، تهران، ۱۳۶۳ش؛ میرغلام محمد (غبار)، *افغانستان در سیر تاریخ*، قم، ۱۳۵۹ش؛ فرشته، محمد قاسم هندوشاه، *تاریخ فرشته*، نولکشور، ۱۸۴۶م؛ نیز:
*EI*2; Elliot, *The History of India*, Delhi, 1990.

سیدصادق سجّادی

آیین اکبری، کتابی در دانشهای گوناگون ادبی، اقتصادی، اجتماعی، جغرافیایی و تاریخ -به‌ویژه تاریخ حکومت اکبر شاه (حک: ۹۶۳-۱۰۱۴ق) - به زبان فارسی تألیف ابوالفضل علاّمی (وفات: ۱۰۱۱ق/ ۱۶۰۲م)، دانشمند معروف زمان اکبرشاه.

این اثر دانشنامه مانندی است که در ۵ دفتر تدوین یافته و مؤلّف در آن به بحث در بارهٔ باورها، سنّتها، اعتقادات و آداب و آیینهای دینی هندوان و مسلمانان هند پرداخته و در بارهٔ تشکیلات و نظاماتِ دولتی، اوضاع اجتماعی و اقتصادی و نیز کوششهای اکبر شاه برای ایجاد تفاهم مشترک میان تمامی ادیان و مکاتب فکری -مسلمانان و هندوان - سخن به میان آورده است. علاّمی خود در پایان این کتاب به توصیف آن پرداخته و آن را «گنج‌نامهٔ شاهنشاهی، کارنامهٔ آگاهی، فهرست دفتر دانایی، مجمل ارقامِ جهان آرایی، لوح تعلیم دبستان آداب، نسخهٔ دارو گیر ارباب‌الباب، دستورالعمل بارگاه خلافت، منشورالادب دیوان عدل و رأفت» خوانده و سببِ تألیف آن را فرمان اکبر شاه گفته است. او بر آن است که سخن سنجان می‌بایست به نگاشتن «مناقب والای چنین یگانهٔ بارگاه هستی» همت گمارند؛ تا «آیندگان قوافل وجود» و «جویندگانِ دور دست را شناسایی به دست افتد». به گفتهٔ او هر چند روزگار آن وقایع را باز خواهد گفت، اگر بر صفایح نگارند، «دست انقلاب کمتر بدان رسد» (علاّمی، ۱۹۱/۳-۱۹۵).

برخی از دانشمندان و پژوهشگران، *آیین اکبری* را دفتر سوم *اکبرنامه* دانسته‌اند که به احتمال، مبتنی بر عبارتی از *آیین اکبری* است، که در آنجا مؤلّف گفته است: «آیینهای مقدّس شاهنشاهی را آخرین دفتر اندیشیده، بدین ۵ دفتر، انجام *اکبرنامه* در خیال آورد» (همو، ۲۰۰/۳). شاید نیز از آن رو باشد که در بعضی از نسخ خطی، این دو کتاب با هم تجلید شده‌اند و گاهی در این نسخه‌ها، دفتر سوم *اکبرنامه*، تاریخ دوران اکبرشاه و نیاکان اوست که ابوالفضل به مدت ۲۸ سال - از ۹۸۲ق تا ۱۰۰۹ق - نوشته، حال آنکه تألیف *آیین اکبری* در ۱۰۰۶ق به انجام رسیده است (همانجا؛ *دبا*، ۲۷۹/۲؛ نیز قس: *ایرانیکا*، 1/714؛ *تاریخ ادبیات*، ۴۸۸/۲؛ نفیسی، ۳۶۵/۱؛ گلچین معانی، ۴۳۷؛ اته، ۶). علاّمی این اثر را در مدّت ۷ سال از ۹۹۹-۱۰۰۶ق در ۵ دفتر تدوین کرد و چنانکه خود گفته: «من ۷ سال محنت بردم به جهت آفرین جاوید». با عزیمتی درست و همّتی شگرف در عرض ۷ سال از آدم تا گوهر مقدّس شاهنشاهی مجملی رقم زدهٔ کلک تحقیق شد و از آغاز پدیدار شدنِ حضرت شاهنشاهی بر فراز هستی تا امروز که سال الهی به ۴۲ رسیده و قمری به ۱۰۰۶ احوال ۵۵ سالهٔ آن نو نهال اقبال حسن انجام گرفت» (ابوالفضل علاّمی، ۱۹۳/۳، ۲۰۰). افزون بر آن وی مقدمه‌ای نیز بر آن نگاشته که در طی آن به شرح و توصیف مقام پادشاهی، تقسیم مردمان به چهارگروه: ۱. مبارزان؛ ۲. پیشه‌وران و بازرگانان؛ ۳. اهل قلم؛ ۴. برزگران و کشاورزان، و نیز ذکر مراتب و درجات درباریان پرداخته و در پایان، شیوهٔ نگارش و سبک خود را توضیح داده است (همو، ۲/۱-۶). هر یک از ۵ دفتر به

آیینهایی تقسیم شده است. دفتر اوّل شامل ۸۴ آیین است و با «آیین منزل آبادی» آغاز می‌شود و همین امر سبب شده که برخی عنوانِ این دفتر را، «منزل آبادی» ذکر کنند (*دانشنامهٔ ایران*، *دبا*، همانجاها). در این دفتر به آیینهایی در بارهٔ خزینهٔ جواهر، دارالضرب، منزل، فرود آمدن اردو، چراغ‌افروزی، فراش‌خانه، آبدارخانه، مطبخ، تصویرخانه، قورخانه، فیل‌خانه و... پرداخته شده و از رسوم و امور درباری و دیوانی، چگونگی معیشت، تعیین نرخ اجناس در فصول مختلف، برخی از آداب و آیینهای مردم سخن به میان آمده است (ابوالفضل علاّمی، ۱/۶-۱۲۰). دفتر دوم شامل ۳۱ آیین است که با «سپاه‌آبادی» آغاز می‌شود، و به بحث دربارهٔ تشکیلات نظامی و درجات آن می‌پردازد، از این رو برخی عنوان این دفتر را «سپاه‌آبادی» پنداشته‌اند (*دانشنامهٔ ایران*، *دبا*، همانجاها) نویسنده در این دفتر بر ذکر ترتیبات دولتی و نظامی و ذکر نامهای برخی از سرکردگان، جداولی از اسامی بزرگان، دانش‌اندوزان، شاعران و ادیبان نامور و نیز خنیاگران ارائه کرده و در پایانِ این دفتر شرح احـوال بسیاری از شاعران آن دوره، از جمله برادرش، ابوالفضل فیضی، خواجه حسین ثنایی مشهدی، حزین اصفهانی، قاسم کاهی، غزالی مشهدی، عرفی شیرازی، جعفربیگ قزوینی، نظیری نیشابوری را آورده و برخی از سروده‌های آنان را نیز نقل کرده است (ابوالفضل علاّمی، ۱/۱۲-۱۸۴). دفتر سوم که آن را «ملک‌آبادی» نیز نامیده‌اند، شامل ۱۸ آیین است و به بحث در بارهٔ تشکیلات اداری و کشوری، میزان مالیاتها و عوارض ملکی و نحوهٔ جمع‌آوری آنها اختصاص یافته است. یکی از مهم‌ترین موضوعاتِ این دفتر، «آیین تاریخ الهی» است. مؤلّف ضمن توضیح و توجیه این تقویم و مبدأ تاریخی، از تقویمها و مبدأ تاریخ سایر اقوام و ملل نیز سخن به میان آورده است (همو، ۱/۱۸۴-۱۹۴). برخی از آیینهای این دفتر عبارتند از: آیین سپه‌سالار، آیین میرعدل و قاضی، آیین کوتوال، آیین عمل‌گزار، آیین خزانه‌دار و آیین نوزده‌ساله. مهم‌ترین بخش این دفتر «آیین احوال دوازده صوبه» است. علاّمی در این دفتر به تفصیل به بحث در بارهٔ ۱۲ صوبه -که بعدها آن را ۱۵ صوبه گفته ـ و تمامی سرکارها و قصبات آنها پرداخته است و جداولی نیز متشکل از اسامی و تقسیم‌بندی آنها ارائه داده و چنانکه نقل کرده این تقسیم‌بندی در سال چهلم حکومت اکبر ـ در ۱۰۰۳ق ـ انجام گرفته است (همو، ۲/۴۸-۱۹۴). دفتر چهارم به جغرافیای هند، شرح آداب و رسوم دینی هندوان و بعضی اعتقادات آنان و کتابهای دینی ایشان، شرح حال برخی از سلاطین هند و کسانی که بدانجا لشکر کشیده‌اند و ترجمهٔ احوال گروهی از عارفان مسلمان اختصاص یافته است. علاّمی در این دفتر، پس از گزارشی کوتاه از وضعیت جغرافیایی هند، به بحث در بارهٔ ساکنانِ این سرزمین بویژه هندوان ـ پرداخته است. او از «خداشناسی» یا «وجود مقدس»، آفرینش و علم نجوم نزد هندوان سخن به میان آورده و برخی از اصطلاحات آنان را شرح و معنی کرده است. او در این دفتر بخشی را به «پاتنجل» اختصاص داده و به ذکر مطالبی در بارهٔ ادیان جینی و بودایی پرداخته است (همو، ۳/۴-۸۹). علاّمی ذیل عنوانِ «آمدگان هندوستان»، اسامی حضرت آدم (ع)، هوشنگ پیشدادی، حام، جمشید، ضحّاک، گرشاسپ، اسفندیار و فرزند او بهمن را نیز آورده (۳/۱۵۲ - ۱۵۳) و در پایان این دفتر به شرح احوال برخی از صوفیان پرداخته است. نخست واژهٔ «ولی» و «طریقت اویسی» را شرح کرده و به نقل‌از *کشف‌المحجوب* هجویری سلسله‌های دوازده‌گانه را نام برده است. افزون بر آن برخی از سلسله‌های سده‌های بعد، از جمله کبرویه، سهروردیه، قادریهِ یسویه و نقشبندیه را نیز ذکرکرده و در آخر نیز به شرح احوال تعدادی از صوفیان طریقت چشتیه، سهروردیه و برخی دیگر از طریقه‌های عـرفانی پـرداخته است کـه از آن میان مـی‌توان شیخ معین‌الدین چشتی، ابوالحسن هجویری، بهاءالدین زکریا ملتانی، قطب‌الدین بختیار کاکی، فریدالدین‌گنج شکر،

نظام‌الدین اولیاء، حمیدالدین ناگوری، ابوعلی‌قلندر، شرف‌الدین منیری، بابا اسحاق مغربی، احمد کهتو و سید محمد گیسودراز را نام برد (همو، ۱۶۳/۳-۱۷۷). دفتر پنجم که مختصرترین دفاتر آیین اکبری است، به نقل سخنان اکبر و نیز گزیده‌ای از شرح احوال مؤلّف اختصاص یافته است. علاّمی خاتمهٔ این اثر را نیز در دفتر پنجم گنجانده و در آن به شرح مشکلاتی که در تألیف *آیین اکبری* متحمل شده، پرداخته است. نخست از فرمان پادشاه مبنی بر تألیف آن اثر سخن گفته و ضمن مقایسهٔ خود با فردوسی و برتر دانستن اثر خود بر *شاهنامه*، به سرزنش فردوسی پرداخته و او را «سخن فروش» خوانده و گفته است که «بها نمی‌دانست». همچنین گفته است: «او در لباس نظم که قالب معین دارد ریخته‌گری کرد و من در صحرایِ بی سرو بن نثر جواهرِ آبدار در سلک تحریر در آوردم» (همو، ۱۹۱/۳-۱۹۳). *آیین اکبری* مهم‌ترین منبع تاریخی این دوره است و همچنانکه اشاره شد اطلاعات سودمندی از آداب و چگونگی کشورداری، تشکیلات اداری، نظامی، دیوانی، درباری و شرایط اجتماعی و فرهنگی این دوره به دست می‌دهد. افزون بر آن، از منابع اصلی و مهم در بارهٔ عقاید شخصی اکبرشاه و «دین الهی» او به شمار می‌رود. به علاوه آنکه در شرح احوال برخی از شاعران و ادیبان آن عصر و نیز تعدادی از صوفیان چشتیه و سهروردیه می‌توان از آن بهره جست (نیز قس: آفتاب، ۱۸۰). نثر این اثر بسیار استادانه وبه‌ویژه در مقدمه، مصنوع و مسجّع و گاه پرتکلّف است. او همچنانکه در مقدمه آورده، به جهت سهولتِ فهم مطالب و پرهیز از هر گونه اشتباه، واژه‌های هندی را اعراب گذاشته، الف و لامها را از اوّل اسامی حذف کرده و حروف فارسی یعنی پ، چ، ژ، و گ را بر خلاف رسم رایج به همان صورتِ اصلی نوشته است (همو، ۶/۱).

علاّمی همچنانکه خود اشاره کرده در تألیف این اثر بسیار کوشیده و ۵ بار در آن تجدید نظر کرده است و «از آنجا که سخن‌سرایان دیده‌ور، نظم را نمکدانِ نثر شمارند، در آوردن ابیات مناسب که بدین ساز سخن هم‌آهنگ باشد» نیز کوشش بسیار کرده و آن را به نظم آمیخته است (همو، ۱۹۹/۳-۲۰۰). *آیین اکبری* از لحاظ موضوع و تنوع مطالب به «آیین‌نامهٔ» دورهٔ ساسانی و نیز «ارتهه شاستره[1]» هندی ـ منسوب به چانکیه[2] وزیر چندره گوپتا در قرن ۳ق.م ـ شبیه است (نک: *دانشنامهٔ ایران*، ۲۶۵/۱).

از این کتاب نسخه‌های متعددی در کتابخانه‌های ایران و هند، از جمله کتابخانه‌های آستان قدس، ملی، حمیدیهٔ بهوپال، سالار جنگ، موزهٔ بریتانیا، موزهٔ ملی پاکستان و گنج بخش موجود است (برای اطلاع از نسخه‌های آن نک: بشیر حسین، ۲۷/۱ ؛ منزوی، *نسخه‌ها*، ۴۵۷۰/۶-۴۵۷۱؛ همو، مشترک، ۴۰۶-۴۰۷ ؛ عباسی، ۶۸۱/۱ ؛ ریو، 1/2521 – 3/1070؛ استوری، 1/549-550؛ اوکتایی، ۱/۳ ؛ انوار، ۱۱۶/۱).

آیین اکبری در ۳ جلد بارها در هند به چاپ رسیده است. بار نخست، جلد اول و دوم آن در ۱۲۷۱ق/ ۱۸۵۵م در دهلی طبع شد. سپس در ۱۲۸۴ق/ ۱۸۶۹م؛ ۱۲۹۹ق/ ۱۸۸۲م؛ ۱۳۱۰ق/ ۱۸۹۳م در لکهنو، در ۱۲۸۴-۱۲۹۴ق/ ۱۸۶۸-۱۸۷۷م به کوشش بلاخمان[3] در کلکته به چاپ رسید. خلاصه‌ای از آن را فرانسیس گلادوین[4] در ۱۷۸۳-۱۷۸۴م در کلکته منتشر کرد که بعدها نیز این ترجمه در لندن در ۱۸۰۰م و در کلکته در ۱۸۹۸م تجدید چاپ شد. جلد نخست *آیین اکبری* را بلاخمان به انگلیسی ترجمه کرد و همراه با حواشی سودمند او در ۱۲۹۰ق/ ۱۸۷۳م توسط سازمانِ «سلسلهٔ هندیه[5]» در کلکته انتشار یافت. جلد دوم و سوم آن را نیز جارت[6] به انگلیسی ترجمه کرد و در همانجا در ۱۳۰۹-۱۳۱۲ق/ ۱۸۹۲-۱۸۹۴م به طبع رسید. در ۱۲۶۷ق/ ۱۸۵۱م نیز این اثر به دستور سر الیوت[7]، به دست نجفعلی‌خان عظیم‌الدین تحت عنوانِ شرح *آیین اکبری* تلخیص و شرح شد (جهت اطلاع نک: مشار، ۲/۱؛ *دانشنامه*، همانجا؛ دبا،

1.Arthashastra 2.Cavnakye 3.Blochmann 4.Francis Gladwin 5.Bibliotheca India 6.H.s. Jarrett 7.Sir H.M Elliot

۲۸۰-۲۷۹/۲؛ گلچین معانی، ۴۳۷/۲؛ نوشاهی، ۸۹۹/۱).

آیین اکبری، را محمد فداعلی طالب رکن نیز به زبان اردو ترجمه کرد و در حیدرآباد دکن ۱۳۵۷ق به چاپ رسیده است (راهی، ۱۶۳).

منابع: آفتاب اصغر، *تاریخ‌نویسی در هند و پاکستان*، لاهور، ۱۳۶۴ش؛ ابوالفضل، علامی، *آیین اکبری*، نولکشور، ۱۲۹۹ق/ ۱۸۸۲؛ اته، هرمان، *تاریخ ادبیات فارسی*، ترجمهٔ صادق رضازاده شفق، تهران، ۱۳۵۶ش؛ انوار، عبدالله، *فهرست نسخ خطی کتابخانهٔ ملی ایران*، تهران، ۱۳۶۵ش؛ اوکتائی، *فهرست کتب کتابخانه مبارکه آستان قدس رضوی*، مشهد، ۱۳۰۵ش؛ بشیرحسین، محمد، *فهرست مخطوطات شیرانی*، لاهور، ۱۹۶۸م؛ *تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند*، به کوشش مقبول بیک بدخشانی، لاهور، ۱۹۷۱م؛ *دانشنامهٔ ایران*؛ *دبا*؛ راهی، اختر، *ترجمه‌های متون فارسی به زبان‌های پاکستانی*؛ لاهور، ۱۳۶۵ش؛ عباسی، منظور احسن، *تفصیلی فهرست مخطوطات فارسیهِ پنجاب پبلک لائبریری*، لاهور، ۱۹۶۳م؛ گلچین معانی، احمد، *تاریخ تذکره‌های فارسی*، تهران، ۱۳۵۰ش؛ مشار، *فهرست*؛ منزوی، *مشترک*؛ همو، *نسخه‌ها*؛ نفیسی، سعید، *تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی*، تهران، ۱۳۴۴ش؛ نوشاهی، سید عارف، *فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج بخش*، اسلام آباد، ۱۳۶۵ش؛ نیز:

Ethé; *Iranica;* Rieu; Storey.

محمدجواد شمس

آیین عالم شاهی ← شاه عالم نامه

آیینه اسکندری، منظومه‌ای رزمی به فارسی در قالب مثنوی به بحر متقارب مثمن محذوف یا مقصور سرودهٔ امیرخسرو دهلوی (وفات: ۷۲۵ق/۱۳۲۴م). آن را *آیینهٔ سکندری* و *سکندرنامه* نیز خوانده‌اند (صفا، ۳۵۳/۲؛ فخرالزمانی، ۶۷؛). این منظومه با توجه به ترتیبی که خود شاعر ذکر کرده (نک: امیرخسرو، *آیینهٔ اسکندری*، ۲۶؛ همو، خمسه، ۵۸۷) چهارمین منظومه از خمسه یا پنج گنج اوست که آن را به پیروی از *اسکندرنامهٔ* نظامی گنجوی (وفات: ۶۱۴ق) در ۶۹۹ق به نام علاءالدین محمدشاه خلجی (حک: ۶۹۵-۷۱۵ق) سرود (نک: همو، *آیینهٔ اسکندری*، ۱۳، ۳۰۷؛ نیز نک: صفا، ۳۵۳/۲؛ رضازاده شفق، ۳۰۸).

به گفتهٔ ذبیح‌الله صفا وی نخستین شاعر فارسی‌زبان است که به تقلید از نظامی به ساختن *اسکندرنامه* پرداخت (ص ۳۵۲). امیرخسرو در بخش پایانی، این مثنوی را «آیینهای سکندر» خوانده است (همان، ۳۰۷). این مثنوی بالغ بر ۴۴۵۰ بیت است. این تعداد تصریح خود شاعر است، اما ابیات نسخه‌های موجود، از این مقدار کمتر است (نک: میر سیدوف، ۲۰). این منظومه با ستایش خداوند و مناجات به درگاه او و نیز نعت پیامبر اکرم(ص) و توصیف معراج آن حضرت شروع شده است. موضوع اصلی مثنوی از بیت ۶۴۹ با داستان اسکندر و خارج شدن او از روم و پس از آن جنگ او با خاقان چین آغاز می‌شود، و سرانجام «با آرام یافتن دوران اسکندر از شربت واپسین و سرباز زدن اسکندروس که پسر او بود از افسری» داستان پایان می‌یابد. در این منظومه از آیینهای اسکندر، چون کشورگشاییها، رفتن به ظلمات، بنیاد نهادن شهر سمرقند، بستن سد آهنین در مقابل یأجوج و مأجوج، سخن گفته شده است (امیرخسرو، همان، ۱-۱۳).

قهرمان این مثنوی، اگر چه از یونان به پاخاسته، امّا با اسکندر تاریخی یکی نیست. او همان قهرمانی است که در افسانه‌های کهن فارسی ظهور کرده و به نام اسکندر ذوالقرنین - پسر داراب بن بهمن بن اسفندیار، نوادهٔ لهراسب - شهرت یافته است. برخی او را با کورش هخامنشی یکی دانسته‌اند (نک: باستانی، ۱۸ به بعد؛ آذرنوش ۲۹۱/۲). اصل این داستان که به کالیستنس منسوب است به احتمال در عصر ساسانی از یونانی به پهلوی و بعد از آن از پهلوی به سریانی و سرانجام به عربی برگردانده شد. بهار مأخذ روایت اسکندرنامهٔ عربی را از «وهب بن منبّه» دانسته است(۱۲۸/۲).

به احتمال قریب به یقین منبع اصلی منظومهٔ نظامی و شاید هم امیرخسرو، کتاب *اسکندرنامهٔ* کهنی بوده که در فاصلهٔ سده‌های ۵ و ۶ق نگارش یافته است (نک: همانجا؛ افشار، ۹-۳۶؛ آذرنوش، همانجا). هر چند داستان اسکندر در *آیینهٔ اسکندری*، مانند دیگر اسکندرنامه‌ها، اساس و محور اصلی آن را تشکیل می‌دهد، امیرخسرو کتاب خود را بیشتر به جنبه‌های اخلاقی و اندرزهای حکیمانه منحصر کرده است. به همین علت داستان خروج اسکندر از یونان تا بستن سد آهنین در مقابل یأجوج و مأجوج و بازگشت به یونان، همه در ۳۰-۴۰ بیت تلخیص شده است (آذرنوش، همانجا؛ نیز نک: امیرخسرو، همان، ۴۴ به بعد).

شاعر در این منظومه، به تقلید از نظامی، در پایان هر داستان ابیاتی خطاب به ساقی و مطرب سروده و از مجموع این ابیات، فخرالزمانی قزوینی در *تذکرهٔ میخانه* (ص ۶۷-۷۴) ساقی‌نامه‌ای ۹۷ بیتی، استخراج و ترتیب داده است. این منظومه نیز، مانند بسیاری از داستانهای کهن، همچون *هزار و یکشب*، *کلیله و دمنه* و *طوطی‌نامه*، دارای تمثیلات و حکایات کوتاه است که بیشتر جنبهٔ پندآموزی و نصحیت دارد (امیرخسرو، همان، ۶۰). امیرخسر برای عناوین فصول و تمثیلات این منظومه، سبک ویژه و بدیعی برگزیده و در استفاده از واژه‌های نادر و مقفّی و تجنیس افراط کرده و در این عناوین عبارات و لغات مشکل عربی به کار برده است (میرسیدوف، ۱۷-۱۸). به گفتهٔ اته *آیینهٔ سکندری*، پس از *اسکندرنامهٔ* نظامی بهترین داستان اسکندر است(ص ۷۷-۷۸). امّا شبلی نعمانی آن را بکلّی خالی از لطف و پایهٔ آن را سست و کم زور دانسته و معتقد است که این حماسه‌ها در فاجعه تاتار هیچ رواجی پیدا نکردند(۱۱۵/۲). ریپکا نیز بر آن است که ترجیح خمسهٔ امیرخسرو بر خمسهٔ‌نظامی در عهد تیموریان نشان انحطاط فکری آن دوره است (ص ۴۴۹). کثرت نسخه‌های دست‌نویس پنج گنج و *آیینهٔ اسکندری* را دلیل اقبال آن در میان فارسی‌زبانان، خاصه مردم شبه قاره دانسته‌اند (آذرنوش، ۲۹/۲؛ نیز نک: معین، ۱۷۳؛ صفوی، ۲۴۵-۲۴۶). شایان ذکر است که این مثنوی با سرودهٔ نظامی تفاوتهایی نیز دارد از جمله، در آن داستانهایی وجود دارد که در *اسکندرنامهٔ* نظامی نیست و خود شاعر در سبب سرودن آن گفته است «گرد کردن این درّی چند که از سلک نظامی یتیم مانده بود» و «حالات این قصه را که بیشتر حشوای تاریخیست به عقال عقلی معقول‌الامکان کردن» (امیرخسرو، همان، ۲۰). از این اثر، دست‌نویسهای متعددی موجود است (نک: منزوی، ۲۶۱۹/۴ - ۲۶۲۱؛ تسبیحی، ۲/ ۱۶۳-۱۷۰؛ میرسیدوف، ۶-۱۳). کهن‌ترین نسخه ۳۰ سال پس از درگذشت شاعر (۲۴ صفر ۷۵۶ق/ ۱۱ مارس ۱۳۳۵م)کتابت یافته و اکنون در تاشکند موجود است. کاتب این نسخه شخصی است به نام محمدبن محمد ملقب به شمس‌الحافظ شیرازی که برخی وی را همان حافظ شاعر معروف دانسته‌اند (میرسیدوف، ۷، ۲۷؛ مجتبائی؛ ۵۰). *آیینهٔ اسکندری* نخستین بار در ۱۳۳۱ق در بمبئی همراه با دیگر مثنویهای پنج‌گنج به طبع رسید، و پس از آن چندین بار از جمله در ۱۳۳۶ق در بمبئی چاپ سنگی شد. در همان سال با مقدمهٔ مولوی محمد مقتدی‌خان در علی‌گره، و با تصحیح و مقدمهٔ جمال میرسیدوف در ۱۳۹۸ق/ ۱۹۷۷م در مسکو و بار دیگر همراه با دیگر مثنویها در تهران در ۱۳۶۲ش به کوشش امیراحمد اشرف به طبع رسید.

منابع: آذرنوش، آذرتاش، «آیینهٔ سکندری»، دبا؛ اته، هرمان، *تاریخ ادبیات فارسی*، ترجمهٔ رضازادهٔ شفق، تهران ۱۳۵۶ش؛ افشار، ایرج، *مقدمهٔ اسکندرنامه*، تهران، ۱۳۴۳ش؛ امیر خسرو دهلوی، *آیینهٔ اسکندری*، به کوشش جمال میرسیدوف، مسکو، ۱۹۷۷م؛ همو، *خمسهٔ امیرخسرو دهلوی*، به کوشش امیراحمد اشرفی، تهران، ۱۳۶۲ش؛ باستانی پاریزی، محمدابراهیم، *مقدمهٔ ذوالقرنین یا کوروش کبیر از ابوالکلام آزاد*، تهران، ۱۳۴۴ش؛ بهار، محمدتقی، *سبک‌شناسی*، تهران، ۱۳۳۷ش؛ تسبیحی، محمدحسین، *فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش*، اسلام‌آباد، ۱۹۷۷م؛ رضازادهٔ شفق، محمدحسین، *تاریخ ادبیات ایران*، تهران،

۱۳۳۹ش؛ ریپکا، یان، *تاریخ ادبیات ایران*، ترجمهٔ عیسی شهابی، تهران، ۱۳۵۴ش؛ شبلی نعمانی، *شعرالعجم یاتاریخ شعرا و ادبیات ایران*، ترجمهٔ محمد تقی فخر داعی گیلانی، تهران، ۱۳۶۳ش؛ صفا، ذبیح‌الله، *حماسه‌سرایی در ایران*، تهران، ۱۳۶۳ش؛ صفوی، حسن، *اسکندر و ادبیات ایران و شخصیت مذهبی اسکندر*، تهران، ۱۳۶۴ش؛ فخرالزمانی قزوینی، ملاعبدالنبی، *تذکرهٔ میخانه*، به کوشش احمد گلچین معانی، تهران، ۱۳۶۲ش؛ مجتبائی، فتح‌الله، حافظ و خسرو، *آینده*، س ۱۱، شم ۱-۳، ۱۳۶۴ش؛ معین، محمد، *مهر*، س ۸، شم ۳، ۱۳۳۱ش؛ منزوی *نسخه‌ها*؛ میرسیدوف، جمال، مقدمهٔ *آیینهٔ اسکندری*، مسکو، ۱۹۷۷م.

سیارهٔ مهین‌فر و بخش ادبیات

آیینهٔ حق نما ← تذکرهٔ آیینهٔ حق نما

آیینهٔ حیرت ← سحر کاکوروی

آیینهٔ حیرت‌نما، نوشتهٔ خواجه محمد بشیر، اثری است به فارسی در بارهٔ رویدادهای انقلاب ضداستعماری ۱۸۵۷م هندیان در لکهنو، که نویسنده خود شاهد آن بوده است.

محمدبشیر، که انشاپردازی صاحب سبک و شاعری روان‌طبع بود و «بشیر» تخلص می‌کرد، در لکهنو می‌زیست و از ستایشگران نوابان آن دیار بود. تألیف این کتاب نیز به درخواست وزیر میرزا بهادر، نواب والا قدر لکهنو، صورت گرفت و بدین سبب در اولین بار زیر عنوان *صحیفهٔ والا قدری و آیینهٔ حیرت‌نما* به چاپ رسید. تألیف کتاب در ۱۲۸۱ق/ ۱۸۶۵م خاتمه یافت و نویسنده آن را به نواب مذکور تقدیم کرد. کتاب با ستایش نواب وزیر بهادر آغاز شده، سپس غزلی به فارسی در ذکر نیکویی‌ها و فضایل پسر او، نواب محمدحسن‌خان، آمده است. وجه تسمیهٔ کتاب و موضع نگارش نیز در همین مقدمه توضیح داده شده است. سبک نگارش کتاب، سبکی مصنوع و ادبی است. این کتاب که از منابع مهم تاریخ انقلاب‌های هند به شمار می‌رود، این کتاب نخستین بار در ۱۲۸۱ق همراه با تقریظی از میرمحمدحسین صیف، شاعر نامدار آن دوره، در لکهنو منتشر و سال بعد نیز تجدید چاپ شد. افزون بر آن تقریظ، قطعاتی منظوم به فارسی و اردو در ماده تاریخ چاپ کتاب فارسی از مولوی فدا علی عیش وزیر نور هم بدان اضافه گردید.

منابع: محمدبشیر، *صحیفهٔ والا قدری و آیینهٔ حیرت‌نما*، لکهنو، ۱۲۸۱ق.

انجم رحمان

آیینهٔ سکندر، نخستین نشریهٔ فارسی‌زبان در شبه قاره که به صورت هفته‌نامه در کلکته منتشر می‌شد.

نام مدیر و مسئول این هفته‌نامه در آن نشریه نیامده است، اما از نامه‌های موجودِ مولانا سراج‌الدین احمد در کتاب *پنج‌آهنگ* اثر غالب دهلوی، برمی‌آید که وی مدیر و ناشر *آیینهٔ سکندر* بوده است (۳۲۸-۳۲۹، ۳۴۵، ۳۵۵، ۳۶۳). اشعار غالب نیز در این هفته‌نامه به چاپ می‌رسید. مجموعهٔ ناقصی از هفته‌نامهٔ *آیینهٔ سکندر* در ۴ مجلد در بایگانی ملی هند نگهداری می‌شود که از شمارهٔ ۹۹ مورخ ۲۱ ژانویهٔ ۱۸۳۳م آغاز شده است. بنابر این، می‌توان گفت که اولین شمارهٔ آن در فوریهٔ ۱۸۳۱م بیرون آمده است. این هفته‌نامه نام خود را از این بیت معروف حافظ گرفته است که در تمام شماره‌ها، آن را در سرآغاز نشریه درج کرده‌اند: آیینهٔ سکندر جام جم است بنگر/تا بر تو عرضه دارد اخبار ملک دارا. و در پایان آخرین صفحه نیز این بیت درج می‌شد: آیینهٔ سکندر قلب صفا دلان است/ عکس وقایع از وی روشن جهان جهان است.

آیینهٔ سکندر، مشتمل بر ۱۶ صفحه، در اصل نشریه‌ای خبری و سیاسی بود؛ با این همه، از لحاظ ادبی نیز نسبتاً مهم به نظر می‌رسید؛ چه، گذشته از قطعات و غزلهایی به فارسی و اردو و هندی که در آن درج می‌گردید، نویسنده یا نویسندگان تعمد داشتند که به فارسی ادبی و مصنوع بنویسند. پیش از ذکر اخبار نیز معمولاً بیتی به مناسبت ذکر

می‌شد که گاه حاکی از مضمون کلی خبر و گاه مشتمل بر مدح و ستایش بود. در چاپخانهٔ اختصاصی *آیینهٔ سکندر*، کتابهایی نیز چاپ و منتشر می‌شد که اخبار آن را *آیینهٔ سکندر* درج می‌کرد و معمولاً با بیتی خبر می‌داد. مثلاً وقتی رباعیات خیام منتشر شد، با این بیت خبر آن را اطلاع داد و خوانندگان را به تهیهٔ آن ترغیب کرد: هر کـه او ذوق سخن دارد به جان / خدمتش این نسخه باشد ارمغان.

در شمارهٔ ۱۴ نوامبر ۱۸۳۶م نیز فهرستی از بعضی کتابهایی که در چاپخانهٔ مذکور به طبع رسیده بود، منتشر شد. از جنبه‌های مهم این نشریه مبارزهٔ آن بـا فعالیتهای هیئتهای تبلیغی مسیحی در شبه قاره بود. مثلاً مناظره‌ای را که میان مولانا سیدمحمد لکهنوی و یکی از روحانیان مسیحی اتفاق افتاد به تفصیل، در ۶ صفحه درج کرد. یا وقتی مردی مسیحی به اسلام گروید، *آیینهٔ سکندر* در بارهٔ اسباب این گرایش و تفضلات خسروانه به این نومسلمان مطالبی انتشار داد. با این همه، *آیینهٔ سکندر* از نشریات طرفدار اقدامات انگلیسها در هند بـود و از کـارهای آنـها تمجید می‌کرد (نک: ش ۲۶۲).

پایان انتشار این هفته‌نامه به درستی معلوم نیست، و از خبری که در روزنامهٔ *لودهیانه اخبار* مورخ ۴ مارس ۱۸۴۰ آمده پیداست که *آیینهٔ سکندر* تا این تاریخ منتشر می‌شده است.

منابع: صابری، امداد، *تاریخ صحافت اردو*، ج ۱، دهلی، ۱۹۶۷م ؛ صدیقی، محمدعتیق، *هندوستانی اخبارنویسی کمپنی کی عهدمینی*، دهلی، ۱۹۵۷م؛ غـالب دهلوی، اسدالله، *پـنج آهـنگ*، بـه کوشش سیدوزیرالحسن عابدی، لاهور، ۱۹۶۹م؛ همو، *خطوط غالب*، به کوشش غلام رسول مهر، لاهور، ۱۹۶۹م؛ نریمانی‌زاده، شاهپور، «جراید فارسی در هند و تاریخ انتشار آن»، وحید، شم ۳، س ۱۳۵۳ش دورهٔ دوازدهم.

سیدصادق سجّادی

آیینه‌کاری، از زیباترین هنرهای تزیینی وابسته به شاخهٔ معماری که در آن تکه‌های متفاوت شیشه را به دو صورت ساده و رنگی با نظم و ترتیب خاصی بر روی سطوح مختلف از جمله دیوارهای گلی و ستونهای چوبی زینت می‌دهند. در این شیوهٔ تزیینی کـه بـه صورتهای گوناگون درون ساختمانها،به‌ویژه زیارتگاهها، کاخهای سلطنتی و گاه خانه‌های شخصی به کار می‌رود، به سبب شکستِ نور در سطوح مختلف و تقسیم رنگ‌ها، فضایی زیبا و دل‌انگیز به وجود می‌آید.

پیشینهٔ تاریخی: از آغاز کاربرد این هنر در ایران و شبه قاره اطلاع دقیقی در دست نیست، امّا با توجه بـه اینکه آیینه‌های بلوری در اواخر سدهٔ ۱۱ق/ ۱۷م وارد ایـران و سپس شبه قاره شد، لذا کاربرد آغازین آن لزوماً می‌بایست بعد از این تاریخ بوده باشد (نک: سمسار، ۲۹). برخی خاستگاه اصلی این هنر را شهر حلب و نواحی اطراف آن دانسته و معتقدند که در دورهٔ مغولان هند، کارگران شامی که به عراق و ایران آمدند، این هنر را نیز بـه همراه خود آوردند (جغتایی، ۷۴)، امّا به گفتهٔ برخی دیگر، در دوران شاه عباس بزرگ (حک ۹۹۶-۱۰۳۸ق) بـه سبب رونـق یافتن روابط تجاری ایران با اروپا، کالاهای بسیاری از جمله جامهای آیینه از شهر «ونیز» وارد ایران شد. لیکن به علل مختلف گاه این کالاها می‌شکست. از آن پس استادان ایران در صدد برآمدند که قطعات جامهای شکسته را برای تزیین در ساختمانها به کار برند (نک: *دانشنامهٔ ایران*، ۱/۲۶۷). به احتمال هنر آیینه‌کاری از ایران به شبه قاره رفته است، زیرا پس از آنکه همایون شاه در ۹۶۲ق از ایران به هند بازگشت، بر اثر اعمال نفوذ ملکهٔ نور جهان بسیاری از هنرمندان ایران به شبه قاره هجرت کردند و این موضوع سبب راه یـافتن علما و هنرمندان بسیاری به دربار دیگر پادشاهان بـابری شد. وجود بناهای معروفی چون «تاج محل» که هنرمندان ایرانی در ایجاد آن نقش مهمی داشتند، گواهی بـر ایـن مدعاست.

روش معمولی آیینه‌کاری: آیینه‌کاری به سبب شکننده بودن آیینه و انعطاف‌ناپذیری آن، بیشتر در سطوح صاف و

هموار انجام می‌گیرد. طرحهای آیینه‌کاری نیز مانند گونه‌های دیگر تزیینات معماری از تنوع خاصی برخوردارند، و بسته به محل کاربردشان طرحهای مختلفی را عرضه می‌کنند. به طور عمده نقوش آیینه‌کاری در دو مایهٔ عمدهٔ «گره» و نگاره‌های گیاهی و «قواره‌کاری» به اجرا در می‌آید. در این روش نخست محلی را که باید روی آن آیینه‌کاری صورت بگیرد با توجه به نوع نقش و طرح، تقسیم‌بندی می‌کنند و زیرسازی را با مخلوط آب و سریش که به آن لعاب می‌گویند و سپس گچ کشته که مخلوطی است از هفت قسمت گچ سیاه، دوقسمت گچ سفید و یک قسمت سریش روی آن قرار می‌دهند و صاف می‌کنند، پس از آن برای تعیین حاشیه و نوارهای دور کار و تقسیمات اصلی باید به خط‌کشی پرداخت. اندازه‌ها بسته به نوع کارگره‌ای که صورت خواهد گرفت تعیین می‌شود. آنگاه یک چهارم کار بر روی سطح گرده‌اندازی و رسم می‌گردد. استاد کار با توجه به ابزارهای مختلفی که طرح کامل از مجموع آنها ساخته می‌شود به کار تهیهٔ الگو می‌پردازد و سپس بر اساس الگو بر روی آیینه‌ها برشی فقط به صورت خط انداختن، ایجاد می‌کند. آنگاه آیینه‌کاران با قراردادن ابزارها روی گچ کشته و فشار وارد آوردن بر محل برش، آنها را روی گچ کشته نصب می‌کنند و با فشار دست برجستگی و فرورفتگی مورد نظر را به وجود می‌آورند. در مورد طرح‌های گیاهی، اسلیمی و قواره‌سازی مانند معرق‌کاری برای تمامی ابزارها الگو تهیه می‌گردد و پس از برش آیینه به کمک سنگ، لبه‌های گرد را ایجاد می‌کنند. ضخامتِ مطلوب آیینه برای آیینه‌کاری یک میلیمتر است ولی تا ضخامت دو میلیمتر نیز به کار برده می‌شود. چشمگیرترین کاربرد آیینه‌کاری را در کار مقرنس آیینه می‌یابیم. در هنر آیینه‌کاری، علاوه بر کاربرد آیینه‌های بزرگ قدی و طرحهای تزیینی ساخته شده به وسیلهٔ ترکیبی از قطعه‌های گوناگون آیینه در مایهٔ گره و طرحهای گیاهی، با ۳ نوع کار دیگر نیز روبرو هستیم که عبارتند از: ۱. «آیینهٔ تصویر»، که عبارت است از نقاشی روی آیینه، به این ترتیب که بر روی قطعه‌های بزرگ آیینه که داخل طاقچه‌ها و روی جرزها جاسازی شده است، نگاره‌هایی به صورت گلها و پرندگان با رنگ روغن نقش می‌کنند. روش دیگر آیینهٔ تصویر، برداشتن بخشی از جیوهٔ پشت آیینه با توجه به نقش مورد نظر سپس قلم‌گیری، رنگ‌گذاری و بوم‌گذاری است؛ ۲. «آیینهٔ تصویرنما» یا «آیینهٔ تمثالدار»، عبارت است از آیینهٔ بی‌سیما یا شیشه که عکس یا طرحی را در پشت آن قرارداده و آن را بر روی جرزها در میان طرحهای گچبری نصب می‌کنند؛ ۳. گچبری بر روی آیینه، در این شیوه هنرمند، طرح‌های گیاهی را با مهارت و ظرافت بسیار با گچ بر روی آیینه طرح می‌کند. گاه این کار با نقاشی روی آیینه نیز همراه است (د.تشیع، ۱/۲۵۵-۲۵۶؛ نیز برای اطلاع بر روی طرح‌های عمدهٔ آیینه‌کاری، نک: همان، ۱/۲۵۵؛ نیز نک: باقر، ۳۸۹؛ جغتایی، ۷۳).

کهن‌ترین اثر موجود از آیینه‌کاری در ایران، آیینه‌کاریهای کاخ چهل ستون اصفهان مربوط دوران شاه عباس دوم (۱۰۵۲-۱۰۷۸ق) است. پس از آن می‌توان به آیینه‌کاری زیر قلّهٔ گنبد حرم حضرت رضا(ع)، تزیینات دارالسیادهٔ آستانهٔ آن حضرت و آیینه‌کاری نفیس مقبرهٔ منوچهرخان گرجی معتمدالدوله در صحن کهنهٔ قم، اشاره کرد (نک: *دانشنامهٔ ایران*، ۱/۲۶۷؛ د. تشیع، ۱/۲۵۴-۲۵۶). در شبه قاره بناهایی راکه هنر آیینه‌کاری در آنها به کار رفته است، «شیش محل» می‌خوانند، که مهم‌ترین این بناها عبارتند از: آیینهٔ‌کاری قلعهٔ شیش محل در شهر لاهور که در زمان شاهجهان (حک: ۱۰۳۷-۱۰۶۸ق) ساخته شده است. در قلعهٔ اکبرآبادِ شهر آگره نیز یک شیش محل وجود دارد که متعلق به دورهٔ شاهجهان است و بهترین نمونهٔ آیینه‌کاری در دوران بابری محسوب می‌شود. علاوه بر آن کاخ داراشکوه واقع در نزدیکی مقبرهٔ داتا گنج‌بخش در لاهور نیز دارای آیینه‌کاری است. امروزه نیز در پاکستان این هنر رواج دارد. مسجد

بهونگ جدید پنجاب نمونه‌ای از هنر آیینه‌کاری جدید است.

منابع: جغتایی، عبدالله، *تاریخ نقش و نگار*، لاهور، بی‌تا؛ *دانشنامهٔ ایران* ؛ د.تشیع؛ سمسار، محمد حسن، «آیینه کاری»، *دبا*؛ نیز:

Anjum Rdhmani., *Survey Report on Islamic Collections in Museums on Egypt, Turkye, and Iran*, Lahore, 1992; Baqir, M. *Lahore-Past and Present*, Lahore, 1984.

انجم رحمانی و دانشنامهٔ شبه قاره

آبروتونکی	āberū tūnakī
آبروشاهجهان آبادی	āberū šāhjahān ābādī
آب و نمک	āb-o namak
آتش بهرام*	ātaš-e bahrām
آتشپاره‌هایِ شوق	ātaš-pārehā-ye ša(o)q
آتشکده	ātaškade
آتشِ لکهنوی	ātaš-e lakhnavī
آتشی	ātašī
آتشی قندهاری	ātaši-ye qandahārī
آثار بخاری	āsār-e boxārī
آثار شاهجهانی	āsār-e šāhjahānī
آثارالصنادید	āsār-os-sanādīd
آثم اکبر آبادی	āsem-e akbar ābādī
آثم اللّه آبادی	āsem-e allāhābādī
آجانتا	ājāntā
آچْهه	ācheh
آخِری چهارشنبه	āxerī čahār šanbe
آخوند	āxūnd
آخوند پنجواکبرپوری	āxūnd panjū akbar pūrī
آخوند درویزه ننْگرْهاری	āxūnd darvise-ye nangarhārī
آخوندِ صاحب سُوات	āxūnd-e sāheb sovāt
آداب الحرب و الشجاعة	ādāb-ol-harb-e va-š-ša(o)jā´a
آدابِ عالمگیری	ādāb-e ālamgīrī
آداب المترسّلین	ādāb-ol motarasselīn
آداب المریدین	ādāb-ol morīdīn
آدم بنوری	ādam-e banūrī
آدم ملی	ādam molī
آدم نقشبندی	ādam-e naqšbandī
آذر، سراج‌الدین	āzar,serāj-od-din
آذرِساسانی	āzar-e sāsānī
آذرکشمیری، جوالا پرشاد	āzar-e kešmīrī, jovālā paršād
آذرکشمیری، دیوانشاه	āzar-e kešmirī, divānšāh

āzar ka(e)yvān	آذرکیوان
āzarī-ye tūsī	آذری طوسی
āzarī-ye yazdī	آذری یزدی
ārām	آرام
ārām, rāy prīm nāte	آرام، رای پریم ناته
ārām,senderdās	آرام، سندرداس
ārām bag	آرام باغ
ārām šāh	آرام شاه
ārezū,anvar hosa(e)yn-e lakhnavī	آرزو، انورحسین لکهنوی
ārezū,serāj-od-dīn alī xān	آرزو، سراج‌الدین علی‌خان
ārnold ser tūmās	آرنولد، سرتوماس
ārvī	آروی
āriyā	آریا*
āriyā čakrāvartī	آریا چکراورتی
āriyāyī	آریایی
āzād	آزاد
āzād,ab-ol-kalām	آزاد، ابوالکلام
āzād,horr-e azīmābādī	آزاد، حّر عظیم‌آبادی*
āzād,ketābxāne	آزاد، کتابخانه
āzād,mohammad hosa(e)yn	آزاد، محمد حسین
āzād-e belgarāmī	آزادِ بلگرامی
āzād-e tehrānī	آزادِ تهرانی
āzād-e kešmīrī, āzādxān	آزادکشمیری، آزادخان*
āzād-e kešmīrī,mohammad mogīm	آزاد کشمیری، محمد مقیم
āzād-e kešmīrī, mīrzā arjomand	آزادکشمیری، میرزاارجمند
āzād-e kešmīrī,mīrza mohammad alī	آزاد کشمیری، میرزا محمدعلی
āzād-e lāhūrī	آزادِ لاهوری
āzād-e vazīrābādī	آزادِ وزیرآبادی
āzorde-ye- dehlavī	آزردهٔ دهلوی
āsā,edāljī	آسا، ادال جی
āsā,dastūr jāmāsb	آسا، دستورجاماسب
āsā,hūšang jāmāsb	آسا، هوشنگ جاماسب

آسام	āsām
آسانا، دستور جاماسب جی	āsānā, dastūr jāmāsb jī
آسمان سخن*	āsemān-e soxan
آسمان هشتم*	āsemān-e haštom
آسی مدراسی	asi-ye medrāsī
آشفته*	āšofta(e)
آشفته، خواجه ابوطالب*	āšofta(e),xāje abūtāleb
آشفتهٔ اکبرآبادی*	āšofta(e)-ye akbar ābādī
آشفتهٔ هروی	āšofta(e)-ye heravī
آشکار سندی، عبدالوهاب*	āšekār-e sendī
آشنا تربتی کشمیری	āšenā torbatī-ye kešmīrī
آشنا عظیم‌آبادی	āšenā azīmābādī
آشوب	āšūb
آشوبِ مازندرانی	āšūb-e māzandarānī
آشوب نامه*	āšūbnāme
آشوبِ هندوستان	āšūb-e hendūstān
آشوکا*	āšūkā
آصف اصفهانی	āsef-e esfahānī
آصفِ تهانیسری	āsef-e tahānīsarī
آصف جاه، میرقمرالدین	āsefjāh,mir qamar-od-dīn
آصف خان، آرامگاه	āsef xān,ārāmgāh
آصف خان، ابوالحسن	āsef xān,ab-ol-hasan
آصف خان، خواجه عبدالمجید	āsef xān,xājeh-abd-ol-majīd
آصف خان، خواجه غیاث الدین	āsef xān,xājeh-qiyas-od-din
آصف خان، قوام‌الدین	āsef xān,qavām-od-din
آصف خان تهرانی*	āsef xān-e tehrānī
آصف الدوله، ابراهیم	āsef-od-da(o)wla(e)h,ebrāhīm
آصف الدوله، محمد یحیی	āsef-od-da(o)wla(e)h, mohammad yahyā
آصف الزمان فرنگی	āsef-oz-zamān-e-farangī
آصفِ شیرازی	āsef-e šīrāzī
آصفِ قمی	āsef-e qomī
آصف اللّغات	āsef-ol-logāt

āsefnāme	آصف نامه
āsefī,emām bāre	آصفی، امام باره
āsefī-ye rāmpūrī	آصفی رامپوری
āsefiyye yā āsefjāhiyān	آصفیه یا آصف جاهیان
āsefiyye sarcāre āli	آصفیه سرکارعالی
āqā hašar-e kešmīrī	آغاحَشر کشمیری
āqā sultān mīrzā	آغاسلطان میرزا
āqā šā´er-e qezelbāš	آغاشاعر قزلباش
āqā sādeq hosa(e)yn-e naqavī	آغاصادق حسین نقوی
āqā zafar alī beyg	آغاظفر علی بیگ*
āqā mohammad-e tork	آغامحمد ترک
āqā mīrzā sāheb	آغامیرزا صاحب
āfāq, mīr farīd-od dīn	آفاق، میرفریدالدین
āftāb, mīr ahmad alī	آفتاب، میراحمدعلی
āftāb-e dehlavī, šāh ālam	آفتابِ دهلوی، شاه عالم
āftāb rāy-ye lakhnavī	آفتاب رای لکهنوی
āftāb-e ālam, čāpxāne	آفتاب عالم، چاپخانه*
āftāb-e ālamtāb	آفتابِ عالمتاب
āftāb-e ālamtāb, čāpxāne	آفتابِ عالمتاب، چاپخانه*
āfarīdī	آفریدی
āfarīdī, mohammad qāsem	آفریدی، محمّدقاسم
āfarīn-e lāhūrī	آفرین لاهوری
āfī, ahmad yārxān	آفی، احمدیارخان
āqā, ahmad-e kermānšāhī	آقااحمد کرمانشاهی*
āqā xān	آقاخان
āqā rezā	آقارضا
āqā sādeq hosa(e)yn-e naqavī	آقاصادق حسین نقوی*
āqā sūfī	آقاصوفی
āqā ma(e)hdī-ye lakhnavī	آقامهدی لکهنوی
ākādemi-ye eqbāl	آکادمی اقبال
ākādemi-ye qāleb	آکادمی غالب
āgāh, ali rezā xān	آگاه، علی‌رضاخان

آگاه، نظام‌الدین احمد*	āgāh, nezām-od dīn ahmad
آگاه بلگرامی	āgāh-e belgarāmī
آگاه پیشاوری	āgāh-e pīšavarī
آگاه شاهجهان پوری	āgāh-e šāhjahānpūrī
آگاه لکهنوی	āgāh-e lakhnavī
آگاه نایطی مدراسی	āgāh-e nāyetī- ye medrāsī
آگره	āgre(a)
آگره، درگاهِ شاه رفیع‌الدین	āgre(a), dargāhe šāh rafī-od- din
آگره، کتیبه‌ها	āgre(a), katībehā
آگره، مدرسه‌ها	āgre(a), madresehā
آگه، عبدالشهید	āgah, abd -oš- šahīd
آگهی اصفهانی*	āgahī-ye esfahānī
آل احمد مارهروی	āl-e ahmad-e mārheravī
آل حسن امروهوی*	āl-e hasan-e amrūhavī
آل لنگاه*	āl-e langā(h)
آل محمد*	āl-e mohammad
آل محمّد بن برکت‌اللّه	āl-e mohammad ebn-e barakat -tol- lāh
آل محمّد پهلواری	āl-e mohammad-e pahlvārī
آمبر	āmber
آمدنامه / آمدن نامه	āmad nāme / āmadan nāme
آمدنامه (صفوة‌المصادر)	āmad nāme (safvat - ol masāder)
آمدنامهٔ ترکی	āmadnāme-ye torkī
آملی، رکن‌الدین حسینی	āmolī, rokn -od- din-e- hosa(e)ynī
آملی، نجم‌الدین سکندر حسینی	āmolī, najm - od - din sekandar - e hosa(e)ynī
آمون	āmūn
آنتیا، ادل جی	āntiyā, e'deljī
آنکتیل دوپرون	ānktīl du peron
آنکلساریا، بهرام گور	ānkelsāriyā, bahrām-e gūr
آنکلساریا، هیربدتهمورث	ānkelsāriyā, hīrbad tahmūres
آننت	ānant
آنندراج	ānandrāj
آنندرای	ānandrāy

ānandrūp	آنندروپ
ānand kāysteh-e govālyārī	آنندکایسته گوالیاری
ānandi paršād	آنندی پرشاد
ānūleh	آنوله
ānī-ye heravī	آنی‌هروی
āhang-e šīrāzī	آهنگ شیرازی*
āhang-e yazdī	آهنگ یزدی
āhi-ye heravī	آهی هروی
āyāmal	آیامَل
āybak, qotb -od- dīn	آیبک، قطب‌الدین
āyīn-e akbarī	آیین اکبری
āyīn-e ālamšāhī	آیینِ عالم‌شاهی*
āyīne-ye eskadarī	آیینهٔ اسکندری
āyīne-ye haqnamā	آیینهٔ حق‌نما
āyīne-ye heyrat	آیینهٔ حیرت
āyīne-ye heyratnamā	آیینهٔ حیرت‌نما
āyīne-ye sekandar	آیینهٔ سکندر
āyīne kārī	آیینه‌کاری